# تاریخ ایران

## دورهٔ قاجاریّه

تألیف : رابرت گرنت واتسن

ترجمه : ع . وحید مازندرانی

۸۳




کتابهای سیمرغ




۸۳

اینک قلمرو پدر من : از جنوب تا بجائی
که مردم از گرما نتوانند زیست و از شمال
تا بجائی که از سرما . کوروش دوم « بازگشت
ده هزار تن » اثر گزنفن کتاب ۱ باب ۷

# تاریخ ایران

از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸

با

نظری اجمالی بوقایع عمده‌ای که به استقرار خاندان قاجار
منجر شده است

تألیف: رابرت گرانت واتسن

ترجمه : ع . وحید مازندرانی




وابسته به «مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر»

ع. وحید مازندرانی

تاریخ ایران دورهٔ قاجاریه

چاپ اول انتشارات سخن: ۱۳۴۰

چاپ دوم: ۱۳۴۸ — چاپ‌سوم: ۱۳۵۴

چاپ چهارم: ۲۵۳۶ شاهنشاهی

چاپ: چاپخانهٔ سپهر، تهران

## توضیح

در میان کتاب‌های خارجی راجع به تاریخ معاصر ایران اثری که نویسندهٔ آن مثل مؤلف این کتاب مطالب تلخ وشیرین رانیک با هم درآمیخته وگاهی نیز با ابراز علاقه و ستایش نسبت به ایران اظهار نظر کرده باشد کمیاب است. این استنباط را از نخستین باری که درسی سال پیش این تاریخ نوشتهٔ واتسن را در انگلستان خواندم همواره دربارهٔ آن داشته‌ام. ولی اگرچه این کتاب ازنظرشناسائی ایران درقرن پیش، اثرکم نظیری است بازدربعضی ازموارد اظهار نظرهای نویسنده راجع به خلقیات وخصوصیات ایرانیان بی‌غرضانه نیست وشاید دستاویزی برای دفاع از سیاست استعماری آن دوره بوده‌است.

حاجت به بیان نیست که رفته رفته ازیک طرف رسم و عادت ما این شده است که به حد افراط از اوضاع گذشته وحال شکایت و نسبت به آینده اظهار نگرانی کنیم وازطرف دیگرهم به‌وسیلهٔ اوراق واظهارات رسمی خودمان را واجد همه قسم صفات ممتاز وانمود کنیم که البته نه آن‌کار درست وصوابی است ونه این راه مقرون به صلاح. ازاین روهرچه بیشتر آثار نویسندگانی که تاریخ دورهٔ جدید ایران واخلاق هموطنان وبخصوص طرزکار طبقهٔ اداری را بالحن انتقاد نوشته‌اند در دسترس عامه باشد بهتر است زیراکه مایهٔ عبرتی ازوضع وحال‌ناهنجار سابق دراختیار نسل حاضرخواهد بود ودرنتیجه شاید این‌مقصودنویسندهٔ ارجمند ایرانی را درست دریابندکه راجع به یک فاجعهٔ ملی در قرن گذشته نوشته است: «این وهن بزرگ که برای ایران حاصل شد اول از نادانی بود، دوم از نفاق وتباهی اخلاق بزرگان ایران» (۱)

ع . وحید

تهران اسفند ۱۳۴۸

---

(۱) ــ تاریخ ایران تألیف محمد حسین ذکاءالملک فروغی فصل راجع به‌عهدنامهٔ ترکمانچای که تفصیل آن دراین کتاب ملاحظه می‌شود . م

## فهرست مندرجات

# مقدّمه

بمن پیشنهاد کرده‌اند دنبالهٔ تاریخ ایران‌را از دوره‌ای که کتاب سرجان ملکم به پایان می رسد تا زمان حاضر بنویسم. امابنظر خودم بهتر اینست خلاصه‌ای از وقایع مؤثری که راه را برای استقرار خاندان قاجار هموار ساخته‌است دراین کتاب بیاورم. ازآنجاییکه من فقط میتوانم روشنائی ناچیزی برحوادث آن دوره از تاریخ ایران بیفکنم وشاید هم نتوانم چیز تازه‌ای برآن بیفزایم صفحات زیادی باین منظور اختصاص نداده‌ام. برای شرح کاملترخواننده‌را بصفحات گویا وفصیح تاریخ سرجان ملکم راهنمایی میکنم.

بعقیدهٔ من ازمرگ آقامحمدخان تا زمان حاضر — فاصله ای در حدود هفتاد سال تاریخ ایران ( غیر ازآنچه بقلم وقایع نگاران ایرانی نوشته شده) بهیچ صورت مرتبی برشته تحریردر نیامده‌است، هرچندوقایع بعضی از دوره‌ها را باصحت کافی وکمال ثبت کرده‌اند.

درباب بعضی از قسمتهای تاریخ ایران جدید ناگزیر بوده ام بمطالبی که اقتباس از منابع ایرانی بوده است متوسل شوم. خوانندهٔ انگلیسی ممکن است به‌اطلاعاتی که از ناحیه این نویسندگان فراهم آمده‌است بانظر بی‌اعتمادی بنگرد. اما راجع بتمام آنچه در ایران و بین این کشور و ازدول اروپایی‌اتفاق‌افتادسعی کرده‌ام از هرگونه فرصتی بمنظورحصول اطمینان درصحت‌اظهارات‌ایرانیان‌بوسیلهٔ تطبیق‌آن باشرحی که تاریخ نویسان اروپایی نوشته‌اند استفاده کنم.

دربارهٔ حوادث‌جنگهای‌بین روسیه‌وایران‌ترجیح داده‌ام به‌اظهارات

بیطرفانهٔ اروپائیانی که دخالتی درجنگ نداشتند ولی اطلاعات خود را از افسران واسیران روسی وهمچنین از ناحیهٔ ایرانیان دریافته‌اند اتکاء نمایم .

در آن قسمت از این تاریخ که فقط مبتنی بر گفته‌های ایرانیان وراجع به‌اموردا خلی این کشورو مراودات حکومت‌آن باافغانها،ازبکها و ترکمنها است در ذیل‌صفحات‌نام نویسندگانی راکه منبع اطلاعاتم بوده‌اند یاد کرده‌ام ولزومی ندارد اسامی‌آنها رادر اینجا بیاورم ولی با ابراز سپاسگزاری نسبت بآن نویسندگان وافراد دیگری که‌در انصراف از ذکر نام‌ایشان چاره نبوده‌است تشکرات‌خودرا به‌آقای گلن کنسولیار انگلیس درتهران ومیرزا ابراهیم (۱) بمناسبت دستیاری که با مهربانی بسیار درفراهم آوردن‌این کتاب بامن کرده‌اند تقدیم میدارم .

**آر.جی.واتسن**

کلوپسنت‌جیمز . لندن . ۲ اکتبر ۱۸۶۵

---

(۱) گویا منظور میرزا ابراهیم صدیق‌الممالك شیبانی مؤلف منتخب‌التواریخ است .

# تاریخ ایران

## فصل اول

## دیباجه

جمعیت ایران - قسمت مزروع این کشور بسیار کم است - مقدار آب - آبیاری مصنوعی - کوههای البرز - دلبستگی ایرانیان بسرزمین خود - ایران وطن مردمی از نژادهای مختلف - قبیله های مختلف - قبیله‌های سرگردان - زبانهای ترکی و فارسی - درایران مردم دوطبقه‌اند - ایرانیان نسلی‌قوی دارند - سیرت ایرانی و نظر اروپائیان راجع بآن - حکومت ایران - موانعی‌در جوار اقتدار شاهی - دربارشاه - تعلیم‌وتربیت درایران - مذهب ملی ایرانیان - نیروی نظامی ایران - کارگران - دهنشینان - تجارت ومحصولات - آب وهوا - آیندهٔ‌ایران .

جادارد تاریخ ایران را در دورهٔ شهریاران قاجارباشرحی‌دربارهٔ وضع عمومی این کشور و سکنهٔ آن در عهد فرمانروائی پادشاهان آن خاندان آغازکنیم . هرچند میتوان شرح وافی‌تری در این کتاب فراهم ساخت ولی راجع به‌اخلاق ومذهب مردم ایران شرح کاملی‌درابتدای این قرن‌بوسیلهٔ مؤلفی انگلیسی(۱)نوشته‌شده‌است ودربارهٔ صفات اتباع شاه نیز می‌توان گفت درآن وضعی که از زمان آیین مادها و پارسیان

---

(۱) سرجان ملکم

باستان بوده تفاوتی حاصل نشده است.(۱)

در سرزمین های قلمروشاه جمعیتی سکونت دارد که راجع بتعداد آن نظرهای متفاوت از پنج تادمیلیون تن اظهار داشته‌اند. چون درایران هیچگاه آمارگیری نشده ممکن نیست دربارهٔ این موضوع اطلاع درستی بدست‌آورد. باتوجه باین نکته که مساحت این کشورسه برابر وسعت فرانسه است حتی‌درست ترین رقمی که در فوق بیان‌شده از نظر مقایسه باوسعت زیاد این‌سرزمین جمعیتی قلیل‌محسوب میشود.

این وضع وحال‌ایران‌اگرمقدارزمین‌حاصلخیز وبلکه اراضی‌مزروع آن که قسمت بسیارناچیزی از سراسر قلمروپادشاهی است درنظر گرفته شود موجب شگفتی چندان‌نخواهد شد.

دشت‌کویر زمین های بایری‌است که فقط پناهگاه خروحشی و آهواست ودر بسیاری‌ازایالات‌ایران وسعت زمین‌حاصلخیز محدود بمقدار آب‌است؛ ودر همه‌جا استعداد فلاحتی‌منوط به اندازهٔ آبی است که در نتیجهٔ آبیاری مصنوعی فراهم‌میشود واگر آب کافی برای انجام یافتن منظور فراهم میگردید امکان داشت مقدار خیلی بیشتری از اراضی را کشت وزرع کرد. قسمت عمده ای از محصولات زمینهای هموار مرهون وجود آبی‌است که از قدیم باوسایل مصنوعی‌بباغهاوکشتزارها آورده اند. آنچه تاکنون در این‌مورد شده است خود ایرانیان انجام داده‌اند. بنابراین احتیاجی‌بتذکر نیست که بوسیلهٔ استمداداز مهارت

---

(۱) کتاب شایان ستایش‌شوالیه شاردن حاوی تعریف صحیح و مشروحو کاملی‌از عادات ومذهب‌وعوامل تولیدی درایران است که سعی تازه‌ای دربررسی دقیق آنهامورد ندارد. من‌دراین‌فصل خواهم کوشید که بخوانندهٔ انگلیسی راجع‌بوضع اجتماعی‌درمیان ایرانیان جدید وچگونگی زندگانی درآن کشورنظری کلی بدهم.

ونیروی اروپائیان بمنظور یافتن راه‌حلی برای این کار تأمین چه آب فراوانی مقدور خواهدبود .

آب در ناحیهٔ تهران بوسیلهٔ حفرچاههای عمیق متعدد و ارتباط زیر زمینی بین‌آنها ازسطح بلند تربه پائین فراهم‌میگردد .بدین‌ترتیب که بعداز مسافتی آب‌در روی زمین ظاهر و در یک مجرای باز بطرف مقصد جاری میشود .این‌گونه تولید آب را قنات مینامند وسراسر جلگهٔ تهران پوشیده از این‌قناتها است . خاکی‌که از محل حفر حلقه های چاه بیرون کشیده میشود در دهنهٔ چاهها برآمدگیهایی بوجود میآورد و رشتهٔ این‌تپه‌ها را از هرسو میتوان‌دید علاوه براین‌نهرهای مصنوعی رودخانه های طبیعی‌کوچک بسیاری دیده می‌شود که از دامنهٔ جبال البرز پیوسته جاری‌است وبه تنهایی‌برای‌تأمین آب شهر بزرگی‌بهیچوجه کافی نخواهند بود . در مسافت‌بیست وچهارمیلی‌مغرب‌تهران‌رودخانهٔ کرج ازگردنهٔ‌کوهی بافشار زیاد وارددشت‌میشود .قسمتی‌ازآب‌آنرا از مجرای طبیعی منحرف وبواسطهٔ راه زیرزمینی بطرف شهردر سمت مشرق جاری ساخته‌اند۰درمحلی‌که این‌مجرا برودخانه وصل‌میشودآب‌انبوهی از رودخانه باین‌کانال‌فرومیریزد . اما چون این‌آب بیست وچهار میل راه طی‌میکند حجم آن به یک هفتم مقدار اصلی‌کاهش مییابد و بستر خشکی‌که‌آب درآن جاری است شش‌هفتم دیگرراجذب میکند. بعلاوه مقداری هم بوسیلهٔ تبخیر ازبین‌میرود .اگربجای سکنهٔ‌تهران‌که تا این حد زیاد برای‌ایشان آب گرانبهاست مردم فعالتری درآنجا بودند خیلی پیش‌ازاین بجای‌نهرهای مصنوعی‌سر گشاده مجرای‌سرپوشیده‌میساختند تا مقدارآب مورد نیازشانرا هفت برابر سازد ،

وسایل دیگری هم‌هست‌که در صورت توسل بآنها امکان‌داشت

عاملی تأمین شود تا این همه اراضی وسیع بیابانی به کشتزار های پرحاصل وباغهائی تبدیل گردد که در آنجا عوض تیغ وخار درخت صنوبر وبجای بوته های خار درخت مورد (شبیه شمشاد) بروید. آشکارترین این وسایل ساختن سدهای مستحکمی در پائین بعضی از شیب های جبال البرزاست که سلسلهٔ آن در ده میلی شمال تهران واقع است . سراسر رشتهٔ البرز همه ساله از فراز تا پائین واز ماه اکتبر تا آوریل پوشیده از برف وتمام قسمت فوقانی تا ارتفاع هزارپا سفید است. درآوریل ومه (فروردین و اردیبهشت) این برف گرانبهامی گدازد واز میان رودخانه ها بسمت دشت سرازیر میشود وتولید سیلابهامیکند، درست در موسمی که هیچگونه احتیاجی بمقدار آب اضافی نیست؛ ولی اگر منابعی درمسیل سنگی کوهها بسازند- که باآسانی هم ساختنی است- این جریان آب قیمتی ذخیره وبرای مصرف در ماههای آینده ازآن استفاده خواهدشد .

برای تأمین آب ناحیهٔ تهران حتی بمقدار خیلی زیادتر ازآنچه بوسیله فوق ارائه شد میتوان بوسایل دیگر نیز اقدام کرد. در سرزمین شمالی جبال البرز رودخانه های پرآب همان قدر فراوان است که جنوب رشته های مزبور عاری ازآنست. اگرمسیریکی از این رودخانه ها راممکن بود بطرف جنوب منحرف ساخت خیروبرکت بزرگی عاید آن منطقه میشد بی آنکه لطمه‌ای بناحیه دیگر برسدوعقیدهٔ مهندسان اینست که بوسیلهٔ حفر کانالی از یکی از این رودخانه ها در منطقه ای که ارتفاع آن باندازهٔ کافی باشد و با کمک تونلی میتوان رودخانه ای بسمت جلگهٔ تهران براه انداخت وهرقطره آبی که بدینوسیله فراهم شود موجب توسعه زمین زراعتی ودر واقع وسیلهٔ تأمین باران بیشتری خواهدشد و گفته اند اکنون میزان باران سالیانه در جلگه تهران بمراتب بیشتراز دوره های

سابق است که اراضی زراعتی کمتر بود. در ناحیهٔ شمالی رشته‌های البرز که تمام روی زمین پوشیده از درخت و جنگل و زراعت است مقداز باران بیش از اندازه است. بنابراین اگر دولت ایران در کنار تمام مجاری آب جلگهٔ تهران درخت ودر دامنه‌های جبال البرز که تمام تابستان بواسطه ذوب شدن برفها مرطوب است نهال صنوبر میکاشت امکان داشت بآسانی پیش بینی کرد که در ظرف چندسال دراثر افزایش میزان باران سالانه نتیجهٔ بزرگی بدست‌آید .

بهترین تعریف وضع کلی کشوری که ایرانیان جدید در آنجا زندگی میکنند این است که : بیابانی است وسیع که جلگه‌های محدود حاصلخیز در سراسر آن دیده میشود. ناحیهٔ بین جبال البرز ودریای خزر و همچنین ایالت حاصلخیز آذربایجان رابایداز این تعریف مستثنی کرد این سرزمین چنانکه فعلا هست و در نظر بیگانه چندان جالب نیست مورد تحسین وعلاقهٔ هرایرانی واقعی‌است. منظورم ازاین نسبت که‌در عین حال شاید صفت بارزایرانی است آن‌نوع علاقه وطن پرستی نیست که در میان‌اروپائیان هست. یک فرد ایرانی‌شاید کمتر ازهرفرددیگری در روی زمین‌حاضر است درراه منافع کشور خود قدمی بردارد؛ووقتی او در فکر صلاح وطن‌خویش‌است که البته هیچگاه وبهیچوجه‌با منافع شخصی اوقابل قیاس‌نیست. باز در دلش میپندارد که دردنیا کشوری که شایستهٔ‌مقایسه باایران‌باشدوجود ندارد. بنظرمن‌اگر اکثرایرانیان محکوم به تبعید ابدی شوند و بآنها اخطار شود که اگر باز پا بخاک اجدادی خود بگذارند سرنوشت مرگ خواهند داشت مانند شیمه (۱)

---

(۱) Shimei ازبزرگان قوم یهود

نخواهند توانست از کثرت علاقه بتجدید دیدار وطن عزیز ازبازگشت خودداری کنند؛ وعلاقهٔ آنان بسر زمین نیاکان خویش نظیر دلبستگی اخلاف یهود به‌بیت‌المقدس است.

از طرز سخنان ایرانیان در کشور های دیگر راجع بوطن خویش شنونده گمان میکند که ایران دلپذیرترین منطقهٔ سراسر جهان است، هوای آن، آب آن، میوه های آن، خانه های آن، باغهای آن، اسبهای آن، شکارگاههای آن، مناظر آن، زنان آن، همه موضوع مبالغه‌آمیزترین تحسین از ناحیهٔ ایرانیان مقیم هندوستان و اروپاست. در میان آثار بارز شکوه وجلال اروپایی ایرانی لاف میزند که سرزمین محلی اوچه اندازه ازهرجهت عالیتراست او در بین اروپائیان و در عین خوشگذرانی آرزو میکند روزی باز از سرچشمهٔ شراب شیراز بنوشد و بانگ غزلهای حافظ گوش او را نوازش دهد.

ایران جمعیتی مرکب از افراد نژادهای مختلف دارد. قسمت عمده‌ای از سکنهٔ ایران‌را قبیله های بیابان گرد تشکیل میدهند. ایشان عدهٔ کثیری از خانواده هایی هستند که قسمتی از سال را در کوهستان میگذرانندوفقط باین مناسبت می‌توان بیابان گردی راباآنها نسبت داد که بدون تفاوت، یکسال درمیان، چراگاههای واحدی‌را اشغال میکنند. سران ایشان تسلط فراوانی نسبت‌بافراد قبیله دارند وتمام مراودات‌بین حکومت وایل بوسیلهٔ سران آنها انجام‌میشود؛ و مالیاتها خواه بصورت نقدوخواه‌جنس نیزتوسط رئیس قبیله‌پرداخت میشود وتوسط او سربازانی که قبیله‌اش حصه خود بدولت میدهد تربیت می‌شوند. مقام رئیس قبیله موروثی‌است. بیشتر چادرهایی که‌افراد قبایل درآنهازندگی‌میکنند از جسم‌سبک وزنی بشکل کندو تشکیل میشود که مستور ازروپوش

نی است و بر نوك آن نمد ضخیم سیاهی میگذارند،فقط یك در برای آن تعبیه می کنند نه پنجره‌ای دارد و نه بخاری . این وصف چادر ترکمنی است که شاهسون‌ها وقبیله های دیگربکارمیبرند ولی ایلات مرکزایران چادرهائی از نوع دیگر باسقفهای مسطح یااندکی منحنی دارند.

جمعیت ایالات نزدیك خلیج فارس شامل اعراب و مردمی از نژاد عرب است این وضع بیشتر سکنه لرستان و سرزمین واقع در مشرق شط‌العرب وناحیه جنوبی دجله است. کوهستان های‌بختیاری بین جلگه دجلهٔ جنوبی ودشت اصفهان اقامتگاه طوایفی از نژاد دیگری است که راجع‌بآنها وسرزمین ایشان‌اطلاع کمی‌در دست‌است. کوههای کردستان زادگاه افرادی جنگاور میباشد که بستگی بروسای قبیله ای خود دارند وهیچوقت از حدود مرزهای ترکیه وایران دورتر نمیروند گاهی خود را اتباع باب عالی (۱) میشمارند وزمانی بشاه اظهار تبعیت می کنند. در دامنه قسمتی ازاین جبال درحدو دریاچهٔ ارومیه جلگه‌ایست که‌درآنجا بیست وپنج هزارخانواده‌مسیحی‌ساکن‌واز فرقه‌نسطوری‌اند ، دراصفهان و تهران وتبریز و نقاط دیگر ایران نیزکم و بیش جمعیت ارامنه و در همدان واصفهان وتهران ومشهد و شهر دماوند و جا های دیگر ایران کلیمیهای زیادی دیده میشوند. ایالت گیلان مسکن نژادی از مردم است که اخلاقی‌مخصوص بخود دارند ، آنان بازماندگان گیلك های قدیم‌اند ، اهالی مازندران‌مانند گیلکها « لهجه‌ای » مخصوص دارند. قسمتی ازایالت استراباد را ترکمنها ساکن‌اند ودر نواحی مورد ادعای ایران که در مرز افغانستان واقع است وهمچنین در بلوچستان عوامل بلوچ وافغانی‌قسمت عمدهٔ سکنه راتشکیل‌میدهند درکرمان‌عدهٔ‌محدودی

---

(۱)حکومت عثمانی

هندی ودر یزد درحدود دوهزار خانوارازنسل آتش پرستان «زرتشتیان» ایران میباشند ولی ازدونژاد عمده‌ایکه در ایران دیده میشوند ترکها وایرانی‌ها ( یا مغول ) (۱) هستند دستهٔ نخست بطور کلی درایالت‌های شمالی ودسته دوم در قسمت جنوبی پراکنده اند· ایرانیانی که نسب مغول دارند بیشترشان فقط بزبان‌فارسی سخن‌میگویند وآنهایی که‌ازنژاد ترك‌اند حرف زدن ترکی را بزبان‌فارسی ترجیح میدهند.

سکنهٔ ایران را به دوطبقه میتوان تقسیم کرد یکی عدّه ایکه در شهرها ودردهات بسرمیبرندوطبقه دیگر آنانکه‌چادر نشین‌اند . دستهٔ اول قسمت عمده‌سال را درمحل خود میگذرانند عدّه ثروتمندشان فقط در دوماه گرم سال شهررا ترك می کنند و به کوهستانها و نقاط مرتفع که دارای هوای خنك است میروند قبیله هایی که درچادر ها بسر میبرند در فصول مختلف سال ازمحلی به محل دیگر حرکت میکنند ودرموسم بهارگله ورمه خود را به مراتع عادی خود میبرند و اگر بر چراگاههای کوهستانی که در فصل بهار امکان دسترسی بآنها نیست حقی داشته باشند همینکه برفها ذوب شد به‌مراکز تابستانی‌خود نقل مکان میکنند. درفصل زمستان آنهادر دشت‌درچادرهای‌سیاه خودبرای مقاومت‌باهوای بسیار سخت آن آماده‌اند،این قبیله‌های ایلاتی‌هر کدام تابع رئیسی جداگانه اند. ایلات فارسی‌سر کرده موروثی بنام ایلخانی دارند که همگی فرمانبروی‌اند ودر امور زندگی از او دستور میگیرند ووجوهی راکه برایشان تحمیل میشود باو میپردازند آنها سربازانی نیز به‌لشگرشاه کمك میفرستند. راجع بتعدادوخصوصیات قبیله‌ای این‌اف اد

(۱) تاریخ نویسان هند نیز در یکی دو قرن پیش اشتباهاً ایرانی و مغول را مترادف نام برده‌اند . مترجم

بومی اطلاعات کمی در دسترس است. قبیله های‌ایلاتی که از نسل ترك اند ایلخانی دارند که‌از جانب‌شاه تعیین‌میشود،علاوه‌براین‌طوایف دسته های سرگردانی هم‌وجود دارند که عده‌شان کمتر است ووضع بی اهمیت‌تری را حائزند اینها کولیهایی‌هستند که در بسیاری‌از کشورها خوب معروف‌اند .

ایرانیان تقریباً از هرتیره وطبقه ایکه نام برده ام مردمی سالم ونیرومند میباشند،شایددلیل عمده کمی نسبی امراض مزمن یاارثی در میان سکنه بالغ آنهااصلاً ناشی ازاین حقیقت باشد که تمام کودکان درایران از دوران طفولیت درمعرض زندگی چنان سختی‌قرار میگیرند که افراد نحیف ومریض آنهااز بین میروند واین روش باندازه ای مؤثر است که گویی آئین اسپارتی که بنابرآن تمام اطفال ضعیف امکان رشد وزندگی نداشتند درمیان آنان هنوز جاری است. هوای قسمت شمالی ایران در زمستان‌بسیار سخت است‌وباوجود این سرمای شدید کودکان خردسال لباسی‌می‌پوشند که شکم‌رادرست نمی‌پوشاند وبهمین‌سبب‌بنظر من میزان مرگ وتلفات درمیان اطفال ایرانی خیلی زیاد است و بیشتر کودکانی که ازاین‌وضع‌سخت جان‌بسلامت‌میبرندباتندرستی‌ونیرومندی به مرحله رشد میرسند وپس ازآنکه این‌اطفال سالهای حساس کودکی و اوان طفولیت راگذراندند تربیت وپرورش آنها طوری‌نیست که مانع رشدآزاد آنهادر موقع‌جوانی بشود .

قسمت اعظم ایرانیان‌از نوعی تربیت برخوردار میشوند،امادلیل اینکه سواد آنها پیشرفتی ندارد ازاین حقیقت آشکار میشود که هنوزدر میان‌آنها خواندن‌خط فارسی‌بسهولت وروانی کار نادری محسوب‌میشود. ایرانیها نادان و معتقد بخرافات بار میآیند وقسمت اعظمشان اعتقاد به

محمد، علی وحسین دارند وبه پیشگوئی غیب گویان وستاره شناسان ساعت سعد وچشم بد وبه علم غیب که از دورهٔ مغ ها بجا مانده است پابند میباشند. ایرانیها بطور کلی با هوش اند اما هوش آنها غالباً توأم با نادرستی وفقدان استقامت اخلاقی است. جوانان درمیان ایرانیان قدیم چنانکه بما گفته‌اند اسب‌سواری، راستگوئی وتیراندازی یادمیگرفتندچیز عمده‌ایکه در فرزندان اخلاف آنها اثر بزرگی باقی گذاشته بنظر میرسد همان باشد که باطفال اسپارتی یاد میدادندکه هیچوقت حاضر نشوند در صورت دروغگوئی رازشان فاش گردد، این درس را آنها واقعاً از ته دل آموخته‌اند چون هیچ کاری سخت تر از این نیست که یک ایرانی را برای دروغی که گفته است وادار به اعتراف کردوهیچ چیزی نیز نادرتر از آن نیست که انسان حقیقت سادهٔ امری را از زبان یکی از افراد آن کشور بشنود .

ایرانیان جدیدهم مانندنیاکان خوداسب‌سواری میآموزند. ایشان زین های برجسته بکار میبرند وپاهای خودرااز دو طرف دررکاب پهن آهنی جا میدهند وهنگام‌سواری بسمت جلوخم‌میشوند، درنتیجه وقتیکه اسبشان بیفتد نه‌فقط باشدت تمام بزمین فرو میافتند بلکه عموماً پایشان هم در رکاب گیر میکند باوجود این بسرعت تمام در زمینهای ناهموار وگاهی از لب پرتگاههای بسیار خطرناك دلیرانه میتازندو بترسی که در اثر حرکات نیرومندانه و چابکانه عارض میشود پاك بیگانه‌اندولی چون شجاعتشان سستی پذیردکه زیاد هم‌نادر نیست‌آنرا بدلایل روحی نسبت میدهند ، در فن نیزه پرانی وبازگرفتن آن بی آنکه بسرعت سیر خود اعتناء کنند مهارت بسیار دارند ایرانیان بانیزه بوسیله حرکات دورانی روی زین وهدف گیری مرتب وتیراندازی‌درضمن اینکه‌درتمام

مدت چهار نعل دشمن را تعاقب میکنند میتوانند بسرعت حرکت او هم پی ببرند واین شیوه را پارتهای قدیم باتیروکمان انجام میدادند. یک سوارکار ایرانی قادر است خودرا از تیر دشمن با حرکاتی برروی زین وآویزان کردن خویش بوسیلهٔ رانها نجات دهد.

بنظر نمیرسد که اخلاق ایرانی بطورکلی در میان اروپائیان تأثیر مطلوبی (۱) بخشیده باشد، ولی همانطورکه اخلاق هیچ ملتی بی‌نقص نیست هیچ قومی را هم نمیتوان گفت که‌اخلاقی بکلی مذموم دارند، بسیاری از صفات پسندیده درردیف بدیها و عیبهایی که سرزمین ایران را بدنام کرده‌اند دیده میشود مردم ایران بطورکلی صبورند وحکومت

---

(۱) از نویسندگان متعددی که دربارهٔ سیرت ایرانیان جدید مطالبی نوشته‌اند من فقط گفتار دوتن از ایشان راکه هردو مرده‌اند؛ یکی سر. ه. پوتینگر ودیگری سر. جی. مکدونالد دراینجا نقل میکنم اولی مینویسد، در میان خودی ایرانیان با همردیف وهمشان خویش مهربان ومؤدب‌اند در مقابل برترها خاضع ومتواضع ونسبت بزیردستان زورگو ومغرورند.

سرجان مکدونالد می‌گوید «ایرانیان مردمی خوش‌سیما، شجاع، مهمان‌نواز ودرمقام دشمنی صبور، نسبت به‌بیگانه مهربان ودرآداب خود بسیار با نزاکت‌اند. ایشان نجیب ودربیان تودل‌برو ودرمعاشرت دلپذیروسرگرم کننده‌اند ولی ضمناً عاری ازصفات نیك دیگرند.

برآنهاآسان است. طبقات فقیرخیلی قانع ویاادب‌اند،توانگران به هموطنان گرسنه خود نان میرسانند پدرهای خانواده قاعدة برای همه بازماندگان خود خواه حرامزاده یا حلال زاده(١) باشند ما ترك متناسب فراهم می گذارند .

همه طبقات حس وفاداری ارادی نسبت بسلطان قانونی خوددارند و رفتار مردها نسبت بیکدیگر قرین خوش ذاتی و ادب و احترام است. از طرف دیگر انسان نمیتواند در میان ایرانیان زندگی کند و متوجه نشود که آنها فاقد صفات بسیاری می باشند که زندگانی رانیك مطلوب می سازد .اگرلطفی دروجود حقیقت،درستی ،در روابط بین افراد در استواری رای واستقلال اخلاقی ، زناشوئی محبت آمیز و زندگانی خانوادگی و علاقه فامیلی ودر صورت لزوم آمادگی فدا کردن مال یا جان برای خیرعامه وتحمل عقاید دیگران در مسائل مذهبی ومراعات انصاف نسبت بدیگران،درحق شناسی بمناسبت نیکوکاری گذشته ، در ابراز شرم و سعی پیوسته بمنظور خیراندیشی بحال آیندگان باشدانتظار ملاحظه چنین لطفی فعلاً درسرزمین ایران بیهوده است.

دویست و پنجاه وسه پادشاه بترتیب بر تخت سلطنت نشسته‌اند(٢) اصل اساسی قانونی ایران میرساند که شاه یعنی کشور وهمه افرادبرای خاطر سلطان زنده‌اند ولی برای قدرت سلطنت قرآن ودادگاههای ضامن عدالت برطبق احکام شرع یاقانون مدون ونیز کسانیکه عرف یاقانون عادی به‌آنها اختیاراتی داده است رادعی بشمار میروند. تمام انتصابات

---

(١) منظور شاید فرزندان صیغه وعقدی است . مترجم

(٢) شاردن

در سراسر قلمرو سلطنت بوسیلهٔ شاه و یا کسانیکه از جانب او اختیار دارند انجام میگیرد .

در پیرامون پادشاه ایران یک دسته از رجال بعنوان پیشخدمت پیوسته افتخار حضور دارند اینهااز لحاظ درجه وعنوان معادل لردها و افراد محترم دربارهای اروپا میباشند ونه فقطمانند آنها ازداشتن لقب پیشخدمت باشی خشنودند بلکه تکالیف واقعی خدمتگزاری را هم انجام میدهند . خوراك شاه را هنگام صبحانه و شام رجالی که مقام شامخی درکشور دارندبرسفره می‌چینند، بعضی ازایشان فرزندان‌وزیران شاه‌اند و بعضی دیگر خود حاکم ولایاتند . قلیان‌شاه را هرموقعی که اعلیحضرت بآن میل بفرمایند یکی از اعیان بدست میگیرد وموقعی که پادشاه اراده کنند تا از اطاق بیرون بروند سرپائی شاهانه را شخصی که شاید یکی از همان روزها سفیراعلیحضرت‌دردربارخارجی‌بشودجلو قدوم‌شاه‌میگذارد . درواقع بعضی‌ازآجودانهای‌مشمول‌مرحمت‌وپیشخدمت باشی ها اتفاقاً ممکن‌است علاقه‌ای برای تغییر سمت خود داشته‌باشند همان سمتی که ایشان از برکت آن امید دست یابی به یک مأموریت خارجی دارند وآنرا تبعیدی آبرومند میشمارند آن عده از پیشخدمتهای همایونی که بسمت والی ایالات منصوب میشوند بندرت مایلنداز دربار دور شوند وشاید هیچوقت علاقهٔ رفتن بمحل حکومت خودرا ندارند . ایشان نوابی تعیین میکنند که بجای آنها نائب الحکومه‌باشند وخود از پیشگاه ملوکانه دورنمیشوند هرچند که گاهی درمعرض بعضی ناراحتیهای جزئی واقع میشوند که‌از تند خلقی‌ناگهانی حتی‌ملایمترین اشخاص ممکن است ناشی بشود . پیشخدمت باشی که اتفاقاً از نهایت بدبختی مورد خشم شاهانه واقع شود دردم محکوم‌حتمی مجازات‌ضربه

شلاق میشود که بطور کلی امکان دارد باتقدیم ماهرانه رشوه‌ای قدری تخفیف یابد .

عبارات تملق آمیزی که گوش شاه ایران را از دوران کودکی پر میکند برای از بین بردن بسیاری از ملکات اخلاقی اصلی شهریاری کافی است. پیرامون فرزندان شاه را از اوان طفولیت گروه چاپلوسان تشریفاتی فرا میگیرند. ولیعهد معمولاً از همان سن و سال بسیار کم تعیین می شود و بمقام حکومت ایالت عمده ایران میرسد ، محل اقامتش تبریز است و بدین ترتیب از تحت نظارت مستقیم مادر خود دور می شود، مادری که شاید یگانه کسی در دنیا است که علاقهٔ وافی برای مصالح عالی و اصلاح مفاسد اخلاقی اودر آن سن و سالی دارد که موقع مناسب تربیت وهنگام شایسته ممانعتش از بعضی کارهاست .

بنابراین تربیتی ساختگی نصیب او می گردد و بواسطهٔ الزام مقام شامخش دراوان جوانی برای شرکت درمراسم عمومی، نابهنگام و بی تناسب به شأن مردی میرسد و حال آنکه عین صلاح او اینست که نوجوانی بیش نباشد. درسن چهارده یا پانزده باوزنی میدهند که بآسانی زود از اوخسته میشود در نتیجه زن دیگر میگیرد و باز زن سوم و حرمسرایش رفته رفته پرتر میشود. تااین تاریخ هیچ شهریار ایرانی توفیق مسافرت بخارجه را نداشته است اگر پادشاه یاولیعهد او بدین امرتوجه میکردند بدون تردید بسیاری از آثار تمدن تا حدودی ممکن بود در مراجعت وارد ایران بشود ولی پیش آمد خطر احتمالی برای تخت وتاج از ناحیهٔ دیگران همواره آن اندازه بزرگ بوده است که باید اعتراف کرد شاه جرأت دوری از ایران را بخود راه نداده است .

پادشاه ایران زنان خود را نه فقط ازمیان پرنسس ها ویادختران

خانواده های اعیان کشور برمیگزیندبلکه آنها راااز بین دخترهای‌اتباع خویش‌نیز انتخاب‌میکند. اگردختر روستایی صورت‌زیبا داشته‌باشدامکان دارد زن‌محبوب شاه و مادر ولیعهد بشود،فرزند شاه فعلی(۱) که ابتدا بجانشینی پدر تعیین شده بود ازمادری روستایی تولدیافته بود،این‌پسر درگذشت چنانکه برادرتنی اوهم وفات یافت‌وبجای اوفرزند دختری که خود شاهزاده بود ولیعهد پادشاه انتخاب گردید و شاید بواسطه همین اختلاط آزاد خون بیگانه درخانواده پادشاهی است که می‌توان‌سلامت و جاذبه بسیار غیرعادی خود شهریاران و شاهدختهای ایران را بآن نسبت داد.

حکومت ایران چنانکه گفته‌ام براصلی کلی که در میان ملتهای مستقل مسلمان جاری است استوار است یعنی رئیس کشور سلطان مطلق العنان است که‌درشأن اواست برطبق‌احکام و احادیث«مذهبی» سلطنت کند.

در تمام موارد شک، قرآن‌اساس‌قدرت را که هردوطرف‌میتوانند بآن توسل جویند تشکیل میدهد. بیان و اجرای احکام قرآن بوسیله کسانی انجام می‌یابد که تفسیر واجتهاد متن های مقدس و تذکر و اجرای تصمیمات اولیا راشغل خود قرارمیدهند. اینها موازین قانونی‌آن کشور است وهرگاه مسائلی باشدکه مشمول‌شرایط مصرح در احکام یا حدیث محمدی نگردد شاه میتواند اراده‌خودرا اجرا کندوازآنجاییکه پادشاه‌خود مسلمان ویااتباعش پیرو قانون‌واحدی است‌ودیانت‌محمدی در ایران حائز نفوذ بسیاراست هرسلطانی‌در حدود اصولی که رعایت

---

(۱) ناصرالدین شاه

آنها برپیروان اسلام فرض است در امرنشر قانون دخالت کند مصون خواهد بود . ولی مجتهدان که آنها را (ملا) می نامند فقط تفسیر قانون میکنند و منحصراً دربارهٔ نکات ارجاعی بآنها نظریات خود را بیان میدارند وهیچگونه اختیاری ندارند تا در اجرای احکامی که صادر می کنند به نظارت پردازند ویا دربارهٔ اجرای دستورهای خود تأکیدی بنمایند. اجراشدن قانون درحوزهٔ اقتدار شاه ووزیران وفرمانداران شاغلی است که زیر فرمان پادشاهند.

درایران سلطان اختیارات نامحدودی دارد اومیتواند وزیران خود راانتخاب کند وسپس هروقت رأی خود وی اقتضا نمایدآنها رابرکنار سازد. وضع عادی اموردر تمام حکومتهای اسلامی این است که صدراعظمی دارند امااین مقام درطی شش سال اخیردر ایران پس از برکناری آخرین صدراعظم (۱) خالی مانده واو از صدراعظم های نادر شرقی است که مقام خود را از دست داده بی آنکه جانشش رانیز داده باشد. صدراعظم درموقعی که چنین سمتی هست قائم مقام شاه وناظر برهمهٔ قسمتهای دولت وداور هر مسئله مورد اختلاف است ، در غیاب صدراعظم بسیاری از کارهای مختص این مقام بخود شاه محول میگردد. عدهٔ وزیران چندتن بیش نیست وهرکدام ریاست قسمتی رادارند ویاآنکه یکی از آنها بر دسته وزیران ریاست دارد درخارج از جلسه هیأت هیچکدام نسبت بدیگری جز خود شاه اطاعت ندارند. درحال حاضر اموری بشاه محول است که سابقاً برعهده صدراعظم بوده، ریاست وزراء بامستوفی الممالک (دبیر دولت) است که وزیر دارائی است. وزیران دیگر یادبیران عبارت اند از وزیر داخله که

---

(۱) پیش اززمامداری سپهسالار در مارس ۱۸۶۵ این شرح نوشته شده است.

تمام فرمانداران ولایات تابع دستوراو هستند ، وزیردول خارجه، وزیرعدلیه وزیر فواید عامه، رئیس ضرابخانه، وزیر جنگ که فرمانده کل قوا نیزهست خزانه‌دار ومنشی خصوصی پادشاه. هریک ازوزیران عده‌زیادی دبیرومنشی زیردست خوددارند که عهده‌دار امور قسمت اختصاصی آنها هستند .

نمیتوان گفت دولت ایران حکومتی منشاء اثر کافی ویافعال است. آشفتگی بزرگی تقریباً درتمام شعبه های دستگاه اداری حکمفرماست وزیران تاشاه نسبت بآنها نظر لطف دارد در مقام خود برقرارند ومیگویند یکی از هدفهای اصلی تحصیل مقام درایران بعداز جلب نظر همایونی جمع کردن حداکثرپولی است که امکان دارد بوسیلهٔ یک دستگاه اداری وصول کرد، درایران تقریباً هرچیزی بسته بپول است ،وزیران نه تنها باید در بدو انتصاب وجهی باین مناسبت تقدیم دارند بلکه بعداً هم باید مرتباً برای دوام امتیاز مقام خود وجه پرداخت کنند. از سوی دیگر بدیهی است که آنها نیزمی پندارند که حق دارند همین قاعده رانسبت بزیردستان و ارباب رجوع خود اجرا کنند درنتیجه عدالت را باید خرید نه بعنوان اینکه حقی است خواستار آن بود، پس شخص ثروتمندی که بتواند بهای خلافهای خود را بپردازد میتواند تقریباً آنچه دلش بخواهد انجام دهد .

تمام فرمانروایان ولایات و شهرها برای انتصابی که نصیبشان میشود باید پول بدهند واین مقام را نه فقط برای مدت معینی برعهده خواهند داشت بلکه تاوقتی که نظرلطف همایونی شامل حال آنهااست. بطور کلی این فرمانداران اختیار صدورحکم مرگ وحیات نسبت به زیر دستان خود ندارند بلکه این اختیار را به فرمانفرمایانی که برایالتهای عمده مملکت درنقاط دوردست مانند آذربایجان، فارس وخراسان حکومت دارند

اعطاء کرده‌اند. دیده شده‌است که بطور کلی رجال بیشتر از حد انتظار در مقام خود باقی میمانند وانفصال هم در اثر بی لیاقتی نیست بلکه بیشتر منوط به‌میزان آز و هوس یا نیاز های رئیس مملکت‌است. این پیش آمدی غیرعادی نیست که شخصی پنج یاحتی ده سال در مقامی مستقر باشد وموقعی که یکی از مأموران رسمی‌از کار حکومت وبامقامی بر کنارمیشود قاعدةً فقط‌برای اینست که مقام‌دیگری‌رااشغال کندچون هرایرانی از فرصت دریک مقام بقدر کافی بهره برداری مالی میکند تا قادر باشد وقتی که مقامش از دست‌رفت مقام دیگری را باپرداخت پول برای خود فراهم کند . اختیار فرمانداران در ناحیه‌یاولایتی که‌ازمرکز مسافتی دور باشدبقدری زیاد است که کمتر کسی ازمیان زیردستان آنان یافت میشود که‌ازراه مراجعهٔ‌مستقیم به‌تهران برضدآنها خود رادر معرض غضب آنان قراردهد، اماوقتی که‌فرماندار بسیار پلیدی‌برای یک ناحیه یاولایتی منصوب میشود مردم گاهی‌بوسیله‌تقدیم هدیه‌به پادشاه درخواست می کنند که آن حاکم منفور به محل دیگری انتقال‌یابد.

هیچگونه سیستم مدارس ملی درایران نیست‌در تمام شهر ها و دهها ملاّ ها یاروحانیان‌هستند که کودکان‌راتعلیم‌میدهندولی‌چگونگی انجام دادن این کار بین خود آنها واولیای اطفالی که تعلیم میگیرند ترتیب‌داده میشود.پسرها ازهرسن و سالی باین مکتبها میروند و بآنها قرائت قرآن وخواندن خط فارسی ، حساب وضرب ارقام ونوشتن وغیره تعلیم میدهند سرپرست مکتب در صورتی که طفل نشان‌بدهداز عهده قرائت هرقسمت از قرآن برمیآید بطور کلی هدیه‌ای ازپدرطفل‌دریافت میدارد .مطالبی که‌یک جوان میاموزد ومقدار اطلاعات اندکی که‌معلم روستائی به کودک تعلیم می‌دهد بسیار ناچیز است‌وبدین ترتیب‌تعلیم

وتربیت در ایران خیلی‌عقب مانده است وکسی که خواندن و نوشتن بداند عنوان میرزا را برسم علامت‌در جلو اسم خود میگذارد.

دختران تا سن هفت سالگی به مکتبخانه میروند و پس از آن تعلیم آنها منحصراً زیرنظر زن باسوادی انجام‌میگیرد. تعلیم‌اطفال‌طبقات بالا در منزل پدرشان‌بوسیله اشخاصی که با ای‌این منظوراجرت‌دریافت میدارند صورت می‌پذیرد، بدختران‌خواندن ونوشتن و دوختن می آموزند وگاهی نیز تعلیم آنها شامل موسیقی ایرانی است ولی حدود افکارشان بهیچوجه وسعت ندارد وهرکس که بیشتر از فرد ایرانی تعلیم یـافته باشد شاید بطورکلی آمیزش‌باآنها راچندان‌جالب نیابد.

یک مورد استثنائـی بر وضع تعلیمات خصوصی در ایران کالجی (دارالفنون) است که بوسیلهٔ دولت در تهران تأسیس یافته،شاگردان آن مؤسسه در دوران تحصیل بخرج شاه نگاهداری میشوند این کالج زیر نظر وزیرفوائدعامه‌اداره‌میشودودر میان‌استادان‌آن‌چندتن‌اروپایی‌اند بکسانی‌که مایل باشند زبان فرانسه تدریس میشود، زبان انگلیسی را هم یکنفر فرانسوی‌درس میدهد. قسمتهای‌دیگری‌ازرشته های‌تعلیماتی دوایر عادی اروپائی هم‌کم وبیش درآن‌کالج فراهم است.

درسالهای اخیر شاه‌برای‌اعزام چندتن‌ازجوانان به‌فرانسه‌بمنظور تحصیل طب ورشته‌های مختلف‌دیگر تعلیمات‌عمومی‌اقدام کرده‌است، چندتن از این جوانها به‌ایران بازگشته‌اند ولی بیشتر هموطنان ایشان که نسبت بآنها معلومات کمتری دارند بآنها با نظر بدبینی مینگرند و باتمام قوا میکوشند ایشانرا ازبکاربستن‌معلوماتشان بازدارندتاموجبات تحقیر دیگران نشوند. دراینکه شاید بعداً نتایج عملی‌از این‌نهضت‌عاید

گردد هنوز برای کسی امکان اظهار دلیل کافی راجع باین موضوع نیست .

دین ملّی ایرانیان آیین‌محمدی ومذهب شیعه است‌ایرانیها باین عقیده‌اند که علی حق انتقال ناپذیرجانشینی بلافصل مسندونیابت‌محمد را دارا بوده است . ارباب مذهب در میان همه طبقات مردم از نفوذ بزرگی برخوردارند و میتوان این‌نکته راکه مبیّن ایمان‌ایرانیها نسبت بآیین‌محمدی‌است‌ذکر کرد که هرچندآنها بهیچوجه پابند راستگویی‌نیستند ولی جرأت ندارند در محضر مجتهد یاروحانی عالیقدر سوگند دروغ یاد کنند،در واقع متصدیان هم‌بانهایت اکراه مراسم‌سوگندراانجام‌میدهند که مبادا بنده بیگناه واقعی را گرفتار صدمه دروغ‌سازند. علامت بارز مذهبی ایرانیها علاقه و احترام فوق‌العاده‌ایست که ایشان نسبت‌بذکر حسین فرزند علی‌دارند ......... ده روز نمایش‌پی‌در پی‌برای‌نشان دادن مضیبت‌ها وشهادت او ترتیب میدهند و هرسال از روز اول ماه محرم بیشتر ایرانیان جامهٔ تیره‌ماتم میپوشند دراین ماه هرمحله شهری ایرانی صحنه‌ای برای این نمایش‌مذهبی دارد که در آن مؤمنان‌شوریده حال در ردیفهای طویل می‌نشینند ونمایش صحنه ها راتماشامیکنند . تزیینات داخلی این‌تماشا گاهها بعضی وقتها بسیار مجلل‌است، هرتکیه رئیسی دارد که سعی‌میکند برای شهرت خود تزیینات داخلی آن عالی باشد، تکیهٔ بنام خود شاه‌البته از همه عالیتر است . اعلیحضرت افتخار آرایش قسمتهای مختلف تکیه سلطنتی را بتجارتهران میدهد وآنها هم باخوشوقتی و بخرج خودشان این‌دعوت را می‌پذیرند .

اعلیحضرت و تمام دربار در نمایشهای مختلف‌حضور دارند و از هیچگونه خرجی برای لباس تعزیه‌خوانها یا چراغانی صحنه خودداری

نمیشود، این عمل بقدری درنظر ایرانیها اجر ومقام دارد که تمام طبقات باعلاقه بسیار ازکیسهٔ خود یابوسیله خدمت برای پیشرفت آن همکاری میکنند . ملاً های محبوب که برای اداره تکیه ها استخدام میشوند در شهر الاغ سوار از تکیه‌ای به تکیه دیگر میروند تا حاصل تجربه خود را تقدیم دارند، خوانندگان صدای خودرا برای شکوه تعزیه نثار میکنند بچه‌های خردسال را بروی صحنه میآورند و اینها کار خود را بوجه شگفت انگیزی درست وتوأم باعلاقه واحساسات انجام میدهند، اسلحه داران کلاه خود برّاق و روپوش زره پرجلا برای آراستن لشکر یزیدفراهم میسازند، نجاران برای ساختن ردیف جایگاه تماشاگران بی مزد کارمیکنند و سربازان بطیب خاطر تقلید دشمن مبارزرا در میدان کارزار عرب بعهده میگیرند. هرگاه تصادفاً کسی درحین برگزاری مراسم تعزیه کشته شود معتقدند که روحش آمرزیده است و اگر در وسط نمایش چیزی خراب شود میپندارند که علامت خشم پروردگاراست. درسال جاری (١٨٦٤) در یکی از روزهای محرّم طوفان بزرگی درتهران اتفاق افتاد و بواسطه تندباد های شدید خیمه ها یکی پس ازدیگری سرنگون گردید و موجب مرگ و جراحت کسانی شد که در داخل آن بودند و باعث خسارات مالی زیاد شد. چنین فاجعه‌ای حقیقی لابد کیفر گناه خاصی بوده است وروحانیون وافراد مذهبی در پیدا کردن علت این خشم آسمانی دچار اشکالی نشدند . درمیان روحانیان تهران ملاّئی است که مواهب جالب توجهش اورا در زمره فرزندان رعد قرار داده است، او روحانی محبوب پایتخت بشمار میرفته وهمکارانش بمعلومات ومحبوبیت اوسخت رشک میبردند. باو اجازه رسید که در اندرون شاه روضه بخواند وروبهمرفته

مرد بی آلایشی بود ولی شهرت داشت که مانند کاتو (۱) در عین پرهیزکاری شدید، از لطف شراب غفلت نداشته، دشمنانش در صدد بر آمدند که او را روزی در حال مستی در نظر عام رسوا کنند برای حکم مجازات که بارسوایی ببارآورده متناسب تر بود تابا بزرگی گناه، او را نزد مجتهد بزرگ بردند و بمرگ پرخفت وبیرحمانه‌ای محکوم گشت. این مجازات چون مقارن روز مراسم «مذهبی» ملی بود از جانب شاه که علاقمند به آداب عالی پادشاهان است مورد عفو قرار گرفت، اعلیحضرت بعلاوه دستور داد که ملاّی خوش بیان یکی از ایام محرم وعظ هم بکند وهمان روزی بود که فرداطوفان کذایی بساط تعزیه سلطنتی را متلاشی کرد و باین مناسبت البته روحانیان با کمال آسانی علت آسمانی آن طوفان را یادآوری کردند .

قبل از افتادن خیمه سلطنتی سعی نهایی از طرف مرد سیّدی بعمل آمد که از پیش آمدن فاجعه جلوگیری شود. این عنصر متعصب که خواسته بود ایمان خودرا بوسیله عمل ثابت کندبتماشاچیان اعلام داشت خیمه‌ایکه فرد مقدسی مانند او درزیر آن باشد هرگزفرو نخواهد افتاد. سپس مهمیز زنان اسبش را بمیان میدان برد واز آنجا خیر و ثواب نثار افرادی می کرد که نامشان را بازمی گفت ولی تمام تلاش اوبی‌اثر افتاد چون همان لحظه تندبادی خیمه رااز پایه کند واسب و سوارش رادر زیر چینهای آن مدفون ساخت.

بسیاری ازشیعیان پرهیزکاربانمایش دادن داستان مقدس قتل حسین برروی صحنه (تعزیه بازی) مخالف‌اند در بعضی از قسمتهای قلمروشاه

---

(۱) ازبزرگان رم قدیم.

نمایشهای مذهبی دیده نمیشود ولی روحانیان درخانه ها همان داستانهای محزون رادر روز های کذایی محرّم میخوانند. در این روزها تمام ملت دیوانه‌وار چنان حالت عزا وماتم پیدا میکنند که باور کردن آن برای کسانی که شاهد آن نبوده اند بآسانی امکان ندارد، نه‌فقط زنان و کودکان بلکه مردان سالخورده نیزتحت تأثیر عملیات تعزیه خوان ویا فصاحت واعظ آنچنان زارزار میگریند که گوئی بکلی دل از کف داده‌اند و تنها دراین نمایشها یادر مسجدها ومجالس روضه خوانی نیست که داستان غم انگیز حسین افکارشان را برمی انگیزاند بلکه مردم اثرات بیان واعظ را بخانه همراه میبرند و غالباً درآن ایام در کوچه های شهر دیده میشود که دسته‌های جوانان مرثیه میخوانندوپی‌درپی فریاد میکشند حسن وای ...... حسین وای....

نیروی نظامی ایران اسماً شامل صدهزارتن پیاده نظام،سوارنظام وتوپخانه است قسمت عمدهٔ این عده‌پیاده نظام‌مرتب‌وسوارنظام به تقریب تماماً نامرتب است وبطور کلی فقط‌برای‌خدمات داخلی وتحت‌سرپرستی رؤسای مناطق اختصاصی میباشند که در آنجا فراهم میشوند. گارد سلطنتی مشتمل بردو دسته‌سوار نظام مرتب است وهر کدام در حدود هشت هزارتن‌اند یکی ازاین دودسته سوار غلامان شاهند که میگویند در جامعه وضع خیلی آبرومندی دارند. اخیرا گروه کوچک دیگر بعنوان گارد نگهبانی ترتیب داده شد که علامت مشخص آنها یراق نقره‌ای آنها است. سوار نظام نامرتب لباسهای مختلف میپوشند و جامه های هرگروه برطبق عادت وطرز لباس مردم ایالتی است که از آنجا گرفته میشوند

لشگر کوچکی در کردستان زره‌پوش واسلحه سنگین‌دارند و پنج

هزار افراد توپخانه درقشون ایران هست واین قسمت از واحد نظامی رویهمرفته سازمان بدی ندارند وهمین نیروی توپخانه است که در زدوخورد ایرانیها باقبیله های ترکمن مزیتی برای ایشان فراهم میسازد. سربازان ایرانی برای تشکیل قشون نفرات خوبی بشمار میروندولی سیستم نظامی دراین کشور طوری است که صفات ممتاز افرادراخنثی میکند . سربازان ایران طبیعةً وفرداً بحد کافی شجاع اند، آنهادارای جسارت عجیب و صبر وتحمل بسیاراند وبندرت احتیاج به باروبنه دارند ومیتوانندچندین روزپی در پی روزی ۳۰میل به پیاده روی پردازند وفقط بنان وپیازاکتفا کنند و باشکیبایی بسیار هرنوع رفتاری را هرچند هم که سخت باشد تحمل میکنند ، مواجب ایشان همیشه دیرتر ازموعد وعموماًبعدازدویا سه سال پرداخت میشود وموقعی هم که پرداخت بشود تمام وکامل بنفرات نمیرسد ، سرهنگ فوج مبلغی از وجوه سردسته ها را برداشت میکند آنهانیز پول سربازان را ....

سربازگیری اجباری است هر ناحیه و هرقبیله ناگزیر است سهم نفراتی خود را فراهم کند ، برای این خدمت داوطلبانی وجود ندارد چون مشقت زندگی سرباز ایرانی در سراسرکشور باندازهٔ کافی معروف است و روستائیان بااشتیاق به مواجهه با آن حاضر نمیشوند.

هرهنگی از نفرات منطقه ایکه در آنجا گرفته شده است تشکیل میشود و افراد برای دورهٔ معینی خدمت نمیکنند بلکه خدمت آنان تا هنگامی است که دیگر قادر بکار نباشند ، درسن پیری ممکن است از خدمت مرخص شوند وکار دیگری برای خودپیدا کنند ویاآنکه پناه به عواطف نوع دوستی عمومی ببرند. درهنگهای ایرانی بطورکلی جرّاح

نیست ولی ترتیبات بهداری هرگروهی زیرنظر فرمانده است و بدی یا خوبی آن بسته بدرستکاری یاقابلیت خود اوست.

درلشگرشاه‌تدارکات‌وافی‌نظامی‌وجودندارد،وتمام‌باروبنه‌راقاطرها حمل میکنند دسته های لشگری باتفنگهای ضربتی‌مجهزاندکه حالا از کارخانه اسلحه سازی ایران‌فراهم میشود و چون سربازان عموماً پولی در بساط ندارند وجیره مقرر بآنها نمیرسد اجازه دارند بصورت مزدور در مزرعه و یادر رشته های فنی‌کار بکنند واز عایدات این گونه کاراست که قسمت‌بیشترلشگرایرانی گذران‌میکنند. افسران‌بجزآنهایی که‌منصب بالاتری دارند از لحاظ اجتماعی درایران دارای وضع چندان درخشانی نیستند ، افسری که پائین تر از درجه یاور باشد فرد زیاد آبرومندی محسوب نمیگردد . تمام درجات قشونی با اعمال نفوذ یا رشوه قابل حصول است در نتیجه درمیان افسران قسمت فرماندهی بی‌مایگی‌بسیار دیده میشود.بطورکلی آنها دارای معلومات زیادی نیستند و یا اصلاً اطلاعی از فن نظامی ندارند واعتماد آنها بخودشان ناچیز است بهمان نسبتی که از ناحیه افرادهم اعتمادی به‌ایشان نیست، آنها شخصا فاقد شجاعت فردی نیستند ولی ضعف روحی‌آنان‌درمیدان نبرد هرگونه‌صفات ممتاز شخصی راکه ممکن است داشته باشند خنثی میکند.فرماندهان از وطن پرستی کافی که‌ایشان‌را برای‌خاطرکشورشان ترغیب‌به‌استقبال از مرگ کند محرومند سربازان هم که عقیده ای بمهارت و یاشجاعت فرماندهان ندارند عموماً درمقابل دشمنی باعزم پابفرار میگذارند. دسته های نظامی ایرانی بسبک‌اروپائی تعلیم‌می‌یابند وبوسیلهٔ‌مربیان‌اروپایی از ملتهای‌مختلف تعلیمات فرا میگیرند ولی‌باین‌افسران اختیارفرماندهی درلشگر ایران داده نشده‌است و نتیجه کارشان هم بمقدار زیادهدر

میرود واین بواسطهٔ عادتی است که متداول می‌باشد یعنی تمام هنگ یک جا بمرخصی شش یاهفت ماهه میروند واین التفاتی‌است که غالباً بفوج میکنندمشروط برآنکه ازاد‌های خود نسبت بمواجب عقب افتاده صرفنظر کنند .

وضع طبقه کارگر درایران تا درجه ای در ایالات مختلف این کشور متفاوت است،من‌سعی خواهم کرد وضع زندگانی آنهارادرنواحی نزدیک شهر تهران شرح بدهم .فلاح یا کارگر تقریبا هر قسم شغلی را بعهده میگیرد،درشهر بصورت عمله برای گل سازی یاحمل آجرویااگر خواسته باشند برای کمک بکار باغبانی یا کشت درمزرعه‌آماده است. ساعت کارش ازطلوع تا غروب آفتاب همه‌روز باستثنای جمعه‌است که بطورکلی‌روز استراحت محسوب میشود .در حدود ساعت ده ، نیم‌ساعت فاصله برای ناشتااست واز ساعت یک تادو برای خوراك واداى نمازو گاهی نیز برای خواب‌مختصری بوی اجازه‌استراحت می‌دهند. معمولاً تنبل‌وارکار میکند و لازم است کسی ناظر کارش‌باشد،برای هرروزکار در تهران مزدی معادل پنج ونیم تا یازده پنس (۱) بسته بفصول سال دریافت میداردودر دهات‌بطورکلی‌بیشتراز تهران‌مزدمیگیرد.درزمستان غالباً بیکار است ودر بهار مزد کمی نصیبش میشود ولی با پیش آمد تابستان طالبان کار او زیاد میشوند و در پائیز میزان مزدش بحداعلی میرسد از مبلغی که روزانه بدست میاورد معمولا نصف یاسه چهارمش را به صبحانه وشام وپوشاك اختصاص می دهد و باقی را اگر خرج دیگری نداشته باشد برای زمستان پس اندازمیکند و یا برای زنش

(۱) یازده شاهی تایکقران

میفرستد. کارگر ایرانی بطور کلی مردی عیال وار است، اگر ناچار باشد برای یافتن کاری از دهکدهٔ زادگاه خود بجائی دوربرود معمولاً زنش را همراه نمیبرد اگر زن او صاحب فرزندان باشد برای کار از خانه بیرون نمیرود ولی اگر بی اولاد باشد غالباً در خانه مرد متشخص خدمتکار میشود. زن یک کارگر ایرانی باآنکه بندرت درمزرعه بکار میپردازد تا حدودی قادر است در تحصیل نان خانواده بشوهر خود کمک برساند، میتواند بدوخت ودوز لباس، وصله کردن یاشستن آن بپردازدومیتواند وقت بیکاری را برای بافتن پارچه کتانی یابه‌طرق متعدد دیگر صرف کند. لباس اووااطفالش اگر داشته باشد بهیچوجه گران نیست شوهرش سالی فقط یک‌دست لباس میپوشد، اجاره خانه‌ایکه‌میپردازد خیلی‌سبک است مادهٔ عمده غذایی کارگرنان است همان‌جنسی که در تهران معمولاً بنرخ یک‌من هشت‌شاهی یاچهارپنس فروخته‌میشود، گوشت گاو ارزان ودر زمستان فراوان است ولی‌در فصول دیگر سال آنرا نمیخورندبطور کلی روستائیان ایرانی اگر قدرت خرید هرروزه آنرا نداشته باشند هفته‌ای‌سه یاچهار دفعه گوشت میخورند. در پائیز گوشت گوسفند را برای مصرف زمستانی نمک‌میزنند ازشیر، پنیر وبرنج بهره کافی دارند گوشت گوسفند معمولا بقیمت گیروانکه از دوتاسه پنس بفروش میرسد. برنج بیشتر از هرجنس خوراکی دیگر مطلوب است (۱) سبزیها ارزان واز هرنوعش فراوان است. میوجات واز جمله انگور، توت، خربزه وهندوانه درماههای تابستان و پائیز بحد وفور وبقیمت بسیار ارزان فروخته‌میشود شربتها و

---

(۱) ایرانیها به سیب زمینی وقعی نمیگذارند باید توجه‌داد چنانکه بعضی از نویسندگان یاد کرده‌اند این‌سبزی باسم آلوی ملکم خوانده نمی‌شود کلمه ایرانی آن سیب‌زمینی است که ترجمه لفظ بلفظ لغت فرانسه‌یا آلمانی آنست.

بستنی دردسترس فقیرترین افراد هست وروی‌همرفته از لحاظ خوراك وضع کارگر ایرانی در مقام مقایسه باروستائیان اکثر کشور ها خیلی مساعد است .

درباره اجحاف و ظلمی که دهنشینان ایران از ناحیه مأموران دولتی می‌بینند ویااز طرف اشخاص بانفوذی که ازحدود ایشان‌میگذرند دچار بیعدالتی میشوند مطالب بسیار گفته ونوشته شده است‌این وضعی است که در تمام نقاط دیگر کشوروجوددارد‌ولی‌در نواحی‌مجاورپایتخت اگر کسی در صدد برآید که بایشان اجحاف کند رعایا میتوانندبه‌ارباب خود شکایت کنندودرصورت‌لزوم بخودشاه که اخیراً‌برای‌دریافت عریضه افراد ترتیبی‌داده است،مراجعه نمایند .

مواردی که دهنشینان ایران بیشتر دستخوش صدمه و اجحاف میشوند موقعی است که فرمانداران یاشاهزادگان برای ورود به محل مأموریت خود همراه‌دسته های مختلف مزاحم زورگو،ازناحیه‌ای عبور میکنند .سفرشاهانه نیز بحد کافی برای سکنهٔ حدودی که پادشاه‌ازآنجا عبور میفرمایند زحمت فراهم میسازد .راست است که اعلیحضرت‌بامروت شایان،قیمت تدارکات دستگاهای متعدد سفری خودرا میپردازند ولی جای نگرانی است که بهای اجناسی را که وی میپردازد هیچوقت‌بدست کسانی برسد که قصد پادشاه بوده است .شاه همواره در حرکت‌است و گاهی اتفاق میافتد که چون عزم ملوکانه برای‌مفتخر ساختن ولایت خاصی بمناسبت مسافرت اعلام میگردد بجای آنکه این خبر در میان اهالی آنجا تولید شادمانی کند سبب میشود که مبلغ سرشاری پیشکش به اعلیحضرت تقدیم دارند تا آنها را از افتخاری که قصد فرموده‌اند معاف دارد .

تفریح روستائیان ایرانی جشنهای مرسوم سالانه‌است که درطی آن همه کارها یا بعضی ازآنها تعطیل میشود. این جشنها یکی نوروزو دیگری موقع جمع کردن خرمن ومواقع اختصاصی مراسم اعیاددینی است. هر دهکده‌ای در ایران حمامی دارد که نعمت بزرگی برای اهل ده محسوب میشود، در جوار هرده یخچالی واقع است خانه های مسکونی دهنشینان ایرانی بحد کافی راحت وقاعدةً بانمدیاقالی مفروش است وبا اسبابی که برای یک زندگانی خانوادگی لازم است مجهزند. با آنکه بردگی هنوز درایران هست تمام کارگران مزارع آزادند، برده ها فقط بخدمتهای خانگی اشتغال میورزند. روستائیان مسلمان ایرانی در یک ناحیه مخصوص متوقف نمی‌مانند واگر مایل باشند میتوانندبرای کاریابی از دهکده‌ای به ده دیگربروند . بعلاوه هر دهی صاحب یااربابی دارد که بخرج او دهنشینان در موسم برگزاری جشنهای سالیانه پذیرایی میشوند. در دستگاه همه ایرانیانی که از طبقات معتبرند نوکران بیکاره وعاطل فراوان‌اند همان گروهی که‌وجودشان برای افزایش ثروت‌عمومی کشور اثری ندارد.

عدهٔ افرادی که نان روزانه خود را از اعانهٔ دیگران فراهم می سازند در ایران خیلی زیاد است، قانونی برای حمایت مستمندان و یا دارالمساکین وجود ندارد، بنابراین کار عمده رفع حوایج طبقه‌فقیر فقط وابسته به‌نوع پروری خصوصی است ، اگر این کمک شامل بیماران و پیران و درماندگان میشد موارد دستگیری محدود بود ولی بعقیده‌من بیشتر گداهای ایران افراد با استعدادی هستند که تنها چیزی را که ندارند اراده کافی برای امکان فراهم کردن نان خودشان است .

بازار دراویش یا فقیران مذهبی در کشور رونق دارد، بیشتر ایشان مردانی خوش مشرب‌اند که از لذتهای زندگی این دنیا تمتع میبرند، التماس کمک از ناحیه ایشان نه از جهت مادّی بلکه بمناسبت ثواب دینی آنست. این اعضای عاطل اجتماع دوطبقه‌اند یکی آنهایی که در شهرها مقیم‌اند وباخانواده خود زندگانی راحتی دارند دسته دیگر که از ازدواج پرهیز دارند درسراسر مملکت بدون مقصد درحرکت‌اند. علامت باز شناختن دستهٔ اولی کلاه قلندی وتبرزینی بشکل غریب است که آنرا برشانه حمل می کنند و کشکولی در بازو آویزان دارند. صد ها از این دراویش خوش احوال در سر اسر ایران پراکنده‌اند و بسیاری از آنها در تهران آنچنان کار پردرآمدی دارند که میتوانند در خانه‌های آبرومند سکونت گزینند واز عالیترین خوراك مملکت تناول کنند، رئیسی دارند که قسمتی از عایدات آنها باومیرسد. تعیین نفرات دراویش برای مراسم هرساله جلوخان ثروتمندان تهران بااوست ازاین اخوان صفایکی خانه ایرا محاصره میکند وتا انعامش را دریافت نکند از آنجا نمیرود هر درویشی چادر کوچک یا پناهگاهی در کوچه برای خود برپامیکند وجلوآن باغچه محقری ترتیب میدهدودر آنجااز بامدادتاشام وتقریبا تمام شب می‌نشیند تا انعام خودرا دریافت دارد وبمحض اینکه وجه کافی باو بدهندفوری بساطش را برمیچینند وجای نگرانی نخواهد بود که دیگری جای او را بگیرد و اگر صاحبخانه اهمیتی باین ناراحتی ندهد که ناظری شب و روز جلوخانه‌اش حاضر باشد و راهی هم برای حرکت دادنش پیش نیاید پس از چندی درویش بجای فقط انتظار متوسل باقدام دیگرمیشود و در دل شب بوق خود را در زیر پنجره صاحبخانهٔ بیچاره بصدامیآورد و صدای زنندهٔ آن باندازه ای بدیمن تلقی میشود که فوری صاحبخانه را

تمام اهل منزل احاطه و ازاو تمنّاً میکنند که در پرداخت انعام تأخیر بیشتری نشود. درویش باین وسیلهٔ شدید فقطموقعی توسّل میجوید که مهلت کافی به صاحبخانه داده‌است وشایدخیال میکند وظیفه‌اوست که تاچند روز در انتظار دریافت انعام‌خوددرکنار خانه بماند واین علامت اهمیت کسی است که چادر درویش در جلوخانه وی دیده‌شود ، باین دلیل صاحبخانه هم تاوقتیکه درویش به‌صدای کرنا متوسل نشودبرای دورکردن‌او عجله‌ای‌ندارد. درویشانی که‌وابسته‌به‌فرقهٔ‌خاصی‌ازصوفیان نیستند درسراسر مملکت‌میگردند، شایدهم‌ایشان تحت نفوذ انگیزه‌های مذهبی باشند. این عده‌جامهٔ‌نازکی بر تن‌دارند واگراز راه درویشی‌مبلغ سرشاری عایدشان بشود آنرا صرف زندگانی تجملی نمی‌کنند،سرشان برهنه وظاهرشان رویهمرفته طوری است که دل اهل‌خیر رامتأثرکند.

علاوه بردراویش ،گدایان‌فراوانی درتمام شهر های ایران دیده میشوند،در تهران‌عدهٔ آنها بقدری زیادشده بود که درسال ۱۸۶۳ تمام فقرا ازگدائی در شهرممنوع شدند. بسیاری‌از این‌مستمندان واقعاًشایسته ترحم‌اند مانند لال ها،فلج ها،وکورها که‌خیلی ازآنهامردان‌سالمی‌هستند و خودرا بکوری میزنند تا دیگران را متأثرسازند. آنها مطلوب خود را عموماً باچرب زبانی وفریادواصرار بدست‌میاورند، هیچ ساعتی از روز و هیچ روزی از هفته‌نیست که بنظرایشان‌موجبی‌خاص برای طلب‌اعانه و خیرات مردم‌موجود نباشد، درنظر آنها جای هیچگونه شبهه وتردید نیست که فقیری که شب جمعه‌مطالبه صدقه‌میکند بایدحقش حتما برسد. دلیل قویتر وقتی‌است که مصادف باعید میلاد مانندتولّد محمد، علی‌یا حسین باشد،بنام‌خدایا پیغمبر اکرم یا امیرمؤمنین علی یاامام شهید یا حضرت زین‌العابدین‌قسم میدهند که به‌فقیرترحم‌وحوائج اوبرآوردهشود.

اگر رهگذری اروپائی عبور کند اورا بحضرت عیسی یا حضرت مریم قسم میدهند. آنها تملق وچاپلوسی هم عموماً نثار رهگذران میکنند، نوکررا خان خطاب میکنند، سیدرا به آهنگ بلند یادآور میشوند که فرزند رسول اکرم است وبه شخص محترم ایرانی با نهایت جسارت شاهزاده خطاب میکنند. گداها بدسته های دویا سه نفری جمع میشوند وقتی که یکی ازآنها با التماس فصیح و مؤثر بتحریک احساسات رهگذران می پردازد دیگران با کلمات الهی آمین ، انشاءالله ، آمین ، حرف اورا تأیید می کنند.

درظرف سه سال گذشته داد وستد وسیع وروز افزون بازرگانی بین ایران واقوام مختلف اروپائی پیداشده است پنبه، پیله ابریشم، پشم و مواد خام دیگربه انگلستان ، فرانسه وروسیه صادر میشود و در مقابل ایران اجناس صنعتی ومواد لوکس ازاروپا دریافت میدارد وچون واردات بیش از صادرات است بناچار ایران هرسال هرچه طلاونقره اندوخته دارد صرف جبران آن می کند. در واقع مقدار فلزهای قیمتی که ازسابق در ایران جمع شده بود لابدمیزان فوق العاده ای بوده که دراین مدت طولانی جبران کمبود امکان یافته است. بنظر بعضی از تجار اروپائی پول بزودی آن قدر درایران کمیاب میشود که واردات ناچار فقط بمیزان صادرات تقلیل خواهد یافت. پول درایران تقریباً بمراتب ازهر کشور دیگری بیشتر ارزش دارد. نرخ رسمی تنزیل دوازده درصداست ولی قاعدةً باچنین نرخ سبکی پولی بدست نمیتوان آورد بلکه باربح بیست و چهار درصد و با تضمین وافی می توان وام گرفت و گاهی این نرخ تا ٦٠ درصد سالیانه بوسیله رباخواران باصرف ماهانه پنج درصد بالا میرود. اگرخداوند قوهٔ مال اندیشی را به ایرانیها ارزانی میداشت ایشان میتوانستند بآسانی

اجناس بسیاری‌مانندقندرا که حالا ازخارجه‌وارد میکنند درداخله‌فراهم کنند ویا بوسیله ایجادراههای‌ارتباطی بین‌نقاط داخلی‌و بنادر راه‌رابرای افزایش بی‌اندازه صادرات کشور هموار سازند،ولی‌اقتصاد ملی‌هنوز در ایران مورد توجه واقع‌نشده است و کارها سال‌بسال ازبد، بدتر میشود و تجربه تلخ گذشته هم علامتی برای امید هیچگونه بهبود در آینده بدست نمیدهد .

شاید حیرت انگیز بنظرآید که در یک مملکت اسلامی مصرف مشروبات ومواد الکلی خیلی‌زیاد باشد،ولی‌وضع ایران چنین است‌وقیمت شراب بسته به‌قدرت مستی آنست نه‌طعم‌عالی‌آن،بنابراین مشروب‌درجه پست کشور از نوشابه های گرانبهای اروپائی‌بیشتر طالب‌دارد .

رویهمرفته ایران سرزمین‌فوق‌العاده سلامت خیزی‌است‌ولی‌بعضی از ناخوشیهادرمیان ایرانیان بیشترازسایرملل‌جهان‌شیوع دارد . وقتی که انسان ارتفاع زیادفلات ایران رادرنظر بگیرد و بررشته کوههایی که سراسر کشوررا بهم‌پیوسته‌اند بنگرد وتفاوت درجه‌حرارت را برای‌مردمی که قاعدةً در نور آفتاب وهوای آزاد زندگی میکنند بخاطر آورد ، جای تعجب نخواهد بود که تبهای زیادی در میان ایرانیان شیوع داشته باشد، دلیل دیگراین گرفتاری در ایالتهای ایران که ارتفاع زیادی ندارند رطوبت فراوان ووفور نباتات است که در آنجا آفتاب‌سوزان باعث مالاریا میشود .این وضع تاحدود زیادی بوسیله‌خشک کردن اراضی‌قابل علاج است ،سل در میان ایرانیها بندرت‌دیده میشود ولی رویهمرفته از وجود آن‌باخبرند،اسهال‌در ایران مرض عمومی‌است وباوآبله هم‌بعضی از سالها موجب تلفات سنگین در آن کشور شده‌است، چشم درد نیزدر میان آنها زیاد دیده میشود چون‌تابش آفتاب درتابستان‌درهمه‌جابسیار

شدید است وتندبادهای توأم با گرد وغبار غالباهست.

در طی دوهزار سال گذشته که تاریخ آن کشور معلوم استایران بارها ازطرف کشورگشایان خارجیموردتاختوتازقرارگرفته ونتیجه همه تاخت وتازها هم یکیبوده، باین معنی که تأثیر هوا وعادات و تجمل دوستی ایرانیان موجب ضعف و سستی مزایای اصلی اخلاقی مهاجمان شده وآنها رابنوبه خود موردغلبه قوممتهاجم بعدیقرارداده است. هیچ حقیقتی عیانتر ازاین درصفحات تاریخ عمومیثبتنگردیده که یک نژاد بیگانه صفات ممتاز خودرا در اقلیمهای دیگر از دست خواهد داد مگر آنکه ازسرزمین اصلی پیوسته نفراتی تازه کمک برسند.

آخرین تهاجم کلی بسرزمین ایران آنقدر درگذشتهٔ دوریاتفاق افتاده که برای دریافتن اینحقیقت که مرور زمان شور وقوت فاتحان را ازبینمیبرد موردی کافیفراهممیسازد. نژادهایی که فعلاً سکنهایراناند به آب وهوای این سرزمین خوگرفته و بهمان اندازه پرورده خاك آنجا شدهاند که نهال کرچك وانار. هوایخشک ولطیف فلات مرتفع ایران سکنهٔ آنرا از رخوت فکریمصون میسازد ولی ایشانرا ازسستی ورکود ناشی از اثرآفتاب شرقی محفوظ نمیدارد.

مردم ایران ازوضع خود راضیبنظر میرسند ونسبت بهرگونهترقی که حتماً مذهبشان مانع کافی آنستبی علاقهاند. درشرایط و محیط فعلی انتظار و امید پیدایش روزگار بهتری درسرزمین ایران اندیشه بیهودهایست مگرآنکه عامل تازهای درمیان مردمآنبوجودآید. علاقهٔ باجناس تجملی بیگانه ممکناست بوسیلهٔ پشتکار تجارخارجی پیدابشود وبعضی از عادات وحشیانه باکمک هیئتهای اروپائی از بین برود ولی هم مردم ایران و هم حکومت آن فاقد فعالیت ضروری برای هرگونه

نهضتی جهت اکتساب تمدن اند .

---

# فصل دوم

خاندان صفوی - سقوط اصفهان — اخراج افغانها از ایران — نادر شاه - اصل سلطنت افغان - عادل شاه - ابراهیم - شاهرخ میرزا - مدّعیان تخت و تاج ایران - رئیس خاندان قاجار - الحاق هرات وسیستان به پادشاهی افغان - کریمخان - آزاد - زندیه و قاجاریه - زکی خان - آقامحمدخان - فرار او ازشیراز - علیمراد خان رئیس طایفه زندیه - پسر او لطفعلی خان.

برای اینکه داستان سلطنت یافتن شهریاران خاندان قاجاریه در ایران درست روشن شود لازم است به انقلابی که باحمله افغانها در ابتدای قرن هیجدهم و پیروزی های متعاقب آن که بوسیلهٔ نادرشاه در ایران بوجود آمده عطف توجه کنیم . هیچوقت پادشاهان خاندانهای دیگر باندازه شهریاران صفوی ایران باخشنودی کامل اتباع خود سلطنت نکرده اند(۱)

پادشاهان این خاندان همه شرایطی را که برای جلب اطاعت واحترام مردم لازم است دارا بودند، ایشان از دین اسلام و از مذهب شیعه آن پیروی میکردند بعلاوه نسبت ایشان به پیغمبر اسلام میرسید و علاوه برمزایای تعلّق به آل نبی ومقدسان ونسب پادشاهی از کفایت

---

(۱) اقتدار پادشاهان صفوی بی‌اندازه است، ایشان حق مرگ وحیات براتباع خود دارند وهیچوقت شاهانی نبوده‌اند که تااین درجه بی‌چون وچرا ومطلقاً مطاع باشند. به خاطرات ایران شاردن ، چاپ امستردام ۱۷۴۹ وهمچنین بقسمت تاریخی کتاب شاردن راجع به ایران مراجعه شود .

ممتاز شخصی نیز بهره داشتند ودرصد سال قبل از پیدایش طوفانی که بنابودی این سلسله منجر شده آرامش کامل در تمام قلمرو ایران حکمفرما بود .

در موقع فرمانروائی شاه سلطان حسین که در سراسر کشور علائم ضعف وی نمودار بود ، برای نخستین بار در دور ترین نقاط کشور آثار زوال قدرت دولت مشاهده گردید و سرانجام طایفه افغانی طوق فرمانبرداری ایران را از گردن برانداخت و پس از زدوخوردهایی که گاهی پیشرفت بایک طرف وزمانی باطرف دیگر بود افغانها بفرماندهی محمود به قلمرو شاه‌تاختند وبه‌پایتخت‌او اصفهان رسیدند وبعدازمحاصرهٔ طولانی که اهالی شهر به تحمل‌سختی های شدید ناچار شدند اصفهان بدست مهاجمان افتاد و سردار آنها محمود صاحب تخت وتاج صفویه شد ولی این‌جنگاور افغانی شرایط‌لازم رابرای استقرار ودوام‌فرمانروائی بیگانه در سرزمین ایران فراهم نداشت ، دوره‌بیرحمی اوباخنجر توطئه کاری بسرآمد واشرف که از منسوبانش بود وبجای او نشست از این اخطار درس عبرت کافی نیاموخت و هنوز شش سال از تاریخ سقوط اصفهان نگذشته بود که او وتمام‌طایفه اش از ایران رانده شدند. این رهائی‌بانیرو واستقامت نادر که از پایه حقیری در خراسان بفرماندهی لشگر ایران رسید میسرگردید. وی جلوس بر تخت‌پادشاهان صفویه را نصیب ولیعهد آن ساخت وبواسطه اثر ونفوذی که بانام آن عالی نسب توأم بود سرباز ناشناس خراسان توانست از عهدهٔ آن کار بزرگ‌برآید. آنچه او کرد بنام ولیعهد قانونی تخت و تاج بود واگر طهماسب میرزا قوه‌تمیز یالیاقتی میداشت باهمه‌خدمتی که‌نادرنسبت‌بدولت انجام داده بود امکان نداشت بتواند جای خاندانی راکه بسیاری‌از ایرانیان‌ایشان

را آقا یاصاحب کشور میدانستند و هنوز هم محسوب میدارند اشغال کند وحتی موقعیکه طهماسب میرزا باخبطها وبی لیاقتی خود فرصت برانداختن خویشتن را به نادر داد باز سردار فرسوده از جنگ، بی تأمل در صدد تصرف تخت خالی برنیامد بلکه پسر صغیر پادشاه باسرپرستی نادر بسلطنت رسید. او اسماً شاه بود تاموقعیکه فتوحات تازه نادر موجب جلب علاقه بیشتر لشگریان وترس مردم نسبت باین فاتح جاه طلب گردید و در آن وضع وحال هم نادر محافظه کاری مخصوص خودرا از دست نداد وبجای تصرف علنی اقتدار شاهی بهتر آن دید که سلطنت را بااظهار رضامندی نمایندگان مردم که آنها را در دشت مغان جمع کرده بود بچنگ آورد.

در آنجا وی مانند قیصر روم ظاهراً از پذیرفتن تاج پیشنهادی امتناع داشت وسرانجام باتظاهر باینکه برخلاف میل خود باین کارتن در داده وفقط برای خاطر صلاح عمومی تسلیم شده است آنراپذیرفت. این سیاستمدار زیرك برای دست اندازی بر متصرفات فرمانروایانی که دیگر از عهده نگاهداری آن بر نمیامدند این رویه را پیش گرفت که طایفهٔ خودرا باآنهائی که وضع ونسب ایشان موجب ملاحظه وتمکین بود متحد سازد، خواهرشاه طهماسب را برای پسر ارشد خود گرفت پسر دومش دختر امپراتور دهلی را بزنی اختیار کرد وباکمك او بود که فرمانروائی برتمام ولایات آن امپراتوری راکه در مغرب رودخانه سند واقع بود بدست آورد، نوهٔ او بادختر پادشاه بخارا که نسبش به چنگیزخان میرسید وصلت کرد.

نادر در سالهای آخر درایتی را که بوسیلهٔ آن برتخت سلطنت دست یافته بوداز دست داد، وفادارترین دوستان خودرا یکی بعدازدیگری برکنارکرد واعتماد زندگی ومالی را برای همه اتباع خوداز بین برد.

نتیجهٔ چنین وضعی البته دیر یازود این شد که افرادی که بجان خود امان نداشتند درصدد برآمدند تاازگزند چنین‌قهار سنگدلی خودرانجات دهند.ضربت مهلکی که توطئه کاران براو وارد ساختند مورد تأییدهمه مردم‌واقع شد،تنها پیروان‌یکی ازسران افغان بنام احمدخان‌که ده‌هزار تن ازبک وافغانی در زیر فرمان داشت بمخالفت برخاست و بعزم خونخواهی دوست‌خود قیام کرد. اماقوای احمدخان درهم شکست و بالشگر خودبه قندهار برگشت ودرآنجا خود را پادشاه خواند و باین ترتیب در امپراتوری ایران تمام فتوحات نادر برباد رفت و بمرز های زمان صفویه بجز افغانستان محدودشد.نگرانی من دراینست‌که شرح وقایع بعداز مرگ نادر درایران بنحوی از انحا موجب حیرت خواننده بشود وبرای‌آنکه اورا به‌درك اوضاع و احوال کنونی ایران قادر سازم لازم خواهدبود به هرج ومرجی‌که پس از آن حادثه درایران واقع شده است نظری‌کلی داشته باشد .

علی برادر زاده نادرجانشین‌اوشد ونام‌عادل شاه برخود گذاشت. نخستین اقدام‌این‌شهریار در ابتدای فرمانروایی‌این بود که‌تمام‌مدعیان موجود و احتمالی عموی خودرا از بین برد بجز جوانی بنام شاهرخ میرزا که پسر فرزند ارشد نادراز فاطمه دختر شاه سلطانحسین بود و بنابراین وی هم‌وارث تخت وتاج صفوی وهم‌وارث‌فاتحی بشمارمیرفت که‌جانشین آنها شده‌بود .عادل شاه چنین وانمود کرد که‌آن جوان هم از بین رفته ویگانه منظوراو از انصراف قتل شاهرخ در واقع این بوده که شاید میخواسته درصورتی‌که مردم به‌سلطانی ازسلسله پادشاهان سابق اظهار علاقه کنند اورابتخت بنشاند.عادل‌شاه‌رابرادرش‌ابراهیم از پادشاهی انداخت و او نیز بوسیلهٔ همدستان شاهرخ ازمیان رفت

سپس این جوان به تخت پادشاهی نشست و برای نجات خود قاتل پدرش وتمام خانوادهٔ اورا از بین برد .

در این هنگام سزاوار بود که پیش بینی شود ایران بافرمانروائی مرد مهربانی سلطنت آرامی پیدا کند ولی هنوز انتظار آرامش در سرزمین تیره بخت ایران مورد نداشت، علاوه برشاه جوان یکی دیگر ازبازماندگان سلاطین صفوی زنده بود که مانند نادر خون تسنّن در شرائین خود نداشت . یکی از خواهران شاه سلطانحسین بازدواج متولی باشی بارگاه امام رضا در مشهد درآمده بود پسر این بانو معتقدبودکه حق او بر تخت و تاج بیش از بازمانده دختر شاه سلطان حسین است . مریدان اوشهرت دادند که نوادهٔ نادر میخواسته سعی آن سردار را در تغییر مذهب شیعه ایران که آن همه درنظر ملت قدر ومنزلت داشته بمذهب تسنّن تجدید کند، او بدین وسیله دسته ایرا دور خود جمع کرد و باکمک آنها توانست لشگرشاه راکه برای سرکوب او آمده بودند وشخصاً فرماندهی میکردشکست دهد .شاهرخ اسیرشدوچنانکه حدس میزدند برای آنکه از پادشاهی محروم شود فوری او را کور کردند ولی دیری نگذشت که جانشین اوهم از سردار شاهرخ بنام یوسف علی شکست یافت ووی ابتدا آن مرد سرکش را کور کرد و سپس او ودوپسرش رابقتل رسانید .یوسف علی بجای پادشاه نابینا بتخت جلوس کرد وعنوان نایب السلطنه بخود بست اما بزودی مجدداً ناچار بجنگ شد .میرعلم وجعفر دوتن ازفرماندهان که اولی فرماندهی گروهی از اعراب و دومی فرماندهی دسته‌ای کرد را بر عهده داشت برای برانداختن حکومت نوبنیاد پیمان اتحاد بستند وپس ازاحراز پیروزی، ایشان بازشاه را بزندان انداختند وچشم نایب السلطنه را از کاسه سر

درآوردند ولی جای تردید بود که دوفرمانده رقیب بتوانند دیر زمانی باهم روابط دوستانه داشته باشند، ازینرو نبرد سختی بین آن دو در گرفت و میرعلم در میدان جنگ پیروز شد وفرمان داد چشم دشمن را درآورند .

در آن دوره هروقت که قدرت فرمانروایی درایران نصیب کسی میگردید بهیچوجه از خطر مصون نبود ، دو دشمن ازدوسمت مخالف آماده بودند که اختیار حکومت رااز میرعلم بازستانند و اگر شکست می‌یافتند غلبه دشمن بااز دست دادن بینائی توأم بود،یکی از ایشان احمد شاه افغان بود که پس ازفتح سیستان در اواخر سال ۱۷٤۹ هرات را محاصره کرد. شاهرخ سردار خود یوسف را برای نجات این محل فرستاد و موقعی که او درحین این لشگرکشی غایب بود شنید که سردار او شکست یافته وبواسطه عقب نشینی او هرات بدست افغانها افتاده است وپادشاه آنها بعزم نبرد بامیرعلم در حال پیشروی است ولی سرنوشت جنگ باضربت نیزه‌ای که برسینه فرمانده ایران فرودآمد تعیین شد وپادشاه افغان بیدرنگ مشهد راکه لشگری درحدود هشت هزار شیعه ازآنجا دفاع میکردند محاصره کرد .

در این گیرودار در میدان نبردمازندران دررأس لشگرمعتنابهی مدعی دیگری برای تخت‌وتاج وجود داشت که بایدنام‌اورا بخصوص ذکر کرد . محمد حسن خان قاجار رئیس موروثی تیره کوچک آن دسته از قبیله بزرگ قاجار بود که درگوشه جنوب شرقی دریای خزر مستقر بودند .پدراو فتحعلی خان بطرفداری از شاه طهماسب قیام کرده بود ودر مقابل خطر افغانها آن‌شهریار را درسرزمین قومی‌خوداسترااباد پناه داد. وی‌سربازی آزموده ومشهور بودوبانادر در فرماندهی سپاهی

که بوسیلهٔ آن‌شاه طهماسب عزم کرده بود سلطنت پدران‌خود را بازیابد شرکت داشت. نادر که‌نسبت بکاردانی چنین رقیبی حسادت میورزید فتحعلی‌خان (۱) را بقتل رسانید وبرای آنکه درمیان قبیله رقابت ایجاد کرده باشد حکومت‌استراباد را برئیس‌تیره علیای‌قاجارداد، پسر فتحعلی خان بایلات ترکمن که در مجاورت آنجا بودند پناه‌جست و باکمک آنها استراباد را تصرف کرد ولی نتوانست آن شهررا نگاه‌دارد. او پس از مراجعت بصحرا تامرگ نادرشاه در میان ترکمنها ماند وبعد ازنادر در استراباد ومازندران علم‌شورش برافراشت ودرمدت چند ماهی که بر رأس قوا بود توانست جلوپیشرفت احمدشاه افغان را بگیرد و گروهی از لشگریان را که برای جلوگیری اوآمده بودند درهم شکست وموفق شد اقتدار خودرا درسه ایالتی که بین دریای خزر وجبال البرز واقع‌اند یعنی استراباد، مازندران و گیلان بسط دهد. در این ضمن احمد شاه مشهد را وادار به تسلیم کرد ولی بواسطه هرج ومرجی که در ایران وجود داشته معتقد نبوده است که صلاح او تعقیب فتوحات خود و یا حتی نگاهداری آنچه بدستش آمده بودباشد ازینرو هرات و سیستان را بقلمرو افغان که به تناسب وضع طبیعی خود بآن‌متعلق‌اند ملحق‌ساخت و خراسان‌را بصورت ایالتی جداگانه در آورد که بدست شاهرخ نوادهٔ نابینای نادر ادارهشود.

در این موقع ایالت مهم‌آذربایجان‌در دست یکی از سران‌افغانی بنام آزاد بود که مدتی با قیصر گرجستان به نبرد پرداخت و عاقبت

---

(۱) این رئیس قبیلــه دوپسرداشت محمد حسن ومحمد حسین، برادر کهتر درگذشت وبزرگتر بمیان ترکمنها پناه برد « ترجمه از روضة‌الصفا » سرجان ملکم نوشته است که محمد حسین‌خان جان بسلامت برده‌بود.

عهدنامه‌ای با او امضا کرد که بموجب آن رودخانه ارس سرحد بین دوقلمرو ایشان تعیین شد. کرسی خالی حکومت‌قسمت جنوبی ایران‌هم بی‌مدّعیان نبود، علیمردان که از سران بختیاری بود بحمایت از نواده های واقعی یاساختگی شاه سلطان حسین برخاست وقوایی فراهم‌ساخت و توانست اصفهان را محاصره کند. پس از چندی این شهردروازه های خودرا بروی نیروی محاصره کننده گشود و اسمعیل جوان بسرپرستی علیمردان بتخت پادشاهی نشست. این‌وضع وحال تایکسال طول کشید وایران بچهار حکومت قسمت‌شد،جنوب به اسمعیل،آذربایجان به آزاد وکرانه خزر به‌محمد حسن‌خان وخراسان به شاهرخ نابینا رسید.

ولی باید خاطر نشان ساخت‌که تسلط اسمعیل درحنوب ایران فقط اسمی‌بود ودونفری که بنام‌اوحکومت‌میکردند علیمردان‌وکریمخان بودند. دومی رئیس جوان قبیله زندبود که یکی ازطوایف کرد بودند وبیشتر بواسطه همکاری او بود که علیمردان به فتوحاتی نایل‌آمد تا موقعی‌که این دوسردار باهم روابط حسنه داشتند اشکالی در میان نبود ولی سرانجام علیمردان حکم توقیف‌کریم خان را صادرکرد و در همان روزصدور حکم، خودش بدست‌یکی از علاقمندان فراوان‌رئیس جوان قبیله زند بقتل‌رسید. پس‌ازاین واقعه کریمخان به تنهایی‌زمام امور را بدست‌گرفت وبواسطه عدالت و اعتدال و فعالیت خود بزودی اعتماد مردم راجلب کرد. نوادهٔ بی آزار نادر در قلمرو او بی مزاحمت بحال خود گذاشته شددرصورتی‌که‌سه‌رقیب‌دیگربرآن شدند که‌بانیروی شمشیر معلوم سازند که فرمانروای‌انحصاری‌ایران کدام یک‌ازایشانند. ازاینرو جنگی سه‌جانبه درگرفت که درطی آن هریک از آن سه گمان میکرد وی فاتح نهائی‌خواهدبود. وقتی که کریم‌خان کارهارادراصفهان

مرتب کرد بحدود مازندران لشگر کشید وحاکم آن ایالت برای مبارزه بااو آماده بود. بعداز نبرد سختی که قوای دوطرف برابرمینمودسرانجام فتح بامحمد حسن خان شد ولی نتوانست به تعقیب دشمن بپردازد چون ناگزیر شد برای جنگ باآزاد باز گردد. آزاد بر گیلان دست یافته بود ولی چون شنید که حاکم مازندران فاتح شده بهتر آن دید که به سلطانیه مراجعت کند. کریم خان قوای متفرق خودرا در تهران جمع کردو به اصفهان عقب نشست تاخودرا برای جنگ جدید آمادهسازد.

وقتی که بار دیگر بمیدان جنگ رفت بقصد نبرد با رئیس طایفهٔ قاجار نبود بلکه بدین منظور بود که آزاد را سرکوب کند ولی افغانی فرسوده به قزوین پناه برد واز همان محلی رفت که توانست صدمات بسیار به لشگر کریمخان واردسازد، درصورتی که قوای خوداودر داخل دیوار های شهراز هرگونه صدمه مصون ماند. کریمخان مجدداً به اصفهان برگشت وبهار آینده دوباره بجنگ آزادرفت و نبرد سختی بین ایشان اتفاق افتاد که در آن لشگر کریمخان شکست خورد و خودش در حالی که قوای دشمن اورا تعقیب میکردند به پایتخت عقب نشست و از آنجا بشیراز آمد وخودرا در پناه اعراب گرمسیر حدود خلیج فارس قرارداد. این قبیله که از اسم افغانها نفرت بسیار داشتند متحداً برضد آزاد برخاستند. کریمخان باکمک ایشان شکست خودرا جبران و بسمت اصفهان پیشروی کرد، در عین حال محمدحسن خان باپنجاه هزارتن از سمت دیگر پیش میآمد وآماده بود که باافغانها یاقوای زندیه جنگ کندولی حاکم افغان درانتظار ورود او نماند وبه تبریز مقرّ حکومت خود عقب نشینی کرد.

قهرمان زند از اصفهان بیرون آمد و در نبرد سختی باقاجاریه باز شکست خورد، کریمخان به پشت حصارشیراز پناه برد وسعی بسیاردشمن

که میخواست اورا از آنجا بیرون براند بجائی نرسید،سال بعدمحمد حسن
خان توجه خودرا بسمت آذربایجان معطوف کرد .آزاد دیگریارای برابری
بااورا در میدان نبرد نداشت،اوبتمام نقاط مهم ایالت دست یافته بود و
آزاد بیهوده ابتدا از پاشای بغداد و سپس از دشمن دیرین خود قیصر
گرجستان استمداد کرد .سال بعد قهرمان قاجارپیروزمند باز بشیرازحمله
برد تااز عهدهٔ تنها رقیبی که در راه او قرارداشت برآید ودر واقع چنین
مینمود که باقوای نامتساوی که دوطرف داشتند جنگ چندان طول نمی
کشید در جبهه قاجار هشتاد هزار تن بفرماندهی سرداری بودند که
دوبار شهریار زندرا شکست داده بود . کریمخان بازمجبورشد که بشیراز
فرار کند و بواسطه کمی قوامتوسل به نیرنگ شود . کوشش اودر این مورد
خالی از نتیجه نبود بسیاری از نیروی قاجار بوسیله پولی که برای تطمیع
آنها صرف شده بود سنگرهای خودرا ترك کردند . ضمناً محصولات حوالی
شیراز را که محمد حسن خان آذوقه نفرات خود رااز آنجامیگرفت نابود
کردند ورفته رفته نفرات لشگراو به تحلیل رفت و سرانجام ناچار شد
باعجله تمام باعده کمی که برای اوباقیمانده بود به اصفهان عقب نشینی
کند وچون دیددر آنجاهم مقاومتی مقدور نیست بسرزمین طایفهٔ خود
عقب نشست .در همین حال رقیب او باصفهان رسید و در آنجا پیمان
فرمانبرداری تقریبا تمام شهرهای عمده ایران رادریافت داشت ولایقترین
سردار زندیه شیخعلی خان مأمور تعقیب رئیس قاجاریه گردید .فرماندهی
که دستور داشت تنگه عبور بمازندران رانگهبانی کند خیانت ورزید و
چون راه عقب نشینی نداشت ناچار بجنگ شد،درنبردی که پیش آمد با
آنکه عزم ورشادت بسیار بهمراهان خودنشان داده بود باز بشکست کامل
وی منجر گردید و موقعی که برای نجات ازخطر قصد فرار کرد رئیس

تیره دیگر قاجار که بااو اختلافاتی داشت و دشمن خونی وی بود او را شناخت وبقتل رسانید.

تانوزده سال بعد از این واقعه کریمخان بالقب وکیل درسراسر ایران غیراز ایالت خراسان فرمانروایی کرد. شیراز را پایتخت حکومت خود قرارداد و باکمک برادران خود هرگونه تحریکی را که برای از بین بردن قدرت اویعمل آمده بوددفع کرد. برادر او زکی خان به زیور خصلت، عزم راسخ وسخت گیری که خود کریمخان فاقد آن بود آراسته بود وآنرا مکمل اخلاق برادر ساخت. حکومت شهریار زندعادل وقرین اعتدال بود وروبهمرفته بادر نظرداشتن میزان تربیت واوضاع واحوالی که در زندگانی او تأثیر داشتند میتوان گفت یکی ازنجیب ترین مردان کمیابی بوده که درتاریخ ایران دیده شده اند. اوبسال ۱۷۷۹ باسالخوردگی کامل درشیرازوفات کرد. شاید کریمخان می پنداشت که بواسطه خدمات بزرگی که به کشور کرده بود وبواسطه کوشش پیوسته اش در اجرای عدالت و تشویق تجارت وصنعت جانشینی او بدون تردید بفرزندارشدش میرسید که گفته اند جوانی بود با همان صفات پسندیده خود کریمخان ولی تأسف دراین بود که وکیل برای اداره مملکت در صورت فوت خود پیش بینی های کافی نکرد، موضوعی که بواسطه عمر طولانی او امکان وقوع آن بود. ازکریمخان دوبرابر ماند، زکی خان برادر جوانتر وی وقتی که حاکم اصفهان بود از راه جنون و حق ناشناسی مرتکب شورش برضه برادر ارشد خودشد. این طغیان زودخاموش گردید کریمخان نه تنها به عفو برادر خود ازکیفری که سزاوار جنایت اوبود رضا داد بلکه به تناسب صدمه و خطری که از ناحیه او دیده بود نسبت باو مدارا کردنتیجه این شد که آن مردحق ناشناس بعدازمرگ ولینعمت

خود دوفرزند اورا حبس وحکومت راغصب کرد سپس بسیاری ازسکنهٔ عمدهٔ شیراز واز جمله عده‌ای ازسرکرده هایی راکه ارگ شهر را برای پسر کریمخان تصاحب کرده وفقط بشرط قول رسمی تأمین‌جانی حاضربه تسلیم آن شده بودندبقتل‌رسانید ، ولی زکی خان دریافت که پیش از امکان استقرار حکومتی آرام‌ناچار باید از عهدهٔ‌دودشمن برآیدیکی‌برادر ارشدش صادق که وسیلهٔ فراراورا فراهم ساخت و دیگر پسر عموی او علیمراد که برضد وی لشگرکشید. علیمراد قبلاً درموقع تحمیل‌مالیات بشهر یزدخواست بااوبود، وقتی که سکنهٔ آنجادر نوبت دوم ازپرداخت مالیات امتناع کردند آن مرد سنگدل بقدری‌ازعمل آنها خشمگین شد که فرمان‌داد عده‌ای‌از مردم سرشناس‌آن‌شهررا از بالای ارتفاعات‌سنگی که شهربرآن‌واقع‌است‌بپائین پرت کردند. این‌فرمان ودستورهای‌وحشیانه دیگر سبب شد که زندگی‌اوبسرنوشتی‌ناگهانی‌منتهی گردد. نگهبانانش شبانه طنابهای چادرش را قطع کردند و درحینی که دست وپای‌اودر زیر چینهای چادرگیرکرده بود ویرا باخنجرهلاك کردند .

فرزند کریمخان مجدداً بحکومت رسید ولی دیر گاهی از نعمت صلح وصفا برخوردار نشد، وی‌بزودی گرفتار تجربه حق ناشناسی عموی دیگر خود صادق‌شد که نسبت باو بامهربانی رفتارکرده ودر ازای آن صادق دستور داده‌بود اورا توقیف وحبس کنند ولی علیمراد بار دیگر بطرفداری او برخاست وپس‌از زدوخوردهایی که گاهی‌فتح کردوگاهی شکست خورد حکومت رابجای صادق‌بنام خود اعلام‌نمود و برای‌آنکه بیك علت جنگ خاتمه‌داده باشد پسران کریمخان را کورکرد. علیمراد بعد از چندی بطرف شیراز پیشروی وپس از محاصره‌ای طولانی شهر را

تصرف کرد و صادق درارگ شهر سنگر گرفت ولی بزودی ناچار به تسلیم آنجا شد ، سپس ابتدا ویرا کور وسپس هلاك کرد پسر و نواد گانش بجزیک تن همه دچاراین سرنوشت گردیدند، تنها کسی که مصون ماند جعفر برادر ناتنی علیمراداز جانب مادراو بود که نقشه های جاه‌طلبانه پدر خودرا دوست نداشت وبعداً بجای اوبرتخت نشست.

در زمان کریمخان حکومت دامغان به حسینقلی خان رسید که دومین پسرمحمدحسن خان‌قاجار بود،اوبواسطه فرصت‌مناسبی که بدست آورده بود سربطغیان برداشت وبدست برادر کریمخان شکست خورد و مجبورشد به‌نزد ترکمنهافرار کند وآنها اورا کشتند. بامرگ کریمخان آقا محمدخان مسن ترین پسرنه گانه محمد حسن خان قاجار از شیراز که در آنجادرگروگان میزیست فرار کرد .

داستان این فراربشرح ذیل‌است : خواهرمحمد حسن خان بعداز مرگ رئیس قاجاریه زن کریمخان شد .این بانوبنام خواجه بیگم خانم رئیس حرم شهریارزند بود و باوضعی که داشت میتوانست به عموزاده خود آقامحمد خان که باوی بوسیله غلام بچه خود سلیمان خان قاجار مکاتبه داشت مهربانی کند. وقتی که شوهرش درحال احتضاربود (۱) پیامی بعموزاده خود فرستاد که اگر بعد ازفوت کریمخان درشیرازبماند جانش از ناحیه سران‌طایفه زندیه درخطر خواهدبود .آقامحمدخان پس از اطلاع ازاین خبر بعزم‌شکار به حوالی‌شهر رفت وشیراز را ترك کرد وهمینکه خبر مرگ وکیل‌باو رسید موقع غروب بدروازه اصفهان شیراز

---

(۱) روضة‌الصفا

آمد تااز صحت این واقعه اطمینان حاصل کند ، افسران نگهبان خبر را تأیید کردند. در حین ورود بشهر قوشی را که دردست داشت عمداً رها کرد، این موضوع رابهانه ساخت وچهارنعل بطرفی که توسن مخصوص او بحال آمادگی بود رفت،دروازه را بستند واقعهٔ فراراو تاروز بعدفاش نشد. درباز گشت بسر زمین قبیلهٔ خود که ریاستش باخود او بود اول کاری که کرد راندن برادر جوانترش از استرابادوبدست گرفتن حکومت این ایالت بود. سپس لشگری ازنفرات قاجار وترکمن فراهم ساخت بحدی که توانست ایالت مجاور آنجا مازندران را تصرف کند،آنگاه حکومت گیلان راگرفت و بزودی تمام سرزمین بین دریای خزر وجبال البرز زیر فرمان او درآمد. علیمراد که شیراز رامحاصره کرده بودلشگری بیست هزار نفری بجنگ آقا محمدخان فرستاد ولی این عده نتوانستند راه تنگه البرز راکه قوای قاجار مدافع آن بودند فتح کنند . پس از این پیروزی آقا محمدخان از پشت کوهها پیشروی و تهران وقزوین را تصرف کرد،با شنیدن این خبر پیشروی علیمراد برادردیگر خودرا با سی هزارتن مأمور کرد که بقوای برادر دیگر ملحق شود و آقامحمد خان را مجبور بعقب نشینی کند ضمنا علیمراد به اصفهان رفت و آنجا را مقر حکومت خود ساخت .

آقا محمدخان که نتوانسته بود از عهدهٔ قوای عمده‌ای که برضد او فرستاده شده بودبرآید مجدداً به پشت جبال عقب نشست وشیخ ویس پسر علیمراد تصمیم گرفت که راهی بمازندران یا گیلان بازکند ولی از عهدهٔ هیچیک از این دو کاربرنیامد وناچارشدزمستان رادرتهران بگذراند. علیمراد ضمناً توانست حاکم گیلان را از طرفداری قاجارها منصرف سازد بطوریکه سعی بعدی آقا محمدخان این شد که همدست بدپیمان خودرا

تنبیه کند، شهر رشت را گرفت و عمارت حکومت را به انبوه خاکستر تبدیل کرد، امافرماندار آنجا ازراه دریامجال فرا یافتسال بعد(١٧٨٤) لشگر علیمراد توانستند بمازندران نفوذ کنند و آقامحمدخان‌را به عقب نشینی درشهر استراباد مجبور سازند. وی درآنجا خزاین‌خودراجمع کرد و چنین بنظر میرسید که مجبور شودقریباً بدورترین نقطه آن ایالت پناه جوید ولی‌ناگهان تغییر وضعی که مساعد حال او بود مجدداً موجب آزادی اوگردید یعنی درلشگر مهاجم شورش روی داد وپسر علیمراد از ترس جان‌خودبه‌تهران‌فرار‌کرد ولشگر پراکنده‌اش‌به‌اصفهان‌رفتند. علیمراد پسرخود شیخ ویس خان‌را در تهران گذاشت‌وبالشگر دیگری برای سرکوب نفرات شورشی وجنگ با نابرادری خود جعفر که علم طغیان برافراشته بود حرکت کرد ولی سرمای شدیدهوا سخت‌تر ازآن بود که او تاب تحمل‌آنرا داشته باشد وپیش ازآنکه بشهراصفهان‌برسد درگذشت.

پس از این واقعه بار دیگر اصفهان صحنه‌آشفتگی شدید شد، سربازانی که از استراباد متواری شده‌بودند پایتخت رابدلخواه‌خودغارت کردند و لشگری که زیر فرمان علیمراد بودند بامرگ او بی سرپرست شدند. فرماندار‌اصفهان بابذل وبخشش‌زیاد سعی کرد حمایت‌این‌افراد مزدور بی‌بندوبار را جلب کند ولی نقشه های او باورودجعفر پسرصادق ونوادهٔ کریمخان از بین رفت. اهالی اصفهان از جعفر تقاضا کردند که اعادهٔ نظم را خود برعهده بگیرد وی پس ازانجام دادن آن کار بشیخ ویس پسر علیمرادنامه‌ای نوشت که بجای پدر خود برای در دست گرفتن فرماندهی قواحرکت کند. علیمراد وجعفر دو برادر ناتنی بودند شیخ ویس بااعتماد بسیارنسبت بقول برادرش‌تنها باصفهان‌آمدوهمینکه

در دروازهٔ قصر پیاده شد بفرمان جعفراو را گرفتند و بزنجیر کشیدند ، باآنکه پدر او پدر وبرادران جعفررا کشته بود معلوم نیست چرا بگفته جعفر اعتماد کرد. این تهور بقیمت از دست دادن آزادی و چشمانش تمام شد .

اینک مدعیان تخت خالی پادشاهی ایران بدو تن تقلیل یافته بود یکی جعفرخان ازسلسلهٔ زندیه نوادهٔ کریمخان ودیگر آقامحمد خان ثابت قدم رئیس خاندان قاجار که توانسته بود تلفات جنگی خود را جبران و باقوای معتنابهی بکاشان نفوذ کند واز آنجا اصفهان را تهدید نماید. جعفربفرماندهی یکی‌ازافسران‌خود لشگری‌جلو اوفرستاددرمیان آنها نفرات زیادی بودند که بعداز نبرد استراباد متواری شده بودند. این دسته ازکردها باردیگر با آقا محمدخان همدستی کردند با‌ین‌معنی که از خدمت سربازی فراری و بطرف کوهستانهای خودشان متواری شدند وهمدستان خودرا درمقابل قوای‌قاجارتنها گذاشتند وبدین‌ترتیب آنها بی آنکه مقاومتی دیده باشند توانستند باصفهان راه یابند. جعفر از آنجا بشیراز گریخت. آقامحمدخان سپس توجه خودرا به مطیع کردن نواحی کوهستانی که مسکن بختیاریها ولرها بودمعطوف کرد وبعد از پیروزی براین قبایل رفتارسختی نسبت به‌آنها پیش گرفت و اجازه داد سربازانش مرتکب آن‌قدر عملیات وحشیانه‌شوند که حس انتقام مردم کوهستان را سخت برانگیخت. لشگر جدیدی برضد او جمع‌شدند افراد این لشگر کسانی بودند که زنان ودخترانشان مورد تجاوز نفراتی شده بودند که اکنون در میدان جنگ‌باهم‌نبرد میکردند، خشم وقوت آنها آنچه را که درسرراه بود ازمیان برداشت‌وآقامحمدخان بانفرات‌متواری و نامنظم به‌تهران‌عقب نشینی کرد ودر آنجا سنگر گرفت وازهمانجابود

که عملیات بعدی خودراشروع کرد. این زدوخوردها که درقسمتی از ایران جریان داشت مجالی به‌جعفر داد تاقوای خود را در قسمت‌دیگر ایران آماده سازد. همینکه رئیس‌خاندان زند از خبر درهم‌شکستن نیروی قاجاریه اطلاع یافت شیراز را ترك و بار دیگر اصفهان را تصرف کرد آقا محمدخان فرماندهی دسته متمرکز آنجا را بیکی از طرفداران مورد اعتماد خود واگذار کرده بود و اودرارگ شهر سنگر گرفت‌وباشجاعت تمام تا آخرین‌حدامکان ازخود دفاع کرد. کار بعدی‌جعفرسعی‌درمطیع ساختن عموزادهٔ خود اسمعیل شدکه در کوههای بختیاری بنفع او لشگری فراهم ساخته بود،این‌عده را شکست‌داد ولی اسمعیل‌با کمك نفراتی جدید عموزادهٔ خودرا مجبورساخت که فرار را برقرارترجیح دهد هرچند خود اورا نیز بزودی‌نفراتش تنها گذاشتند.

در حالی که طایفه زنددر زدوخوردهای‌میان خودقوای خویش را به تحلیل میبردند دسته‌های قاجارکه زیرفرمان رزمجویانه آقامحمد خان ودوتن از برادرانش درآمده بودند سیاست دیگری را تعقیب می کردند وسرانجام تن‌در دادندکه فقط ازرئیس خاندان‌اطاعت‌کنند. با این ترتیب آقامحمد خان توانست با نیروی بسیار از همان شهری که جعفر بازبسمت‌شیرازگریخت بسوی‌اصفهان پیشروی کند. آقامحمد خان پس ازآنکه چندی برای ترتیب دادن امور در پایتخت ماند سرانجام دشمنش را تاشیراز تعقیب کرد ولی آنجا را تسخیر ناپذیر دید و چون نتوانست برآن شهردست یابدناگزیر به‌اصفهان بازگشت.

بهارسال آینده جعفرخان سعی خودرا برای تصرف‌شهر یزدبکار برد ولی منظورش حاصل نشد ودرظرف ماههایی که او لشگر خودرا سرگرم این اقدام‌کرده بوددشمنش فرصتی بدست آورد که نفوذ خود

را در سراسر شمال ایران برقرارسازد. سپس جعفر پسرخودلطفعلی‌خان را برای تصرف گرمسیر فرستاد وآن جوان رشیدبعد از سه ماه محاصره، ارگ لاررا که تقریباً نفوذ ناپذیر بود گرفت وازآنجا روبه کرمان‌نهاد. درهمان موقع خود جعفرخان‌سعی‌نهایی داشت تانفوذ زندیه را مجدداً درشمال ایران برقرارسازد، بعدازگرفتن یزدخواست‌آباده و قمشه راه اصفهان راکه برادرآقامحمدخان‌بازگذاشته بود زیرپا گذاشت ولی‌هنوز جعفر پایتخت را تصرف‌نکرده بود که مجبور شد برای بار سوم بواسطه انتشار خبر پیشروی لشگرقاجار آنجارا ترك کند و درمراجعت بشیراز درماه‌ژانویه ۱۷۸۹ بقتل‌رسید. قاتلان‌جعفرپسرش رااز میراث‌پادشاهی محروم کردند، لطفعلی خان مجبور شد ازمیان لشگریان‌خود فرار کند و برئیس‌اعراب ابوشهر که بنام اختصاری بوشهر بیشتر معروف است پناه جوید. وی‌درآنجا قوایی فراهم‌ساخت وبکمک آنها با سرعت تمام بطرف شیراز حرکت‌کرد و پس ازشکست عده ایکه بجنگ او آمده بودند برتخت پادشاهی پدرش جلوس کرد .

آقا محمد خان حقاً با نگرانی ناظر پیشرفتهای این سرباز جوان بودکه هم طرفدارانش اورا دوست داشتند وهم ثابت کرده بود که استعداد بسیاردرکارفرماندهی‌دارد. عده‌ای‌ازاهالی‌شیراز رئیس‌قاجاریه را دعوت‌کرده بودند که بآنجا حمله برد و حکومت را از دست حریف خارج کند بنابراین او تهران را ترك گفت ودر اوایل تابستانی که‌بعد از تاریخ وفات جعفربود بفرماندهی لشگری پنجاه هزار نفری حرکت کرد وچون دریافت که‌رئیس قبیله‌زنددرشیراز نیك مستقراست‌عملیاتی برضد او شروع نکرد اما لطفعلی خان نیروی خود را برای نبرد با آقا محمدخان متناسب دید وبه احتمال قوی‌هم‌اگر عده‌ای از افرادنیروی

لطفعلی خان قبل‌از شکست کامل قوای دشمن بکوهستان های‌مسکونی خود نمیرفتند درآن جنگ قاجار ها شکست میخوردند. این حرکت دور از انتظار در حالی که بقیه سربازان زندیه رادچاریأس کرد فرصتی‌برای آقا محمد خان‌فراهم‌ساخت تاقوای‌متلاشی‌قاجار را مرتب کندوسرانجام لطفعلی خان را مجبور کرد که باعجلهٔ بسیار بطرف شیراز عقب نشینی کند. پس ازاین عملیات آقامحمد خان شش هفته درکنار شهر ماند و چون مشاهده کرد که کاری ازپیش نخواهد برد برای گذراندن فصل زمستان به تهران بازگشت.

چون آقا محمد خان از این تاریخ فرمانروای شمال ایران شده بود تهران را برای پایتخت انتخاب کرد. حال موقع آنست که راجع بطایفه قاجاریه که بانی خاندان و جانشین پادشاهان صفوی شده‌اند و از شهری که بجای پایتخت‌تاریخی، مرکز حکومت‌تعیین‌شده‌وهمچنین راجع به‌خود آقا محمدخان شرحی بیان کنیم.



# فصل سوم

اصل طایفهٔ قاجار ـ سه تیرهٔ آن ـ مراکز استقرار آن ـ تیره ایکه در استراباد بوده‌اند ـ قاجارهای علیا و سفلی ـ استراباد ـ وضع بی ثبات این ایالت ـ آق قلعه ـ ری ـ رفتار وحشیانه‌ای که نسبت به آقا محمد خان شده بود ـ مهربانی کریمخان نسبت باو ـ لطفعلیخان ـ سفاکیهای آقا محمدخان ـ حاجی ابراهیم ـ جدا شدن او از رئیس طایفهٔ زند ـ نبرد قاطع ـ محاصرهٔ کرمان ـ مرگ لطفعلیخان .

اگر سخن تاریخ نویسان ایرانی را در دورهٔ قاجاریه محل اعتنا قرار بدهیم باید باور کنیم که اصل این طایفه بزمانی خیلی قدیم یعنی دورهٔ ترك پسر « یافث » پسر نوح میرسد، ولی‌بی‌انکه بزمان باستان پرداخته باشیم کافی‌است گفته شود که راجع بطایفهٔ قاجار در چند قرن اخیر اطلاعاتی دردست هست. ایشان از نژاد ترك و شامل سه تیره بودند : سولدوز، تنك کوت و جلایر . سولدوزها هیچوقت به ایران نیامدند، تنك کوت‌ها که شاید فقط سی چهل خانوار بودند با اقوام مغول مخلوط شدند، جلایرها در ایران و توران اقامت گزیدند وگویا نام خود را ابتدا به تمام آن قبیله داده بودند .

یکی‌ازسران قاجار یا جلایر بنام سرتک نویان دردورهٔ فرمانروایی مغولها بحکومت تمام نواحی بین سیحون تا ری رسید و معروف است که خود او در نزدیکی گرگانرود اقامت داشته و بدین وسیله زمینهٔ ارتباط طایفه قاجار با ایالت استراباد پیدا شده است. بعد ازمرگ

او حکومتش به پسرش قاجار نویان رسید و بازماندگان او در ایران و حدود گیلان مشهور شده‌اند. پس‌از سقوط حکومت نوادگان چنگیز، قاجارها با رئیس یکی از ایلات ترکمن بنام حسن بیک که در خدمت پادشاهان صفوی بوده همدست‌شدند، مادر شاه اسمعیل از قبیلهٔ قاجار بود و باین مناسبت در زمان آن پادشاه این طایفه نفوذ بسیار پیدا کردند. شاه طهماسب یکی‌از افرادقاجار را بسفارت نزد امپراتورعثمانی فرستاد و او عهد نامهٔ بین باب‌عالی وپادشاه خود را امضاکرد .

در تاریخ ایران بسال ۹۶۹ هجری قمری (۱) مندرج‌است که حکومت ایالات قراباغ، گنجه، خراسان، مرو واستراباد بعهدهٔ دو تیره بزرگ قاجار بنام زیادلو و قوانلو بوده و نفوذ آنها گویا شاه‌عباس را نگران ساخته بود و برای آنکه این امر مهم را حل کرده باشد آنها را بسه شعبه تقسیم کرد، یک دسته را بمرو و دسته دیگر را به قراباغ فرستاد و دسته سوم در استراباد درکنارگرگانرود مستقر شدند و در این نواحی خطرناك بواسطه تلفاتی که درجنگهای مرزی بالزگیها وترکمنها به ایلات قاجار رسید از قدرتشان خیلی کاسته شد .

آن تیرهٔ قاجاریه که در ساحل گرگانرودو ایالت استراباد استقرار یافته بودند بدو دسته فرعی تقسیم گردیدند که بمناسبت وضع چراگاه های خود باسامی یوخاری باش و آشاغاباش مشهور شدند یعنی قاجارهای قسمت علیا و ناحیه سفلی . شرحی دیگر حاکی است که اصل این شهرت از آنجا بوده است که در قلعهٔ تبارك‌آباد طرف علیا بیک تیره و قسمت سفلی به تیره دیگر اختصاص‌داده شد، رئیس تیرهٔ

---

(۱) ۱۵۶۱ مسیحی ۹۶۹ هجری‌قمری

علیا تا زمان شاه طهماسب پسر شاه سلطان حسین ، بزرگ تمام قبیله بشمار میرفت ولی وقتی فتحعلی‌خان که رئیس تیرهٔ علیا بود یکی از دو سردارآن‌شهریار شد وضعش باونفوذ بیشتری درمیان‌طایفه بخشید بطوریکه بریاست آن انتخاب گردید . پس ازقتل او که بفرمان نادرشاه اتفاق افتاد نفوذ وی برئیس تیره علیای قاجار که بحکومت‌استراباد انتخاب شده بود رسید وپسرفتحعلیخان ناگزیر شد نزد ترکمنها پناه‌جوید .چنانکه قبلاً بیان کرده‌ام محمدحسن‌خان باکمک آنها بتصرف استراباد نایل آمد و در آخرین نبرد خود با سردارکریمخان سردسته تیره علیای‌قاجار او را ترک کرد و در حال فرار بود که بوسیلهٔ این شخص‌شناخته شد و بقتل رسید .

پس از این واقعه پسرش نزد ترکمنها پناه برد ولی چندی بعد ایشان به‌کریمخان تسلیم‌شدند واو قزوین را محل اقامت آن طایفه تعیین‌کرد(۲) و دو پسر بزرگتر که موجب شکایت اهالی شهرشده بودند بشیراز انتقال یافتند .

این تیرهٔ قبیله قاجار نزدیک استراباد اقامت‌کردند . استراباد در انتهای جنوب شرقی ساحل دریای خزر واقع و مساحت آن محدود است، طول آن بیش ازصد میل نیست پهنای آن از چهار تا چهل میل است،منابع‌طبیعی فراوان داردکه قسمت اعظم‌آنها دست نخورده است . ایلات بومی ترکمن یموت وگوکلان باحکومت استراباد مربوط‌اند و نیمی از درآمد رسمی‌آنجارا ایل گوکلان می‌پردازد،فعلاً فقط یک‌شهر در آن ایالت هست ولی وجود خرابه‌ها نشان میدهدکه آنجا در زمان نادر خیلی‌آباد بوده،از آثار باقیمانده آق‌قلعه جیورکاله،پیرز(۳) وشهرک

(۱) برای اجتناب از سوء تفاهم درصفحات آینده راجع بقاجار های استراباد چنان‌گفتگو خواهم کرد که‌گویا ایشان تمام‌آن‌طایفه بوده‌اند .

(۲) روضة الصفاء (۳) Perez

اینطور میرسد که هر کدام آنها از شهر فعلی استراباد وسعت بیشتری داشتند، آنجا فعلاً بحال ویرانی است وحصارهای آن طوری خراب شده که غارتگران ترکمن غالباً از شکاف آن بشهر راه می‌یابند و دستبرد میزنند. شهراستراباد در دوازده میلی دریا بر محل بلندی مشرف بر منظرهٔ خرم جلگه‌ای دلپذیر واقع‌است، در عقب تپه‌های پر درخت وکوههای پوشیده از برف دارد، هیچ‌منظره‌ای از حوالی شهر استراباد زیباتر نمیشود و هیچ ناحیه‌ای هم باندازه آنجا صحنهٔ خونریزیهای فراوان و تجاوزات نبوده است .

روستائیان ایرانی پیوسته در معرض احضار ازکارهای زراعتی و مزرعه برای شرکت در دفاع از دهکدهٔ خود در مقابل دسته‌های متجاوز جنایتکاری می‌باشند که با غنایم دزدی زندگی میکنند و با بیرحمی بسیار یا محصول کشتزارهای برنج ایران را برای‌معاش خود غارت میکنند و یا انکه ساکنان کلبه‌های دهنشینان را جهت فروش بعنوان برده در بازارهای خیوه و بخارا همراه میبرند . یک فرد ایرانی بهیچوجه قادر نیست بدون اسلحه از یک دهکدهٔ ایالت استراباد به ده دیگر برود و حتی محافظان مسلّح نیز وسیلهٔ تأمین کافی محسوب نمیشوند چون دزدها غالباً بدسته‌های چند نفری میایند تا بتوانند از عهدهٔ زدو خورد باکسانی که ممکن است‌برخورد کنند برآیند .

آق قلعه که نزدیک شهر استراباد است کرسی حکومت محمد حسنخان بود و او نفوذ خود را از آنجا رفته رفته بهمه ناحیه‌هایی که بین جبال البرز و دریای خزر واقع است‌توسعه داد. وقتی که خوشبختانه پسرش آقامحمدخان خود را نه تنها فرمانروای این ایالت کرد و بلکه

قسمت مرکزی ایران از مرز خراسان تا حدود نهایی اذربایجان را نیز زیر نفوذ خودآورد، آن فرمانروا از وقایعی که در زمان خود او در ایران اتفاق افتاد غفلت نداشت و دیده بود که پدرش چندین بار به استراباد عقب نشینی کرد و بمیان طایفهٔ خود پناه برد و بعد از مرگ کریمخان هم در یافته بود که بنیاد ظاهراً محکم و مستقر شهریاران زند با چه موفقیتی از ناحیهٔ خود او مورد تهدید قرارگرفت و باانکه اساس حکومت قاجاریه در زمان او نیک مستحکم مینمود باز تجربه باو حکم میکرد که تغییرات تازه‌ای در خاندان پادشاهی ایران دور از احتمال وقوع نیست و امکان داشت وی یاجانشینان او مانند پدرش درعقب‌نشینی به‌پشت کوههای البرز و توسل بوفاداری افراد طایفه خود مجبورشوند، پس صلاح ندید کرسی حکومت خود را در نقطهٔ بسیار دور از مراتع قبیلهٔ قاجار که وضع پایتختهای قدیم ایران چنان بود تعیین کند .

در دویست وپنجاه میلی شمال اصفهان شهری بوده که هرچند پیش از دورهٔ آقا محمد خان محل‌نسبةً کم اهمیتی بشمار می‌رفته ولی این مزیت را داشته که در دامنه جبال البرز واقع شده بود ، بعلاوه جائگه‌ای که این شهرآبادانی‌عمده آن‌بشمار میرفته بداشتن شهر بسیار قدیمی ری میبالیده است .

شهراسلامی ری(۱) جدید که گفته‌اند جمعیتی در حدود یک میلیون و پانصدهزار تن‌داشته(۲) پس‌ازشهر بابل‌باستانی‌بزرگترین بلادمشرق زمین بوده است از ری‌قدیم آنچه باقیمانده به نام ارگ است که

---

(۱) ضمنا مبلغ ده‌تالان سکه نقره بدست برادرم گابل که در شهرری واقع در کشورماد ساکن است دادم . نقل‌از توبیاس Tobias, cap. i. u. 14.

(۲) کتاب شاردن جلددوم صفحه۴۱۱

در نزدیکی آن استحکامات خیمه گاهی یونانی واقع بوده و می‌پنداشته‌اند از دورهٔ سلوکیدها است و از ری هنوز اثار دیوارهای آنرا که بر اراضی وسیعی محاطاند میتوانیم مشاهده کنیم و دو برجی که آجرهای آنها بخط میخی منقور است همواره توجه مسافران را جلب می کند .

قدیمی‌ترین منبعی که نام تهران(۱) در آن آمده نوشته‌های یکی از نویسندگان شرقی قرن دوازدهم(۲) است. در آن موقع سکنهٔ آنجا مانند اقوام غار نشین قدیم اقامتگاه زیرزمینی داشتند و این وضع تا قرن پانزدهم مسیحی دوام داشت. گفته‌اند که اهالی تهران در آن زمان در حال شورش دائمی بر ضد فرمانروایان خود میزیسته و در کمین مال کسانی می‌بودند که از حدود ایشان میگذشتند و در صورت تعقیب به غارهای خود فرارمیکردند، وسیله‌ای هم برای بیرون راندن آنها از شهر زیر زمینی ایشان نبود. نخستین سیّاح اروپایی که تهران را دید(۳) وصف آنجا را بسال ۱۶۱۸ چنین مینویسد : شهر پر وسعتی است جمعیت زیادی ندارد، قسمت عمدهٔ آن اختصاص به باغستانها دارد و بواسطهٔ درختان چنار که تقریباً بتمام خیابانها سایه میافکندند آنجا را شهر چنار نامید . در دورهٔ پادشاهان صفوی تهران شهر مهم آن ایالت بوده و در ادوار مختلف نیز افتخار اقامت دادن پادشاهان مزبور را داشته‌است. بر شاهراههای کاروانی واقع نیست و کار مردم آن فقط کشاورزی است

شاه طهماسب فرزند شاسلطان حسین هنگام هجوم افغانها با حرمسرای خود به تهران پناه جست، این شهریار سفیر باب عالی را در

---

(۱) معجم البلدان ....

(۲) شرحی درباره تهران تألیف (لانگلس)

(۳) L iaggidi pietro della Ualle چاپ‌دوم ۱۶۵۸ صفحه۳۰۶

آنجا بحضور پذیرفت،افغانها شهررا محاصره کردند وازطرف‌این مهاجمان بیرحم تقریباً بکلی ویران شد ولی شاه طهماسب که بنجاتش علاقه داشتند توانست فرار کند،از آن موقع‌نام‌تهران (۱) غالباً در تاریخ‌ایران یاد شده است نادرشاه در مراجعت از هند فرمان داد سران تمام فرقه - های مذهبی قلمرو او وی را در تهران ملاقات کنند(۲)منظورش این بود که شاید بتواند با اتباع خود در بارهٔ قبول یک مذهب معقولی سازش کند ودر تهران بود که دستور داد پسرش را کور کنند و آن شاهزادهٔ تیره بخت در همان شهر بامر عموی خود عادل شاه بقتل رسید .

کریمخان پس از شکست اولش از محمد حسن‌خان با بقیه قوای پراکندهٔ خود به تهران عقب نشینی کرد و از تهران بود که سردار علیمراد به از بین بردن شورش آقامحمدخان اقدام کرد .این شهر برای نخستین بار بوسیلهٔ رئیس طایفه قاجار تسخیر شد هر چند او راهم بزودی از آنجا بیرون کردند. پس‌از آنکه او مجدداً تهران را تصرف کرد آنجا را مرکز عملیات آینده خود قرار داد و چون دریافت که‌مرکز ارتباط متناسبی بین قسمت مرکزی ایران و نواحی غربی است و در عین حال مسافت زیادی از مرکز سکونت قبیلهٔ قاجار دور نبود تصمیم گرفت آنجا را پایتخت مملکت کند که از آن پس هنوز هم پایتخت ایران است .

سیاحی فرانسوی که تهران را در دورهٔ پادشاهی آقامحمد خان

---

(۱) شاردن راجع به تهران مینویسد : شهر کوچکی بود بین پارت هیکارنی و سغدیان در سرزمینی که جغرافی‌دانان قدیم آنرا La comis ene مینامیدند .

(۲) مسافرت درایران تالیف اولیویه جلد پنجم‌صفحه۴۱۸

» » » » ششم صفحه ۴۷

دیده(۱)از وضع ظاهری آن شهر در آن تاریخ تعریف‌دقیقی کرده و چون بازارها ، مساجد و همچنین خانه‌های افراد وکاخ پادشاه تماماً را نو یافته بود چنین بنظر میرسد که کمی پیش از آن‌موقع همهٔ شهر بدست افغانها کاملاً ویران شده بود . آقا محمدخان که شهر تهران را برای پایتخت انتخاب کرد بمنظور آسایش مسافران و بازرگانان در آنجا کاروانسراهای راحت و مراکز برای معاملات ایجاد کرد که سبب شد آن شهر سابق ولایتی یکی اززیباترین شهرهادر ایران بشود. تهران از حصار چهارگوش گلی و خندق پهن محصور شده بود، دیوارهای حصار در حدود هفت میل طول داشته ولی فقط قسمتی از داخل آن در زمان آقا محمدخان مسکون بوده محوطه‌های وسیع خالی و باغهای بزرگ قسمت عمده‌ای از زمین شهر را تشکیل میداده و در حدود یک چهارم شهر اختصاص به ارگ داشته که فقط شامل قصر شاهی بوده است.درچهار سمت حصار دروازه‌ای وجودداشته که بوسیله برج‌مدوری محافظت میشده و سیصد متر جلو برجها برای گنجایش دوسه قطعه توپ اختصاص داده شده بود . باکوشش بسیاری که آقامحمدخان برای اقامت مردم در پایتخت جدیدکرد و باکمکهایی که نسبت ببازرگانان و پیشه‌ورانی که برای سکونت در آنجا آمده بودند بعمل آورد باز جمعیتی که در اواخر پادشاهی وی در آنجا میزیستند ازپانزده هزار تن تجاوز نمی‌کرد و از این جمعیت جمعاً سه هزار تن در باریان و سربازان شاهی بشمار میرفتند. آقا محمدخان ارشد پسران نه‌گانه محمد حسنخان قاجار بودکه چنانکه دیده‌ایم جان خود را در موقعی

---

(۱) الیویه

که از طرف سردستهٔ تیرهٔ رقیب قاجار شناخته شده بود از دست داد و گفته‌اند چندی بعد از وفاتش خانوادهٔ او به قزوین که شهری است در نود میلی مغرب تهران نقل مکان کردند، ابتدا فقط دوپسرش را به شیراز بردند ولی گویا افراد دیگر خانواده هم از دنبال ایشان بانجا انتقال یافتند و باآنکه همگی را بصورت زندانی نگاهداری میکردند رئیس طایفهٔ زندنسبت بآنها با مهربانی بسیار رفتار می کرد. حسین‌خان برادر دوم بعداً حکومت دامغان یافت ولی سربشورش برداشت‌و چون بدست برادرکریمخان که برای سرکوب او فرستاده شده بود شکست خورد نزد ترکمنها پناه برد و بقتل رسید. ازاو دو پسر باقیماند بزرگتر فتحعلی‌خان که بعداً شاه ایران‌شد، حسین خان تنها برادر تنی آقا محمد خان بود باوجودسرکشی‌اورئیس طایفهٔ زند به یکی از افراد جوان‌تر خانواده حکومت استرابادرا داد وآقا محمدخان ودو تن ازبرادرانش را در شیرازگروگان نگاهداشت.

آقا محمد خان در سالهای اوان جوانی بدست عادل شاه نواده و جانشین نادرکه رئیس طایفهٔ قاجار برضد او شورش کرده‌بودمقطوع‌النسل شد وپیداست که‌بیرحمی‌بسیار لازم‌داشت تا چنین فرمانی بدهد و همین رفتاروحشیانه تمام اندیشهٔ آن جوان را به تعقیب خیالات جاه طلبانه‌اش متوجه ساخت وباآنکه هنوز جوان بود همراه پدربه‌مسافرت‌ها وجنگهای مختلف رفت وازجانب‌وی عهده دار حکومت مهم اذربایجان گشت و موقعیکه پس از مرگ پدر رئیس طایفهٔ قاجارشد ازهیچگونه پیش آمد مساعدی برای استقرار بیشتر نفوذ قاجاریه غفلت نکرد اما او با عقل سلیم میدید که کریمخان باندازهٔ کافی در مقام فرمانروایی خود مستقر می‌باشد وکمترین احتمال توفیق در دورهٔ زندگی رئیس

طایفهٔ زند وجود نداشت بنا براین باتفاق برادران تسلیم شد و تصمیم گرفت برای اجرای خیالات جاه طلبانه‌اش تا پیش آمد فرصتی مناسب انتظار بکشد .

هنگامی که از ملاطفت کریمخان بهره‌مند بود برای ارضای حس کینه‌ایکه نسبت بدشمن فاتح خاندان قاجار داشت بوسیلهٔ چاقو که در زیر لباس خود پنهان داشت فرشهای گرانبهای وکیل راسوراخ میکرد غافل از انکه روزی همان فرشها بخود او تعلق میگرفت، بعد از مرگ کریمخان باتفاق دو برادرش از شیراز فرار کرد و در ایالت مازندران علم شورش بر افراشت و پس از زدو خوردهای طولانی که گاهی بافتح و زمانی باشکست‌قرین بود چنانکه بیان شد توانست نفوذ خود را در شمال و مرکز ایران از مرز خراسان تا سرحد امپراتوری عثمانی برقرار سازد .

آقا محمد خان رقیب دیگری هم در میدان نبرد داشت یعنی لطفعلی خان نوادهٔ ارشد کریمخان، تفاوت وضع بین این دو نفر بیشتر از آن بوده که ممکن بود بین دو نفر وجود داشته باشد لطفعلیخان هنوز در اوان جوانی بود ولی همان اندازه که شهرت فتوحات وی در کسب قدرت او مؤثر بوده نسب شاهی نیز در استواری نفوذش اثر داشته است، اونمونه لطف مردانگی بود و غالباً به همان میزان که درستی و جوانمردی داشته شجاعت و پشتکار نیز از وی دیده میشده است اما آقا محمد خان مرد پخته‌ای بود ارشدیت او بر فرزندان پدرش سبب شد تا بر نقیصهٔ در واقع چاره ناپذیر مقطوع النسل بودنش که نمیتوانست پسری برای جانشینی خود داشته باشد فائق آید، وی چهره‌ای کریه داشت هر چند باید اعتراف کرد که شجاعت و پشتکار بسیار داشته ولی این

صفات‌را خوی ظلم، حق‌ناشناسی، کینه توزی، بدبینی، لئامت‌وسفاکی‌او لکه دار میکرد وی تا حد زیادی پیشرفتهای خود را مدیون همکاری دو برادر خویش بود که بآنها قول جدی داده بود حکومت اصفهان و قزوین هرکدام را بیکی از ایشان بدهد ولی وقتی که بهدف خود رسید دو چشم یکی را کورکرد و دیگری را بقتل رسانید .

خواندن شرح سفاکیهای این پادشاه که در تاریخ ثبت شده مایهٔ آزردگی خاطر است کافی است نمونه‌ای از آن بخواننده اندازهٔ بیرحمی و بیدادگری راکه در دورهٔ حکومت او اتفاق افتاده‌است نشان بدهد. نویسندهٔ فرانسوی که نامش فوقاً یاد شد مینویسد که : در موقع بازگشت آقا محمد خان از مشهد وی در تهران بود که شاه ورود خود را با فرمان مجازاتی برخ مردم کشید ، شاه در مشهد نگاهداری قاب عکسی‌را بیکی از مأموران خود واگذارکرد و در ورود به تهران دستور داد عکس را بازکردند و بحضورش بردند، در حین حمل آن بر قاطر یا شتر در طی ششصد میل راه شیشه عکس شکسته و خود عکس هم قدری صدمه یافته‌بود،شاه بآن‌علت دستور داد چشمهای مأمور رااز‌حدقه درآورند وپس ازانکه ازهمه‌اموالش محروم‌شداوراازتهران‌بیرون کردند(۱)

وقتی که آقا محمدخان پس از پیروزی اولش بر رقیب از جلو دیوارهای شیراز عقب نشینی کرد لطفعلی‌خان در صدد بر آمد باحرکت

---

(۱) آقا محمدخان عادت داشت‌امر بدهد شکم نوکرانی راکه بدبختانه از روی ایشان خوششن نمی‌آمد پاره کنند ومحتویات آنرا درآورند ونسبت به‌بعضی‌ازآنها قساوت قلب را بآن حدافراط میرسانید که دستورمیداد محتویات‌شکم‌را در دور گردن آنها بیندازند ودر آن‌حالت که هنوز مرد بدبخت زنده بوداو را در جلوحیوانات‌درنده بیندازند،او که بیش ازحد بیان قساوت داشت شکم اتباع مسلمان خودرا نیزکه متهم بخوردن شراب میگردیدند پاره میکرد . (مسافرت به ایران تألیف اولیویه ص۱۳۵)

بسیار سریعی که موجب غافلگیر شدن آن شهر شده باشد اصفهان را تصرف کند از ینرو در حدود اواخر نوامبر بفرماندهی سی هزارسواربدون چادر یا باروبنه یا تدارکات دیگر حرکت کرد و بجز مقداری برنج که دستور داده بود هر سربازی باخود بردارد وسایل دیگری باخود نبرد ولی سرمای شدید فصل این اقدام تهور آمیز را بی‌نتیجه گذاشت وپس از پیمودن فقط دو منزل لشگر او بشیراز بازگشت. دراین‌تاریخ‌قسمت جنوبی ایران از شط واحد فرات و دجله ( شط العرب ) در غرب تا حدود یزد وکرمان در شرق بفرمانرؤایی لطفعلی‌خان سر تسلیم فرود آوردند، وی در زمستان سال بعد تصمیم گرفت لشگری برای موقع اعتدال هوا فراهم سازد و ضمناً قسمتهای مختلف دستگاه حکومت را در شیراز مرتب کند و موجبات تشویق کسانی را که میخواستنند معاملات بازرگانی خود را بسط بدهند فراهم سازد. سال آینده چون آقا محمد خان باز بطرف شیراز پیشروی کرد لطفعلی خان بسوی کرمان تاخت تا حاکم آن شهر را ناچار به تسلیم کند و چون پیشنهاد مساعد رئیس طایفهٔ زند پذیرفته نشد در ابتدای زمستان کرمان را محاصره کرد ولی بمناسبت هوای سرد نتوانست آن شهر را وادار بتسلیم کند. دربهار آینده‌لطفعلی‌خان‌تصمیم پیشروی باصفهان گرفت تاانجارا ازفرمانبرداری حکومت قاجار نجات دهد و هنوز چند منزل از شیر از بیش دور نشده بود که پیش آمدی اتفاق‌افتاد که تأثیرقاطع درسرنوشت‌ایران‌داشته‌است(۱)

شخصی که لطفعلیخان و پدرش برای طرفداری مردم شیراز در موقع گرفتاری خود مدیون اوبودند کلانتر فارس‌بنام‌حاجی‌ابراهیم بود، این مردقاضی که نسب یهود داشت و تشرف باسلام حاصل کرده بود

(۱) سال ۱۷۹۱ مسیحی

بوسیلهٔ جعفرخان بآن مقام شامخ رسید و بپاس خدمات شایانی که برای احراز پادشاهی پسر جعفرخان کرد لطفعلی خان حاجی ابراهیم را وزیر خود کرد و گویا ابتدا تصمیم داشت او را مورد اعتماد کامل خویش قرار دهد و بمناسبت خدماتی که وزیر کرده بود امر فوق‌العاده‌ای بشمار نمیرفت که او را در زمرهٔ با وفاترین زیردستان خود محسوب دارد زیرا بدیهی بود که اگر او بنحوی خیال دست اندازی بکار حکومت داشت خوب میتوانست از فرصتی که هنگام سرگردانی و بیچارگی شهریار خود در اختیارش بود استفاده کند ولی در ایران تقرب زیاد به سلطان بی خطر نیست چون اگر شاه جزئی طبع بدبینی داشته باشد چه بسا زبانهای پلید که بهترین خدمت را بصورت معکوس جلوه دهند و این عین واقعهٔ مورد شرح ویسط ما بوده‌است. میگویند پس از قتل ، سر جعفرخان را شخصی که گوششش را بفرمان او بریده بودند از تن جدا کرد ولی این شخص را بواسطه شفاعت حاجی ابراهیم لطفعلی خان بکلی بخشید و از جمله کسانی بود که با عنایت شهریاری بعداً خلعت گرفت پیش آمد اخیر بقدری زن بیوهٔ جعفرخان را عصبانی‌ساخت که بیدرنگ پسرش را فرا خواند و از این رفتار نکوهیده ویرا سخت ملامت کرد. در ایران خونخواهی بستگان شرط حیثیت است بنابر این بآسانی میتوان تصور کرد که سرزنش مادرش چه اندازه سبب آزردگی خاطر شهریار جوان شد،فوری مرد بخشوده را احضار و از او سئوال کرد سزای کسی که بولینعمت خود خیانت کند چیست میگویند مرد بیچاره جواب داد چنین‌آدمی‌را باید زنده سوزانید لطفعلی‌خان‌بدون‌توجه باثر کلام خود با نهایت سنگدلی فرمان دادن مجازات در بارهٔ کسی که آنرا بیان

داشته بود اجرا شود و همین عمل سبب نیستی پادشاهی او و بعلاوه از دست رفتن جانش گردید .

حاجی ابراهیم که وسیلهٔ عفو آن شخص بود بعداً بمورخ انگلیسی(۱) اظهار داشت که پس از آن واقعه اعتمادش از لطفعلیخان کاملاً سلب شد و بمناسبت اتفاقی که افتاده بودمی‌پنداشت که جان خود او هم مصون نیست پس تصمیم گرفت تاجی را که خود برسرآن جوان گذاشته بود از سرش دور سازد و شیراز را بآقا محمدخان تسلیم کند، برای انجام یافتن این منظور وی کار خودرا چنان ترتیب داد که بدون هیچگونه خونریزی لطفعلی خان ناچار شد برای حفظ جان از میان لشکر خود فرار کند و با چند تن از همراهان بسواحل خلیج فارس پناه جوید در آنجا با کمک رئیس یکی از طوایف عرب قوای مختصری فراهم ساخت و تا جلو حصار شیراز پیشروی کرد،لطفعلی خان در این دوره بیشتر از دلیریهایی که در داستانهای ایرانی برستم و پهلوانان افسانه‌ای نسبت میدهند رشادت‌نمود آقامحمد خان قوایی بفرماندهی یکی از سرداران خود بیاری حاجی ابراهیم گسیل داشت ولی لطفعلی خان بادسته کوچک اعراب بحمله پرداخت و بعد از جنگ سختی سپاهیان‌فراوان دشمن را ناچار بفرار کرد،شهریارقاجار پس‌ازشنیدن‌خبر شکست، لشکردیگری جلو رقیب خود فرستاد تفاوت بین دو نیرو یک برده بود،بانزدیک شدن‌دشمن لطفعلیخان‌ازسنگربیرون آمد و باسرمشقی که‌بافرادش داده بود آنها را بهیجان آورد و بار دیگر پیروزی کامل برلشکر قاجار نصیب او شد .

---

(۱) سرجان ملکم

آقا محمد خان در سر کل قوای خود شروع به پیشروی کرد و تفاوت نیروی دو طرف بقدری فاحش بود که گفته‌اند سربازان لطفعلی خان بیک صدم عده دشمن نمیرسید. فرماندهٔ زند حمله را آغاز کردو پیش آهنگان سپاه دشمن را در هم شکست و در دل شب از پیروزیهای خود ناامیدی و آشفتگی در میان قوای قاجار انداخت و تاخیمه گاه شاهی که آقا محمد خان در آنجا در رأس نگهبانان خود در انتظار ورود او بود پیشروی کرد، وقتی که باو اطمینان دادند که شهریار قاجار فرار کرد و خواهش کرده بود که نگذارند سربازانش گنجینه‌های محتوی چادرش را غارت کنند آقامحمد خان باآرامش تمام در انتظار طلوع صبح نشسته بود. هنگام صبح مؤذن بسربازان اطمینان داد که پادشاه ایشان هرگز محل خود را ترك نکرد، دسته کوچکی از عربها نیز که بقصد چپاول پیش آمده بودند در روشنایی روز شناخته شدند. لطفعلی خان ناچار برای نجات خود فرار کرد و تا حدود کرمان پیش رفت و در حین عبور از آنجا بخراسان قوایی فراهم کرد و عده‌ای را که برای جلوگیری او آمده بودند مغلوب ساخت و شهر دارابگرد را محاصره کرد و چون لشکریان قاجار نزدیك شدند ناگزیر دست از محاصره برداشت و پس از شکست باز به خراسان پناه برد آخرین پیروزی او باکمك جمعی از همراهان تصرف کرمان بود.

در موقع هجوم اعراب به ایران شهر کرمان پناهگاه آخرین پادشاهان ساسانی بود، این شهر در مشرق صحرای وسیعی در حدود یك میلی دامنه ارتفاعاتی واقع است که خرابه‌های قصری قدیمی بنام قلعه دختر مشرف بر آن است(۱) و این خرابه‌هااز سمت مغرب تانزدیکی

---

(۱) یادداشتهایی راجع بشهر های جنوبی ایران تألیف ابوت (Abbot)

تپه‌های بلندی که حد شرقی صحرا است امتداد دارد و چنانکه از این ارتفاعات دیده میشود منظرهٔ شهر بشرح ذیل است :

شهر بوسیلهٔ دیواری کوچك و خندق خشکی که هردو خراب‌اند محصور شده محیط آن در حدود دو میل و نیم تا سه میل است در مغرب آن قلعه‌ای بنام باغ نظر واقع است که مشتمل بر اقامتگاه حاکم وچند کلبه پست میباشد، در مشرق آن بسمت صحرا دروازه‌ای است در سمت جنوبی آن پنج برج بوسیله خندق خشکی محصور شده(۱)شهر درچهارسمت دروازه‌ای دارد .از لحاظ جمعیت سابقاً کرمان دومین شهرایران بود بواسطهٔ کمیابی الوار تقریباً تمام خانه‌ها طاقهای هلالی دارند و حوالی آن منظره‌ای خشك و خالی دارد که بواسطهٔ فقدان درختان و زراعت مختصر و دههای اندك آن ناحیه‌است، مسافت بین شهر فعلی و قلعه دختر محل سابق و یاقسمتی از شهری بوده است .

ارتفاعات مزبور تا مسافت زیادی تسلط دید دارند بر این بلندیها لشکر قاجاربفرماندهی خود آقامحمد خان سنگر گرفت و در صددبود که لطفعلی خان‌را ازآخرین پناهگاه بیرون کنند ، حمله از جهت غربی شروع شداماباوجودجهد وتلاشی که رئیس خاندان قاجار در اثر نبوغ و کاردانی خود بمنظور تسلیم کرمان بکار برد شهریار قهرمان زند استقامت کرد و گفته‌اند که در مدت محاصره دو سوم افراد لشکر و اهالی شهر بواسطهٔ نداشتن آب و آذوقه ازبین رفتند. اما تقدیر این بود که لطفعلی خان

---

(۱) آقای ابوت مینویسد «در خندق من۳ تفنگ برنجی ویك تفنگ‌هویتزر پیدا کردم بریکی از تفنگهای اولی حروف اختصاری نام کمپانی هندشرقی نوشته بود وتوپی قدیمی وفرسوده درآنجا افتاده بودباعلامت تاج وصلیب وارقام ۳۰٤ و ۲۳۰ که احتمالاً «ساخت کشور پرتغال‌است.»

دلیر بازقربانی خیانتی بشود، فرماندهی که از جانب او برای نگهبانی ارگ تعیین شده بود دروازهٔ آنرا بروی نیروی قاجار بازگذاشت و آنها با هجوم دفاع ناپذیری بآنجا ریختند و امکان هرگونه مقاومتی از میان رفت چون دروازه‌های شهر تحت مراقبت نفراتی کافی بود که میتوانستند مانع عبور غیر بشوند لطفعلی خان رشید چند تیر روی خندق انداخت و همینکه خودوسه چهارم نفراتش از آن گذرکردند تیرهارا برداشتند او با چالاکی کافی خود را بصف‌های دشمن زد و توانست بشهر بم در ناحیه نرماشیر در مرز بلوچستان برسد. برادر رئیس طایفه ناحیهٔ نرماشیر همراه لطفعلی خان درکرمان بود و چون سه روزگذشت و او نیامد و رئیس طایفه اطمینان حاصل کرد برفرض هم که برادرش زنده مانده لابد در حبس نیروی قاجار است بامید اینکه او را نجات داده باشد(۱) باکمال رذالت درصدد برآمد که برخلاف اصل مهمان نوازی رفتارکند. با آنکه این خطررا به‌لطفعلی خان گوشزد کردند او از باور کردن قصدی که بمهماندار او نسبت داده شده بود وکاملاً منافی با رویه‌مهمان دوستی متداول در میان ملل‌شرق بود امتناع نمود همراهان محدودش که سرسختی او را مشاهده کردند صلاح کار خود را در فرار دیدند در نتیجه وقتی که افراد مسلح برای دستگیری او جلو آمدند با وجود وحشت موقت که از حضور او در میان ایشان پیدا شده بود نتوانست به تنهایی از عهدهٔ دفع آنها برآید و توانست بر توسن‌عربی خود سوار شود،موقعی که بضربت شمشیری اسب اصیل او از پا درآمد سوار زخمی بدست مهاجمان افتاد .

در این میان آقامحمد خان با انتقامی که در بارهٔ اهالی کرمان

(۱) این امیدواری اوبیمورد بود .

اجرا کرد بشهرهای دیگر نشان داد که پناه دادن دشمن او چه عواقبی داشته‌است. وی امرداد تمام مردان شهر را بقتل برسانند یا کور کنند و زنان و بچه ها را که در حدود بیست هزار تن بودند بصورت اسیر بسربازان‌بدهند، وقتی که بفاتح سفاك خبر رسید که دشمنش دستگیر شد به منع کشتاری که هم برای سیاست و هم بعلت سفا کی صادر کرده بود امر داد از آن پس انتقام سلطان خواجه تاحدی از مردم کرمان موقتاً متوجه رقیب‌پادشاهی‌او شد ، شجاعت فوق‌العاده‌ایکه از طرف این شهریار تیره بخت ابراز شده بود و ثبات قدمی که وی در هر مورد بلا و مصیبت نشان داد ممکن بود ذره رحمی در سینه سربازی که خودطعم خصوصت چشیده بود تولید کند ولی کمترین اثر رحمی در رویه فاتح قاجار مشهودنگردید، چشم دشمن مجروحش(۱)را ازکاسه سردرآوردند قساوتهای دیگری که در بارهٔاش روا داشتند فقط از دماغ یک سفاك وحشی مانند او امکان داشت(۲) آقامحمد خان ابتدا ترجیح میداده است که حظ استحضار از زندگی مشقت بار رقیب خود را همواره داشته باشد،پس لطفعلی خان را به تهران فرستاد و بعد از چندی او در آنجا بوسیلهٔ تیری که بارها در میدان نبرد نیز باآن مصادف شده بود اسیر چنگال مرگ شد .

میگویند برای اینکه آقا محمد خان سقوط نهایی خاندان زند را جشن گرفته باشدفرمان دادمناری ازکلّه انسان در نقطه‌ایکه لطفعلی خان دستگیر شده بود برپا سازند و برای این منظور ( بر طبق اظهار نویسندگانی که مورد اقتباسم بوده‌اند ) دستور داد ششصد تن اسیر را سر بریدند و سر آنها را بوسیلهٔ سیصد اسیر دیگر به بم فرستاد و هر

(۱) بروایتی آقا محمد خان شخصا چشم‌دشمنش رادرآورد. سفرنامه‌پوتینگر.

اسیری را به بردن سرهای دو تن از همردیفان سابق مجبور کرد. در ورود به بم این سیصد تن دچار سرنوشت شوم آن ششصد نفر شدند و مناری که باین وضع درست شد تا سال ۱۸۱۰ وجود داشت که بعقیده سیاحی انگلیسی(۱) شاهد نفرت‌انگیزی از طینت سفاك و سنگدلی اولین شاه قاجار بود.

جای تردید نیست که شهر کرمان تاسه ماه هدف قتل و غارت لشکر غضبناکی بوده که بدستور فرماندهان خود مرتکب اعمال حیرت انگیزی شدند و باور کردن آن خالی از اشکال نیست زنها و دختران سکنهٔ شهر که بعضی از آنها کودکان کم سن وسالی بودند در جلوچشم پدران و شوهران خود در ملاء عام مورد تجاوز قرار گرفتند وپس از آن بی‌عصمتی‌ها جبراً بخود آنها تحویل و یا در همانجا بدست آنها نابود شدند، تمام قلعه‌ها وبناهای عالی کرمان که از دورهٔ تسلط افغانان در این قسمت ایران مایهٔ جلوهٔ شهر بود باخاك یکسان شد و آن شهر مشهور که مرکز ثروت و شکوه و جلال بودبعلت پناه دادن رقیب دلاور آقامحمد خان تا چندین سال محکوم بویرانی گشت.

---

(۱) راجع باین بنای وحشت‌انگیز که سرهنری پوتینگر آنرا دیده من شرح مقبول عامه راوی مزبوز وفریزر را آورده‌ام واضافه می‌کنم که آقای ابوت‌دریادداشت های خود راجع بشهر های جنوبی ایران که از راه لطف اجازه داده‌اند ازآن استفاده کنم مایه تردیدی برای‌صحت مطلب مربوط به برپا ساختن منارجمجمه بوسیله آقا محمدخان فراهم میسازد چون اوراجع به تأیید آنداستان نتوانسته بود شاهدی پیدا کند ولی میتوان تصور کرد پوتینگر که تقریبا چهلسال قبل از او در آن کشور سفر کرده دلیلهای کافی برای اظهارات خود داشته‌است.

# فصل چهارم

روابط پادشاهان ایران با امرای گرجستان ـ مداخلهٔ روس در امور قفقاز ـ جنگ پترکبیر در داغستان ـ تصرف بادکوبه و دربند ـ کرانهٔ جنوبی دریای خزر ـ وضع سابق گرجستان ـ مینگرلی ـ نابردباری مذهبی گرجیها ـ تفلیس ـ لشکرکشی آقا محمد خان به گرجستان ـ قلعهٔ ایروان ـ انضمام خراسان به ایران ـ وفات شاهرخ میرزا ـ هیات اعزامی جمهوری فرانسه به ایران ـ قتل آقا محمد خان ـ سیرت او .

همینکه فرمانروایی آقا محمد خان بر ایران تثبیت شد در صدد برآمد روابط سابق قیصرهای گرجستان را با پادشاه ایران تجدید کند ، هر وقتی که سلاطین ایران مقتدر میشدند معمولاً از امرای گرجستان باج میگرفتند،شاه عباس بزرگ در دورهٔ پادشاهی خود این باج رامرتباً دریافت داشت و از جملهٔ آن باج پسران و دخترانی بودند که بردگان خانوادگی محسوب میگردیدند(۱)در تمام مدتی که ایران بواسطه جنگهای داخلی ناشی از مرگ نادر بحال تجزیه افتاده هیچ نوع مراجعه‌ای به حاکم گرجستان برای ابراز فرمانبرداری او نسبت بپادشاهان همسایه اسلامی نشده بود و در همان حین سرزمینهایی که بین قفقاز و ایران واقع بودند یکی بعد از دیگری سریعاً زیر نفوذ دولتی میافتاد که نجات از تسلط آن دور از امکان مینمود و چون شروع وبسط قدرت روسیه درگرجستان تأثیر دائمی بر سرنوشت ایران داشته خالی

(۱) شاردن مسافرت به‌ایران جلد اول صفحه ۳۳۲

از فایده نیست که در اینجا بسابقهٔ روابط بین دو کشور از ابتدای امر بپردازیم .

پس از آنکه روسیه سرانجام سوئد را شکست داد نیروی نظامی پترکبیر برای اولین بار برضد ایران بکار افتاد، در شهر شمخاله که در آن موقع قسمتی از قلمرو ایران بود شرکتی تجارتی تحت حمایت پادشاه ایران تشکیل یافت (۱) افراد کوهستانی مجاورآن بشهر هجوم و آنرا غارت کردند و خسارت کلی به اتباع روسیه وارد شد(۲).

این واقعه هنگامی اتفاق افتاد که اصفهان در محاصرهٔ افغانها بود همان موقعی که شاه سلطان حسین قادر به تأمین عدل و داد نبود و محمود مهاجم نیز البته حال و حوصله التفاتی به دعاوی فرمانروایی که شاید نامش را هم نشنیده بود نداشت . طهماسب میرزا فرزند شاه سلطانحسین که از جانب پدر خود به قزوین کرسی پادشاهی صفویه رفت تا برای فراهم ساختن لشکری کوشش کند از آنجا درخواست کمک نظامی به تزار روس فرستاد تا بدان وسیله افغانها را ازایران بیرون کند.،این پیشنهاد با خیالات پترکبیر متناسب بود چون وی در مغز بزرگ خود نقشه‌ای داشت تا بحر خزر را دریاچه روسی بسازد و اجناس آسیایی از آن راه به مقصد اروپا برسد و دستوری هم داده بود که راجع بدریای خزر بررسیهایی کنند و در ماه مه ۱۷۲۲ شخصاً همراه ملکه کاترین بطرف قلمرو شاه حرکت کرد. امپراتور و ملکه از طریق ولگا به حاجی طرخان آمدند و از آنجا تزار روس قسمتی از سپاه چهل هزار نفری خود

---

(۱) تاریخ روسیه در دورهٔ پترکبیر تألیف ولتر صفحه ۵۱۰

(۲) سیصد تن بازرگانان روس در شمخاله کشته شدند وبه‌تجار آنجا خسارتی معادل باچهارملیون منات نقره وارد آمد . « روسیه درآسهای میانه صفحه ۸۳ »

را از راه خشکی و بیشتر آنها را از طریق دریا به داغستان برد .

رشتهٔ جبال قفقاز در سمت مشرق محدود بمحلی بنام دربند است این کلمه بمعنی تنگه و دروازه است و بآن سبب باین اسم نامیده شده است که در آن نقطه معبری طبیعی در دیوار معروفی وجود داشته که از یک سمت تا سمت دیگر دریا ساخته شده بود تا از عبور لشکر سوار سکاها جلوگیری کند . این قلعه مشرف بدریارا که در کنار تپه قشنگی واقع بوده ممکن بود از هر نوع تهاجم قوای تزاری حفاظت کرد و به دفاع آن برخاست ولی حاکم آنجا ترجیح داد که با تسلیم شدن بموقع حمایت آن دشمن قهار را تأمین کند و بدین ترتیب اولین نبرد ایران با پترکبیر که خود فاتحانه بمسکو بازگشت خاتمه یافت .

محمود افغان که نگران بود شاه سلطان حسین باکمک پتر کبیر قوای کافی برای پس گرفتن تخت و تاج از دست رفته فراهم‌سازد سعی کرد امپراتور عثمانی را به جنگ با روسیه ترغیب کند در زد و خورد سابق که میان نیروی دوکشور به وقوع پیوست لشکر عثمانی فاتح شد و این نبرد پروس ( شعبه رودخانه دانوب واقع در مرز روسیه و رومانی ) نام داشت که قوای تزار فقط بواسطهٔ خونسردی و تدبیر ملکه کاترین نجات یافت .

در ردیف ایران، ترکیه هم دعوی داشت امرایی که در سرزمین بین قفقاز و قلمرو دو کشور بزرگ اسلامی واقع بودند از آن دولت اطاعت کنند و خراج بگزارند و بهمین جهت بود که محمود کوشید موجبات تحریک باب‌عالی را برای مقابله با مداخلهٔ تزار در امور آن ناحیه فراهم سازد همان دخالتی که تمایل شاه سلطانحسین سبب آن شد . ترکها دیدند که لشکر پترکبیر به داغستان وارد شد و از ترس

آنکه مباداآنهابه گرجستان پیشروی کنند باب‌عالی تصمیم گرفت برضد روسیه اعلام جنگ بدهد ولی ترکها بتوصیهٔ سفیران فرانسه و آلمان از این قصد منصرف شدند،امپراتور آلمان اعلان کرده بود که اگر بروسیه حمله شود ازآن کشور دفاع خواهد کرد(۱)نمایندهٔ فرانسه خاطرنشان ساخت که به نفع ترکیه نبود که از یک آشوبگر پیروز مانند محمود حمایت کند .

در این میانه‌به‌لشکر روس در داغستان قوای کمکی رسیدوآماده پیشرفت بسمت جنوب بودند. درانتهای شبه جزیره آبشرون که پیش آمدگی ازکرانه غربی دریای خزر است قلعه بادکوبه واقع شده است این محل بواسطه شعله‌ور بودن نفت در حوالی آن شهرت دارد و در زمان قدیم محل زیارت آتش پرستان بوده و هنوز هم هر ساله سران مذهبی از هندوستان بقصد زیارت به آنجا میروند . بادکوبه را سردار روس ماتوفکین فتح کرد و پس از تصرف آن عهد نامه‌ای درسن‌ـ پترزبورگ بین پترکبیر وسفیر شاه طهماسب(که بواسطه‌اسارت پدرش شاه سلطانحسین راساً اقدام کرده بود ) امضا شد که بموجب آن تزار تعهد کرد برای بازگشت خاندان صفوی قوا بفرستد بشرط آنکه شاه طهماسب متقابلاً نه فقط دربند و بادکوبه راکه در تصرف تزار بود دائماً بروسیه واگذارکند بلکه سه ایالت گیلان ، مازندران و استرآباد را نیز تسلیم او سازد با این عهدنامه شاه‌طهماسب وباب‌عالی(۲)هم

---

(۱) تاریخ روسیه درزمان پترکبیر صفحه ۵۱۴

(۲) فتوحات (پترکبیر) بوسیلهٔ عهدنامه‌های ۱۷۲۳ و۱۷۲۴ازطرف‌ایران‌و ترکیه شناخته شد . «کتاب روسیه درآسیای صغیر صفحه ۸۵»

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

موافقت نمودند و تا موقع مرگ پتر کبیر کرانهٔ جنوبی دریای خزر رسماً در تصرف روسیه بود و خانهای محلی درقلمرو خودفرمانروایی میکردند .

ایالتهای ساحلی بحر خزر در زمان نادر شاه به ایران مسترد گردید(۱) که هنوز جزء این مملکت‌اند فکر پتر کبیر که دریای خزر را دریاچه روسی کرده باشد هیچوقت فراموش نشده و جانشینهای اوپیوسته برای تحقق این نقشه سعی داشته‌اند ۲ .

---

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

پتر کبیر ازاشکالات اشغال هم بعلت بدی آب وهواوفقدان جاده های ارتباطی وهم بواسطه آنکه فتوحات مزبور سریعاً و بدون اشکال بدست آمده‌بود آگاه بوده ازین‌رو نفراتی را در جاهای مستحکم مستقر ساخت ولی وضع ادارای محل رامحفوظ گذاشت خانهای مختلف در قسمتهای خود کماکان فرمانروایی دارند بیشتر علاقه تزار بوضع گرجستان‌است که میخواهد برای‌همیشه ازتبعیت‌ترك خارج سازدجانشینهای اوکه از کثرت نفراتی‌که برای منظور اشغال ضروری بود دچار واهمه شده بودند بتدریج قوای خودرا ازکشورهای فتح شده بیرون بردند . »

« روسیه بوسیله معاهده رشت وگنجه (۱۷۳۲ـ۱۷۳۵ ابتدا تاباد کوبه‌عقب نشست وسپس تاخط مرزی ترك ( روسیه درآسیای صغیر صفحه ۸۶ »

(۱)عهد نامه‌ای دراین موضوع بسال۱۷۳۵ بامضاء رسیدمازندران واسترا باد بواسطه معاهده‌ایکه دررشت امضاشده‌بود به ایران مستردگشت عهدنامه رشت درسال ۱۷۳۲ بامضا رسید . مجله بلاك وود شماره ۳۱

(۲) درتسلط بردریای مازندران تردیدی نیست باین ترتیب راه تجارت‌روسیه راباتمام سواحل آن بازکنید واین راه قدیمی تجارتی هندرابنفع آن برقرار سازید ازهمین راه‌گاهی یونانیها و زمانی رومیها بهره برداری کردند « روسیه در آسیای صغیر صفحه ۸۲ »

« ۹ - حتی‌الامکان‌نزدیك‌شدن به‌قسطنطنیه وهندرا ازیاد نبرید هردولتی‌که برآنجا تسلط‌داشته باشد سرور واقعی جهان است و برای این منظور در نظر گرفتن جنگهای دائمی باترکیه و ایران،برقراری بازار های تجارتی درکنار دریای سیاه‌ورفته رفته بکار بردن این دریا وبحربالتییك‌که هه برای اجرای نقشه فوق لازم اند و هم سیرانحطاطی ایران راتسریع میکند ونفوذ کردن تاخلیج فارس ودر صورت امکان از طریق سوریه راه تجارت قدیمی خاور نزدیك راباز کردن وتا به هندوستان که‌انبارجهان است پیش رفتن » مستخرج از سندی‌که بنام وصیتنامهٔ پتر کبیر تزار روس معروف شده است .

نادر شاه فرمانبرداری سلطان گرجستان را تأمین کرد و نه فقط همه متصرفات ایران در مغرب دریای مازندران از جمله دربند و بادکوبه را مسترد داشت بلکه برضد لزگیهای داغستان لشکر کشید و تا حدودی نیز بر مردم کوهستانی دلیر و سرکش آن تسلط یافت .

قسمت خاوری آن سرزمین که واقع است بین رشته‌های بلند جبال قفقاز وکوههای اقامتگاه لزگیها و ارمنستان شرقی چنانکه دیده‌ایم از تصرف ایران خارج شده بود و بدست روسیه افتاد و مجدداً به‌ایران‌مسترد گردید. نواحی‌غربی و مرکزی این قسمت جهان تابع شهریاران کم اهمیتی بود که در دوره‌های مختلف گاهی نسبت باین همسایه و زمانی به آن همسایهٔ نیرومند خود فرمانبرداری میکردند منطقهٔ واقع بین کرانه شرقی دریای سیاه تا مرزهای ایران از یک طرف و از سرحد ترکیه تا دامنهٔ جبال سرکاسی از طرف دیگر از دلپذیرترین نقاط عالم است و شامل دوناحیهٔ‌معروف ائا [۱] وفاسیس [۲] عهد باستان میباشد که شرح آنرا در داستان سفر کشتی آرگو خوانده‌ایم .

در این سرزمین چندین امیرنشین بود که سه تا از مهمترین آنها بترتیب بنام مینگرلی [۳] ایمرتیا [۴] وگرجستان است در این ایالات نژادی‌سکونت

---

(۱) Ea

(۲) Phasis رودخانه‌ایست در ایالت کلخید واقع در گرجستان که بدریای سیاه میریزد .

(۳) منگرلی، ایالتی‌است‌واقع‌درجنوب‌غربی‌قفقازدرجنوب‌سرزمین کلخیدیا

(٤) ایمرتیایکی ازولایات گرجستان‌غربی

* Clochis یا Clochide قسمت غربی گرجستان واقع در مشرق دریای سیاه و جنوب‌قفقاز .

دارند که وجاهت بی‌نظیرشان درسراسر جهان ضرب‌المثل است، اطفالشان راکه از سالیان قدیم به تعداد زیاد وارد ایران و ترکیه میکرده‌اند بواسطهٔ وصلت با اهالی این کشورها عامل تغییر صورت افراد طوایف بومی گردیدند همان طوایفی که ابتدا در زشترویی سخت مشهور بودند دارای چهرهٔ زیبا و دلپسند شده‌اند در حال حاضر نیز گرجیها و اهالی مینگرلی تا حد زیادی نسبت به ملت روس همان خدمتی را انجام میدهند که پدران ایشان برای اعقاب الب ارسلان و تیمور کردند.

این سرزمین زیبا و سکنهٔ دلپذیرتر آن در طی صدها سال قربانی همه گونه مفاسدی بودند که از طرز حکومتی وحشیانه و زبون ناشی میگردد و از عواقب انست(۱) در بین آنها امنیت جانی و مالی وجود

---

(۱) امیران ایالات اختیار جان و مال اتباع خود را دارند وهرچه راجع بآنها بخواهند میکنند آنها را کودك یازن باشند تصاحب میکنند ، میفروشند یاهرجوری که بخواهندبر طبق میل خود باآنان رفتار میکنند. «سفرنامه شوالیه شاردن جلد اول صفحه۱۷۲» وقتی که امیران بایکدیگر اختلاف دارند حق باقوی خواهد بود وهر که زورش بیش کامش رواواین رویه ایشان است.

«جان ومال رعایادراختیار وتحت سلطهٔ اشراف مملکت است وهرچه بخواهند با رعایا میکنند زن وفرزندانشان‌را میگیرند ومیفروشند ویاهرنوع که دلشان بخواهد باآنان رفتارمیکنند . سفرنامه شوالیه شاردن ـ صفحه۱۷۲»

«اختلافاتی که بین مالکان عمده بروزمیکند با زورحل میشود وآنکه‌زورمندتر است غالب میشود وحرف خود را بر کرسی مینشاند . حال باید دید دراین‌قبیل‌موارد چگونه عمل میشود : در ابتدا بزور سلاح به چارپایان و دست نشاندگان و خانه‌ها و اراضی مزروعی حریف حمله میبرند و به‌نهب وغارت و کشتار دست میازند وسرانجام که همه این کارها را کردند برای‌فرونشاندن خشم‌خودتاکها و درختان توت و اشجار مفید را ازریشه میکنند . درصورتیکه دو طرف درحین نزاع با یکدیگر روبرو شوند نبرد خونینی بین‌آنها درمیگیرد ، دراینگونه موارد حریفی که ناتوان‌تر است وبیشتر

بقیهٔ حاشیه‌درصفحهٔ‌بعد

نداشته و برای اعمال و حرکاتی که با بدیهی‌ترین اصول مذهبی و
بشری منافات داشت مانع ورادعی نبود، اهالی آن دیارهمان قدر که

---

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

ستم‌دیده همیشه به پادشاه متوسل میشود و اگر چنین نکند هیچگاه پادشاه از نزاع
اطلاع نخواهد یافت.»
(ایضا صفحه ۱۷٤)

«جمعیت مینگرلی (طایفه‌ای ازاقوام‌قفقازیه) امروزبسیار اندک‌است وافزون
بر بیست هزارنفوس نیست درصورتیکه سی‌سال پیش هشتاد هزارتن سکنه داشته است.
علت این کاهش‌جمعیت نبردهای متعدد باهمسایگان وفروش‌تعداد کثیری زن‌ومردتوسط
اشراف میباشد. سالیان متمادی هرساله دوازده هزارتن‌ازاهالی مینگرلی را فروخته
یا معاوضه کرده‌اند.

باور کردنی‌نیست که اهالی مینگرلی‌تاچه‌اندازه بی‌مروتند و چه قساوتی‌نسبت
به‌همشهریان و حتی نسل ونژاد خود دارند. و در صددند که بر زیر دستان دست
یابند و بجزئی بهانه اینان را با زن‌وفرزندانشان میفروشند، فرزندان همسایگان‌خود
را میربایند و همین معامله را باایشان میکنند وحتی مادران و زنان و فرزندان خود
را نه‌تنهابجهت‌فرونشاندن‌آتش‌خشم وانتقامجویی‌بلکه‌فقط بسائقه طینت‌فاسدمیفروشند،
چندتن ازنجبا را بمن‌نشان دادند که باین درجه ازقساوت رسیده بودند، یکی‌ازآنان
روزی بیست‌تن کشیش را فروخت . . . این‌نجیب زاده عاشق دوشیزه‌ای شد وبا اینکه
زن داشت تصمیم بازدواج با او گرفت و چون پولی را که بمعشوق خود وعده داده
بود و مخارج عروسی را نتوانست تهیه‌کند ناچار برای تامین آن نوکران خود را
فروخت رعایای‌وی که از قصدش‌آگاه شدند زن وفرزند خود را برداشتند وگریختند
وی که ناامید و دستش از همه جاکوتاه شد دست به‌غداری عجیبی زد بدین معنی که
دوازده کشیش‌را بمنزل خود خواند تا نمازی باتشریفات تمام بخوانند وقربانی‌کنند و
اینان نیز بیخبر از همه‌جا بدانجا رفتند زیرا بهیچوجه بفکرشان نمیرسید که ممکن
است آنها را بترکان بفروشند چون چنین امری تاآن‌روز در مینگرلی اتفاق نیفتاده
بود. نجیب‌زاده بگرمی آنها راپذیرفت و پس‌از اینکه نماز را خواندند گاوی هم
قربانی کرد و بآنها خوراند و مشروب فراوانی نوشاند سپس دستور دادآدمهایش‌آنها
را بگیرند و بزنجیربکشند و پس‌ازآن سروریششان را تراشید وشب‌آنان رادر ازای
رخت ولباس به‌ناخدای یك کشتی ترك فروخت. با اینهمه چون وجه کافی برای‌معشوق

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ‌بعد

واجد محسنات ممتاز جسمانی بودند فاقد هرگونه مزایای دلپذیر اخلاقی بشمارمیرفتند. ایشان دارای‌خوی وحشی، جاهل و پابند به

---

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

و مخارج عروسی نشد این ببر خون‌آشام زن خود را نیز برداشت و بهمان کشتیبان فروخت . (ایضا صفحه ١٨٤)

«هنگام عبورمن ازآکالزیکه گفته میشد که ترکان قصد دارند این سرزمینها را متصرف شوند وپادشاهی برآن بگمارند زیرا برای جلوگیری از جنگهای دائمی که موجب نقصان فاحش سکنهٔ آنجا میشود چاره‌ای جز این بنظر نمیرسید . (ایضاً صفحهٔ ٣٣٠)

گرجیهاذاتاً باهوشند واگر علوم‌وفنون‌را بیاموزند مردمان‌دانشمند واستادان بزرگی از ایشان برمیخیزند ولیکن چون تعالیم بدی بدانان میدهند و درپیرامون خود جز سرمشق‌های بد نمی‌بینند نادان و بسیار کینه‌توزند وهرگز عفووبخشش‌ندارند ارباب کلیسا هم همچون دیگر مردم مست می کنند و در منزل خود کنیزکان‌زیبادارند که باآنها روابط نامشروع برقرار می‌سازند . این موضوع ناپسند هم بشمار نمیرود زیرا رسم عمومی براین جاری شده است وحتی آنرا مجاز تلقی می کنند . (ایضا ـ جلد دوم صفحه ٤١ )

زنان مینگرلی آداب‌دان وتربیت شده وخوش تعارفند ولی از این جنبه‌هایشان که بگذریم موذیترین زنان روی زمین یعنی مغرور ومتفرعن وغدار وریاکار وبیحیا وبا قساوت میباشند . ایشان برای فاسق بازی و حفظ وراندن معشوقهای خود از هیچگونه مکر وموذیگری ابا ندارند . این صفات زشت وناهنجار باز در مردان بیشتر از زنان دیده میشود : ازهیچگونه بدجنسی بری نیستند و دستبرد زدن و سرقت جزء تربیت اولی‌آنان محسوب می‌شود وپیوسته در اندیشه این کارندوآنرا نوعی شغل وسرگرمی‌و افتخار وعزت برای‌خود میشمارند. باخشنودی وسرافرازی فوق‌العاده از دستبردهائیکه زده‌اند سخن میگویند و مورد تمجید دیگران هم قرار میگیرند و ازاین راه آبرو و افتخار بزرگی‌جهت خود فراهم می‌سازند .

قتل وآدمکشی ودروغ را از اعمال نیك می‌دانند . در مینگرلی کنیزداری و زنا و تعدد زوجات و رابطه با محارم و افعال نظیرآن را اعمال پسندیده می‌شمارند و زنهای یکدیگر را میربایند و بدون پروا با عمه وخاله وبرادر زاده و خواهر زاده

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد

خرافات، هرزه و تباه و همچنین عاطل و عاری از ایمان درست بودند .

قسمت عمدهٔ سر زمین مینگرلی که همان کلخیدای قدیم میباشد پوشیده از جنگل است چنانکه بنظر میرسد سراسر آنرا جنگل فرا گرفته

---

**بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل**

خود ازدواج می کنند . هر کس می‌تواند درعین‌حال دارای دوزن باشد و برخی‌هم سه زن دارند ، صیغه هم که هرقدر بخواهند مانعی ندارد و زنان و شوهران در این باره چندان سخت نمیگیرند . بین زن وشوهر حسادت بسیار اندك است وهر گاه مردی زن خود را با فاسقش غافلگیر کند معمولا بجبران این عمل یك بچه خوك ازاو تاوان می گیرد و بهمین اکتفا می کند و بچه خوك را هم فاسق وشوهر وزن بد کار سه‌نفری با هم می‌خورند . شگفت‌آور اینست که این ملت بدکار ادعا می کند که تعدد زوجات و رابطه با کنیزان کار خوبی‌است چه‌ازاین راه شخص صاحب اولاد کثیری می‌شود ومی‌تواند آنها را درازای‌پول‌نقد یا خوراك‌وپوشاك بدیگران بفروشد. معذلك این موضوع در مقام مقایسه با کار دیگرایشان ناچیز جلوه میکند و این‌قساوت عبارت از این‌است که عقیده دارند وقتی کسی وسیلهٔ تأمین معاش‌فرزندان خود را ندارد کشتن اطفالی که تازه متولد می‌شوند و بیمارانی که از آنها قطع‌امید شده است نیکوکاری و عمل‌خیر بشمار می‌رود . (سفرنامه شوالیه شاردن - جلددوم صفحه ۱۷۰)

« مینگرلیها و همسایگانشان در خوردن مشروبات الکلی افراط می کنند و دائم‌الخمرند . » (ایضاً صفحه ۱۷۹)

« این طوایف بقدری کاهل وبی‌حمیتند که تصور آنراهم‌نمی‌توان کرد » (ایضا جلد دوم‌صفحه ۱٦۰)

تقریباً عموم اهالی مینگرلی از زن‌ومرد وحتی اغنیا وبزرگان آنها بیش ازیك پیراهن و شلوار ندارند و یکسال هم باآن سرمیکنند و درطول این‌مدت فقط سه‌بار آنها را میشویند . (ایضاً صفحه۱۷۷)

«بعلت آن من‌با اینهمه تفصیل از شکل ظاهری وصفات گرجیها وشاهزادگان آنها گفتگو میکنم که بدبختانه هیچ سخن تمجیدآمیزی ازدانش وفضل وصفات‌معنوی ایشان نمی‌توان گفت .

«کتاب طوایف قفقاز- تألیف: ژان‌بود نستت»

هوای آنجا گویا پیوسته بارانی است و در تابستان تابش آفتاب گرم بر زمین مرطوب تولید تب و ناخوشیهای دیگر میکند که در نتیجه هم از عدهٔ سکنه کاسته میشود و هم موجب کاهش طول عمر انسان است و برای آنکه تا حدی تأثیر زیان بخش چنین هوایی تعدیل بشود اهالی منگرلی قسمت عمدهٔ وقت خود را صرف گردش و ورزش در هوای آزاد میکنند ، نجبای ایشان بیشتر بکار شکار میپردازند درآنجا شهر ویا محلی مانند منگرلی دیده نمیشود بجز دو دهکده که در ساحل دریااست ، خانه هایی ساخته شده است که آنها را بر دیرکهایی که بزمین فرورفته بنا کرده‌اند و در سراسر آن امیرنشینهایی دو بدو وسه بسه پراکنده‌اند و در صورت پیش آمد جنگ داخلی یا هجوم خارجی مردم بداخل یکی از ده قصری که در درون جنگل واقع اند میروند و جنگل بحدی انبوه است که فقط برای کسانی که بلد همراه داشته باشند و از داخل آن نیز مقاومتی بعمل نیاید امکان نفوذ هست .

گرجستان همه چیزهای طبیعی راکه موجب رفاه و خوشبختی کشوری میشود فراهم دارد ، هوای آن خشک ودر زمستان خیلی سرد است و اگر تابستان هوا سخت گرم بشود پناه بردن بکوهستان های مجاور کار آسانی است. زمین را باید با وسایل مصنوعی آبیاری کنند ولی آب فراوانی از رودخانه **کور** فراهم میگردد نام کوروش پادشاه فاتح ایران از این رودخانه آمده‌است. پس از آنکه زمین را آبیاری کردند انگور بحد وفور میروید و تقریباً از همه نوع میوه و همچنین احشام و حیوانات شکاری در آنجا فراوان است . در رودخانه کورو دریای مازندران ماهی سفید و هم ماهی اقیانوس فراوان است از انگورهای

کاختی(*) بهترین شراب آسیا باقیمتی آنقدر مناسب ساخته میشود که در دسترس فقیرترین افراد قراردارد. چنین سرزمینی البته خیلی آسان طمع همسایگان قوی را تحریک میکند و بهمین دلیل است که غالباً زیر تابعیت یکی از دو کشور همسایه بوده است. شاه‌اسمعیل ایران، گرجستان را مجبور ساخت که باو باج بدهد و نفراتی گروگان بدربارش بفرستد این باج تا زمان فرزندش شاه طهماسب دوم دوام داشته ولی بعد از وفات او گرجیها از قید فرمانبرداری ایران بیرون رفتند [۱] لیکن بزودی باز بوسیلهٔ شاه عباس کبیر که به گرجستان لشکر کشید و قیصر گرجستان را اسیر بمازندران فرستاد [۲] و سپس او را در شیراز بقتل رسانید تجدید گردید.

بعد از شاه عباس گرجیها بار دیگر سعی کردند از تابعیت ایران آزاد شوند ولی سردار شاه صفی آنها را در چندین نبرد مغلوب کرد و آن سرزمین را مجدداً بوضع سابق برگرداند و قلعه **گرمی** را برای ترس و تهدید تفلیس بنا کرد. این شهر پایتخت گرجستان بردامنه کوهی واقع است و در حال حاضر در دو ساحل رودخانه کورا ساخته شده است، دیر زمانی تمام تفلیس بجز طرفی که به رودخانه محدود شده بود بوسیلهٔ دیوارهای مستحکم و قشنگی محصور بوده‌است، از سمت جنوبی قلعه بزرگی که بر دامنه کوه ساخته شده مشرف بر آنست که ورود بآن مختص ایرانیها بوده است این قلعه بسال ۱۵۷۶ [۳] که گرجستان در

---

* - ولایتی است در گرجستان شرقی در پای جبال قفقاز که تاکستانهای معروف‌دارد.

(۱) شاردن جلد دوم صفحه ۴۹

(۲) » » » » »

(۳) » » » » ۷۴

تصرف ترکها بود بنا شد و ایشان قلعه‌های دیگری در این امیرنشین بر پاساختند. قدرت ایرانیان در آنجا هیچوقت باندازه کافی اساس محکمی نداشته که حکومت آن توانسته باشد بر خلاف میل گرجیها مستقلاً اقدامی بکند و نوشته‌اند که در دورهٔ تسلط ایران شراب و گوشت حیوانات ممنوع شده در کوچه‌ها فروخته میشده و در تفلیس حتی یک مسجد هم نبوده است در درون حصار قلعه فاتحان، عبادتگاه کوچکی ساخته شده بود تا مسلمانان در آنجا نماز بگزارند گرجیها نمیتوانستند وارد قلعه شوندوسرانجام که کارساختمان مسجد باتمام رسید موقعی که صدای شدید مؤذن از منارهٔ آن بلند شد نفرت مسیحیان تحریک گردید و از خارج، آن بنای مغضوب را چنان سنگ باران کردند که موذن برای نجات خود مجبور بفرار شد و دیگر هم بالای منار نرفت ، احساسات مذهبی در آنجا خیلی شدید است و میتوان تصور کرد که هیچیک از مردم گرجستان آسان از مذهب پدران خود باز نمیگردند ولی نویسندهٔ معتبری [۱] برای ما روایت کرده است که قسمت عمدهٔ بزرگان گرجستان تظاهر بدین اسلام میکردند .

خانوادهٔ سلطنتی بقراط اظهار میداشته‌اند که نسبت آنها به‌داود پادشاه اسرائیل [۲] میرسد و از قرن ششم مسیحی بر تخت پادشاهی

---

(۱) سرجان شاردن وزیرمختار پادشاه چارلز دوم درقلمروهای هلندی .

(۲) کتاب «ماوراء قفقاز» تألیف بارن هکست هازن صفحه ۱۲۱

درسال ۵۷۵ مسیحی اولین فرد خانواده باگراتی بپادشاهی رسید جانشینهای او تاسال ۱۸۰۰ که تسلیم روس شدند سلطنت خود را حفظ کرده بودند ، باگراتی‌ها اعقاب ابراهیم از نسل اسحق‌اند. اولین کسی که ازاین خانواده به‌ارمنستان آمد شومبات بود وقتی که اسیر بخت‌النصر شد یکی از اخلاف وی باگرات مشهور بوده که در عهد پادشاهی Valaroaces میزیسته وبمناسبت پرهیزکاری ممتاز وخدمات شایانش از جانب آن پادشاه لقب باگرات (بقراط) یافته تمام افراد خانواده او ازآن زمان عموماً بعنوان باگراتی معروف‌اند . تاریخ ارمنستان تألیف کشیش چامیش

گرجستان جلوس کرده‌اند دعاوی سلطنتی این سلسله مورد رعایت فاتحان امیرنشین مزبور بود و آنها فقط توقع باج داشتند در دورهٔ تسلط ترکها شهریاران گرجستان به نگاهداری آیین مسیحی خود مجاز بودند و همین آزادی را ابتدا فرمانروایان ایرانی هم بایشان اعطا کرده‌بودند ولی پس از وفات قیصر گرجستان بین دو فرزند او برای جانشینی پدر اختلاف افتاد و بمنظور یاوری یا داوری هر دو بشاه ایران مراجعه کردند ، درخواست برادر کهتر زودتر به اصفهان‌رسید و وعدهٔ جانشینی پدر یافت بشرط آنکه بدین‌اسلام درآید،با این شرط اوحاکم گرجستان شد و تا وقتی که آن‌سرزمین تابع ایران‌بود یکی‌از شاهزادگان بقراطی که قبول اسلام میکرد نائب‌الحکومه یا والی شاه بود ولیعهد را گروگان در اصفهان نگاه میداشتند. دردورهٔ این شهریاران تفلیس شهری دلپذیر و پرجمعیت بود در آنجا تجار و بیگانگان ازکشورهای بسیار پیوسته جمع بودند قیصر گرجستان تفلیس را مقر خود ساخت و درباری متناسب مقام خود در آنجا برپا کرد .

آشفتگی که بعد از مرگ نادرشاه پدید آمد فرصتی برای والی گرجستان فراهم ساخت تاخود را اززیر فرمان‌دولت‌ایران‌خارج سازد و حتی به قسمتی از این سرزمین نیز تجاوزکند. هراکلیوس پیش بینی کرده بود که اگر ایران بار دیگر زیر فرمان شاه نیرومندی متحد گردد ممکن است این اقدام برای او سخت گران تمام شود از اینرو برای جلوگیری ازچنین پیش آمدی پیمان اتحاد محکمی تهاجمی و دفاعی با ملکه امپراتور روسیه‌بست. درسال ۱۷۸۳ عهد نامه‌ای بامضا رسید که بموجب آن شهریار گرجستان هرگونه ارتباطش را با ایران قطع و خود را تحت الحمایه کاترین ملکه فرمانروای روسیه اعلام کردملکه

هم‌متقابلاً تعهد نمودکه از خود او و جانشینانش هراکلیوس فرزند تیموراس حمایت‌کند و نه فقط تصرف قلمروکنونی پادشاه‌گرجستان بلکه اراضی تسخیری آینده او را هم تضمین نماید .

وقتی‌که لطفعلی خان حریف دلاور آقامحمد خان از بین رفت و رئیس خاندان قاجار فرمانبرداری ایالات جنوبی ایران را تأمین‌کرد در صدد برآمد برای تنبیه قیصرگرجستان اقدام‌کند و پیش از اینکه بآن حدود رهسپار شود به هراکلیوس اخطار فرستادکه به اطاعت سابق برگردد و باج مقرر را بپردازد و برای عرض احترامات در دربار او حاضر شود و سوگند وفاداری یادکند. هراکلیوس پاسخ دادکه‌فقط فرمانبرکاترین دوم روسیه است، آقامحمد خان نمیخواست از حق‌کشور خود برگرجستان صرف نظرکند و تجاوز روس را تحمل نماید از نیرو قوای زیاد فراهم ساخت و در بهار سال ۱۷۹۵ بفرماندهی شصت هزار تن از تهران راه اردبیل را پیش‌گرفت و در این شهر لشکر خود را سه قسمت‌کرد، یک دسته را از راه دشت مغان بداغستان فرستاد تا امیران آن ناحیه را مجبور به سوگند وفاداری‌کند و باج‌های عقب مانده را دریافت دارد این‌عده بدون مانع پیش رفتند ودستورهایی راکه‌داشتند اجراکردند دسته دوم عازم ایروان شدکه باطاعت قیصرگرجستان در آمده بود پانزده هزار تن‌گرجی بفرماندهی پسر هراکلیوس از آن شهر دفاع میکردند قسمت سوم تحت فرماندهی مستقیم خود آقا محمدخان بودندکه با آنان بمحاصره شیشه‌که ارتفاعاتی مستحکم در نزدیکی رودخانه ارس در ایالت قراباغ بود پرداخت و در آنجا با مقاومت شدید و دور از انتظاری برخوردکرد و چون نتوانست با همهٔ‌کوشش خود آن قلعه را تسخیر سازد و یا عزم حاکم آنجا ابراهیم خلیل

خان را بوسیلهٔ وعده و وعید سست کند قوایی برای محاصرهٔ قلعه گذاشت و خود بقصد پیوستن به لشکر دومش که در ایروان بودند حرکت کرد.

این شهر کرسی ایالت ارمنستان و در جلگه‌ای وسیع و پر آب در چند میلی دامنه آرارات واقع است قلعه آنجا که بوسیله ترکها در سال ۱۵۸۲ ساخته شده وضع دفاعی قدیمی داشت باسه حصار گلی یا خشت خام که برجهایی در اطراف آن واقع بود و باخندقهای باریکی تقویت میگردید و برراس پرتگاه تند و عمیقی قرار داشت رودخانه‌ای از کنارش جاری بود که قصر حاکم ایالت در ساحل آن واقع بود، درآن قلعه فقط ایرانیان اجازه اقامت داشتند و ارامنه‌ایکه موقع روز درآنجا کار ورفت و آمد میکردند مجبور بودند شب بخانه‌های خود درشهربروند. نگهبانان عادی این قصر دو هزار تن بودند شهر ایروان در تیررس توپ آن قرار داشت این محل در سال ۱۶۰٤ بدست ایرانیان افتاد و بوسیلهٔ ایشان مستحکم گردید و نه سال بعد در برابر محاصره ترکها که چهار ماه طول کشید نیک مقاومت کرد ولی مردم آن بزودی آنجا را از دست دادند، درزمان پادشاهی شاه‌صفی مجدداً بدست ایرانیان افتاد و در دورهٔ هرج و مرجی که پس از قتل اوپیش آمد هراکلیوس قیصر گرجستان آنجارا تسخیر کرد.

لشکر آقامحمد خان باوسایل درهم شکن جنگی مجهز نبود و بنابراین نتوانست شهر ایروان را تحت تأثیر قرار دهد، دراین وضع او در صدد برآمد که برخلاف اصل جنگاوری که هر سردار متهاجمی را از واگذاشتن محل مستحکمی در پشت سر منع میکند رفتار نماید او قسمتی از لشکریان خود را برای محاصرهٔ پایتخت ارمنستان گذاشت وبا بقیهٔ قوای خود بسمت گنجه یا الیزابت‌پل جدید تاخت و در همان

شهری که لشکر اول وی آنرا تصرف کرده بود و تا آن موقع مأموریتش
را در شیروان وداغستان انجام داده بودند بآنان پیوست ، پادشاه
گرجستان با نیرویی که از یک چهارم قوای دشمن متهاجم تجاوزنمیکرد
بجلوگیری لشکر ایران آمد گرجیها با کمال رشادت نبرد کردند ولی
ایرانیان هم متقابلاً شجاعت بسیار نمودند و شکست در قوای گرجستان
افتاد، قیصر ناچار به **تاختی** عقب نشست همان محلی که قسمت عمدهٔ
اهالی تفلیس نیز از دنبال او رفتند، شاه قاجار وارد شهرشد لشکر او
بمقاومتی برنخوردند از سکنه آنجا آنهایی که در انتظار تصادف با او
مانده بودند پیران و عاجزان قتل عام شدند و جوانان پسر و دختر که
بالغ بر پانزده هزار تن بودند به اسارت افتادند شهر غارت شد خانه‌ها
را آتش زدند و ارگ شهر ویران گردید .

بعد از این واقعه لشکر ایران از آنجا عقب نشینی و از راه جلگه
کور دشت مغان به تهران مراجعت کردچون‌خبر سقوط‌تفلیس به‌ایروان
رسید حاکم آنجا بفرمانده قوای ایران تسلیم گردید ولی حاکم شیشه
که شخص پردلی بود بمقاومت در مقابل قدرت شاه ادامه‌داد ،
آقامحمد خان‌در سر راه به شوماخی که شهر عمدهٔ ایالت شیروان‌است
رسید و در ویران کردن آنجا همدستی کرد این شهر سابقاً کرسی ایالت
مستقلی بود نویسندهٔ اروپایی (۱) شرحی در بارهٔ آنجا برای ما بیادگار
گذاشت حاکی از اینکه شهر مزبور محلی بوده که در دورهٔ شکوه و
آبادی خود ظاهردلپذیری داشته است. حملات متوالی‌لزگیهای همسایه
و پیش‌آمد زلزله پی در پی در ویرانی شوماخی کاملاً مؤثر افتاده ولی

---

(۱) Oliarious

این شهر تا سال ۱۸۶۰ پیوسته مرکز عمدهٔ حکومتی بوده که بعداً تبدیل به بادکوبه شده است . شوماخی فعلاً بصورت غم‌انگیز انبوه خانه‌های ویران در آمده که عده کمی از اهالی سابق آن در آنجا باوضع سختی گذران میکنند . شاه قاجار از آنجا بسوی پایتخت خود رفت و سرانجام حاضر شد تشریفات تاج گذاری عمومی بعنوان پادشاه ایران را در تهران انجام دهد [۱] ولی بر طبق روایت تاریخ نویسان ایرانی ده سال پیش از آن در استراباد تاج گذاری کرده بود .

ضمناً دولتی که قیصر گرجستان برای همدستی خود انتخاب کرده بود در صدد تدارکاتی برای اثبات تجدید نفوذ خود برآمد هراکلیوس، حاکم روسی ایالت مجاور را از پیشنهادهایی که شاه ایران کرده بود باخبر ساخت ولی این مأمور انتظار نداشت که تهدید شفاهی آقا محمد خان آن قدر زود بصورت عمل درآید تفلیس تسلیم شد و در حالی که شیشه و ایروان هنوز در عقب لشکر او استقامت مینمودند وقتیکه ملکه کاترین از ماوقع اطلاع یافت بفرماندهٔ قوایی که در مرز مستقر بود فرمان داد به شهر دربند که بهمین جهت تقویت شده بود حمله ور شود. درجلو حصار این شهر لشکر روس زمستان سال ۹۶ - ۱۷۹۵ را گذرانید و در بهار ۱۷۹۶ کنت‌والرین سوبوف با نیروی جدید از رودخانه ترك عبور کرد. این سردار روسی که خدمات درخشانی بفرماندهی پوتمکین در محاصرهٔ بندر انجام داده بود درین هنگام سی‌و پنج هزار تن زیر فرمان داشت و پس از انکه بر قسمتی از حوالی‌دربند تسلط یافت باین شهر اخطار فرستاد که تسلیم شود و تهدید کرد که در صورت مقاومت بر آنجا خواهد تاخت پس از اینکه دربند را گرفت

(۱) ۱۷۹۶ میلادی ۱۲۱۰ هجری قمری

لشکر روس بطرف بادکوبه حرکت کرد و یک نیروی دریایی چهار هزار نفری در جزیره **کوچک ساری** نزدیک لنکران مستقر گردید .

از آن محل ایالت گیلان مورد تهدید قرار گرفت ولی اقدامی که برای دست یابی برانزلی بندر شهر رشت شده بود بمقاومت موفقیت‌آمیز برخورد. پس از تسلیم بادکوبه قوای روس فصل تابستان را به ارتفاعات شوماخی عقب‌نشینی کردند،در ماه اکتبر کنت‌والرین‌سوبوف آن شهر را بتصرف در آورد و از آنجا عده‌ای بسمت جلگه کورا فرستاد و فرمان داد گنجه زا اشغال و بطرف تفلیس پیشروی کنند ولی هنوز مجال اجرای این دستورها پیدا نشده بود که خبر مرگ ملکه روسیه به لشکر روس رسید و بدنبال آن فرمان عقب‌نشینی‌آمد، سردارروس درنتیجه به عده‌ای که پیشروی کرده بودند دستور مراجعت داد و از فتوحات خود غیر از قلعه‌های مهم بادکوبه و در بند دست کشید .

آقامحمد خان دعاوی ایران‌را در خواستن باج ازقیصر گرجستان تثبیت کرد اینک فقط یک قسمت آخر از سرزمین دورهٔ صفویه غیر از افغانستان مانده بود که هنوز تحت نفوذ شاه ایران درنیامده‌بود.شاهرخ میرزا نوادهٔ نابینای شاه سلطانحسین و نادر از موقعیکه احمدشاسدوزی بر تخت امارت خراسان نشست از جانب مدعیان متعدد سلطنت ایران مالک بی دردسر این قسمت از متصرفات اجدادش باقی مانده بود، محمد حسن‌خان قاجار، آزاد افغان و کریمخان زند بایکدیگر زدوخورد کردند ولی هیچگاه مزاحم فرمانروای چهارمین ایران نشدند وشهریار نابینا در ظرف هفت سال جنگی که آقا محمدخان با شاهزادگان زند بمنظور تسلط بر ایران براه انداخته بود دچار دردسری نشد سرانجام نوبت او نیز فرا رسید و بی آنکه از جانب این شهریار کمترین‌جسارتی

ابراز شده باشد آقا محمد خان برضد او لشکرکشید و به بهانهٔ اینکه قصد زیارت‌مشهد دارد حرکت کرد ، شاه قاجار بقدری‌علاقه‌مند تکمیل متصرفات ایران بود که لشکرکشی خراسان را حتی به علت عمدهٔ مقاومت در مقابل قشون روس در ساحل غربی دریای خزر به تأخیر نینداخت. در همان حینی که کنت والرین سوبوف از رودخانه ترك میگذشت آقامحمدخان نیز بعزم استراباد از تهران حرکت کرد و قبل از انکه بسمت مشهد پیشروی کند مدتی در آنجا برای سرکوب ترکمنها توقف‌نمود .

شاهرخ میرزادروضع وحالی نبود که بتواند ازپیشرفت قوای‌مهاجم به قلمرو حکومت خودجلوگیری کنداز اینرو به‌پسران خود توصیه کرد که درصددنجات‌خویش باشندوخودش نیزباهمراه‌آوردن هدایای گرانبها که بمنظورنرم کردن‌شاه قاجار بود تا دومنزل به‌استقبال رفت. پادشاه قاجار ابتدا فقط تقاضا کرد که احتیاجات لشکریانش ازجهت آذوقه و پول تأمین شود ولی در ورود به‌مشهد بدون درنگ مهر های دولتی وخزانه سلطنتی را خواست و خواستار شد که در مساجد بنام او خطبه و دعا بخوانند .

مشهد کرسی خراسان بواسطهٔ داشتن بارگاه امام‌رضا مشهوراست و هرسال بیش از پنجاه هزار تن بزیارت آنجا میروند و از درآمدهای‌آن روزانه هشتصد تن اطعام میشوند. صحن چهارگوش این بارگاه درحدود یکصد و پنجاه پای مربع[1] ویا سنگ‌های تراشیده مفروش میباشددروسط آن کوشک قشنگی است که نادرشاه ساخته و مطلا است بربالای آن

---

(۱) کتاب فریه . یادداشتهائی از اقامت سه‌سالهٔ دیپلماتی در ایران و سفر کاروان.

منبع آب وضواست درسه سمت آن چندین شاه‌نشین در ده سانتیمتری سطح زمین دیده میشود، دیواری با ارتفاع زیاد ودروازه‌ای درهرسمت دارد که مدخلش از کاشی‌های آبی و کتیبه‌های سفید و طلایی پوشیده‌شده است، برراس دروازهٔ غربی آن محفظه سفیدی برای مؤذن و در قسمت خارجی آن منارهٔ بسیار بلندی است که آنچه دروصف آن گفته‌شودمبالغه نیست حروف کتیبه‌ها بسیار زیبا کنده شده است نوارچوبی زیرین آن که درحدود بیست پا اسبت وهمچنین ستون سبک وزنی که نصف آن ارتفاع دارد و روی آن واقع است مطلا است، این قسمت را شاه عباس ساخته است از وسط سمت شرقی این صحن زائران بوسیلهٔ دو دربزرگ به بارگاه داخلی که شامل قبر مرمری امام رضا است وارد میشوند دور آرامگاه ضریح نقره و طلا است بعد از این دو در دو درکوچکتر است که ازطلا وجواهر گرانبها مزین شده‌است بارگاه درونی گنجایش سه‌هزار تن دارد و برراس آن گنبدی است که سراسر پوشیده از طلا است دو مناره در دو طرف آنست که آنها نیز کاملا مطلا هستند درعقب گنبد طلایی گنبد کوچک دیگری برنگ آبی روشن است وآن علامت بنای مسجددیگری است که صحن چهارگوش آن ازصحن شاه عباسی بزرگتر است درقسمت شرقی این مسجد گنبد بزرگ آبی رنگی است که جلو آن دو منارهٔ رفیع مفروش باکاشیهای آبی است .

بواسطهٔ وضع آشفته عمومی و حکومت وارفته‌ایکه درسراسرایالت خراسان بوده حملهٔ آقامحمد خان درآن میان مایه خوشوقتی عامه شد؛ شاهرخ حاضر بود بجز پول و جواهرات خانوادگی آنچه آقامحمد خان میخواست انجام بدهد درصورتیکه بچنگ آوردن این جواهرات از مقاصد اصلی حملهٔ شاه قاجار بخراسان بود که برای اجرای منظور خود

ازبکاربردن هیچ وسیله‌ای فروگذار نمیکرد آقامحمدخان اطمینان داشت بیشتر جواهراتی راکه نادرشاه از دهلی آورده بود درتصرف شهریار نابینا است و غنایم فاتح هند لابد دردست نسل دوم و سوم اوست شاهرخ را فرّاشهای شاه دستگیر کردند وبچوب بستند ولی چون این تنبیه برای تسلیم جواهرات دلبند شاهرخ مؤثر نیفتاد چندجای بدن او را آهن‌سوز کردند، شاهرخ دراثرتب‌سوزانی رفته‌رفته ناچاربه‌تسلیم گشت و دراثر شکنجه یاقوت بسیار درشت او نیز کشف شد وشاه فوری فرمان داد که جواهرات را برای‌حمل به تهران بسته‌بندی کنند. پادشاه قاجار فرمانروایی سراسر خراسان را احراز کرد و شهریار پیر و نابینا وگروگان های دیگر را همراه برد وعازم تهران گردید و سربازانی درحدوددوازده هزار تن درمشهد باقی گذاشت. در راه مرگ شاهرخ پیر راکه هنوز از درد مینالید از نگرانی بی‌حرمتیهای بیشتر بدست آن غارتگر وحشی خلاص کرد .

در ورود به تهران در سپتامبر ۱۷۹۶ آقا محمدخان سپاهیان خود را مرخص کرد که فصل زمستان بخانه‌های خود بروند و بهار آینده مجدداً زیر پرچم اوجمع شوند، موقع زد وخورد گرجستان پادشاه قاجار همه نفرات روس راکه درتفلیس اسیر ساخته بود بقتل رسانید و دستور داد تمام افراد آن‌ملت‌راکه‌در انزلی ، سالیان ، بادکوبه ودربند بودند دستگیر کنند، درنتیجه بیست و هفت تن ملاح را زنجیروروانه تهران کردند بعد از ورود آنها به پایتخت اولین مجازاتشان این بود که مجبورشان کردند چشم چهل تن ایرانی راکه از خدمت سربازی خودداری کرده بودند درییاورند سپس آنها را در شهر سرگردان رها کردند تا بوسیله اعانه از ارامنهٔ محدود ساکن شهر اعاشه کنند آقا

محمدخان یک هفته پس از بازگشت ازخراسان خشم وغیظی راکه بواسطهٔ پیروزیهای کنت‌والرین سوبوف دراوتولید شده بود دربارهٔ این ملاحان تیره‌بخت فرونشانید باین معنی که همه آنها را دستگیر و خفه کردند(۱).

سیاح فرانسوی که هنگام آن کشتار در تهران بوده تعریف‌میکند که او نزد حاجی ابراهیم صدراعظم آقا محمدخان ابراز تعجب کرد که چگونه خودشاه بیدرنگ برای جبران‌شکست، لشکرنکشیده وفقط‌درصدد انتقام ازآن چند تن روسی برآمده بود جواب شنید که شتابی درآن باب مورد نداشته چون فرمان این بود که درفصل زمستان عملیات جنگی عمده‌ای شروع نشود وبا فرارسیدن بهار چندماهی بیش برای راندن مسکویتها بمناسبت جسارتی که کرده بودند لازم نبوده‌است. این‌حرف فقط لاف وگزافی بود وحقیقت امر این بوده‌است که شاه قاجارنمیتوانسته درمدت زمستان لشکری راکه درحدود ۷۰ هزارتن بودند آماده‌جنگ نگاه دارد بعلاوه سپاهیان او نیروی کافی برای عقب‌زدن قوای روس نداشتند و اگرهم زد وخوردی میان آنها اتفاق میافتاد ایرانیها مجبور بودنددرمقابل سربازان ورزیده وفاتح **بندر و اسمعیل**عقب نشینی کنند. سیاح مزبور ازجانب جمهوری فرانسه نزد صدراعظم آقامحمدخان مأمور بود ، منظور ازاین مأموریت ازقرار معلوم دو موضوع بوده یکی تحقیق دراینکه استقرار مفید مبادلهٔ بازرگانی بین ایران و فرانسه امکان داشته است یا نه دیگر اینکه او سعی کند ایرانیان و عثمانیها را دراتحادی برضد روس وارد سازد،صدراعظم بهردو مطلب جواب مساعد داد ولی

---

(۱) سفرنامه الیویه صفحه ۱٤۱

رفع موانع بسیاری که در راه استقرار روابط بازرگانی بین ایران‌وفرانسه وجود داشته‌آسان نمینمود. سابقاً دو عهدنامه بین طرفین امضا شدکه تجدید اعتبار آنها سودمند بنظرنمیرسید بعلاوه مانند سابق تأمین‌حمایت مؤسسات فرانسوی دراصفهان و شیراز و سواحل خلیج فارس حاصلی نداشت چون هرج ومرجی که ایران دچار آن شده بود آنقدر طولانی و اثراتش بقدری در اذهان تازه بودکه بنظر تجار اروپایی یا مؤسسات آنها احتمال‌برخورداری ازحمایت‌کافی درآن‌کشور فاقد استقرار، بسیار بعید مینمود. راجع بمنظوردیگر آن مأموریت‌که سعی دراتحاد ایران و ترکیه برضد روسیه شده باشد صدراعظم ایران به‌اظهارات نماینده‌گوش موافق فراداد وازطرف سلطان خود وعده‌کرد سفیری به‌قسطنطنیه گسیل دارد .

آقامحمدخان درسراسر قلمرو خود نظم برقرار ساخت، راههابرای مسافران وکاروانها امن‌شد مالیاتهامنظم‌دریافت‌میگردیدوگروگانهایی که ازجانب امیران دوردست دراختیار بودند برای الزام فرمانبرداری آنها نسبت به شاه وسیلهٔ‌کافی بشمار میرفتند اما درباطن این ظاهرآرام نارضامندی از فکر تسلط و حکومت و بلکه ترس و نگرانی ناشی از وجودی‌که بنابرعادات ایرانی نیز وضع صوری اومانع‌کافی احراز تخت و تاج پادشاهی بود وجود داشت این احساسات‌که خیلی طبیعی بود شاید هیچگونه اثر مثبتی تولید نمی‌کرد بشرط آنکه سفاکی دیوانه‌وار خود آقامحمد خان موجب آن نمیگردید . وی غافل از عبرتهای بسیاری بودکه تاریخ‌کشور او شاهد آن بوده و بیخبر ازاین بودکه حتی صبرو تحمل مردم ایران حدّی دارد و موقعی‌که افراد از جان‌خود ایمن نباشند در صدد چاره بر خواهند آمد . پادشاه بی‌فکر در رفتار

ظالمانه وقساوت‌آنقدر افراط کرد که سرانجام جانش با خنجر قاتل در نیمه شبی برباد رفت .

در بهار سال ۱۷۹۷ آقامحمدخان تهران را برای آخرین بار ترك گفت ولشکر خود را بسوی رود ارس هدایت کرد، در حدود چند میلی این رودخانه باو اطلاع دادند که حاکم قلعه شیشه را در ایالت قراباغ سکنه‌آنجا مجبور به متارکه مقام خود کردندوشاه ناچار شدخود به تسخیر آن محل برود، برای این منظور باپیاده نظام بساحل ارس رسید رودخانه عمیق و جریان آب بسیار تند بود بوسیلهٔ قایق فقطحمل نفرات محدودی در هر نوبت امکان پذیر بود پادشاه فرمان دادلشکرش از رودخانه بگذرند سربازانی که از وجود جریان شدید آب ترس بخود راه نداده بودند در واقع تن بخطر غرق شدن دادند چون خوف ازگوری پرآب در نظر آنها از بلای پادشاه سنگدل بدتر نبود ازینرو برای عبور هیچ تردیدی نکردند و عده‌ای کافی بآن طرف رودخانه رسیدند ، آقا محمدخان بوسیله این عده توانست قلعه شیشه را تسخیر کند و تقدیر این بود که عمر او هم در آن محل بسرآید . بواسطه تقصیری جزئی وی دو تن از نوکران شخصی خود را محکوم به مرگ کرد ولی چون شب جمعه بود شاه اجرای حکم را تا بامداد روز بعد عقب انداخت یکی از این دو تن پیشخدمت باشی شاه بود و میگویند باین مرد اجازه داده شده بود که در عین محکومیت بمرگ خدمت معمولی خود را انجام بدهد این نوکر که نامش صادق[۱] بود همراه نوکر دیگر که قرار بود صبح اعدام بشود نیمه‌شب به چادر شاه رفتند و با همدستی شخصی سوم بزندگی شاه خاتمه دادند .

(۱) دوتن همدستان یکی‌خداداد ودیگری عباس نام داشت .

تاریخ نویس ایرانی ۱ تعریف کرده است که آخرین حرف آقا محمدخان سرزنش قاتلان خود بود که چرا او را در آن موقع کشتند که در نتیجه آن حتی یک تن از سربازانش امید رهایی از چنگ دشمن را نداشتند. قاتلان پس از آنجواهرات شاهی را ربودند و آنها را به صادق خان شقاقی یکی از سرداران شاه که بآنها امان داده بود تسلیم کردند .

آقا محمدخان موقع وفات پنجاه وهفت سال داشت و از تاریخ فوت کریمخان که در سال ۱۷۷۹ اتفاق افتاده بود بر قسمت عمدهٔ سرزمین ایران هجده سال و دوماه سلطنت کرد .

در بررسی زندگانی و سیرت این پادشاه باید وضع و محیطی را که او تابع آن بوده و اخلاق مردمی را که با آنها سروکار داشته چنانکه شایسته است مورد توجه قرار داد . وی سردار موروثی نیرومند ترین قبیلهٔ ایران بشمار می‌رفت و نخستین هدف زندگانی او سربلندی وضع قاجاریه بود، ابتدا تمام افکار او قویاً و پیوسته توأم با کینه جویی نسبت بطایفهٔ رقیب خود زندیه بود و تأثیر آن همه لطف و نوازشی که خود و خانواده پدرش از کریمخان دیده بودند برای رفع این احساسات بقدری ناچیز بود که همینکه سرانجام بر دشمنان موروثی خود کاملاً چیره شد دستور داد نعش کریمخان را از قبر بیرون آوردند و زیر درگاه قصر او در تهران جا دادند تا در حین رفت‌وآمد از عبور بر روی آن خشنودی‌خاطر حاصل کند. مانند ریچارد یورك میخواسته شمشیرش برای آن کسانی که خواستار فنای‌خاندان او بودند اشک خون فروریزد، نادرشاه پدر بزرگ او را کشته بود عـادل شاه نوادهٔ نادر سوزناك ترین

---

(۱) روضة‌الصفا

زخم وحشیانه را در بارهٔ خود او روا داشته بود،این لطمهٔ شاید در نظر بسیاری ازکسان اثراتی پایدارتر میداشت ولی هرگاه اعمال آقا محمد خان را در نظر بیاوریم که امرداده بود استخوانهای نادر را به‌تهران بیاورند و درکنار نعش کریمخان بگذارند قابل توجه است که گذاشت جنازهٔ عادل شاه در شهر مقدس مشهد بی‌مزاحمت بماند،چنین بنظر میرسد که اوکینهٔ شدیدتری در بارهٔ دشمن عمدهٔ خاندان خود ابراز داشته تا نسبت به شخصی که زخم درمان ناپذیری برشخص خود او وارد کرده بود .

سراسر زندگانی او برای انجام دادن یک منظور عمده یعنی استقرار سلسلهٔ خود بر تخت وتاج ایران مصروف شد و چیزهای دیگر فرع بر این هدف بود . شاید بزرگترین مورد ازخودگذشتگی که از کسی مانند آقا محمدخان انتظار میرفت این‌بود که از قصاص خون پدر که بدست رئیس تیرهٔ رقیب قاجاریه بقتل رسیده بود صرف نظر کند،او آن قدر عاقل بود که پیش‌بینی کند خاندانی که دچار نفاق باشدپایدار نخواهد بود و برای انکه حمایت خالصانه تمام قبیله را متحداً تأمین کرده باشد ابتکاراً تیره خانوادگی مخالف را بخشید و در همهٔ دوران پادشاهی نیز بسیاری از افراد آن تیره را بخدمات برجسته قلمرو خود گماشت این رویه عاقلانه نتیجه‌های عالی در برداشت سرمشقی که آقا محمدخان در این مورد داده بود از طرف جانشینهای او پیروی شد و تاکنون هم ( ۱۸٦٤ ) لشکر شاه ایران تحت فرماندهی تیرهٔ علیای طایفهٔ قاجاریه است . آقا محمدخان وارث سلطنت ایرانی شد که گرفتار هرج‌و مرج بود و میدانست که فقط با دست قوی نظم وامنیت در ایران قابل حصول است . این اولین پادشاه قاجار طبعی خسیس داشت ولی

پول در نظر اوفقطوسیلهٔ رسیدن بمقصودبود دلیل اشتیاق وافری که وی برای دستیابی بتمام جواهرات شاهی که سابقاً بدستگاه سلطنت تعلق داشت نشان داده بود آشکار است چون در دست داشتن آن جواهرات موجب استحکام کار جانشین او میگردید .

تلاش و پشتکاری که از طرف این مرد عجیب در سراسر دورهٔ طولانی عملیات او ابراز شد سزاوار ستایش و تمجید است و دلیل مآل اندیشی و عقل او از آن اشکار است که سلطنتی را که بجانشین خود واگذار کرد بجز چند ایالت دور دست که روسیه تصرف کرده بود و جزیرهٔ کوچکی در دریای خزر که بدست آن دولت افتاد ، هنوز بی کم وکاست در دست شهریاران قاجار مانده است .

آقا محمدخان بطوریکه قبلا ذکر شد فقط یک برادر تنی داشت همان برادری که برضد کریمخان قیام کرده بودو موقعی که نزدترکمنها پناه برد آنها او را کشتند .خون این برادر را آقامحمد خان با لشکر کشی ضد آن طوایف قصاص کرد و دشمنی خونی آن دوره بین ترکمنها و قاجاریه تا این تاریخ چندین برابر شده است و اکنون نیز یک لشکر ایران بمنظور سرکوب و انقیاد این همسایگان سرکش در آن حدود سرگرم است . ولیعهد طبیعی آقا محمدخان پسر ارشد برادر دیگر اوبود بنابراین از خیلی پیش فتحعلیخان برای جانشینی عموی خود تعیین شده بود وشاه او را برای فرماندهی سپاه و بعداً هم حکومت ایالت فارس، کوه کیلویه ، لارستان و یزد تعیین کرد .

آقامحمدخان نگرانی داشت که مبادا پس از مرگش پادشاهی برادر زاده او مورد مخالفت برادر ناتنیش جعفرقلیخان واقع گردد که تجربیات و شجاعتش وزن کلی در میان طایفه باو میداده استوسیله‌ای

راکه برای از بین بردن هرگونه نگرانی ار این بابت‌بکار برد بشرح ذیل بود: مادرش را واداشت که‌این برادر رادر راه اصفهان که وعدهٔ حکومت آنجا را باو داده بود تشویق بآمدن تهران کند و به قرآن قسم خورده بود که فقط یک‌شب بیشتر او رادر تهران‌نگاه‌ندارد‌پس از اینکه بدین وسیله شکارخودرا بدام آورد‌به‌مأمورانی‌فرمان‌داد که‌صبح روز بعد وقتی که وی از تهران باصفهان میرفته بقصد کشتن درکمینش باشند با این رفتار وحشیانه شاه برخلاف گرامی‌ترین اصول قوم و خویشی، شرافت و مهمان نوازی رفتارکرد در صورتیکه منظورش با عملی سبک تر از آن جنایت مخوف تأمین شدنی بود و اگر جعفر قلی‌خان رامحبوس هم میکرد او نمیتوانست برای پادشاه آینده دردسری ایجاد کند چنانکه گذشت آقا محمدخان قول خود راکه سوگند خورده بود حفظ کردچون در همان روز قتل نعش برادر را بخارج شهر فرستاد. پیش از انکه آقا محمدخان برای آخرین بارتهران راترك کند به میرزامحمدخان حاکم آنجا فرمان داد که اگر اتفاقی برای شاه بیفتد دروازه‌های شهر را بروی هیچکس غیر از فتحعلیخان باز نکند.

سرکرده‌های متعدد لشکر پراکنده از راههای مختلف رو به پایتخت آوردند ودر صحرای دولاب در مشرق تهران چادر زدند حاکم باکمک صدراعظم میرزا محمد شفیع کاملاً برطبق دستوری که شاه متوفی داده بود عمل کرد و بتمام درخواستهایی که مدعیان سلطنت فرستاده بودند بی اعتنایی نمود و بر تمام راههای مشرف به پایتخت نگهبانان گماشت تا فتحعلی‌خان‌وارد شد. این شاهزاده درحین تماشای تعزیه شهادت امام حسین خبر مرگ‌عمویش را شنید، پس از سه روز درنگ معمولی که صرف عزاداری مرگ شاه و اقدامات‌احتیاطی

برای حفاظت قسمت جنوبی ایران شد رهسپار تهران گردید . روز دوازدهم او به کنار گرد که در ۱٤ میلی پایتخت واقع است رسید در آنجا برادر جوانتر او و اعتمادالدوله حاجی ابراهیم‌خان که هنوز اجازه ورود به تهران را دریافت‌نکرده بود به استقبال آمدند و ازهمانجا پیام ملامت‌تغیر آمیزی به علی‌قلی خان برادر شاه مقتول فرستاد که در قزوین بود و برادر خود را نیز برای تنبیه او بمناسبت اهمالی که نموده بود گسیل داشت تا او را بحضور شاه بیاورد .

شاه جوان سپس عازم پایتخت خودگشت و در راه عموی جاه طلب اوکه همراهانش در حدود قزوین متفرق شده بودند و چاره‌ای جز توسل بمراحم همایونی نداشت بدیدنش‌آمد. تاریخ‌نویس ایرانی بماگفته است‌که آقا محمد خان پیش از عزیمت به آخرین سفر خود دنبال ولیعهد خود فرستاد و درصورتیکه ناگهانی به سلطنت برسد برای حسن جریان کارها دستورهایی باوداد. یکی از این دستورها این بود که اگر علی‌قلی‌خان در مقابل برادر زاده‌اش مدعی تخت‌وتاج بشود و توفیق نیابد وی از وساطت ملکه مادر بنفع علی‌قلی‌خان احترازکند بهمین جهت است‌که میخوانیم اولین کار شاه جوان در ورود به تهران رد تمنای ملکه سالخورده برای آن شاهزاده بود و دستور داد که چشم های عموی او را در آوردند و خود او را به بار فروش ( بابل فعلی ) تبعید کردند . پس از این پیش‌آمد فتحعلی شاه در چهارم صفر ۱۲۱۲ بر تخت پادشاهی نشست .

# فصل پنجم

تلاش صادق‌خان برای دستیابی به تخت پادشاهی ـ شکست او در قزوین بدست شاه ـ قزوین ـ ایالت فارس ـ شیراز ـ صادق خان جواهرات سلطنتی را به شاه تسلیم میکند و مورد عفو واقع میشود ـ حمل جنازهٔ آقا محمدخان به نجف در عربستان ـ اعدام قاتلان او ـ تاج گذاری فتحعلی شاه در تهران ـ سرکشی محمدخان ـ اصفهان ـ شورش صادق‌خان ـ جعفرقلی‌خان و محمدقلیخان ـ گرگین گرجستان ـ طغیان مجدد محمدخان ـ شورش برادر شاه ـ سرکشی محمدولیخان و سلیمانخان ـ رأفتشاه ـ طغیان اسجق میرزا ـ هرات ـ سرکشی نادر میرزا ـ ورود هیأتی از هند ـ خراسان ـ طغیان آخری صادق‌خان سرانجام شوم او ـ مأموریت سروان ملکم ـ سقوط حاجی ابراهیم ـ کاشان ـ طغیان دوبارهٔ برادر شاه ـ محاصرهٔ مشهد ـ سقوط نادر میرزا.

قاتلان آقا محمدخان که دو قطعه جواهر معروف **تاج ماه و دریای نور** و جواهرات دیگر سلطنتی را بچنگ آورده بودند آنهارا بصادق‌خان تسلیم کردند این سردار که عمده‌ترین وسیله دستیابی بر فرمانروایی را در ایران بچنگ آورده بود پس از آشفتگی اردو در شیشه‌ در تعقیب دسته‌های متفرقی که رهسپار تهران بودند براه افتاد . هرلشکرشرقی پس از مرگ سردار خود به طنابی از شن تبایل میشود، صادق‌خان در برابر عده محدود خود که بزودی آنها را تا پانزده هزارتن رسانید

مقاومتی‌ندید، این سردار جاه‌طلب از آن تاریخ به انجام دادن آداب سلطنتی پرداخت برادر بزرگتر خود را فرمانده قراچه داغ و برادر کوچکتر را داروغهٔ تبریزکرد و خود بسمت قزوین که خانواده‌اش در آنجا بودند حرکت‌کرد شاه جوان مجبور شد بیدرنگ برای سرکوب آن رقیب مهیب اقدام‌کند. برای انجام دادن این منظور جلسه‌ای از مشاوران در تهران ترتیب داد و چون خود نمیتوانست از عهدهٔ آن دشمن نیرومندکه عده‌کثیری زیر فرمانش بودند برآید اکثرمشاوران همایونی رأی دادندکه خطر آن‌کار زیادتر از آن می‌باشدکه‌اوشخصاً بتواند از عهده برآید وبهتر آن‌است که‌آن امرخطیر به یکی ازسردارانش محول شود .

خبر ورود فتحعلی‌خان به تهران صادق‌خان را ناگزیر ساخت‌که زودتر بر قزوین تسلط یابد ولی حاکم آن شهر تلاش او را برای‌ورود به آنجا خنثی‌کرد، گرفتاری اووقتی‌که از شکست دو برادرش بدست حاکم خوی و فرار آنها برای نجات جان خود اطلاع یافت زیادترشد .

شاه جوان ابتدا مأموری فرستاد تا اهالی قزوین را به استقامت تشویق‌کند ولی روز بعد اعلام داشت‌که آقا محمدخان را شب‌در خواب دیدکه ویرا از جهت اینکه شخصاً برای حفظ سلطنت مبارزه نمیکند ملامت‌کرد بنا براین چهار روز بعد از تاج‌گذاری باعده‌ای در حدود هفت هزار تن رو به قزوین‌نهاد. سردارشورشی با شنیدن خبر نزدیک شدن شاه لشکر آرایی‌کرد و خود به‌لباس جنگی در آمد وآماده کارزار شد زدو خورد آنهاکه دوساعت بطول انجامید بفرار صادق‌خان ازمیدان‌جنگ منجرگردید،او ازآنجا شتابان بطرف سراب‌آذربایجان رفت لشکرش بکلی در هم شکسته بود و وسایل اردو تماماً بدست شاه‌افتاد

خبر این فتح اثر درخشانی در سراسر ایران داشت چون سرکشهای دیگری را که شاید بفکر طغیان بودند مأیوس ساخت. شاه بافتح وپیروزی وارد قزوین شد و از اهالی بواسطهٔ همراهی که در پیشرفت منظورش کرده بودند تقدیر کرد . این شهر بعنوان زادگاه لقمان معروف است در دشت پهناوری در حدود ۹۰ میلی تهران واقع و اصل آن از عهد بسیار قدیم تاریخ جهان است و محلی است که امپراتور هراکلیوس در سومین لشکرکشی خود به ایران بر آنجا دست یافت بعد پایتخت اولین پادشاهان سلسلهٔ صفویه شد و باین دلیل نام جاودانی در اثر میلتن پیدا کرده است (۱) .

شاه برادر خود را بمناسبت خدماتی که در جنگ قزوین کرده بود حاکم ایالت فارس کرد و چون آن سمت مهمترین مقام دستگاه پادشاهی ایران بوده جا دارد شرحی اجمالی در بارهٔ ایالت مزبور در اینجا ذکر شود. شیراز کرسی این ایالت در وسط جلگهٔ محدود حاصلخیزی واقع و از طرف شمال شرقی و جنوب غربی محصور به جبال است ۲ محیط حصارهای آن در حدود سه میل ونیم است و بوسیلهٔ خندق عریضی که قسمتی از آن پر از آب چشمه ها و قناتهای مخروب میباشد محصور شده است این آبها چون مخرجی ندارند در دور شهر بصورت مردابی در میایند که در نتیجه گاهی موجب بروز امراض میشوند .

شیراز شکل بسیار نامنظمی دارد دیوارهای آن به اشکال مختلف است در سمت شمال آن ارگ شهر واقع شده که محوطه ایست کوچک

---

(۱) «یاصفی بلخ که از دوشاخ هلال ترکی همه جارا ماوراء مملکت علاءالدوله در هزیمت خویش بسمت تبریز یاقزوین ویران بجا می گذارد. »

(۲) یادداشتهای ابوت راجع بشهرهای جنوبی ایران .

بابنایی محکم و برج‌هایی در هرگوشه و خندقی هم در اطراف آن‌دیده می‌شود ارگ راکریمخان ساخته است.شیراز مانند شهرهای دیگرایران در نظر سیاحان شهری است در حال‌انحطاط ، خانه‌های آن متراکم ساخته شده‌اند و از خانه‌های‌اکثر شهرهای ایران کوچکتر بنظرمیرسند, اندرون اقامتگاههای متعلق به توانگران بصورت زیبایی با طلاکاری و نقاشی تزیین یافته است‌کوچه‌های شهر خیلی تنگ و نامرتب است مناره‌ها و سوراخهای تیراندازی وکمینگاه غالباً بر دیوارها و بامهای خانه‌ها دیده میشودکه علامت فقدان امنیت و وجود خطر است منزل ها بیشتر از آجر است‌که حاکی از پیشرفت‌کلی سبک ساختمان خانه های ایرانی است بامها مسطح و در فصل بهار مستور از علف است حیاط و باغ ها با درختان نارنج‌و لیمو و چنار مشجرند. جمعیت شهر را در حدود سی‌وپنج تا چهل هزار تن تخمین میزنندکه شامل‌مسلمانها کلیمیها ـ ارامنه وگبرها است اهالی شیراز به سرکشی و زدوخـورد شهرت دارند, هفته‌ای یک‌بار روز جمعه‌سکنهٔ‌دو دستهٔ شهر باسم‌حیدری و نعمت‌الـهی به صحرای خارج از حدود شهر میروند و باسنگ قلاب و سنگ پاره بزدو خورد میپردازند، تمرینی که گاهی به جنگ تن به تن با شمشیر و خنجر منجر میشود .

فـارس یکی از پر وسعت‌تـرین ایالات ایران و شامل چندیـن بخش مانند لارستان, کوه‌کیلویه و نواحی تابع‌بندرعباس است.ایالت فارس از سمت شمال تا یزد خواست وسعت دارد و در سمت شمال‌غربی به رام هرمز میرسد این ایالت مشتمل بر سراسر ناحیهٔ چاب تا رودخانه کارون میشود ولی آن سرزمین فعلاً بحکومت شوشتر تعلق‌دارد.فارس از سمت مغرب و جنوب به خلیج فارس و از طرف جنوب شرقی بحدود

بندرعباس و جبال بختیاری محدود میباشد نواحی شهر بابک وسیرجان که متعلق به کرمان است حد شرقی آنرا تشکیل میدهد و از سمت یزد حد ایالت ابرقو است .

در فارس سه ناحیه هست که هر کدام آب وهوای خاصی دارد شمال شیرازسرحد یا سردسیر معروف است در صورتیکه جنوب بموازات فسا گرمسیر است که دارای دو نوع درجه هوای متفاوت میباشد یکی گرمای سوزان کرانهٔ خلیج فارس و دیگر هوای خنک حدود ارتفاعات یا سردسیر، نقاط مرتفع بیشتر شامل‌جبال است که در بین آنهاجلگه‌های وسیع حاصلخیز دیده میشود در بعضی از نواحی این ایالت جنگلهای محدودی هست بخصوص در قسمت پر از تپه بین سروستان وفسا،دشت ارژن نیز جنگلهای بلوط دارد ، در جنوب فسا نخلستان فراوان است در ارتفاعات جنوب شیراز درختان مختلف و انواع محصولات دیده میشود از دسته اول گیلاس، سیب، انار، زردآلو، آلو و تقریباً همه‌نوع بادام و از دسته دوم گندم جو پنبه و انقوزه و همچنین توتون و برنج که از نوع بهترین محصولات ایران است میروید و بواسطهٔ دریاچه های کوچک آب شور در نزدیکی شیراز و آب شیرین در حدود کازرون تنوعی در اراضی آن حدود بوجود میآید.در این ایالت دلپذیر منابع معدنی نیز فراوان است مانند مس وسرب که از آن چندان بهره‌برداری نشده است سکنهٔ فارس دو دسته‌اند یکی اهالی شهرها و دهها و دیگر طوایف سرگردان یا ایلات که سران ایشان در شیراز سکونت دارند .

این بود شرح اجمالی ایالتی که شاه حکومت آنرا به برادر خود تفویض کرده بود،صادق‌خان که تاج سلطنتی و جواهرات را از میدان جنگ قزوین همراه برده بود بوسیلهٔ آن توانست با شاه آشتی کند و

حکومت ایالتی را بدست آورد .

ابراهیم خلیل‌خان فرماندهٔ شیشه دستور داد نعش آقا محمدخان در آن قلعه بماند تا شاه راجع به آن دستور صادر کند برای حمل آن به تهران مأموری فرستاد و در امامزاده شاه عبدالعظیم امانت گذاشته شد در همین امامزاده نعش پدر او نیز مدفون است ولی گناههای آقا محمد خان بمراتب بیش از پدرش بود و بنا براین ضروری مینمود که جنازهٔ او را در محل مقدستری دفن کنند ازینرو با تشریفات بسیار آنرابه بغداد بردند و در نجف عربستان در بارگاه حضرت‌علی بخاك سپردند سه قاتل شاه صادق،خداداد و عباسعلی یکی بعد از دیگری دستگیر شدند وپس از آنکه باشکنجه بقتل رسیدند جسد آنها را سوزاندند .

در اوایل ماه شوال ۱۲۱۲ که ۲۱ مارس یا نوروز و بعلاوه جشن بهرام بود فتحعلی‌شاه بنام پادشاه ایران تاج گذاری کرد .

محمدخان پسر زکی‌خان و نوادهٔ کریمخان چندین سال در بغداد بحال تبعید زندگی میکرد و چون خبر مرگ آقامحمد خان باو رسید به جنوب ایران در ناحیه نرمانشیر آمد و سعی کرد قوایی فراهم آورد و اصفهان را تصرف کند دیری نگذشت که قوای او بوسیلهٔ لشکری که شاه فرستاده بود شکست خورد و خود او نزدیك بود در باغی‌دستگیر شود لیکن توانست از آنجا به کوههای بختیاری متواری شود،شاه یکی ازافسران را مأمورساخت که مردم اصفهان‌را بواسطه انکه با آن مرد سرکش همراهی کرده بودند توبیخ کند ، بعلاوه امر دیگری داد که کسانی راکه در آن آشوب همکاری کرده بودند بقتل برسانند ولی امام جمعه اصفهان بواسطهٔ نفوذ فراوانی که داشت توانست همشهری

های خود را از آن سرنوشت شوم نجات بخشد .

شهر نامی اصفهان دیگرآن پایتخت باشکوه دورهٔ صفویه نبود سیر انحطاطی آن از محوطه‌های بزرگ خالی که در زمان رونق خود سراسر کوچه و بنا بود نیک آشکار است این شهر نزدیک انتهای جنوبی دشت وسیعی واقع و مستور از خاك حاصلخیز و سبکی است و در این حدود بوسیله کوهها و تخت سنگها محدود میشود و اکنون از مشرق تا مغرب تقریباً شش میل وسعت دارد پهنای آن یک سوم طول آنست ولی باز آسان نیست که حدود آنرا درست تعیین کرد چون باغها و تاکستانهاو ساختمانهای آن بادههای مجاور توأم میشود. اصفهان این روزها شهری محصور نیست بلکه از هر طرف باز است، وسایل دفاعی قدیمی آن که یک سیاح اروپایی(۱) اشاره کرده و گفته است محیطش بیست هزار پا بوده بوسیله مهاجمان افغانی در یک قرن پیش ویران گردیده و قلعه‌ای که اشرف ساخته و بر مرکز شهر تسلط دارد هنوز پا بر جاست . رودخانه زاینده رود از حد جنوبی شهر میگذرد و بر آن سه پل ساخته‌اند آب آن بعد از آبیاری چند ناحیه آباد بطرف شرق جاری میشود و پس از طی مسافت کوتاهی بزمین فرو میرود، وقتیکه از جای بلندی شهر را در بظر بگیریم منظرهٔ آن که تاکستانها و باغ و بوستان زیادی را در میان دارد بسیار زیبا و دلپذیر است سطح جلگهٔ آن در حومه نیز بوسیله دههای وسیع و زیبا که کبوترخانه‌هایی در بعضی از نقاط آن هست منظره‌ای با شکوه دارد .جمعیت این شهر را سیاح ناظر متأخری(۲) بیش از صدهزار تن تخمین زده است بازارها و محلات آن وسعت بسیار دارد ولی قسمت عمدهٔ آنها ویران و خالی از سکنه است

---

(۱) شاردن (۲) مستر ابوت سر کنسول انگلیس در تبریز.

و چنین بنظر میرسد که جمعیت شهر چندان زیاد نیست بازار مسقف هلالی دور ودرازش میرساند که در روزگار پیشین این شهر سربلند چه شکوه فراوانی‌داشته‌است. در توابع اصفهان همه چیزهای زندگانی بحد وفور فراهم و بنا براین اسباب زندگی‌در آنجا ارزان است میوه‌های آنجا از عالیترین انواع و در میان آنها خربزه هلو انار گلابی و انگور بالغ بر سی نوع‌اند و سیزده پوند انگور باقیمتی برابر با چهار پنس ( سه شاهی ) بدست‌میاید، شراب اصفهان از بهترین نوع شراب ایرانی‌بشمار میرود. کلنی ارامنه جلفا که روزگاری شکوه بسیار داشت اکنون فقط سیصدوپنجاه خانوارند و این در نتیجه ظلم و اجحاف طولانی و خرابی بازار تجارت است.

انتظار میرفت که پس از مرگ آقامحمد خان طایفهٔ زند برای تجدید نفوذ بسیاری که داشتند باردیگر به تلاش پردازند بنا براین تعجبی نداشت که محمدخان برضد پادشاهی فتحعلی شاه اقداماتی کند ولی این پادشاه از نواحی دیگر هم دچار مخالفت شد.

صادق خان شقاقی با جعفرقلی خان بیگلربیگی آذربایجان ومحمد قلی‌خان حاکم ارومیه برضد شاه دسته‌بندی کردند و بیست هزارتن بمیدان جنگ آوردند،سلیمان‌خان قاجار برای نبرد با آنها با دوازده‌هزار تن مأمور شد و خود شاه نیز دنبال او حرکت کرد،سلیمان خان توانست در صف همدستان نفاقی ایجاد کند محمدقلی‌خان به ارومیه برگشت و جعفر قلی‌خان به خوی ، صادق خان هم خود را در نیک پی‌بدست وپای شاه انداخت و آخرین جواهرات شاهی راکه در تصرف داشت تقدیم کرد ومجدداً شاه او را بخشید. محمدقلی‌خان غلام گرجی خود را پیش پاشای بغداد برای استمداد فرستاد و پاشا سخت امتناع کردسپس

اوکوشید تا از ارومیه فرارکند ولی چون راه را بر او بسته بودند برگشت و در ارگ آنجا تحصن اختیارکرد و در آنجا تا ورود شاه‌زندانی بود،بعد او را به تهران بردند وکشتند .

در این هنگام شاه پیمان فرمانبرداری سران گنجه،در بندو قوبه وهمچنین گرگین‌خان فرزند قیصرگرجستان رادریافت‌کرد وی‌عریضه‌ای بشاه تقدیم و اظهار داشت‌که پدرش هراکلیوس با آنکه بواسطهٔ سالخوردگی باید نیک‌تشخیص‌میداده‌که کاردیوانه واری‌کرد که‌برضد شاه قیام‌نمودو سزای شایسته‌گناه خودرا باغارت شدن شهرخودوکشته شدن و یا اسیرگشتن بیست هزار تن از سکنهٔ آن دیده است،درعریضه بعلاوه ذکر شده بودکه هر چند پدر سنگی بیش نبود ولی پسرش جواهر(۱)است و بر طبق‌عبرت تاریخ وسنن‌صفویه،وی گرگین، گرجستان را متعلق به پادشاهی ایران و خود را هم یکی از افسران شاه محسوب میداشته‌که بنام او حکومت می‌کند و آماده بودکه اوامرملوکانه را اطاعت‌کند.در پاسخ گرگین فرمانی‌حاکی از رضامندی خاطرهمایونی دریافت‌کرد (۲) جعفرقلی‌خان آشوبگر نیزکه برضد شاه قیام‌کرده بود بواسطه نزدیک آمدن شاه از خوی‌گریخت و نزد پاشای بایزید پناه‌برد شاه‌که بدین ترتیب مجدداً نظم را در آذربایجان برقرار ساخته بود به تهران بازگشت .

محمد خان رئیس طایفهٔ زندیه‌که از اصفهان به‌کوههای بختیاری متواری شد باز در آنجا وسایلی برای شورش برضد فتحعلی شاه فراهم ساخت. طایفهٔ کرد با جیلانی،بیرانه و نطنز او را بریاست خود پذیرفتند و راهزنانی هم باو پیوستند ، شاه بفرماندااران ملایر

---

(۱) روضةالصفا (۲) ۱۷۹۸ میلادی ـ ۱۲۱۳ هجری قمری

نهاوند،لرستان و بروجرد امریه‌ای صادر کرد که باهم برضد او اقدام کنند، پس از چند بار زدوخوردمحمدخان دوباره به کوهستان پناه‌برد و قوای جدید فراهم و سعی کرد تا نفرات محمدولی‌خان سردار شاه را که با دوازده هزار تن بر ضد او فرستاده شده بود غافلگیر سازد چون باز شکست یافت سعی کرد خود را به بصره برساند و در همان حدود اسیر و نابینا شد .

هنوز طغیانهای پی در پی بر ضد شاه پایان نیافته بود که شاه مجبور به سرکوب نفر بعدی شد و وی برادر خود شاه حسینقلی خان حاکم فارس بود،تصور علت قدر ناشناسی این شاهزادهٔ جوان واقعاً دشوار است و معلوم نیست چه سببی داشت که او دین خود رانسبت به شاه و برادر خود فراموش کند چون در حالی که پادشاه‌باچندین رقیب جاه‌طلب در مبارزه بود تاریخ نویسی ایرانی(۱) تاکیداً شرح میدهد که حاکم شیراز روزگاری قرین آرامش و برخورداری از تجمل بسیار میگذرانید وگفته‌اند که لباس او از پارچه زربفت بود ودردستگاه او همه قسم اسباب شکوه وجلال که در سرزمین مشرق‌امکان آن‌هست فراهم بود و در اصطبل او بهترین اسبها از نژاد نجد و انیسا وجود داشت،زیباترین زنان شیراز با رقص و آواز ساعات ملالت بار او را رفع می کردند و نوشته‌اند که آداب زندگانیش شاهانه بود،شاه چون شاید گمان نمیکرد که چنین حاکمی مایهٔ استحکام نفوذ قاجاریه در جنوب ایران باشد وی را از بعضی از خدماتش معاف ساخت و سردار آزموده ایرا مأمور ولایت لرستان و سپاهیان فارس کرد در اثر این پیش آمد

---

(۱) رضاقلی‌خان

شاهزاده جلسهٔ مشورتی ترتیب داد و پرسید آیا صلاح بودکه خود او برای دستیابی بر قدرت سلطنت اقدام کند سه تن از مشاوران اوکه صادقانه عیب و زیان چنین اقدامی را پیش‌بینی واظهارکرده بودند نتیجهٔ مشاوره بضررکلی ایشان تمام‌شد چون فوری دستورکورکردنشان صادرگردید،سپس شاهزاده بطرف اصفهان حرکت و وانمودکرده بود که بحضور شاه میرفته و با این تمهید امید داشت نجبای ایالت راوادار کندکه همراه او بروند . خبر این وقایع در همان موقعی‌که شاه از خوی عازم شیروان و داغستان بود به اردوگاه سلطنتی رسید این خبر موجب شدکه شاه فسخ عزیمت‌کند و به تهران بازگردد. در راه با محمدخان زندکه اسیر و نابینا شده بود برخوردکرد و فرمان داد اورا به سربازان قبیله‌ایکه از دست پدر محمدخان صدمات دیده بودندبدهند ولی‌علی‌رغم‌رویه وحشیانه‌بعضی‌از‌ایرانیان که‌باقساوت‌درصددقصاص‌اند قبیلهٔ مزبور آن بیچاره را لایق خنجر خود ندیدند و آزادش کردند و گفته‌اندکه او بوسیلهٔ گدایی خود را تا بصره رسانید و عواقب ذلت‌آن جاه طلبی بی حاصل خود را بری‌العین دید .

لابد شاه جوان بکلی حیران بودکه به چه‌کسی میتوانست‌اعتماد کند چون در راه تهران شنیدکه دو تن از سردارانش‌که تا آن وقت مورد اطمینان بسیار بودند سرکشی‌کردند،یکی از آن دو تن محمدولی خان بودکه فتنهٔ محمدخان زند را خاموش‌کرده بود و با برادر شورشی شاه همداستان شد دیگر سردار سلیمان‌خان بودکه حکومت ایالت آذربایجان را داشت،این سلیمان‌خان پسر عموی ارشد شاه قوای خودرا بسمت تهران فرستاد و قصدش این بودکه ابتدا دو برادر باهم جنگ کنند آنگاه او بر طرف فاتح بتازد. دو برادر در دشت طالقان رویرو شدند

و با نفوذ مادرشان جلسهٔ مذاکره‌ای بین آنها اتفاق افتادوشاهزاده عنوان کرد که در آمد ایالت فارس برای تأمین مخارج او کافی‌نبودو حکومت کرمان را هم خواست شاه در خواست او را رد نکرد شاهزاده بعد از مراجعت به خیمه خود باز حکومت تمام عراق را ادعا کرد و خواستار شد که با برادر خود در اقدامات‌شاهانه‌شریک‌باشد،بااین‌ادعای گزاف جوابی نرسید شاهزاده در صدد برآمد قوای خود را برای نبرد آماده کند با آنکه قصد جنگ داشت چندین پیام نزد برادر فرستاد و او را به انجام دادن تکلیف خویش ترغیب کرد، این پیغامها نتیجه نبخشید و دو طرف با هم روبرو شدند ولی پای شخص با نفوذی درمیان بود که سر انجام مانع خونریزی گردید.این شخص مادر آن دو جوان بود که با عجله خود را بین دولشکر انداخت و با گریه و زاری از سربازان التماس کرد که در آن زدوخورد بیمورد شرکت نکنندشاهزاده در این گیرو دار پی برده بود که نفرات او برای برابری موفقیت آمیز با لشکر شاه کافی نبود بنا بر این از شاه استدعای عفو کردو این استدعا بشرطی قبول شد که محمدولی‌خان خائن تسلیم‌و کشته شود،این شرط را شاهزاده پذیرفت .

سلیمان‌خان که درمرز آذربایجان در انتظار خبر سرانجام زد و ـ خورد شاهزاده و پادشاه بود از شنیدن جریان جدید وقایع کاملاً ترسید و چون از جان خود نگران بود به تهران آمد و به اصطبل شاهی پناه برد و از آنجا دو عریضه فرستاد که وی اضطراراً دچار آن وضع شده بود و شاه رفتار خلاف او را با جوانمردی بسیار بخشید و بعلاوه منصب او را باز داد و رأفت خود را تا آن حد زیاد نشان داد که برادرش را بحکومت کاشان فرستاد و از جان محمدولی‌خان خائن نیز درگذشت .

در این ضمن اغتشاش ایران،افغانها از موقع استفاده و از راه سیستان بایالت کرمان حمله کردند ولی حسینقلی‌خان آنها را ناگزیر به عقب نشینی کرد .

شخص دیگری که برای تصاحب تخت‌و تاج ایران بافتحعلی شاه درافتاد اسحق میرزا نبیرۀاسمعیل مدعی تاج‌وتخت صفوی بود که کریم‌خان بنام او در اصل شروع به جنگ کرده بود ولی‌زود شکست خورد و او نیز مشمول عفو و جوانمردی شاه شد .

محمد میرزا برادر زمان شاه فرمانروای کابل که از نوادگان خاندان پادشاهی افغانها بود و قبلاً به ایران پناه آورده بود شرحی نوشت و برای بازیافتن حکومت هرات که عنوان کرده بود این‌ایالت‌را از طرف شاه اداره کند استمداد کرد و وعده نیز داد که قلمرو شاه را بسمت ترکستان توسعه بدهد،با این ترتیب شاه قوایی را که‌اواحتیاج داشت در اختیارش گذاشت و با کمک آن توانست خود را در هرات مستقر کند .

لشکر شاه در ناحیۀ دیگری نیز فتح کردند،جعفرقلی خان که‌نزد پاشای بایزید پناه برده بود و شاه او را بخشید و حکومت خوی داد قوایی فراهم آورد و در این قسمت از ایران بنای سرکشی گذاشت ولی شکست‌خورد ، شاه بواسطۀ این فتوحات شکرو سپاس خود را بدرگاه خدا بوسیله تعمیر گنبد کاظمین وکربلا و ساختن دری برای آرامگاه حضرت فاطمه در قم نثار کرد .شاه که تا آن موقع شورش صادق‌خان و برادر و پسر عموی خود و یک تن از سردارانش و سران طایفۀزندیه و یکی از مدعیان از خاندان صفوی را دفع کرده بود حال میبایستی

یکی دیگر از مدعیان پادشاهی خود را از بین ببرد،این شخص نادر میرزا فرزند شاهرخ و نبیرهٔ نادرشاه بود این شاهزاده هنگام هجوم آقا محمدخان به خراسان نزد افغانها پناه برد و پس از مرگ نخستین پادشاه قاجار به خراسان بازگشت و نفراتی دور خود جمع کرد،فتحعلی شاه باو پیغام فرستاد و او را از عواقب آن کار بر حذر داشت و چون تردید داشت که پیامش تأثیری داشته باشد با قوایی که برای مطیع ساختن رقیب کافی بود رهسپار خراسان شد، در راه مشهد شهرنیشابور را با حمله‌ای ناگهانی گرفت حاکم آنجا دروازهٔ شهر را بروی وارد شوندگان بسته بود سپس شهر تربت را تصرف کرد،فرماندار این شهر از آمدن بحضور شاه امتناع کرده‌بود. وقتی که شاه نزدیک مشهدرسید آخوندها و سادات پیام فرستادند و استدعا کردند که پادشاه وضع آن شهر مقدس و بارگاه امام‌رضا را رعایت کند،شاهزاده یاغی تسلیم شد و شاه او را بخشید و دختر او را به یکی از سرداران قاجار داد همان وصلتی که دشمنی دیرین دوخانواده را از بین برد.

سپس شاه با عجله عازم شهر تهران شد،در راه اتفاقی افتاد که نشان میداد او شایستگی احراز مقام عالی سلطنت را داشته است.در بیابان عظیم بین بسطام و شاهرود که مسافتی بالغ بر شصت میل بود افراد دسته‌های متعدد شاهی ناچار بودند بواسطهٔ کمیابی آب بدسته های کوچک حرکت کنند وقتیکه شاه به اردوگاه آنجا وارد شد با نگرانی بسیار دریافت که بانوان حرم او که قبلاً حرکت کرده بودند راه را گم کرده‌اند با آنکه پادشاه در زیر تابش آفتاب سوزان ایران بکلی فرسوده شده بود با پنج هزار تن به جستجوی بانوان حرم پرداخت ولی تلاش او نتیجه‌ای نداد وگرمای طاقت‌فرسا چنان موجب فرسودگی

لشکریان او شد که مجبور شدند آخرین قطره‌های آبی را که در شیشه‌ها همراه آورده بودند مصرف کنند و هرچه جلوتر میرفتند کارشان سخت‌تر میشد، در آن حال فقط قطعه یخی باقی مانده بود که آنرا برای خنک کردن لب مبارك نگاه داشته بودند ولی شاه در این مورد نشان داد که سرمشق فداکاری می‌باشد و مانند فاتح مقدونی در صحرای قادسیه او وقتیکه سربازانش از تشنگی بی‌تاب بودند از نوشیدن آب خودداری کرد و با خنجرخودیخ راچند تکه کرد و بدست خود قطعه‌ایرا دردهان یکی از افرادش که بیحال شده بود گذاشت و بدین وسیله آن جوان جانی گرفت و توانست خود را تا اردوگاه برساند و در آنجا با خشنودی مشاهده کردند که بانوان حرم نیز وارد شده بودند .

کمی پس از بازگشت فتحعلی شاه از مشهد باو اطلاع رسید نماینده‌ایکه قبلاً هم در افتتاح روابط بین مقامات انگلیسی هندوستان و دربار ایران دخالت داشته وارد می‌شود، این نماینده مهدعلی خان نام داشت و حاکم بمبئی او را فرستاده بود منظور از مأموریتش این بود که شاه را برای حمله به افغانستان ترغیب کند و بدان وسیله در واقع خیال فرمانروایان اروپایی هندوستان را آسوده سازد. اینها نگران بودند که مبادا زمان شاه به هند حمله کند، این فرستاده برای انجام دادن منظور هیچگونه علاقه‌ای به حفظ حقیقت و راستی ابراز نکردوبه صدر اعظم شاه اظهار داشت که مقامات انگلیسی ابداً از ناحیهٔ پادشاه افغانستان نگران نبودند بلکه میل داشتند که او نقشهٔ خود را زودتر اجرا کند تا ثابت شود از بین بردن او چه کار آسانی بوده‌است. این‌سفیر حکایت میکند که در مکاتبات خود با دولت ایران با تردستی از ذکر نام شریف کمپانی هند شرقی خود داری و بنحو غیر رسمی جورواجحاف

افغانها را در لاهور ذکر و تأکید کرده است که هزاران تن ازشیعیان ساکن آن حدود بواسطهٔ بدرفتاری افغانها ناچاربه‌قلمروکمپانی هند شرقی گریخته و در آنجا پناهنده شده‌اند واگر شاه ایران میتوانست از مظالم شهریاری‌مانندزمان شاه‌جلوگیری کند کارثوابی در راه‌خدا وخلق انجام‌میداد. وی‌بعلاوه کوشید تاپیشروی‌محمودمیرزا و پرنس فیروزشاه دو تن از برادران پادشاه کابل را که در آن موقع به در بار فتحعلی شاه پناهنده شده و خواستار مدد او برضد اقوام خود بودند بسمت افغانستان تسریع کند. مهدی علیخان برای قبول مسئولیت بهیچوجه کوتاهی نداشت او از جانب حاکم بمبئی با داشتن نامه‌ای بعنوان پادشاه ایران مختار بود هرنوع تعهدی را که لزوم داشت بعهده‌بگیرد و اگر از مندرجات این اختیارنامه وزیران شاه اطلاع می‌یافتند ممکن بود تصورکنند که مقامات انگلیسی در صدد خرید کمک ایشان برضد افغانها بودند، مهدی‌علی‌خان متوجه شد که شاه برای حملهٔ به‌افغانستان حتی بدون کمک مالی انگلستان آمادگی داشته است بنابراین صلاح دید که اعتبار نامهٔ خود را ارئه ندهد و بجای آن سند دیگری ازجانب حاکم بمبئی‌عنوان کرد. این نماینده مأموریت داشت که شادرابمناسبت فوت عموی او تسلیت‌و بتخت سلطنت رسیدن خود او را تبریک‌گوید مأموریت این نماینده قرین توفیق کامل بود و به هندوستان بازگشت باخشنودی کامل از اطمینانی که بمناسبت آمادگی شاه جهت حملهٔ افغانستان دریافت داشته و فرمان دیگری نیز صادر شده بود که هر فرد فرانسوی که ممکن بود جسارت ورزد و خود را در خاك ایران نشان بدهد توقیف شود.

زمان شاه در این موقع به وزیران خود دستور داد تا مأموری نزد

حاجی ابراهیم صدراعظم ایران بفرستند و او حامل در خواستی به‌فتحعلی شاه باشد که ایالت خراسان را به افغانستان بدهد،این پیشنهاد سبب شد که سیاست شاه در بارهٔ این موضوع روشن شود.شاه بوزیران خود فرمان دادچنین جواب بدهند که عزم همایونی این بوده است که‌حدود جنوب شرقی ایران را بوضعی که در زمان پادشاهان صفوی بوده بر - گرداند باین معنی که پیشنهاد کرد شهرهای : هرات ، مرو ، بلخ ، کابل ، قندهار ، تبت ، کاشمر و سیستان را تسخیر سازد و این تهدید چندان بی‌اساس نبود چون فرمانهایی برای جمع شدن قوای دولتی در تهران صادر گردید،این دستورها از طرف تمام قبایل در سر موقع اجرا شد بجز طایفهٔ سرکش سابق صادق‌خان شقاقی ، چون این سردار هیچوقت خیال تسلط بر تخت پادشاهی ایران را کاملاً از سر بیرون نکرد و کوشید موقعی به تهران برسد که سپاهیان شاه از آنجا حرکت کرده‌باشند.یکی از زیر دستان این سردار خبر قصد اعلام پادشاهی او را به شاه رسانید،شاه نسبت باین سردارگذشت و رأفت را بحد نهایت رسانیده بود همان سرداری که متهم به تبانی در قتل آقا محمد خان قاجار بود و قاتلان او را پناه داده بود،درین هنگام موقع آن رسید که انتقام آن قتل دامنگیر این سردار محروم بشود ازینرو باو فرمان رسید که به‌حضورشاه برود ودر اطاقی در شهر تهران او رابشدت سنگسار کردند و در همانجا انداختند تا ازگرسنگی مرد (۱).

---

(۱) اطاقی که برای سنگسار کردن آن سردار بکار رفت فعلاً دراختیاریکی از دبیران سفارت انگلیس درتهران است یکی‌ازنوکران پیر که شصت سال عمر خودرا در آن خانه بسر برد نقل‌می کرد که صادق‌خان‌وقتی که آنجا زندانی بود ازشدت‌اضطرار کف سیمانی اطاق را سوراخ کرده بود .

سبب انتخاب این‌نحو مجازات قساوت‌آمیز ترس خرافاتی‌شاه ازجهت شکستن قسمی بود که قبلاً یاد کرده و گفته‌بود خون صادق خان را نخواهد ریخت .

فتحعلی شاه بسمت سبزوار و نیشابور که قشونش در آن حدود مدتی مشغول زدوخورد باحکام سرکش بودند حرکت کرد درخراسان شاه به سفیری که از جانب زمان شاه آمده‌وهدایایی همراه آورده بود بار داد،این نماینده ازطرف پادشاه خود درخواست کرد که شاه به‌تهران بازگردد،فتحعلی شاه پذیرفت بشرط انکه محمود میرزا و فیروز میرزا با مقامی که درخور شأن آنها بود به افغانستان بازگردند .

ضمناً دلیلهایی دیگر مقامات انگلیسی هندوستان را بر آن‌داشت که هیأتی سنگین تر از مأموریتی که به‌مهدی‌علی‌خان‌ارجاع شده بود بدربار ایران گسیل دارند، از توفیقی که نصیب‌مهدی‌علی‌خان در آن مأموریت ایران شده بود درکلکته ( مرکز حکومت انگلیسی هند ) اطلاع نداشتند بنا براین ارل مورینگتن سروان ملکم‌رابرای‌رفتن بدربار ایران انتخاب کرد،از دورهٔ چارلز دوم هیچ مأمور سیاسی دیگر بدربار شاه نیامده بود [۱]

سروان ملکم مأموریت داشت‌که اقدامی کند تا هندوستان از تهدید هرسالهٔ حملهٔ زمان شاه خلاص شود ونقشه‌هایی راکه ممکن

---

(۱) نمایندهٔ کمپانی فرانسوی‌هنگامی که شنید فرستادهٔ کمپانی انگلیسی‌هم که در اصفهان بود و مقرر بود به حضور شاه برود و با ترتیبات قبلی که با وزیران شاه داده شده بود براو تقدم می‌داشت عنوان کرد که حق ملت فرانسه ایجاب می کرد که او برتمام ملت‌های عیسوی تقدم داشته باشد .
شاردن جلد سوم صفحه ۱۶۸

نماینده انگلیسی می گفت چون حامل نامه‌ای از جانب پادشاه انگلستان بوده نامهٔ پادشاه برنامه‌ایکه ازجانب عده‌ای ازتجارباشد مقدم است.

مستر Kaye که شرح ناقصی راجع‌باین مأموریت نوشته مرا از اصلاح‌مطلب مندرج درکتاب زندگانی سرجان ملکم تألیف خود معاف خواهد داشت که نوشته‌بود هیچ نمایندهٔ انگلیسی از زمان ملکه الیزابت بدربار ایران فرستاده نشد .

بود دولت فرانسه راجع به ایران در سرداشته باشد خنثی کند وبکوشد وضع تجارت را در حدود امکان به رونق سابق آن که از دست رفته بود برگرداند. این هیأت روز اول ماه فوریه سال ۱۸۰۰ از راه دریا به بوشهر رسید ولی تاماه نوامبر همان سال نتوانست بحضور شاه برسد با ترتیباتی که‌قبلاً داده شده بود نماینده هدایایی میان مأموران مختلف دولت ایران که از بوشهر تا تهران با آنها در تماس بود توزیع کرد و در ورود باین شهر ارمغان گرانبهایی شامل چند ساعت ، اسلحه ،آیینه و جواهرات تقدیم شاه‌نمود .

دو ماه بعد عهدنامه‌ای تجارتی و معاهده‌ای سیاسی بین‌نماینده اعزامی از هند و صدراعظم ایران بامضا رسید که برطبق فرمان صادر شده از جانب شاه رعایت آن بر همه ایرانیان فرض بود ، این فرمان حاوی دستور هایی به فرمانداران و افسران و منشیان بنادر و سواحل و جزایر ایالات فارس و خوزستان بود مبنی بر اینکه برای طرد واخراج هریک از افراد فرانسوی که از آن بنادر و مرزها قصد عبور داشته باشند و یا بخواهند در این سواحل و مرزها خود را مستقر سازندوسایل فراهم سازند بوسیلهٔ قراردادی تجارتی پیش‌بینی شده بود که‌بازرگانان انگلیسی و هندی مجاز باشند بدون پرداخت مالیات در هر بندرایرانی که بخواهند مستقرگردند و برای امور تجارتی خود در قلمرو شاه مشمول حمایت گردند .

بعلاوه انگلیسی‌ها مجاز شدند که در هریک از بنادر یا شهرهای ایران خانه بسازند یا بفروشند و آهن انگلیسی ، سرب ، فولاد و ماهوت با معافیت از پرداخت عوارض وارد ایران‌گردد و بر عوارض موجود اجناس انگلیسی نیز چیزی افزوده نشود .بموجب عهدنامهٔ سیاسی شاه

تعهد کرد که با همسایهٔ افغانی خود قرار دادی امضا نکند مگر اینکه افغانستان تعهد کند که در صدد حمله به متصرفات انگلیسی هندبرنیاید از طرف دیگر عهدنامهٔ مزبور مقامات انگلیسی را متعهد ساخت که در صورت‌حمله از جانب فرانسوی‌ها یا افغانان لوازم جنگی به‌شاه‌برسانند. پس از انعقاد این معاهده نماینده انگلیسی به هندوستان بازگشت و چنانکه نویسندگان ایرانی تأکیداً نوشته‌اند پس از بازگشت‌شهرت نیکی از تدبیر و عدالت و جهان‌دیدگی خود باقی گذاشت .

بزودی پس از این دوره یکی از آن موارد اعمال قدرت خود- سرانه در ایران پیش آمد که در عین حال،اقتدار و ضعف یک‌فرمانروای شرقی را آشکار میسازد، اعتمادالدوله حاجی ابراهیم صدر اعظم ایران دارای چنان قدرت و نفوذی در سراسر ایران شده بود که به دشمنان‌وی که بشاه در خفا میگفتند حاجی در خیال برانداختن پادشاه است وضع حق بجانبی میداد .

دلیلی برای این گمان در دست نبود که حاجی ابراهیم واقعاً چنین قصدی داشته است ولی برای جانبداری از فتحعلی شاه باید بخاطر داشت که وی بارها دچارخیانت افرادی شد که حداعلای اعتماد را بآنها ابراز داشته بود و از جانب آنها حقاً توقع گناهی راکه مرتکب شده بودند بهیچوجه نداشت . او در موارد متعدد بقدری رأفت‌وگذشت نشان داده بود که احتمال خونخواهی او نسبت به‌کسانی که خدمات شایان در بارهٔ خاندانش کرده بودند. درست نمی‌نمود. در ایران شایع است که آقامحمد خان به جانشین خود تأکیدکرده بود نگذارد سر خاکستری حاجی‌ابراهیم که به سرور اول خود خیانت کرده‌بودآسوده بخاك سپرده شود،برای چنین اظهاری قول معتبری شاهد ندارم ولی

وقتی که حاجی ابراهیم را نزد شاه متهم کردند که قصد داشته ویرا از
تخت پادشاهی براندازد لابد در فکر شاه این موضوع که وقتی حاجی
آن‌قدر توانا بوده که توانسته است شهریار زند را از حکومت محروم
و شاهزاده قاجار را جانشین او سازد وزن و اثر کافی داشته است‌خیانت
این مرد نسبت به لطفعلی خان اینک بوسیله جانشین آقامحمدخان
قرین مکافات میگردید ولی حاجی ابراهیم بقدری نفوذ داشت که‌حملهٔ
آشکار بر او دور از امکان مینمود .

چون حکومت در حدود نصف ایران در دست فرزندان یامنسوبان
او بود و امکان داشت که با اشارهٔ حاجی برضد شاه سر بشورش‌بردارند
پس فرمانی صادر شد که در روز معین صدراعظم و تمام منسوبان او
دستگیر و نابود شوند،دو تن از پسران جوان او را از شیراز به تهران
آوردند تا در سرنوشتی که افراد دیگر آن خانواده گرفتار شده بودند
شریک شوند.از این دوتن یکی پسری خوش رو وظاهراً باهوش بود
و موقعی که از جانش درگذشتند دستور صادر شد که او را خواجه کنند
پسر دوم بقدری کم استعداد بنظر آمد که جانش را بخشیدند ولازم هم
ندیدند مانند برادرش احتیاط اضافی نسبت باو معمول دارند،وی ازنسل
آن مردی که در ایران‌شاه میساخت بعنوان یادگار زنده مانده ودر حال
حاضر متولی بارگاه امام رضا در مشهد است .

فتحعلی شاه عزم کرد در جواب عده ای که اخیراً بدربار او
آمده بودند متقابلاً هیاتی بهندوستان بفرستد ، برای این نمایندگی
حاجی خلیل‌خان انتخاب شد ولی بدبختانه این مرد نجیب در بمبئی
در زدوخوردی که میان نوکران و نگهبانان مأمور مراقبت وی‌درگرفت
کشته شد،این واقعه که هیجان بزرگی در هندوستان ایجاد کرد در

ایران بمنزلهٔ تصادفی عادی تلقی گردید واقداماتی که ازطرف حکومت هند برای پرداخت خونبها بافراد خانوادهٔ سفیر مقتول انجام یافت شاه را نیک خشنود کرد چه میگویند گفته بود انگلیس‌ها میتوانند آنچه از سفرای او را که دلشان بخواهد بکشند بشرط انکه نظیر مورد اخیر برای خونبها پول فراوانی بدهند ، محمدنبی‌خان بجای نمایندهٔ متوفی مأمور عزیمت به هندوستان شد .

چنانکه دیده‌ایم طوفان اغتشاشی که بعد از سقوط خاندان صفوی در ایران پدید آمده بود هنوز دوام داشت و مغزهای آرام ناپذیری که پیوسته در خیال بر انداختن شاه بودند در پیرامون برادرش گردآمدند و میخواستند او را بعنوان سردسته در فعالیتهای خود نشان دهند. این شاهزاده چنانکه ذکر کرده‌ام از طرف شاه فرمانداری کاشان را که تا تهران بیش از صدوسی میل‌فاصله ندارد برعهده داشت. کاشان در کنار بیابان پهناوری در سر راه بین ایالات شمالی و جنوبی ایران واقع است این شهر در حدود شش میلی رشته جبالی است که حد اراضی هموار جنوبی آن است و در دشتی است که بعضی قسمتهای آن بسیار حاصل ـ خیز و قسمتهای دیگر آن پراز سنگ و بکلی لم یزرع است،میگویند حصار کاشان سه‌میل‌و نیم است و در هر حال فعلا بحالت خرابی‌است محوطه وسیع داخلی آن همه جا مسکونی نیست و خرابه از هر طرف بچشم میخورد تمام خانه‌ها بامهای هلالی دارند سقف‌های تیری ـ بواسطهٔ آفت موریانه نا معمول است و محل سکونت متداولاً خیلی از سطح زمین پائین تر میباشد .

عده سکنهٔ آن شاید به سی‌هزار تن برسد بازارهای کاشان دور و دراز و کوچه‌های عمدهٔ آن خوب ساخته شده است سقف بلند دارد

و مسدود به بامهای گنبدی است، دکانها با آنکه زیادند ظاهری حقیر دارند در واقع کاشان بیشتر یک شهر صنعتی است تا تجارتی کارخانه های ابریشم بافی مخمل سازی و پارچه های رنگین وظرفهای مسی آن از قدیم معروف بوده‌اند رونق کنونی شهر نیز بسته بهمین مصنوعات است، هوای آنجا باوجود گرمای شدید تابستان میگویند خیلی سالم است ، کسانی که قادرند در فصل گرما کسب و کار خود را رها میکنند و به کوههای مجاور میروند و دیکران که در شهر میمانند به سردابها پناه میبرند. این شهر در دورهٔ پادشاهی کریمخان بواسطه زلزله صدمه بسیار دید مردهای کاشان بی‌جهت بیشتر از سایر شهرهای ایران به اخلاقی ضعیف و ترسو شهرت دارند و بهمین سبب خیلی بندرت از میان آنها سرباز میگیرند درمیان چنین مردمی‌شاید کمتر احتمال میرفت که برادرشاه باز بقصد دستیابی‌بر تخت سلطنت ایران بکوشدو شاهزاده برای پیشرفت عمل جاه طلبانه خود بمردان کاشی اعتماد نکرد و با فرمانی ساختگی از طرف شاه در باره حکومت خود بر اصفهان بآن شهر رفت و اختیار حکومت را از حاکم پیشین آنجا تحویل گرفت و بدین وسیله صاحب خزائن ایالتی شد و پول زیادی هم از مردم شهر دریافت کرد و سپس اندوخته‌های خود را در اصفهان گردآورد و برای فراهم ساختن لشکر بسمت جبال بختیاری عزیمت کرد .

چون خبر این جریانات‌به تهران‌رسید شاه برای درهم شکستن این طغیان جدید اقدام فوری کرد پسرش را در پایتخت گذاشت و خود عازم اصفهان شد،شاه که تقریباً بدون توقف در راه بود و مسافت‌دویست وپنجاه میل را در مدت کوتاه چهار روز پیمود دسته‌ای را بفرماندهی

---

(۱) یادداشت‌های آقای ابوت .

یکی ازافسرانش به‌اصفهان فرستادوخود به‌تعقیب‌برادرپرداخت ، گویا برادر شاه انتظار نداشت چنین اقدام سریعی انجام یابد زیرا وقتی‌که شاه به‌گلپایگان رسید اطلاع حاصل‌کرد‌که برادرش رو به‌کرمانشاه نهاد بدین قصد‌که خود را بحدود قلمرو عثمانی برساند . با این‌ترتیب شاه یکی از سرداران خود را مأمورکرد‌که به‌کرمانشاه عزیمت‌کند و بوی تأکید‌کرد هرچه زودتر خود را بین قوای برادر و مرز ترکیه برساند . این‌اقدام‌که با سرعت انجام‌گرفت نتیجه مطلوب دادوشورشیان را وادار به تسلیم‌کرد، برادرشاه به آستانه مقدس قم‌گریخت و پس‌از ورود شاه ، لبهٔ تیز شمشیررا بعلامت ندامت‌برگلوی خود‌گذاشت وشاه مجدداً او را بخشید، این آخرین اقدام شورش طلبی او بود ودیری نگذشت‌که در روزگار بازنشستگی در حوالی تهران درگذشت .

پس از خاموش‌کردن این طغیان جدید برادر خود ، شاه بار دیگر توجه خود را به امور خراسان معطوف ساخت(۲)نادر میرزا پسر شاهرخ‌کماکان حاکم آن ایالت بود او برادر خود عباس میرزا را به تهران فرستاد تا برای تضمین رویه خودگروگانی در دربار باشد، شاه علاقه داشت‌که نسبت باین جوان بمناسبت نسب عالی او رفتار ملاطفت آمیزی داشته باشد ولی باعریضه‌ای‌که سران خراسان‌بحضور شاه فرستادند و از حمایتی‌که نسبت به نادر میرزا مبذول می‌داشته گله

(۱) پیش‌آمد ذیل‌که آنرا برای‌من نقل‌کرده‌اند ترس‌مشهور کاشی‌هارانمودار می‌سازد ازاین‌شهر صدتن سرباز بتهران‌آوردند ولی‌آنها بقدری برای خدمت سربازی بی‌استعدادی نشان دادند‌که تصمیم‌گرفته شد این نفرات‌را بشهر خودشان برگردانند و در‌آنجا آزادشان‌کنند.پس‌از دریافت دستور بازگشت این‌دسته تقاضا‌کردند‌که وکیل باشی را همراه‌آنها بفرستند تادر راه درصورت حملهٔ غیر،آنها را محافظت‌کند . شمارهٔ (۱) مربوط به‌صفحهٔ ۱۲۸ است .

(۲) ۱۸۰۲ میلادی

کردند شاه ناچار به مداخله شد بنابر این داماد خود را بسرداری هزار و دویست سوار به مشهد فرستاد و خود شاه با قوای بیشتری از دنبال او حرکت کرد. درورود به مقصد ابتدا شهر را تحت محاصره گرفت وچون ملاحظات مذهبی مانع ازگلوله باران کردن شهر بوسیلهٔ توپ‌ها شد این وضع تا یک ماه بطول انجامید چنانکه در پایان آن اهالی مشهد دچار سختیهای بسیار شدند و اگر دروازه‌های شهر در تصرف نفرات نادرمیرزا نبود مردم شهر را تسلیم میکردند. درآن گیرودار روحانی بزرگ آنجا بنمایندگی نزد شاه آمد تا از جانب اهالی وساطت کند ، این آقابحضور شاه رسید و اعلامیه‌ای از شاه بدست آورد که درآن تصریح شده بود که‌شاه نسبت بمردم‌مشهد قصد هیچگونه صدمه‌ای ندارد وهدفش فقط دستگیری نادرمیرزا است ، قرار بر این شد که شاه از حدود شهر دورشود و روحانی مزبور از طرف اهالی تعهد کرد که نادر میرزا را دستگیرسازند وروانه خدمت شاه کنند، پس‌فرمان صادرشد که دست ازمحاصره بردارند ولشکرشاه‌به دامغان عقب نشینی کردند وازآنجابسمت مازندران رفتند .

خبر قتل وکشتار ایرانیان در شهر مقدس کربلا بوسیلهٔ اعراب وهابی[۱] موجب بازگشت شاه به پایتخت گردید، ابتدا شاه درصدد بود

---

(۱) برای شرح وقایعی که به حملهٔ کربلا از ناحیهٔ وهابی‌ها منجر شد به‌ج۲ ص۴۱ـ۴۳ کتاب «سفری به عربستان مرکزی و خاوری» تألیف پال‌گراو مراجعه کنید «مرد متعصبی ازاهالی گیلان داوطلب جان نثاری شد در تهران باو تعلیمات لازم دادند وبه‌بارگاه امام حسین که مکه رسمی اهل شیعه است حرکت کرد و توبه‌نامه‌ای برای تمام گناهان گذشته‌وآینده‌خود فراهم ساخت و سندی مهروموم شده داشت‌حاکی ازآنکه ازلذات جاودانی بهشت برخوردار خواهد گردید ، اگر بتواند روی زمین را از لوث وجود قهار نجدی پاك سازد . روزی هنگام نماز شام در صف پشت سر عبدالعزیز قرار گرفت و دو رکعت اول نماز را برگزار کرد در رکعت سوم هنگامی که

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

که بمنظور انتقامجوئی از آن عمل شنیع بالشکریان خود حرکت کند اما وقتی که راجع به دشواری کار حملهٔ به قلمرو سلطان عربستان تأمل کرد تصمیم گرفت نماینده‌ای نزد پاشای بغداد که قول داده بودنسل وهابی‌ها را از میان بردارد بفرستد. دراین بین حضور شاه برای رفع طغیان قبیله‌های ترکمن اترك وگرگان در استراباد لازم آمد این‌قبایل را شاه کاملاً شکست داد وپس از انجام یافتن آن کار به تهران بازگشت در این سال ( ۱۸۰۳ میلادی ) افغانهای سیستان از جانب بم‌ونرمانشیر به ایالت کرمان حمله بردند .

یکی از سرداران شاه در جلو حصار شهر باعده‌ای برای نظارت ماند، این سردار مشاهده کرد که نادر میرزا چنانکه قول داده بودند تسلیم نشد ازینرو برای استمداد بشاه مراجعه‌نمود تا محاصرهٔ شهر را تجدید کند یکی از پسران شاه بکمك او رفت و بمردم مشهد اخطار کرد که دروازه‌ها را بروی نمایندهٔ شاه بازکنند اما نادر میرزا که‌حتی ـ الامکان قصد فرمانبرداری نداشت‌تصمیم بمقاومت گرفت، گویا مجاورت در بارگاه امام رضا و عادی شدن آن بارگاه در نزد وی این اطمینان موهوم را که‌حتی قوی‌ترین افراد ایرانی قادر به رفتار خلافی نسبت به چنان بارگاه مقدسی نبوده‌اند از فکر او زدوده بود و برای آنکه ازعهدهٔ مخارجی که جهت نگاهداری قشون بمنظور حراست حصار شهر لازم‌بود

---

بقیهٔحاشیه ازصفحهٔ قبل

سلطان نجد مشغول رکوع ونیاز بدرگاه پروردگار بود خنجر تیز خراسانی‌خود را بر پیکر او فروبرد این‌وقایع بطوریکه راوی برای من‌حکایت میکرد درحدود سال۱۸۰۵ یا ۱۸۰۶ اتفاق افتاد عبدالله بسمت شمال بقصد بارگاه حسین یا کربلا که هدف انتقام او بود حرکت کرد و در آنجا هجوم مقاومت‌ناپذیرش شهر را ناچار به‌تسلیم کردو کشتار قساوت‌آمیز مدافعان واهالی باخون عبدالعزیز جبران شد .

برآید باجسارت تمام به صحن مقدس رفت و در حالیکه در شأن امام رضا ثناخوانی میکرد آنجا را در میان گرفت و با عده‌ای افراد جسور مانند خودش پا به مقدس ترین نقطهٔ بارگاه نهاد و ضریح را که مانع تردد زائران به آرامگاه امام بود عقب زد، گنبد امام‌رضا را هم که هزاران تن زائران در زیر آفتاب شرق از دورترین نقاط برای تعظیم و زیارت آن میآیند مورد سوء قصد قرارداد و طلاهای گنبد را برای رفع حوائج سربازان یاغی خود از موضع طلایی آن برداشت و پس از ارتکاب این کار سراسر گناه که کاملاً برخلاف احساسات عامه بود نادر میرزا بصورت مرد لگام گسیخته‌ای در آمد، درنتیجه مردم‌عصبانی بر سر سربازان سرکش ریختند و چون عدهٔ اهالی بیشتر بود آنها را از ارتکاب اعمال خلاف بیشتری نسبت به آرامگاه باز داشتند .

نادر میرزا این پایداری و ابراز اقتدار خود را به تأکیدات سیدمهدی مجتهد نسبت میداد که چند هفته پیش از آن همشهریهای خود را از محاصرهٔ قشون فتحعلی شاه نجات داده بود. این سید اولاد پیغمبر هفتاد سال داشت و بواسطهٔ رحم و مروت قابل ملاحظهٔ خود از برجسته ترین مقدسان ایران بشمار میرفت شاهزادهٔ گستاخ روز بعد از واقعهٔ حمله به بارگاه امام رضا بامداد که سیّد سرگرم ادای نماز بود قهراً واردخانه او شد و چون آقا را در بیرونی خانه ندید رسم پایدار ایرانی که ورود اجنبی را به اندرون خاص بانوان بکلی منع میکندمانع کار آن مرد جسور نشد، در اندرون خانه سید را بر روی فرشی مشاهده کرد که بعبادت و نماز و توسل بدرگاه چاره ساز مشغول بود ولی اخلاق نیک و نمازگزاری سید در نظر نادر میرزا قدر واحترامی‌نداشت و با تبرزین جنگی خود سید را نقش بر زمین کرد، با این‌عمل او بانگ

ترس و وحشت برخاست و مردم یکدل و یکجهت دروازه‌های شهر را بروی لشکرشاه گشودند، نادرمیرزا بوسیلهٔ راه‌آب عمومی پابفرار گذاشت ولی زود به تعقیب او برخاستند و در چهار فرسنگی مشهد دستگیرشد دست وپای او را بزنجیر کردند و بهمان وضع او را به تهران به حضور شاه بردند. نظرعامه‌این بود که به‌حداعلای مجازاتی که در اختیار شاه بود برسد و بطرز عادی که این مجازات عملی شد با رویه متداول در ایران‌نیک‌سازگاربود، وقتیکه ازاوپرسیدند چراسیدخدا راکشتی؟فقط به انکارآن‌پرداخت ودرنتیجه باآن گفتار، شاه فرمان‌دادزبانش‌را ازدهانش بکنند ودستهای اورااز تن‌جداسازند ومیلهٔ‌سرخ آهن به‌چشمهای اوبکشند کسانی‌هم که اورا درآن‌عمل‌پوزش‌ناپذیریاری کرده بودند بقتل‌رسیدند واین شیوهٔ مجازات‌حدّت عمل‌خاص ایرانیان‌رادرموردخونخواهی‌نمودار میسازد، چون تاریخ‌نویسان قاجاریه با خشنودی خاطرنشان کردند که بااین کار شاه از ریختن خون جدّ خود فتحعلی خان که بدست نادر کشته شده بود انتقام گرفت.

حال، فتحعلی‌شاه در اوج قدرت و ظفر بود چون توانست تمام شورشهای داخلی را از بین ببرد و برای حراست تمامیت ارضی قلمرو پادشاهی ایران مرارت بسیار کشید و در نتیجه مردم از سواحل دریای عمان و مرز بلوچستان در سراسر سرزمین وسیع ایران تا آبهای بحر خزر همه جا تابع فرمان و سطوت مطلق او بودند قیصر جوان گرجستان با آنکه سابقاً به تزار روس تسلیم‌شده بود اینک شاه را سرور واقعی خود میشناخت و شاه از جانب یک دولت مقتدر بیگانه تحریص شده بود که امپراتوری خود را بسوی افغانستان توسعه دهد. پادشاهان ایران لقب غرور آمیز شاهنشاه را بمناسبت آنکه بر امیران موروثی افغانستان

گرجستان، کردستان و عربستان فرمانروایی‌میکردند اختیارکرده بودند و یکی از این چهار دست نشانده یعنی افغانستان چنانکه دیده‌ایم بکلی طوق فرمانبرداری را ازگردن بر انداخته بود ، اراضی والی‌عربستان ضمیمهٔ سر زمین اصلی ایران شده بود ولی چون شاه هنوز بر دوایالت دیگر ادعای فرمانروایی داشت میتوانست باز هم مدعی لقب‌شاهنشاه باشد .

پیرامون شاه را خیل فرزندان فراگرفته بودند که‌لایق‌ترین‌ایشان ولیعهد جانشین آینده‌شاه بود(۱)عایدات شاه را در دوره‌ایکه از آن یاد میکنیم نویسنده‌ای انگلیسی ۲ مبلغی کمتر از شش‌ملیون لیره تخمین زده است جواهرات شاهی که در اختیار فتحعلی شاه بوده از جواهرات هر شهریار معاصر مسیحی گرانبها تر بشمار میرفته است ۳

ولی ابر تیره‌ای از جهت شمال فرا میرسید که بزودی‌نیز برحالت درخشان آن دوره سایه انداخت و بموقع خود آثار ناگوار آن برسر زمین

---

(۱) عباس‌میرزا مسن‌ترین پسران فتحعلی شاه نبود بلکه آقا محمد خان او را نامزد ولیعهدی کرده بود، برادرارشد او ازینروبولیعهدی برگزیده‌نشد که درکودکی عموی بزرگش ازوی پرسید اگر شاه بشوی چه میکنی؟ طفل نگاهی که بیشتر علامت حقیقت گوئی‌بود باجسارت بصورت‌نفرت‌انگیزخواجه انداخت‌و گفت «ترا‌خواهم کشت» این جواب که نزدیك بود بقیمت جانش تمام شود مانع جانشینی او شد .

(۲) سرجان ملکم

(۳) مؤلف کتاب «پادشاهان از کار کنار میروند» اظهارمیدارد گفتن این‌سخن با تکذیب‌آن توأم است باین‌معنی که شاه جدید ایران مانند سرای سه‌سلطان درکلن ازپولك شیشه وجواهرات‌بدلی‌محاصره شده است، این نویسنده مطلع برای‌خوانندگان شرح می‌دهد که روس به‌شاه لاف می‌زند فرانسه ، ریشخند می کند وانگلستان‌هم با او رفتار چندان قرین‌نزاکتی ندارد .

ایران فرو ریخت.وقایع این دوره در فصل آینده بیان خواهد شد . ۱

(۱) شرح ذیل بقلم دوتن ازسیاحان اخیر معرّف قسمتی از شکوه شرقی است که دربار فتحعلیشاه در هنگام جشنها داشته است ـ صحنه :

« اولین مراسم جشن نوروز تقدیم کردن هدایائی است که از ایالات مختلف میرسید بدواً «هدیهٔ شاهزاده حسینعلی‌میرزا حاکم شیرازتقدیم می‌شود، رئیس تشریفات جلو می‌رود درحالیکه متصدی هدایا و پیشخدمتی همراه است این شخص وقتی اسم و رسم تقدیم کننده اعلام می گردد از روی کاغذی‌نام همه اجناس را بصدای‌بلند می‌خواند هدایای حسینعلی میرزا مشتمل‌بر مجموعه‌های بزرگ متعددی بوده که آنها را بر سر افراد می گذاشتند ومحتویات‌آنها مرکب ازشال ، اجناس‌گوناگون ، مروارید وغیره بوده است سپس مجموعه‌های بسیار دیگر پرازقند و شیرینی و پس‌ازآن چندین‌قاطر حامل‌میوه‌ها و غیره بارمغان‌می‌آورد ، هدایای دوم از محمد علی‌خان شاهزاده همدان ارشد پسران شاه که از جانب پدر از حق جانشینی محروم شده بود تقدیم می شده چون مادرش گرجی بوده از لحاظ نسب پائین‌تر از مادران شاهزاده های جوان دیگر بوده‌است ، هدایای او معرف سیرت شخصی اوومرکب از تپانچه و شمشیر و صدرأس شتر و بهمان اندازه هم قاطر بود، آنگاه پیشکش‌های شاهزاده یزدراکه فرزند دیگر شاه بود بحضور می‌آوردند وعبارت بود از : شال وپارچه‌های ابریشمی‌از محصولات شهرخود اوسپس هدایای شاهزاده مشهد تقدیم می گردید وآخر از همه‌که گرانبها تراز همه نیز بود تقدیمی حاجی محمدحسین خان امین‌الدوله عرضه می‌شد و مشتمل بر پنجاه قاطر بود که هر کدام حامل یك هزار تومان بودند (سفرنامهٔ ایران نگارش موریه) .

تشریفات ورود شاه به‌ترتیب ذیل آغازشد :

ابتدا فرزندان ارشد شاه وارد شدند در همان‌طرفی‌که ما ایستاده بودیم عباس میرزا در انتهای سمت چپ همه‌که درست در پهلوی راست تخت سلطنتی بود قرار گرفت برادران او از دنبال‌آمدند بطوریکه حلقه ردیف‌ما تقریباً بسته شد، روبروی این ردیف خاص شاهزادگان ارشدکه همگی درسن‌وسال بلوغ بودند برادران‌جوانتر در سمت دیگرآب‌نما صف بستندهمگی‌جامه‌های فاخرو زربفت و شال‌و کمربندپوشیده بودند که از لای آن دسته جواهرنشان خنجرشان دیده میشد هر کدام قبای زر دوز آستردار با یقه‌بلند از ظریف‌ترین پوست خز که از پشت شانه قدری پایین می‌افتاد و تاحدود ران می‌رسیدبرتن داشتند دورکلاه سیاه‌آنها از ظریف ترین شالها بسته شده بود هریك ازایشان ازمسن‌ترین تا جوان‌ترین بازوبندهائی از یاقوت و زمرد درخشان درست بربالای خم بازوبسته بودند .

بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ‌بعد

درسمت دیگر درنزدیکی پیشگاه قصر صف دیگری از رجال نامور شامل علما ومنجم باشیها و حکمای دیگر این سرزمین شرقی درسنگین‌ترین لباس مذهبی و کسوت اهل حکمت بودند بهیچوجه صدا یا حرکتی وجود نداشت وهر کس با سکوت تمام در جای‌خود ایستاده در انتظارورودملوکانه بود ، سرانجام آهنگ زنگوله‌های‌شتر ازخارج وصدای طبل‌وهمهمه‌ایکه نمی‌دانم با چه‌صداهایی توأم بود ورود اعلیحضرت رابه‌درگاه ارك خبرداد. عجیب‌ترین قسمت آن‌ولوله صدای مهیب دوشتر عظیم بود که برای همین منظوراعلام حرکت خاص‌همایونی‌تربیت یافته بودند . شاه ازسمت چپ وارد تالارشد و تا جلوآن پیش رفت با روش ومنشی که خاص سلاطین است،من هیچوقت قبل‌ازآن‌ناظر چنان وضع پرشکوه عالی نبوده‌ام شاه با همان وقار بی‌تکلف وصف‌ناپذیر برتخت‌جلوس کرد واگر درروش‌ورفتارش جزئی تصنع بنظرمی‌رسیدحتماً درمن آن همه‌تأثیرنمی‌بخشید و مردی را می‌دیدم که در مقام سلطنت نقش خود را خوب نمایش می‌داد وحال آنکه ناظرحرکات پادشاه‌برازنده‌ای بودم که به‌عظمت وضع خود آگاهی داشت وبرازندگی آنچه راکه حس می کرد نیز واجد بود .

شاه یك پارچه جواهر بود که در اولین برخورد بیننده را مبهوت می‌ساخت ، جزئیات لباسش عبارت از تاجی بود که برسرداشت و از شکل و اندازهٔ آن پیدا بود که مختص تاج شاهی بوده است این‌تاج را دانه‌های متراکم الماس مروارید،یاقوت و زمرد تشکیل می‌داد و چنان استادانه در کنار هم چیده شده بود که تلالو نور آنها مجموعه‌ای از زیباترین رنگها را منعکس می‌ساخت چندین عدد پر مشکی شبیه پـر حواصیل در میان جقه‌های درخشان این تاج واقعی شاهنشاهی قرار داشت که انتهـای خمیده هر کدام بمرواریدهای گلابی‌شکل بسیار درشت ختم می‌شد ،

جامه زربفت شاه تقریباً از جواهراتی از نوع جواهرات تاج پوشیده بود و از روی شانه‌هایش دو رشته مروارید می گذشت که شاید بیشترین تعداد مروارید جهان بود لباسش را ازآنجهت جامه می‌نامم که ازگردن تا انتهای کمرچپ وی را فرا می‌ـ گرفت و قامتش را هم چون مقامش زیبا وبا شکوه جلوه‌گر می‌ساخت ، این جامه در انتهای‌کمر مانند لباس معمول ایرانی به‌بافته‌گشادی منتهی می‌شد که از همان اشیاء گرانبها تشکیل شده برد . ولی هیچ‌چیز از لحاظ شکوه وجلال بپایه بازوبند پهنی که ببازوهایش بسته بود وکمربندی که بکمر داشت نمی‌رسید زیرا اینها درمقـابل اشعهٔ آفتاب چون آتش‌زبانه می کشیدند ووقتی نامهایی راکه ازاین همه جلا ودرخشندگی گرفته شده می‌شنویم از دیدن یك چنین اثری درشگفت نخواهیم‌شد . بازوبند راستش راکوه نور و بازوبند بازوی چپش را دریای نور می‌نامند .

تخت سلطنتی از مرمر سفید خالص بود که چند پله از زمین بالاتر بود و بـا شالها و پارچه‌های زر مفروش بود و شاه برسم کشور خویش بآن جلوس می کرد . در

پشت شاه مخدّه بزرگی بود که روی آن رشته‌های مروارید دوخته شده بود . قسمتی که تخت شاهی‌درآن واقع شده ازجلو باز بود درپشت‌آن دو ستون خمیده مرمرسفید قرار داشت که رگه‌هائی از طلا درآنها بکار برده‌اند . قسمت داخلی به کنده کاریها و تذهیب ونقاشیهای سبك عرب وآیینه تزیین شده بود ، آئینه‌ها و سایر تزیینات‌درهم آمیخته بود و همه از سقف تاکف تالاررا منور و درخشان می‌کرد .گلدانهای گل و ظرفهای گلاب دراطراف چیده شده بود .

از هنگامیکه شاه‌بتخت نزدیك می‌شد تا وقتی‌که برتخت جلوس می‌کرد کلیه حاضران سرهای خود را بپائین خم می‌کردند و پس‌ازآن سکوت مرگباری همه‌جا را فرا می‌گرفت . همگی ظاهر بسیار عالی و در واقع ترسناکی داشتند در چنین مجلسی چنان سکوتی‌حکمفرما بود که کوچك‌ترین صدای حرکت وآرامترین صدای ریزش‌آب فواره بگوش می‌رسید .

دراین سکوت سنگین که همه چشمها به شیئی درخشان مقابل خود دوخته‌شده بود و همچون مجسمه مهر درخشان وبی‌حرکت در جای خود نشسته بود ناگهان‌شلیك الفاظی که دریك لحظه از دهان‌آخوندها ومنجم‌ها خارج شد مرا ازحالت بهت وحیرت بخود آورد اینها در واقع‌القاب و حدود اقدامات خطیر شاه را توأم با مدح و ستایش‌و شهامت وآزادگی وقدرت وسیع شاه اعلام می‌کردند . درپایان این مراسم در حالیکه هنوز سرها بطرف زمین خم بود و طنین صداها در فضا خاموش می‌شد تقریباً نیم دقیقه همه جا را سکوت فراگرفت سپس اعلیحضرت شروع بسخن گفتن کرد . سخنان شاه حتی بیش ازصدای ناگهانی‌آخوندها ترسناك و تکان دهنده بود این بار صدایی بسیار عمیق و توخالی وبلندشبیه صدایی بودکه از قبر بیرون می‌آمد .

(سفرنامه : سر . ر . کرپورترز)



# فصل ششم

کنار گیری امیر گرجستان بنفع امپراتوری روس سال ۱۸۰۰ - شکست دادن ژنرال لازارف پرنس الکساندر را - تصرف گنجه - نبرد اچمیازین - مغلوب ساختن سزانف ایرانیها را و محاصره کردن ایروان - حمله های شبانه - رفع محاصرهٔ ایروان - وقایع سر حدات شرقی و جنوبی ایران - بخارا - نرمانشیر و سیستان - تسلیم شدن فرماندهٔ قراباغ به روس - جنگ در این ولایت - پیاده شدن روسها در گیلان - تسخیر گرجستان بدست ایرانیان - قتل سزانف - مأموریت ژوبر - سقوط ابراهیم خلیل‌خان مرزترکیه وایران - استقرار قدرت روس ازقفقاز تا مغان - جنگ ایرانیان باافغانها - ورود سفرایی ازجانب ناپلیون وتال پورسند ورود هیئتی از انگلستان - عهدنامه - ورود هیئتی از هند - فاجعهٔ لشکر ایران درجنگ روس - تصرف لنگران - صلح گلستان ۱۸۱۳ .

در فصل پیش بیان شد که گرگین یا جرج که بجای پدر خود هراکلیوس ، قیصرگرجستان شده بود شرحی مبنی برفرمانبرداری به فتحعلی شاه نوشت فتحعلی شاه این عمل طاعت را از جانب شهریار ایبریان پذیرفت و جنگی که بین روسیه و ایران در بارهٔ قیصرهراکلیوس پیش آمده بود گویا دیرزمانی بعد منجر به امضای عهدنامه رسمی صلح شد .

پس از درگذشت کاترین روسیه و آقامحمدخان زدوخورد ازدو طرف قطع گردید و بلهوسی یا سیاست پل امپراتور روس موقتاً موجب

جلوگیری عملیات تهاجمی دولت نیرومند شمالی‌شد، فتحعلی شاه هم چنانکه دیده‌ایم سخت گرفتار سرکوب مدعیان متعدد تاج کیان بودولی سیاست دیرین که ابتکار پترکبیر بود بزودی بر مزاج هوسباز پسر کاترین غالب آمد،او به نمایندگی روس دستور داد که نفوذ خود را بر مغز نحیف آخرین جانشین تخت سلطنت خاندان بقراطی برقرارسازد و در نتیجه برطبق مدرکی بتاریخ ۲۸ سپتامبر سال ۱۸۰۰ قیصر جرج سیزدهم گرجستان بنام خود و جانشینانش بنفع امپراتور روس ازسلطنت صرف نظر کرد، این عمل چنانکه حکایت کرده‌اند او را گرفتار لعن و کینهٔ نجبای مملکت وی ساخت ۱

ملکهٔ اواز واهمه‌ایکه موجب تسلیم شوهر محجوبش به خواسته‌های خیانت آمیز نمایندگان روس شده بود سخت سرافکنده شد و موقعیکه خواستند او را برای فرستادنش به مسکو دستگیر کنند پرنسس رنجیده خاطر خنجرش را کشید و افسر روس را که قصد گرفتن او را داشت مجروح ساخت. پرنس الکساندر برادر جوان‌تر جرج میل نداشت ناظر از دست رفتن تاج سلطنت خانوادگی باشد پس سعی کرد آنرا برای خود تأمین کند و نهایت کوشش را بکار برد که سبب شورشی

---

(۱) چند سطر زیر مستخرج ازاعلامیه امپراتور الکساندر به ملت گرجستان بتاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۰۱ است :

« بمنظور افزایش نیروی ملی خودمان و یا بملاحظات نفع خصوصی و یا توسعه حدود بسیار وسیع امپراتوری خودمان‌نیست که بار زمامداری گرجستان را می‌پذیریم عواطف‌بزرگواری، شرافت وانسانیت ماایجاب کرده است که باروظیفه مقدس‌اجتناب‌از مقاومت را در برابر فریاد مشقت باری که‌از سینهٔ شما بلند است بردوش بگیرم و گرفتاریهائی راکه دارید برطرف سازم و در سرزمین گرجستان حکومتی قوی وقابل اداره و تأمین عدالت توأم با حقانیت و حمایت از جان ومال افراد وگسترش برکات قانون بر همگان بگمارم . »

عمومی بشود ولی سران قوم در بیهوده بودن تلاش بر انداختن قید بندگی روس تردیدی نداشتند مگر آنکه امکان حمایت نظامی ازایران یا ترکیه در میان باشد، پس الکساندر سعی کرد از هر دو دولت مزبور استمداد کند در آن موقع حکومت عثمانی نگران پیشرفتهای ناپلیون درشرق بود، فتحعلی شاه نیز در آن موقع قصد نداشت موجب تحریک خصومت همسایه نیرومند شمالی بشود بازاز درخواست الکساندر امیر اورس (Avars) و خان قراباغ استقبال و قبول کردند که در مبارزهٔ او برای بیرون راندن روسها ازگرجستان همراهی کنند ولی در تفلیس از وجوداین نقشه بموقع اطلاع یافتند واقداماتی شدید برای جلوگیری از آن بکار بردند. ژنرال لازارف با کمک توپخانه قوی خود بفتح درخشانی در ساحل رودخانه کوراناٸل آمد و طرفداران گستاخ شاهزاده گرجی را شکست داد، فرماندهٔ قوای روس درقفقاز به گنجه یعنی الیزابت پل جدید حمله برد و بارفتار سختی که نسبت به اهالی آنجا کرد به دیگران که امکان داشت در برابر قدرت تزار مقاومت کنند اعلام خطر نمود ، ژنرال سزانوف ازگنجه به ایروان پیشروی کرد چون حاکم قلعه آنجا قول داده بود که تسلیم سردار روس بشود .

در بار ایران از این جریانات حقاً دچار نگرانی شد و به ولیعهد فرمان رسید که برای جنگ رهسپار ایروان بشود و خود شاه نیز بمنظور آنکه بمیدان نبرد نزدیک باشد دردشت اوجان خیمه برافراشت ولیعهد یکی از سرداران خود مهدی قلی خان را با شش هزار سوار بمرزترکیه فرستاد تا ایلات سرگردان را که حاکم ایروان از آنجا رانده و ناچار به عبور از مرزکرده بود بازگرداند .

این سردار پس از انجام دادن مأموریت خود وقتی که مراجعت

میکرد ناگهان با لشکر سازانف روبرو شد وچون قوای او بمقدار کافی و در وضعی نبود که بتواند در مقابل توپخانهٔ روس مقاومت کند ناچار از زدوخورد احتراز کرد و با عقب نشینی سریع و تأمین پوشش بوسیلهٔ نفراتی تازه نفس برای افراد ایل تلاش دشمن را برای درهم‌شکستن قوای خود خنثی کرد و بدین وسیله توانست خود را به لشکرولیعهد برساند .

سپس ژنرال سازانف بحدود کلیسای معروف اچمیازین که مقر کشیش اعظم ارامنه بود پیشروی کرد و در آنجا با قوای ایران که آماده نبرد بودند مصادف شد، عباس میرزا نیروی خود را برای جنگ بسه دسته تقسیم کرد فرماندهی قسمت مرکزی را خود بر عهده گرفت تا در صورت وقوع نبرد از پسر قیصر مخلوع گرجستان کمک دریافت کند زدوخورد سه روز بطول‌انجامید، ایرانیها اظهار داشته‌اند که هرچند از توپخانه روس صدمه بسیار دیده بودند ولی مغلوب نشدند. ژنرال سازانف سپس بسمت ایروان تاخت و والی آنجا از انجام دادن قولی که داده بود شانه خالی کرد، این شخص مرد ثابت قدمی نبود و همواره جانب قوی‌تر را میگرفت و چون مشاهده کرد که قشون روس نتوانسته بود قوای ایران را از بین ببرد نظر او نسبت به زور قوای متهاجم فوری تغییر کرد و نمایندهٔ معتمدی نزد ولیعهد فرستاد که حاضر است هر گاه مورد عفو واقع شود در کنار لشکر شاه جنگ کند و چون از این بابت اطمینان یافت به مأمور روسی که برای تسلیم ایروان آمده بود اطلاع داد که مطلب تازه‌ای برای فرمانده او ندارد و در نتیجه سردار روس از این پیمان شکنی سخت برآشفت و در صدد برآمد که با حمله‌ای ناگهانی برای جبران ابهت روسیه اقدام کند لشکر ایران او را تا حدود ایروان

تعقیب کرد و در بامداد ششم ربیع‌الثانی ١٢١٩ ( ١٨٠٤ مسیحی ) وی قوای شاه را در اردوگاه خود غافلگیر کرد و ایرانیان نتوانستند در مقابل حملهٔ شدید پیاده نظام منظم روس مقاومت کنند و با آشفتگی تمام پا بفرار نهادند،مساعی ولیعهد برای جلوگیری از این وضع نیز نتیجه نداد آنگاه سردار روس ایروان را محاصره و مجدداً با محمدخان حاکم آنجا مذاکره را شروع کرد .

عباس میرزا باقیماندهٔ قوای خود را در دیرك که در چهل میلی میدان جنگ بود جمع کرد و بانتظار فرمان شاه در آنجا ماند شاه در ورود بحدود رودخانه ارس قبل از همه اسب خود را به آب زد و تمام نفرات هم به پیروی از کار سلطان خود از آب گذشتند. درموقع ورود به نخجوان شاه دیدن سرچند تن روس راکه برسم وحشیانه ایرانی پس از دستگیری آن افراد از تن جدا ساخته و بحضور شاه آورده بودند بفال نیک گرفت ولی پس از آنکه به لشکر ولیعهد پیوست متوجه شد که قوای در هم او نمیتوانست با لشکر مرتب روس در روشنایی روزنبرد کند پس دستور داد بطرف قوای روس که در سنگرگاه خود بودند حمله شبانه آغاز کنند. بنابراظهار ایرانیان این حرکت بوسیلهٔ سه گروه قوای ایرانی صورت گرفت و تلفات زیاد بر دشمن وارد آمد همین حمله شبانه را ژنرال سازانف میتوانست تجدید کند که یکی از جاسوسان عباس میرزا خبر آنرا رسانید و در نتیجه شاه قوای خود را به تپه‌های اطراف اردوگاه برد و از این محل توپخانه او موفق شد چادر دشمن‌را که در پایین واقع بود سخت گلوله باران کنند، روسها در این حمله شبانه راه راگم کردند و صبح وقتی به اردوگاه خود رسیدند متوجه وضع مساعدی که ایرانیها داشتند گردیدند و پس از زدوخوردی که

بین آنها درگرفت دو طرف به مقرّ اصلی خود بازگشتند با این‌ترتیب ژنرال سازانف نتوانست به پیشرفت چندانی‌بسمت ایروان نایل آیدو از لحاظ لوازم وُ اسلحه دچار مضیقه شدید شد وعده‌ای را هم که بمنظور کمک در امر آوردن تدارکاتی که برای او از تفلیس میامدند فرستاده بود مواجه با اردوی شاه و مجبور ببازگشت بحدود ایروان شدند تمام طرق مشرف به آن محل نیز زیر نظر ایرانیان بود و چون از آمدن دسته دوم حامل تدارکات هم که از تفلیس میآمدند جلوگیری شد سردار روس ناگزیر دست از محاصره ایروان برداشت و شبانه از مقابل شهر عقب نشینی کرد،عقب‌نشینی سریع او توام با پیشرفت سوار نظام ایران شدکه توانستند زحمات بسیاری برای قوای متفرق روس ایجادکنند با این‌ترتیب شاه بار دیگر بر ولایت ایروان تسلط یافت پیش از آنکه به شرح بقیهٔ وقایع جنگ مزبور بپردازیم جا دارد نظری اجمالی بوضع قسمتهای دیگر حدود وسیع ایران بیندازیم .

جهانگیری نادرشاه آشفتگی کلی در سراسر آسیای مرکزی ایجاد کرد و از جمله اثرات آن پس از مرگ او تغییر خاندان پادشاهی‌بخارا بود . فرزند امیر دانیل بنام امیر معصوم که عموماً‌به‌بیگی‌جان شهرت داشت نفوذ خود را نه تنها بر ازبکها تحمیل کرد بلکه بواسطهٔ قدرت سوار نظام خود توانست به ایالت خراسان هم دست‌اندازی و شهر مرو راتصرف کند، این شهریار، پس از وفات دو پسر باقی گذاشت برادر ارشد برضد برادر دیگر دست به اسلحه برد و بدین‌ترتیب برادر مزبور ناچار به شاه ایران پناهنده شد ، شاه اورا باملاطفت بسیار پناه داد و بفرزند خواندگی پذیرفت و به والی خراسان فرمان فرستادکه برطبق منظور شاهزاده فراری رفتارکند تا بر برادر خود چیره شود .

در پایان سلطنت احمد شاه اولین پادشاه افغانستان یکی از سران طایفه قلزایی که ازازدیادقدرت ابدالیها نگران شده بود با اجازهٔ کریم‌خان بتصرف نرمانشیر دربلوچستان نائل آمد و پسر او حکومت آنجا را بدست گرفت ، فتحعلی شاه بعداً به حاکم کرمان امر کرد که قدرت خود را بر افغانهای مجاورآن حدود توسعه بدهد رئیس طایفهٔ مزبور پس از شنیدن این دستور به حضور شاه رفت و فرمان خلاف آنرا برای والی کرمان با حکم ولایت نرمانشیر و سیستان گرفت این سردار که نامش محمدخان بود در بازگشت از فرمان شاه سرپیچی کرد و در نتیجه لشکری از ایران به ناحیهٔ نرمانشیر تاخت و پس از بیرون کردن افغانها والی کرمان آن محل را به ایالتی که تعلق داشت ملحق ساخت .

سال بعد از واقعهٔ جنگ شاه که در دامنهٔ کوه آرارات اتفاق‌افتاده بود اردوگاه همایونی به جلگه سلطانیه انتقال یافت و بولیعهد فرمان صادرگردید که جنگ را درولایت قراباغ ادامه دهد . ابراهیم خلیل خان رئیس قلعه شیشه که در فصل پیش، ازاو یاد کردیم داوطلبانه نسبت به روس اظهار اطاعت کرد و نوادهٔ خود را گروگان نزد ژنرال سازانف فرستاد و هنگامی که نیروی ولیعهد نزدیک آمد این شخص برای آنکه از عهدهٔ مقاومت برآید از روسیه استمداد کرد که درنتیجه سیصد تن کمک فرستادند تا چریک سوار نظام او را برای دفاع از پل خدا آفرین بر رودخانه ارس همراهی کند، عباس میرزا ازراه این پل عازم قراباغ شد و ایرانیان توانستند از آن عبور کنند قوای ابراهیم خلیل خان با تلفات عقب‌نشینی کردند ، پس از این واقعه ولیعهد بسمت شیشه پیشروی کرد و حاکم این محل بار دیگر برای دریافت

کمک فوری به ژنرال‌سازانف‌فشار آورد ، بنابراین قوای کمکی نیرومند از تفلیس برای او فرستادند که با اردوی عباس میرزا مواجه و مجبور شدند درگورستانی سنگر بگیرند.برطبق شرحی که ایرانیان یاد میکنند پس از شش روز جنگ پی در پی قوای روس عقب نشست و خیمه ولوازم ایشان بدست قوای ایران افتاد،درهمین‌موقع‌شهر مهم ایروان‌نیز بنام شاه بتصرف در آمد . در ابتدای نبرد مهدی‌قلی‌خان که راجع به عملیات موفقیت آمیز سوار نظام او در برابر نیروی ژنرال سازانف گفتگو کردم از طرف شاه روانه ایروان شد تا از قصد واقعی حاکم آنجا محمد خان اطلاع حاصل کند، چون بنظر میرسید که بار دیگر این‌شخص تحت‌تأثیر گفته‌های‌نمایندگان‌روس‌قرار گرفته بوداز اینرو مهدی‌قلی‌خان عزم کرد او را از بین ببرد و برای این منظور با نفرات خود وارد قلعه شد و بعنوان اینکه آنجا را برای مقابله با محاصرهٔ مجدد روسها آماده میسازد توانست تمام قوای خود را بی‌آنکه موجب تحریک سؤ-ظن حاکم بشود وارد قلعه کند و با علامت مخصوصی که داده بود سربازان او از دیوارها بالا رفتند و دروازهٔ قلعه را تصاحب کردند ، محمدخان وقتی به خیال خیانت تسلیم آن افتاد که دیر شده بود .

در این موقع فرماندهٔ روس در صدد برآمد که از سواحل گیلان به‌ایران وارد شود و از آنجا پایتخت را مورد تهدید قرار دهد اما او تمام موانع چنین کاری را کاملاً در نظر نگرفته بود، کشتی روس دربندرگاه کوچکی بنام انزلی که برخلیج‌مسلط است‌لنگر انداخت ، سربازانش‌آن محل راگرفتند و فرماندهٔ آنها از آنجا قصد کرد رشت را که شهر عمدهٔ گیلان است‌تصرف کند. مرداب‌انزلی دوازده میل وسعت دارد وقسمت عمده‌ای از آن بقدری کم عمق است که فقط کشتی‌های کوچک‌میتوانند

از آنجا عبور کنند و این کار را هم باید با چنان دقتی انجام داد تا در گل‌ولای که پیوسته از رودخانه‌پیربازار فرو میریزد گیر نکنند، بنابراین گذشتن از مرداب بوسیلهٔ کشتی امکان ناپذیر بود وقایق‌های کافی‌نیز برای حمل سربازان و لوازم و اسلحه به خشکی‌فراهم نبود، فرمانده‌روس ناچار تصمیم گرفت نفرات خود را از دور مرداب عبور دهد ولی راه باتلاقی آن حدود بقدری صعب‌العبور بود که بانهایت سختی امکان داشت توپ را از آن گذرانید . جنگل‌های انبوهی بین انزلی و شهر مهم گیلان واقع شده است در بین جنگل‌ها گیلکها آماده بودند که بموقع مهاجمان‌را گلوله‌باران کنند، مبارزه‌ای دشوارتر از این را نمیتوان بتصور آورد زیرا بهیچوجه آسان نبود که فرماندهی بتواند نیرو و تدارکات و توپخانه خود را از میان زمین‌های باتلاقی و پرگل که‌در جلو شهر رشت بود عبور بدهد در نتیجه جای تعجب نیست وقتی که گیلکها ازکمینگاه شروع به حمله کردند قوای روس به هرج و مرج اجتناب ناپذیری دچار شدند و بآنها دستور رسید که به بندرانزلی بروند و از آنجا هم باکشتی عقب‌نشینی کردند واگر قول ایرانیان قابل اعتماد باشد مقداری توپ ولوازم جنگی باقی گذاشتند .

فرماندهٔ‌روس درگرجستان ازگنجه خارج شد و درکنار رودخانه تاتار موضع گرفت ، شاه‌به‌عباس‌میرزا فرمان داد که در تسخیر گنجه سعی کند و برای آنکه توجه ژنرال سازانف را بطرف دیگر منحرف کرده باشند اسمعیل‌خان مأمور شد جبهه دیگری درکنار رودخانه‌ایکه فرمانده روسی درآنجا موضع گرفته بود ایجاد کند با این ترتیب اوموفق گردید سردار روس را از محل خود حرکت دهد و ولیعهد بتصرف گنجه نائل آمد و اهالی‌آنجا را به تبریزانتقال داد، آنگاه ژنرال‌سازانف

به شیشه حمله برد و ابراهیم خلیل‌خان قلعه را باو تسلیم کرد وسردار روس به گنجه رهسپار شد .

فرمانداران کوبه،دربند و بادکوبه و رئیس طایفهٔ لزگی کسانی برای استمداد نزد شاه فرستادند و از ایران قوایی برای یاری ایشان‌آمد گروهان روس که از انزلی به بادکوبه انتقال یافته بودند در آنجا مصادف با توپخانه حاکم شدند و قوای روس ناچار در جلو شهر ماند و با توپخانه خود صدمات زیاد بانجا واردکرد اما ازکوهستانهای لزگی ودربند قوایی به‌کمک حاکم رسیدند و فرماندهٔ روس ناگزیر بوسیلهٔ کشتی در سواحل طوالش پیاده شد لشکر روس سپس به طرف باکو تاخت و قوای طوالش هم بانجا آمدند ضمناً و لیعهد از پشت‌سر با حمله‌ای از طریق اردبیل سردار روس را تهدیدکرد و سازانف ازبیم محاصره پیشنهادکرد با رئیس قلعه بادکوبه برای تسلیم آن بمذاکره پردازد .

رئیس قلعه مزبور درصدد برآمد با فرماندارکل قفقاز ملاقات کند و متناسب باماموریت پرخیانتی‌که باو پیشنهادکرده بودند به ارتکاب جنایت بزرگی مبادرت ورزد و چنین وانمودکرده بودکه قول اورا قبول میکردند. وی مأموری به‌مقر نمایندهٔ‌مسکوی فرستاد و اطلاع دادکه مایل است شخصاً در بارهٔ شرایط تسلیم باکو با جناب اجل به مذاکره حضوری پردازد بدین ترتیب سازانف به دامی افتادکه ایرانی بی‌باك پیش پای او گذاشته بود وهنگامی‌که باخان در پای حصار بادکوبه سرگرم مذاکره بود قاتلان بر سرش ریختند وفوری هلاکش کردند و در حالیکه هنوز آشفتگی ناشی از مرگ فرمانده آنها در قوای روس حکمفرما بود نفرات ایران حمله را شروع کردند و افراد روس که

درکنار دریا مانده بودند بار دیگر بوسیله کشتی فرار اختیار کردند .

چنانکه ملاحظه شد ما شاهد تجدید روابط دوستانه یا اقدامات خصمانه بین ایران در دورهٔ فتحعلی شاه با روسیه و انگلستان بوده‌ایم حال باید به مناسبات صلح آمیز بین شاه و فرانسه بپردازیم . برای‌ما چنین‌نقل کرده‌اند که درسال ۱۲۱٦ هجری ( ۱۸۰۱ مسیحی ) تاجری ارمنی از بغداد آمده بود و ادعا داشت که حامل اعتبار نامه‌ای ازدولت امپراتوری ناپلئونی است ولی در تهران کسی قادر به ترجمهٔ متن‌فرانسه نامه هایی که او همراه داشت نبود در نتیجه حضرت سفیر ناچار به‌تحمل بی‌اعتنایی و تحقیری گردید که‌درصورت ظاهر ، خود یا همراهانش هم برای تعدیل آن کمکی نکردند ولی اعتبار مقام و مأموریت نمایندهٔ بعدی فرانسه محل تردید نبود چون دربار ایران‌قبلاً از ورود اواطلاع حاصل کرده بود اما این سفیر که از پاریس بنا بر علاقه‌ایکه از جانب شاه در اسلامبول به سفیر فرانسه ابراز شده بود اعزام گردیده وگفته شده بود که امکان داشت شاه را از حمایت فرانسه برخوردار سازد در حدود مرز ایران ازطرف پاشای بایزید توقیف شد(۱)این شخص رابشهر بردند و هشت ماه در یک انبار خشک زیر زمینی محبوس کردند(۲)در انقضای آن مدت پاشای بایزید درگذشت وگذشته ازین ، خبر فتح اوسترلیتز که تا قلب ترکیه نفوذ کرده بود وسیلهٔ حمایت کافی برای نمایندگان فرانسه فراهم‌ساخت ، ولیعهد ایران آزادی مسیو ژوبر را خواستار شد واو توانست سفر خود را بمقصد ایران‌تعقیب کند. وی در ماه مه ۱۸۰٦ به تهران وارد شد وپس از توقف کوتاهی همراه سفیری

---

(۱) یادداشتهای راجع به‌ایران تألیف م. لانگلس

(۲) مسافرت به‌ارمنستان و ایران تألیف ب . ا . ژوبر

از ایران که عازم مأموریت در نزد دولت امپراتوری ناپلئون بود به اروپا بازگشت سفیر مزبور به تیلسیت رفت و در آنجا عهدنامه‌ای امضا کرد که امپراتورآنرا در مه ۱۸۰۷ در فینکشتاین تصویب نمود (۱).

گفته‌اند خان‌قراباغ ابراهیم خلیل‌خان کذایی که مدتها در مقابل قدرت آقا محمدخان ایستادگی کرده بود داوطلبانه روسها را به قلعه شیشه راه داد ولی پس از تأمل کافی آن سردار سالخورده دریافت که یک مسلمان مؤمن نمیبایست در تحمیل حکومت کفر برگروهی از اهل ایمان همراهی کرده باشد، این ندامت وجدانی او مصادف با پیغامی شد که از خواهر خود که زن فتحعلی شاه بود و فرزندش که در اردوگاه شاه بسر میبرد دریافت داشت بنابراین درصدد برآمد قوای روس را در شیشه نابود وآن قلعه را به دولت ایران تسلیم کند.

چون شاه از این تصمیم او اطلاع حاصل کرد به ولیعهد دستور داد که بسمت قراباغ حرکت کند تا بتواند درصورت لزوم به ابراهیم خلیل‌خان کمک برساند ازینرو عباس میرزا بطرف قراباغ شتافت وفرزند خان آن ایالت را از جلو روانه کرد، در ورود به پل خدا آفرین بر رودخانه ارس والاحضرت با نفرات پسر ابراهیم‌خان برخورد کرد که سرافکندگی و صورت ماتمزده‌اش حاکی از نابودی خان طایفه بود گویا ابراهیم خلیل‌خان در نظر داشت باتفاق دوهزار تن قلعه راترک گوید و به اردوگاهی در چهل میلی حرکت کند و در انتظار ورود فرزند خویش بماند و از جمله کسانی راکه از این نقشه آگاه ساخته و باآنان مشورت کرده بود یکی نوادهٔ خود او بود این جوان که از

---

(۱) مجله بلاک‌وود (Black wood) چاپ ادمبورگ شماره ۲۱سال ۱۸۲۷ - پیشرفت درشرق.

عموی خود نفرت شدید داشت تمام نقشهٔ او را باخیانت خود برهم‌زد
چون موضوع را بفرمانده روس اطلاع داد این افسر پلید از عهدهٔ وضع
بغرنجی که پیش آمده بود نیک بر آمد،نوادهٔ خان را با خود برداشت
و در دل شب باتفاق سیصدتن به خیمه ابراهیم‌خان رفت و در وضع
مغشوشی که ایجاد شده بودخان و سی‌ویک تن از بستگان و نوکرانش
را بقتل رسانید سپس فرماندهٔ روس یکی از فرزندان خان متوفی راحاکم
قراباغ کرد و خود در شیشه سنگر گرفت تا از تفلیس قوای امدادی
برای او بفرستند.نفرات کمکی بسرعت به قراباغ فرستاده شد ولی آنها
در محلی بنام خانشین با لشکر عباس‌میرزا تصادف کردند که پس از
نبرد سختی فتح با قوای ایران شد و افراد روسی درهم و بر هم عقب
نشینی کردند و آنگاه قوای نامنظم ایران در نقاط مختلف گرجستان
متفرق شدند تا در همه جا خرابی بار آورند و خود فرماندهٔ ایرانی
بسمت ارس بازگشت و عده‌ای را اعزام کرد تا طوایف قراباغ را به
ایران بیاورند و چون یکی از ایشان مخالف این حرکت بود برای نبرد
با ایرانیان از روسها استمداد کرد، نیروی کمکی آمد و گروه ایرانی
شکست یافتند عباس‌میرزا هم نفرات کمک بیاری هموطنان خودفرستاد
در نتیجه فرماندهٔ روس پس از تقویت نفراتی که در شیشه مستقربودند
به تفلیس بازگشت،ولیعهد به ولایت شیروان تاخت تا حاکم بی‌قید
آنجا را سرکوب کند و چون این کار انجام شد به تبریزبرگشت، درآن
ضمن خان دربندالحاق‌ولایت‌خود را به‌روس‌اعلام داشت .

درهمین سال لشکر ایران‌در ناحیه دیگری هم‌سرگرم زدوخورد
بود بدین شرح که بین ارومیه و کرمانشاه نواحی مرزی شهر زور واقع
است که در آنجا پاشایی بنام عبدالرحمن حکومت داشت این پاشاکه

دچار بد رفتاری فرماندار کل بغداد شده بود به دربار ایران پناه جست و شاه بیدرنگ او را تحت حمایت گرفت و با کمک شاه حکومت خود را بازیافت و در عین حال فرزند ارشد شاه محمدعلی میرزا نایب‌السلطنه برای فرمانروایی سراسر مرز ترکیه منصوب گردید. پس‌از این واقعه پاشای بغداد بار دیگر چنان نسبت به عبدالرحمن سخت‌گیری نشان داد که‌او باز به‌ایران پناه برد ، در این منازعه ولیعهد دخالت کرد و سلیمان پاشا داماد فرماندار کل بغداد بقصد مقابله با او باتفاق سی هزار تن حرکت کرد .در زدوخوردی که اتفاق افتاد ترکها شکست یافتند و تا حدود موصل از طرف لشکر ایران تعقیب شدند فرمانده‌آنها که اسیر شده بود زنجیر بسته به تهران فرستاده شد، بارهایی او شاه عبدالرحمن را بحکومت شهر زور منصوب کرد .

اگر شرح عملیات جنگی‌را که‌به‌تصاحب ایالات‌دربند، بادکوبه شیروان ، شکی ، گنجه ، طالش ومغان از جانب دولت تزاری منجر گردید در اینجا ذکر کنم ممکن است موجب ملالت خاطر خواننده شود همسایه شمالی پس از آنکه سپاهیانش در اروپا پیروز شدند بتدریج توانست وسایل و نیروهای خود را در میدان جنگ آسیا بکار اندازد .در همان حال سستی قدرت و بی‌ثباتی در اقدامات دولت ایران مشهود بود در صورتی که از طرف دیگر نمایندگان روس در بکار بستن هیچ وسیله‌ای بمنظور جلب خاطر و منافع خصوصی‌خان‌های بی‌قید فرمانروای مردم آن حدود که منطقهٔ عملیات جنگی بود فروگذار نمی‌کردند،برطبق نوشته‌های ایرانیان بعضی‌از خانها بشاه وفاداربودند ولی ناچار شدند بواسطه اظهار علاقهٔ سکنهٔ ناحیه خود نسبت به تزار ، دست از حکومت بردارند خان‌های دیگر با پول و تعارفات جالب روس

بان سمت گرویدند و یکی از آنها بشرطی اطاعت امپراتور را پذیرفت که دشمن محلی او را مقتول سازند و حاصل عمل در همه موارد یکسان بود و جنگاوران نیرومند شمالی رفته رفته قدرت خود را بر ایالاتی که در شمال ایران بود بسط دادند .

در سال ۱۲۲۲ هجری ( ۱۸۰۵ مسیحی ) جنگی کوتاه ولی بسیار خونین بین ایرانیان وافغانها دربارهٔ استحکامات مرزی غوریان در سرزمین هرات اتفاق‌افتاد، وقتی که شاهزاده افغانی فیروز میرزا درایران بصورت پناهنده‌ای می‌زیست شاه چنانکه نوشته‌ام به حاکم خراسان امر کرد که در پیشرفت منظور او کوشا باشد .

غوریان تصرف شد و در دست ایرانیها ماند ولی نایب‌الحکومه آنجا قلعه را به افغانها تسلیم کرد و فیروز میرزا غافل از تعهدی که در نزد شاه داشت برای حمله به غوریان لشکر فرستاد نبردی درگرفت که‌بشکست افغانها منجر گردید و فرماندهٔ آنها که‌از تخت روان طلایی خود ناظر پیکار بود بقتل رسید سپس حاکم خراسان بسمت دروازهٔ هرات رو نهاد و فیروز میرزا مجبور شد مبلغی بابت خراج دوسال اخیر بپردازد و در آینده هم مرتباً خراج تقدیم دارد و بعلاوه پسر خود را ضامن قول خود به‌گروگان داد و نایب‌الحکومه غوریان را نیز به ایرانیان تسلیم کرد .

در همان حین حاکم کل قفقاز که بجای سازانف بیچاره بدفرجام تعیین‌شده بود نماینده‌ای بدربار ایران فرستاد و پیشنهاد کرد که راجع به‌قراباغ، شیروان و شکی عهدنامه صلحی با تزار بسته شود و جوابی دریافت داشت [۱] مبنی براینکه تا تمام ایالاتی که سابقاً به ایران

(۱) تاریخ ایران

تعلق داشته بشاه مسترد نگردد صلحی امکان پذیر نخواهد بود .

پادشاه ایران بمناسبت جنگی که با همسایهٔ شمالی داشت از حکومت انگلیسی هند درخواست کمک کرد ولی در مراحل ابتدایی جنگ مزبور انگلیس و روس همدست بودند بنابراین کمکی که ایران تقاضا کرده بود نرسید و در عین حال وضع جغرافیایی ایران اتحاد پادشاه این کشور را منظور عمدهٔ دشمنان انگلستان ساخته بود و از ناحیهٔ دو حکومت مختلف تقریباً در زمان واحد دوهیأت سیاسی پرآب و تاب بدربار شاه آمدند یکی از جانب تالپورهای سند که از رویه‌متجاوز دولت انگلیس در شرق دچار اضطراب و طالب حمایت و اتحاد باشاه بر ضد انگلستان بودند، هیأت دیگر از جانب امپراتور ناپلیون بریاست ژنرال گاردان باتفاق هفتاد افسر به تهران‌وارد شد، وی‌عهدنامه با ایران‌را که امپراتور تصویب کرده بود همراه آورد شاه نیز برای‌استرداد ایالات از دست رفته ایران راهی جز پیمان تعرض و دفاعی با فرانسه نداشت افسران ژنرال گاردان مأمور شدند مطابق اسلوب پیاده نظام و توپخانه اروپایی افراد ایرانی را تعلیم دهند. امیدواری شاه باتشویق سفیر فرانسه این بود که در هر قسم عهدنامه‌ایکه بین ناپلیون‌وامپراتور روس منعقد میگردید استرداد ایالتهای گرجستان و قراباغ پیش‌بینی شود، نماینده‌ای‌هم از طرف فرماندار کل قفقاز بمنظور مذاکرهٔ صلح به تهران فرستاده شد . نظر ژنرال گاردان را در بارهٔ جوابی که باید بحاکم روس میدادند استفسارکردند، شاه که ناچار ایالات خود را از دست داده بود امید داشت که آنها را بوسیله یک عهدنامه اروپایی بازیابد و ژنرال گاردان اعمال نفوذ کرد تا در آن موقع دو طرف بجنگ متوسل نشوند و بفرمانده روس اطمینان داد که اگر از پیشرفت بیشتر بحدود

مرزهای‌ایران خود داری کند از جانب شاه اقدامی نخواهد شد، از از طرف دیگر شاه را متقاعد ساخت که از توقف موقت عملیات ضرری نخواهد دید،وضع کارها برین منوال بود که یکباره به تهران خبررسید معاهده صلحی بین دو امپراتور روس و فرانسه در تیلسیت امضا شده و در آن هیچگونه مطلبی برای بازگردانیدن ایالات گرجستان وقراباغ به ایران پیش‌بینی نشده است .

درحالی که فرانسه درخواست بسیار مورد علاقه ایران را کنار گذاشت باز هدف ناپلیون تأمین اتحـاد با دولت ایران بود و چون میخواست بهندوستان حمله کند چنین اقدامی از راه ایران امکان‌داشت و بمناسبت احتمال وقوع چنین تهاجمی بود که حکومت هند عزم‌راسخ داشت تمام نفوذ خود را بمنظور برکناری هیأت فرانسوی از دربار ایران بکار اندازد.بنابراین ژنرال ملکم در سال ١٨٠٨ بسمت خلیج فارس اعزام شد و چون باو ابلاغ کردند که مقصودخود را با حاکم فارس در میان بگذارد و به پایتخت نزدیکتر نشود فوری به هند بازگشت تا از فرمانروای کل دستورهایی برای الزام دولت ایران در اجرای تعهدات که بر عهده گرفته دریافت کند.در همان هنگامی که ژنرال ملکم از طرف حکومت هند بدربار ایران آمده بود سفیر دیگری نیز مستقیماً از دربار انگلیس بآن کشور فرستاده شده بود و در حالی که برای اشغال جزیره خارك در خلیج فارس بوسیلهٔ نفراتی که از قوای انگلیسی هند آمدند مشغول اقدامات بودند سفیر انگلستان واردبوشهر و از آنجا روانه پایتخت شد و عهدنامه‌ای با حکومت شاه امضا کرد که بموجب آن ایران انصراف خود را از اتحاد با فرانسه اعلام داشت و در واقع سرهارفورد جونز حتی اظهار کرده بود که اگر گذرنامه ژنرال

گاردان مسترد نشود باورود به تهران موافقت نخواهد کرد. در معاهدهٔ ایران و انگلستان توافق شد که درصورتی که انگلستان خود با روسیه در جنگ باشد هرساله بواسطهٔ جنگی که ایران با روسیه راه بیندازد کمک مالی بشاه بدهد و این وجوه قرار بود از خزانه‌داری هندپرداخت شود لذا فرمانروای هند تصمیم گرفت که خود نمایندهٔ مخصوصی بفرستد تا برای پرداخت وجوه مزبور با حکومت ایران ترتیب لازمی اتخاذ کند، در این گیرو دار رقابت تأسف‌انگیز و فقدان همکاری بین دو هیأت اعزامی از انگلستان و هند پدید آمده بود . سرهاردفورد جونز را متهم کرده بودند که درگفتگوی خود با دولت ایران بروشی عمل کرده که از شأن حکومت هند در نزد آن دولت کاسته شود متقابلاً حکومت هند نیز بسیار سعی کرد تا از شئون سفیر پادشاه انگلیس در دربار ایران بوسیله امتناع از پرداخت حواله‌هایی که در کلکته قابل تأدیه بوده بکاهد .

ژنرال ملکم که بعلت خنثی شدن نقشه وی برای تصرف جزیره خارك دلسرد شده بود باز علاقه داشت که بصورت مسالمت آمیزتری [۱] به ایران بازگردد ازینرو در رأس هیأتی بار دیگر در بوشهر پیاده شد ( ۱۸۱۰ میلادی ) و چنانکه گفته‌اند فرمانفرمای کل هند بآسانی موافقت کرد که وضع ژنرال ملکم و هیأت او وزین تراز سفارتی باشد که از انگلستان بریاست سرهارفورد جونز فرستاده بودند، سپس ژنرال ملکم بسمت پایتخت حرکت کرد با ترتیب و وضعی که بعمد اثر ونفوذ دائم در ذهن مردم ایران در بارهٔ ثروت و بلند نظری زمامداران هندوستان

---

(۱) زندگانی سرجان ملکم تألیف J. W. Kaye

باقی بگذارد. دولت‌ایران بوضع روابط واقعی بین متصرفات انگلیس در هند با دولت پادشاهی انگلستان بآسانی پی‌نمیبرد و میدید که دوسفیر برای‌جلب نفوذ برضد یکدیگر اقدام میکردندو بجای آنکه‌نمایندگان دولت واحدی باشند مثل این بود که سفرای‌دوکشور دشمن‌بودند. برای حل این معما راهی که ظاهراً رضایت بخش مینمود در ذهن زمامداران ایران نقش بست،ژنرال ملکم ازسفیر دیگر دست ودل‌باز تر بود و چون معروف بود که نمایندگی حکومت یک کمپانی تجارتی را دارد استنباط میکرد که او لابد سهمی هم از مخارجی که در حین مأموریت خود میکرده دریافت میداشته و بنابراین بنفع شخصی اوبوده است که آنچه ایرانیان مطالبه میکردند پرداخت کند.

علاوه بر منظورهای مستقیم،هیأت اعزامی هند مقاصد دیگری هم داشت که عزم داشتند آنها را تأمین کنند.احتیاج به اطلاعات صحیح دربارهٔ کشورهایی که درشمال غربی ماوراء هند واقع بودند از مدتها پیش در هندوستان موزد علاقه بود بخصوص تحصیل این اطلاعات درزمانی که تهاجم به هند بوسیلهٔ دشمنی اروپایی‌ازاحتمالات قوی بشمار میرفت بسیار ضرورت داشت و چندین افسر بسیار مستعد برای این منظور در هیأت ژنرال ملکم بودند و بامساعی پوتینگر، کریستی ، مکدونالدکینر،مونتایس ودیگران اینگونه اطلاعات فراهم آمد و اروپا قسمت اعظم آمارهای قابل اعتماد دربارهٔ کشورهایی که بین‌دریای‌سیاه ورودخانهٔ سند واقع‌اند درپرتو مجاهدتهای هیأت مزبور بدست آورد و مدیون‌آنان بود وحتی تا یک ربع قرن بعد نیزاطلاعات مزبور مورد استفاده واقع‌میشد .

عملیات خصمانه بین روس وایران بازهم تجدیدشد فرماندهٔ کل

قفقاز تـا ایروان پیشروی کرده و به محاصرهٔ آن شهر پرداخت و دسته دیگری را فرستاد که ولیعهد را در جبهه خوی سرگرم کنند،عباس‌میرزا هم قوای کمکی به ایروان فرستاد و عزم کرد بسمت رود ارس پیشروی کند وی در حدود نخجوان باقوای روس روبرو شد وچون این عدهقادر نبودند صدمات قاطع به لشکر ایران وارد کنند بـه دامنهٔ کوههـای آرارات‌عقب‌نشینی کردندومحاصرهٔایروان راشدیدتر ساختند . نمایندگان روس به آزمایش وفاداری حاکم آن شهر پرداختند ولی چون او دست از مقاومت نمی‌کشید دستور حمله شبانه صادر شد،ایرانیان ازاین قصد روسها بموقع خبردار شدند و به‌نفرات خود دستور دادند که‌هنگام شب سکوت محض رعایت شود تاموقعی‌که لشکر مسکوی به آزمایش استحکامات قلعه اقدام کردند درین‌هنگام ناگهان تفنگداران و خمپاره اندازان پیاده نظام ایران همه باهم به تیراندازی پرداختند و صف مهاجمان را مغشوش کردند،فرمانده روس پس از تحمل تلفات سنگین نفرات خود را به اردوگاه بازگردانید و پس از آن پیش آمد فقط تـا وقتی در جلو شهر ماند که تدارك کافی برای عقب‌نشینی فراهم‌ساخت وسپس به گنجه تاخت اما درآنجا نیز از جانب قوای محدود ایران که در تعقیبش بودند دچار مزاحمت گردید .

شاه‌وولیعهد علاقه تام‌داشتند که ازکمک ژنرال ملکم‌وافسران او برای تعقیب جنگ بهره‌مندشوند، توصیه او به ایرانیان این بود که در صفوف منظم ویا سنگرگاه به نیروی روسی حمله نکنند بلکه قوای تازه‌کار و توپخانه ناقص خود را ذخیره کنند و این وسایل را فقطبرای دفاع قلعه‌ها و راه‌های صعب‌العبور نگاه دارند و با تمام قوا سوارنظامی راکه میتوانستند فراهم بیاورند بمنظور اذیت و فشار دشمن بکاربرند

ژنرال ملکم راضی نشد که باتفاق قوای ایران بمیدان جنگ برود مگر آنکه سفیر انگلستان موافقت کرده باشد ولی در آن هنگام چنین اقدامی بنظر عالیجناب دور از مصلحت بود اما دو افسر انگلیسی را در اختیار ولیعهد گذاشتند و ژنرال ملکم پس از دریافت نشان شیروخورشید که بافتخار او ایجاد شده بود به هندوستان بازگشت .

بمناسبت ورود سفیری از جانب پادشاه ژرژ سوم شاه ایران متقابلاً حاجی میرزا ابوالحسن خان را که نوهٔ صدراعظم مرحوم بود ۱ برای مأموریتی روانه لندن کرد بمنظور اینکه تحقیق کند کمک مالی را که برطبق عهدنامه قرار بود شاه از انگلستان دریافت کند چه مقامی باید بپردازد .

دراین موقع عربهای وهابی به جزیرهٔ بحرین حمله بردند که در سواحل عربی خلیج فارس واقع است و ایران ادعای حاکمیت برآنرا دارد ۲ امام مسقط به شاهزاده حاکم فارس اطلاع داد که نمیتواند از عهده عربهای وهابی برآید، به صادق خان که فرمانده قوای فارس بود فرمان رسید که برای سرکوب آنها لشکر بکشد او مطابق مطلوب دولت ایران از عهدهٔ آن خدمت برآمد ولی بنظر نمیرسد که کارش نتیجه پایدار داده باشد .

ضمناً آتش جنگ گرجستان تیزتر شد و فرزند ارشد شاه مأموریت یافت در رأس بیست هزار تن بر شهر تفلیس دست یابد اما او فقط به غارتگری در حدود دریاچه گوکچای پرداخت و به ایروان بازگشت ولیعهد

---

(۱) این همان نماینده ایران است که مأموریت او بطرز با مزه‌ای در کتاب حاجی بابا درانگلستان توصیف شده است .

(۲) رجوع شود به کتاب عربستان تألیف پل گراو .

نیز بحدود گنجه رفت چون ارامنه آنجا قول داده بودند محل را باو تسلیم کنند فرماندهٔ روس از این نقشه اطلاع یافت و ارامنه را اسیر کرد، عباس میرزا هم به تبریز برگشت سپس فرمانده قوای روس به محلی موسوم به حاجی‌قرا پیشروی کرد و زدوخوردی بین نفرات او و ولیعهد درگرفت در نبرد دیگر گفته‌اند یک گروهان روس اسیر گردید و با پرچم خود به تهران فرستاده شد .

سال ۱۸۱۲ درتاریخ ایران بواسطه فاجعهٔ بزرگی که به‌لشکر ولیعهد وارد آمد مشخص شده است، دربارهٔ زدوخوردهای کوتاهی که در پاییز آن سال واقع شد شرح وافی بقلم یکی از نفراتی که در آن شرکت داشته(۱) در دست داریم . سرگراوزلی که در آن موقع سفیر انگلستان در دربار ایران بود به اردوگاه ولیعهد در نزدیکی رودخانهٔ ارس رفت بامید اینکه بین‌والاحضرت و کمیسر روس وساطت کند افسر ارشدی هم از طرف روسها به اردوگاه عباس میرزا آمد و پیشنهاد کرد نمایندگانی از جانب دو دولت انتخاب شوند و در ساحل ارس ملاقات کنند بااین پیشنهاد موافقت شد ولی نتایج مطلوبی نداد .

نمایندگان روس حاضر به تسلیم چیزی نبودند، ایرانیان نیز ترتیبی که وضع موجود متصرفات را تثبیت کرده باشد نمی‌پذیرفتند در همان حین خبری به تبریز رسید که بین روسیه و انگلستان قرار داد صلحی امضا شده و چون خبر مزبور بوسیلهٔ نامهٔ یکی از افسران روسی مأمور در دریای خزر تأیید شده سرگراوزلی دستور داد افسران انگلیسی دیگر در عملیات جنگی برضد روس‌شرکت نکنند،وی به کمیسر روس

---

(۱) دکتر کرمیک‌همچنین رجوع شود به کتاب شرح زندگانی سرجان ملکم تألیف‌جی٠وای٠کی

هم اطلاع داد که چنین دستوری صادر کرده بود ولی بنا به درخواست عباس میرزا و وزیرانش سفیر انگلیس بدو افسر با سیزده گروهبان اجازه داد که در لشکر ایران بمانند .

این افسران تعلیمات خاصی راجع بخدمت و طرز رفتار خود دریافت نداشته بودند ولی معتقد بودند که چون زیرفرمان ولیعهد می باشند اخلاقاً تعهد دارند از شرکت در جنگی که بفرماندهی او است امتناع نورزند . لشکر ایران بسمت ارس پیشروی کرد و مقصد آنان محلی بنام اصلان دوز بود آنها درکنار رودخانه چادر زدند، نهر کوچکی هم در سمت راست ایشان واقع بود . تا ده روز با کمال آسودگی و اطمینان بیمورد و دور از احتیاط در آنجا ماندند ولی از این خواب غفلت در نیمه روز ۳۱ اکتبر با حملهٔ ناگهانی روسها سراسیمه بیدار شدند (۱) در اردوی ایران کسی هیچگونه گمان این حملهٔ آنها رانکرده بود و پیش از آنکه نفرات ایرانی برای مقاومت مجال حرکتی یافته باشند روسها تا چند صد قدمی آنها رسیدند و تپه کوچکی واقع درپشت سرایرانیان را که بر اردوگاه آنها مسلط بود تصرف کردند، عباس میرزا بقصد شکار رفته بود و چون افسر انگلیسی مأمور توپخانه دستورداشت در رکاب باشد چیزی نمانده بود که توپها بدست روسها بیفتد، افسر دیگر انگلیسی نفرات پیاده خود را آماده ساخت و با شتاب تمام در حدودیکه در آن آشفتگی امکان داشت بین اردوگاه ایران و تپه ایکه روسها در آنجا موضع گرفته بودند مستقر شد تا از ورود دشمن به اردوگاه ممانعت کند از بالای تپه، توپخانه روس او را زیر آتش گرفته بود و سیصد تن هم از چند طرف جلو او آمدند در این حین وضعی

---

(۱) عدهٔ روسها ۲۳۰۰ تن بود باشش قطعه توپ ونفرات ایران بمراتب بیشتر بود.

که معرف خام بودن اخلاق شرقی است پیش‌آمد و در حالیکه افسر انگلیسی برای مقابلهٔ با دشمن تلاش میکرد فرمانی از ولیعهد دریافت داشت که بسمت رودخانه در طرف راست اردوگاه عقب نشینی کند و موقعیکه سروان کریستی گروهبانی فرستاد که بیمورد بودن عقب نشینی را تأکید و لزوم از بین بردن مهاجمان را خاطر نشان کند ولیعهد سخت عصبانی شد و ملت آن افسری که جان‌خود را در راه او فدا میکرد به طعن و لعنت گرفت و خود به مقابل نفرات تاخت وپرچم آنها را گرفت و دستور عقب‌نشینی داد .

با سروان کریستی دودسته‌مانده‌بودند واو با این‌عده همراه‌نفراتی که دستور عقب نشینی داشتند حرکت کرد و چند تن افسر مجروح را نیز همراه بردند و توپها را هم از رودخانه عبور دادند که چون گلوله نداشت عاطل مانده بود،دیری نگذشت که اردوگاه ایران و آنچه در آن بود بدست روسها افتاد ولیعهد قوای پراکندهٔ خود را جمع کرد ودر حدود تیررس دشمن که فقط رودخانه‌ای بین آنها فاصله‌بود مستقرشد.

ستوان لیندسی (۱) در رأس بیست تن از افراد خود و یکی از غلامان‌ولیعهد بادلاوری بسیاربه‌اردوگاه دشمن‌زدوهریک از نفرات‌او موفق شد شش دورگلوله توپ با خودبردارد، در موضع جدید جناح راست ایرانیان در دامنهٔ تپه‌ای مستقرگردید و منظور این بود که وضعشان تقویت شده باشد بخصوص که گودالی و چند حفره در اطراف آن وجود داشت در جلو، اردوگاه سابق آنها بود و جناح چپ آن کنارهٔ رودخانه‌ای کوچک بود سروان کریستی با دو دسته روسها را از جنگلی

---

(۱). Lindsay

که در بین دو جبهه واقع بود بیرون راند و ستوان لیندسی با کمک دو توپ عده متساوی ازتوپخانه‌را که در مقابل اوبودندازکارانداخت. وضع بدین منوال بود تا شب فرارسید، افسران انگلیسی به ولیعهد پیشنهاد کردند که چون اسلحه نفرات پیاده تقریباً بکلی تمام شده ولیعهد دیگر نمیتواند بجنگ ادامه دهد و چون روز بعد در صورتی که عباس میرزا در همانجا میماند روسها بدون شک حمله را تجدید می کردند ترجیح قطعی در عقب‌نشینی است ولی والاحضرت حاضر نشد برطبق این پیشنهادی که باوشده بود رفتار کند و با همه افرادی که در پیرامون او بودند به مشورت پرداخت اما گفته احدی را هم بکار نمی‌بست و چون خود او و وزیرانش و میرزاها و منشی‌ها همه دستور صادر میکردند اردوگاه به صحنهٔ آشفتگی غیر قابل تصوری تبدیل‌شد سربازان و توپچی‌ها سوارها، قاطرها اسب‌ها و شترها همه برروی تپه کوچکی‌بودند که در نزدیک آن گودال بود و در آن حدود فقط‌برای دویست تن بیشتر جا نبود و بدبختانه تقریباً پراز خانه‌های گاله پوش بود ولیعهد سرانجام دستور داد دو تا از توپها را بالای تپه‌ببرند، بالای تپه نقطه‌ای بود که امکان نداشت بطرز مؤثری بتوانند از آن استفاده کنند .فرمانده سبک سر قوای ایران حتی از احتیاط معمولی قرار دادن دهانه توپ بسمت دشمن غفلت کرد و در ساعت چهارونیم صبح اول نوامبر به سروان کریستی دستور رسید که نفرات خود را به محلی که صلاح میداند انتقال دهد وستوان‌لیندسی هم دستور فوری یافت که توپهای خود را بدامنه تپه بیاورد،درگودال و حفره‌های اطرافش یازده عدد از سیزده توپ را بزودی جای دادند در همان موقع روسها به اردوگاه ایران نزدیک شدند و چون مقاومتی ندیدند آنچه در راه‌ایشان

بود از بین بردند افراد ایرانی که روی تپه مانده بودند در همان وضع آشفتگی بیموردی که داشتند بسمت همقطاران خود درپائین تپه تیراندازی کردند، آتش توپخانه روس که در مقابل این تیراندازی بود بام‌های گاله‌پوش قلعه را آتش زد و شعله‌ها بزودی از هرطرف زیاد شد و سیصدتن طعمه حریق شدند گلوله‌ای به گردن سروان کریستی خورد و موقعی که بدون یاور برزمین افتاده بود فرماندهٔ روس(۱) دو تن را مأمور کرد که او را مقتول سازند لشکر ولیعهد بکلی تارومار شد تمام توپ های او از بین رفت وخودش نیز بسوی تبریز بازگشت .

از این شکست یک سال گذشت و قوای دشمن هنوز مسلح و آماده عملیات جنگی بودند وشاید بخاطر داریم که در آن دورهٔ فراموش نشدنی با اینکه روسها در اروپا خیلی گرفتاری داشتند باز توانستند از وضع مساعدی که در برابر نیروی ایران فراهم کرده بودند حد اعلای استفاده را ببرند و با آنکه روسیه از تهاجم ناپلئون سخت فرسوده بود توانست موجبات تعقیب فتوحات خود را درکرانهٔ دریای خزر فراهم سازد .لنکران ۲ هدف حمله جدید روس شد و پس از نبرد سختی آن شهررا گرفتند ایرانیها میگویند در آن جنگ پنج هزار تن ازدست دادند ۳ از طرف دیگر قوای روس در حدود ارس بمقاومت برخوردند و شاه بار دیگر بسمت اوجان پیشروی کرد و در آنجا اردوگاهی ترتیب داد تا روسها را عقب بزنند ولی رسیدن خبر شورش ترکمنها شاه را وادار کرد به تدبیر مسالمت آمیزی پردازد و درخواست ولیعهد را برای جبران

---

(۱) Kotlarefsky .

(۲) لنکران شهر با رونقی درساحل بین بادکوبه ومرزایران است معنی آن بزبان فارسی لنگرگاه است .

(۳) لنکران راکوتلارفسکی باحمله‌ای دراول ژانویه ۱۸۱۳ گرفت .

شکست سال پیش نپذیرفت .

بنا به درخواست حکمران کل گرجستان سر گراوزلی مساعی نیکی نزد دولت ایران بکار بردتاصلحی بین دوطرف منعقد شود و کمیسرهایی نیز برای این منظور به محلی که گلستان نام داشت درولایت قراباغ فرستادند در ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ معاهدهٔ صلحی بین ژنرال رینبشف وعباس میرزا امضا شد که بموجب آن ایران ایالات گرجستان ، دربند ، باد کوبه شیروان ، شکی ، گنجه ، قراباغ ، مغان و قسمتی از طالش را به روس داد(۱) وبموافقت کرد که دربحرخزر ناوهای جنگی نگاه ندارد وروسیه بنوبه خود تعهد کرد که درموقع مناسب ولیعهدرا برای رسیدن به تخت شاهی یاری کند .




(۱) ایران بعلاوه بر طبق این عهد نامه هرنوع حقوقی را که بر منکرولی و قسمتهای دیگر قفقاز داشت ازدست داد .

# فصل هفتم

پسران فتحعلی شاه ـ تبریز ـ سرکشی سران طوایف خراسان ـ اسحق خان قرائی ـ حسنعلی میرزا ـ هرات ـ قبیله‌های هزاره و فیروزکوه ـ عهدنامهٔ ایران و انگلستان ـ یزد ـ گبرها ـ معابد و عادات ایشان ـ رئیس طایفه ملاحده ـ همدستی سران هرات، خراسان و آسیای مرکزی بر ضد ایران ـ فتحعلی خان بارکزائی و شکست او بدست حسنعلی میرزا ـ دوست محمد خان ـ جنگ بین ایران و ترکیه ـ نبردهای بغداد با ارامنه ترکیه ـ پیکار طپراق قلعه ـ قتل و کشتار مسیحی‌ها در سلماس ـ نسطوری‌های ایران ـ هیأت‌های مذهبی امریکائی و فرانسوی ـ صلح بین ترکیه و ایران ـ حمله به خراسان از طرف خان خیوه.

گفته‌ایم وقتیکه بشاه خبر رسید که کشورش از ناحیهٔ دیگری دچار خطر شده بود ناگزیر شد عهدنامهٔ صلحی با روس امضا کند، در واقع وضع آسیای مرکزی و غربی در آن موقع طوری بود که شاه ایران چاره‌ای نداشت مگر آنکه لشکر مرتبی برای جنگ ناگهانی هر گوشه ازسرزمین پهناور خود آماده نگاه دارد.

شاه چهار پسر رشید و دلیر داشت که برای نگاهداری ایالتهای متعدد قلمرو خود بیاری آنها متکی بود، مسن‌ترین این چهار تن محمد علی میرزا بود که حکومت کرمانشاه و دفاع قسمت جنوبی سرحدات ایران و ترکیه را برعهده داشت، این شاهزاده‌را بنفع برادر دیگر یعنی عباس میرزا برای ولیعهدی تخت و تاج کیان کنارگذاشته بودند، قانون

جانشینی در ایران با قواعدی که ناظر بر وراثت پادشاهی و خاندان شهریاری در ترکیه و مصر است تفاوت دارد،در آن دو کشورپسرارشد ولیعهد منتخب میشود ولی در ایران انتخاب ولایت عهد منوط برأی مختار پادشاه است البته محمدعلی میرزا به هیچ وجه با انتخابی که پدرش کرده بود موافقت نداشت .

در یکی از موارد شاه امر داد در مراسم عمومی که روز بعد در پیشگاه ملوکانه برگزار میگردید هیچیک از شاهزادگان غیر از عباس میرزا حق بستن شمشیر نداشته است آن روز فرا رسید،تمام شاهزادگان بحضور آمدند و غیر از محمدعلی میرزا همه بی‌اسلحه بودند ، این شاهزاده حسب‌المعمول شمشیر خود را به کمر بست و موقعیکه شاه‌از او پرسید چرا فرمان همایونی را اطاعت ننموده جواب داد برای‌اطاعتش فقط یک راه وجود دارد که شمشیر را بزور از او بگیرند بعلاوه‌آمادگی خود را برای جنگ با برادر خود عباس میرزا اظهار و اعلام داشت که فقط پس از نبرد با او و تعیین سرنوشت آن حاضر به تمکین خواهد بود . باوجود ابراز چنین عدم رضایت آشکاری از ناحیه کسی که می-پنداشت بیشتر از عباس‌میرزا حق جانشینی شاه را داشته شگفت انگیز است که او را بفرماندهی لشکری در میدان جنگ بگمارند و درحالیکه عباس میرزا از جلو نیروی روس عقب‌می‌نشست‌برادر ارشد او بار دیگر در ولایت مرزی‌ایران وترکیه پیشروی‌وپاشای بغداد راتعقیب‌و حاکم شهر زور را در مقر کار وی بر قرار میکرد .

دومین پسر ارشد چهارگانه شاه چنانکه گفته شد عباس‌میرزا ولیعهدبود که حکومت‌آذربایجان که‌غنی‌ترین ایالات‌ایران است و نیز مدافعهٔ مرز روس و ایران و قسمت شمالی حدود ایران و ترکمن‌با

او بود . آذربایجان مهم‌ترین ایالت ایران محسوب میشود فعلاً حدود آن از یک طرف ترکیه و سمت دیگر روسیه و وضع آن از لحاظ‌مبادلات بازرگانی باکشورهای خارجی بسیار پسندیده است بنابراین تبریز نمایشگاه عمدهٔ تجارتی ایران بشمار میرود. آب وهوای آذربایجان‌سالم و دلپذیر خاکش حاصلخیز و مردم آن نیرومند ، فعال و با پشتکارند زبده ترین نفرات لشکر ایران از این ایالت گرفته میشوند . مقدارجمعیت این ایالت را بآسانی و از روی دقت و درستی نمیتوان اظهارکرد چون هیچوقت آماری در آنجا گرفته نشده است ولی بقول ایرانیان بصیر ۱ تبریزدویست‌هزارنفر جمعیت داردد رصورتیکه ارومیه ، خوی ، مراغه ، اهر و اردبیل هرکدام . ۲ هزاو یا اندکی بیشتر جمعیت ندارد .

از محصولات عمدهٔ آذربایجان گندم ، ذرت ، برنج ، میوه‌جات ، کره ، عسل ، تنباکو ، پشم ، پنبه و صمغ است آهن و سرب در ارتفاعات قراداغ و ذغال سنگ در حدود تبریز هست ولی کمیابی‌آب بقدری است که درتابستان صاحب باغی حتی با پرداخت مبلغی برابر با دوازده لیره قادر نیست از جریان نهری بمدت بیست وچهارساعت بهره‌مند شود . حومهٔ تبریز بسیار وسیع و شامل اراضی است که شانزده میل‌محیط آنست‌در شهر سی‌ودو کاروانسرا محل کار بازرگانان مشتمل بر بیش از هزار صرافخانه و معادل آن انبار هست بعلاوه سی و هفت کاروانسرا مختص آسایش چارواداران و دواب ایشان دارد .

به سومین پسر ارشد شاه حسنعلی میرزا سومین از چهار ایالت مهم ایران یعنی فارس (شیراز) و بچهارمین محمد ولی میرزا حکومت متناسباً مهم خراسان واگذار شد و از این ناحیه بود که خطری جدید

---

(۱) رجوع شود به گزارش تجارت آذربایجان بقلم و . دیکنس سال ۱۸۵۹ .

امنیت سرزمین شاه را تهدیدمیکرد. ترکمنها از ولایت مجاور استراباد بوسیله شخصی موسوم به حاجی یوسف ازساکنان آسیای مرکزی که از طرف حاکم بدخشان یاغی اعلام شده بود تحریک به طغیان شدند ولی این راهزنان در زدوخوردی که باقوای شاه کردند بواسطهٔ ازدست دادن فرماندهٔ خود دلسرد شدند و چون از عهدهٔ نجات جانش برنیامده بودند بهتر آن دیدند که سرش را از تن جدا سازند و پاداشی را که از این بابت پادشاه بدخشان تعیین کرده بود دریافت دارند . شورش خطرناکتر دیگری که در همان موقع اتفاق افتاد طغیان سران طوایف خراسان بود که از شکست عباس‌میرزا استفاده نموده برضد محمدولی میرزا قیام کردند و بر مشهد دست یافتند و تاوقتیکه متحد بودند از عهدهٔ جلوگیری ایشان بر نمیامد ولی فرزند سیدمهدی متوفی موقع را غنیمت شمرده باقوای شاه همداستان شد و بازبردستی بسیارتخم حسادت در فکر سران مزبور پاشید و توانست همدستی بسیار خطرناک آنها رااز بین ببرد وایشان، ناگزیر به مقرهای خود مراجعت کردند ومحمد ولی میرزا مجدداً حکومت مشهد را بدست گرفت .

در این موقع حاکم بخاراکه از ناحیهٔ سران شورشی ترغیب در حملهٔ به ایران شده بود بطرف خراسان پیشروی نمود و ملاحظه کرد که اقتدارشاه بار دیگر در آنجا استقرار یافته در صورتیکه وی‌علناً برضدشاه ایران اقداماتی کرده‌بودولی‌مدعیان شرقی‌عمل تجاوز به‌حدود تکالیف همجواری از ناحیه دیگران را از این لحاظ که شاید خودشان وضع متشابهی پیداکنند با دیده‌مدارا که بعید نیست مفید واقع شود می‌نگرند بنابراین فتحعلی‌شاه به توضیحات سفیر امیر بخاراکه گفته بود سرور او فریب سران متجاسر خراسان را خورده بود توجه‌مساعدی‌نمود.

سپس شاه قوائی‌به مشهد فرستاد که سران شورشی راشکست دادند ودر نتیجه آنها دنبال کار خود رفتند .

در همان گیرو دار ترکمنها به فرماندهی محمدزمان که یکی از سران دستهٔ علیای طایفه قاجار بوده باز برضد شاه دست به سلاح بردند این شخص و پسرش اسیر شدند و ترکمنها چنانکه عادت دارند بعد از شکست،به مقر دور افتاده خود در صحرای اترك عقب‌نشینی کردند،خان خیوه یا خراسان بطرف سر حدات ایران در استراباد پیشروی کرد تا از سران خراسان حمایت کند ولی ناگهان خود را با قوای ایران که از نفراتش زیادتر بودند مصادف دید،از این برتری نیروی آنها فرماندهٔ شاه خوب اطلاع داشت و موقعیکه مدعی برآشفته ازبك نماینده‌ای فرستاد که از انتقام فرمانده قاجار جلوگیری کند او نماینده ازبك را مجبور ساخت که تمام شب را بکار سبك نواختن چنگ برای خوش آمد سرداران ایرانی بپردازد این توهین طبعاً فکر خان خراسان را از شدت خشم بر افروخت ولی قوای او جهت انتقامجوئی کافی نبود واز لشکر شاه شکست سختی باو رسید .

اما نتیجهٔ طغیان سردسته های خراسان شکست متحد دیگر ایشان نشد، نیرومندترین این سران خراسان اسحق‌خان قرائی بود که خود را از پائین‌ترین مدارج به بالاترین مقام رسانید،در جوانی چماق دار خان قراتاتا ربوده واز جانب خان، مأمور نگاهداری مبلغ هنگفتی شده بود تا خرج ساختمان کاروانسرا کند که وی آنرا به قلعه‌ای ۱ - تبدیل ومرکز افراد ناراضی قبیلهٔ خویش‌ساخت. او در وضع آشفته آن روز مملکت با ابراز تدبیر و شجاعت به ازدیاد قدرت روز افزون خود

(۱) تاریخ سرجان ملکم .

پرداخت و توانست عالی ترین وضع را در میان سران مغرور مسلح خراسان بدست آورد ، متصرفات او تا دروازهٔ شمالی مشهد و ازسمت جنوب تاحدود خواف میرسید درآمدش بسیار زیاد و قوای او بالغ بر شش‌هزار سوار بود و در حالیکه این مرد فوق‌العاده به هیچوجه از جلب نظر بزرگتران غفلت نمی‌نمود، همقطاران و همدستانش از او نفرت داشتند ولی زیردستانش که با مراقبت خاص او،آسوده ازهرگونه جورواجحاف میزیستند باو علاقهٔ تام میورزیدند .

این سردسته علاوه بر صفات یک فرمانروای حقیر،خصلت امیری تاجر پیشه را هم داشته و در دورهٔ حکومت زیرکانه او تربت که محل اقامتش بود از حالت دهکده بصورت شهر معتبری در آمد و هرروز مهمان نوازی او شامل حال صدها نفر میگردید . اسحق‌خان‌ازفرمان - روائی آقا محمدخان جانب داری کرده بود و از طرف آن پادشاه با تدبیر مشمول احترام و اعتماد کامل بود و عین این رفتار رافتحعلی‌شاه نسبت باو داشت ولی گویا اسحق‌خان در بارهٔ محمدولی‌میرزا شاهزاده قاجارکه به حکومت خراسان منصوب شده بود نفرت شخصی داشت و چندین بار هم ازشاه خواهش کرد که این پسرش را احضارکند .

این تحریکات از نظر محمدولی میرزا مکتوم نماند و اسحق‌خان هم حسب المعمول در مراسم عمومی شاهزاده شرکت و اوامرش را اطاعت میکرد،شاهزاده که همواره نگرانی داشت در اثر نفوذ غرض‌آمیز سردستهٔ قرائی تصمیم به کاری گرفت که ممکن بود بی‌باک‌ترین افراد در انجام آن تردید کنند . در ایران هیچ کس باندازهٔ اسحق‌خان نفوذ نداشت و وجود هیچکس هم بقدر اوکه هزاران نفر از اتباع شاه از سفره‌اش بهره‌مند می‌شدند مغتنم نبود. باوجود این‌ترس از عاقبت‌کار

محمدولی میرزا را وادار به عملی اضطراری کرد، باین‌معنی روزی که سران خراسان در مراسم او حضور داشتند امر داد اسحق خان وپسرش را دستگیر و در همانجا خفه کنند . چنین کاری بطوریکه انتظار می رفت طوفان نفرت را برضد او برانگیخت بحدی که تخفیف آن آسان نبود، سران دیگر که نسبت بوضع خود بیمناك شده بودند به قلعه‌های خود فرار کردند و شاه ناچار شد بواسطهٔ اعتراض عمومی شاهزاده را از حکومت خراسان احضار کند ولی گفته‌اند که در این مورد محمدولی میرزا دستور پدر خود را بکار بسته بود که مانندتارکن ۱ می‌پنداشته در بوستانی که بنابوده قوی‌ترین نهالهای آفت‌خیز آن معدوم شودانجام منظور بوسیله پسرش آسان تر مینموده‌است. محمد ولی‌میرزا از خطر انتقامی که سزای کردارش بود جان بسلامت برد و پنجاه سال بعد در حالی که درمرگش ماتم داشتند بنام فرد بزرگ طایفهٔ قاجار بخاکش سپردند .

حکومت مشهد را شاه بیکی دیگر از پسرانش حسنعلی میرزاداد که شاهزاده‌ای طبعاً جنگجو بود و تدبیر درستی برای تسلیم سران سرکش خراسان‌نمود و چون ایشان از حضور در مراسم عمومی‌اوامتناع میورزیدند بفرماندهی قوای خود برضد آنها لشکرکشید و یکی بعد از دیگری آنها را مطیع ساخت‌و فقط رئیس طایفهٔ هزاره ۲ در قلعه خود در محمودآباد ایستادگی میکرد. حسنعلی میرزا که در صدد لشکرکشی به هرات بود تصمیم گرفت سر راه خود آن قلعه را تسخیر کندو موقعی

---

(۱) Tarquin فرمانروای رم پیش ازمسیح .(مترجم)

(۲) ایل هزاره از اعقاب مغول وچنگیزخان‌اند بیشتر آنها اصلاً ریش ندارند بعضی‌ها سنی و بعضی دیگر شیعه هستند ایشان افرادی خونخوار، خائن، قسی‌القلب، دزدان و راهزنان فرومایه‌اند : «کتاب‌فداکاران هیأتهای دینی» تألیف جوزف ولف.

که سربازانش درپای حصار آن متوقف بودند یک تفنگچی بدون تأمل تیری بروی سربازان ایران خالی کرد و این عمل سرسری موجب شد که فرماندهٔ آنها به سخت‌ترین رفتاری برضد قلعه مبادرت ورزد. پس بی درنگ بآنجا حمله بردند صدوبیست تن از مدافعین آن از بین رفتند و سیصدوپنجاه نفر از همراهان اسیر شدند اگرچه سردسته آنها سواره فرار کرد ولی تابیست‌وچهار میل خود شاهزاده به تعقیب او پرداخت‌وچون از دستگیری او مأیوس گردید شاهزاده کینه خود را متوجه‌اسیران سپاه او ساخت و بعضی از آنها را بزمین میخکوب کرد و گفته‌اند که‌حسنعلی میرزا قصد عزیمت به هرات‌را داشت، حاکم این شهر چندی قبل ازآن به ناحیهٔ غوریان حمله کرده بود برای مقاومت در برابر آن تجاوزحاکم خراسان برعلیه فیروزالدین میرزا امیر هرات دست به سلاح برد ولی سرنوشت‌محمودآباد قلب‌فیروزالدین رابوحشت انداخت پس‌نماینده‌ای‌نزد شاهزاده ایرانی فرستاد و پیشنهاد کرد که غوریان را تسلیم و مبلغی هم درعوض انصراف‌از تصرف هرات‌پرداخت کند حسنعلی‌میرزا گرفتن‌قلعه غوریان را پذیرفت ولی باز بسوی هرات تاخت.

شاید در دنیا هیچ شهری در صد سال اخیر مانند هرات دچار ترس و هراس محاصره نشده باشد این شهر در جلگه‌ای واقع و ازکوه های بلند محصور است در حدود جبال شمالی که ناحیه هرات را ازسرزمین بلخ و بخارا جدا میسازد جلگهٔ مزبور لااقل سی‌میل از شرق تا غرب وسعت دارد، پانزده میل پهنای آنست واز رودخانه‌ایکه در کوه ها سرچشمه دارد مشروب میگردد. این رودخانه از میان دره تنگی‌عبور میکند. جلگهٔ هرات بسیار حاصلخیز و سراسر آن پراز دهات و باغات

است [۱] مساحت شهر در حدود چهار میل مربع است و بوسیلهٔ برج و بارو-های گلی بلند و خندقی پر از آب دفاع میشود در سمت شمالی آن ارگی ربالای حصار واقع شده است و آن قصر کوچکی است با برجها ئی در چهارگوشه که از آجر ساخته شده و محصور به خندق پرآبی است که پلی دستی روی آنست بالاتر ازآنجا دیوار خارجی وخندقی خشک هست. شهر در سمت شمال دو دروازه دارد در سمت‌های دیگر دروازه‌ای در هرطرف است و از هردروازه هم بازاری شروع میشود که منتهی بمیـدان میگردد و دروازه بزرگ دارای گنبدی است در روزهای بازار این میدان بقدری پر از جمعیت میشود که راهی برای عبور نیست و در هرسمت آن سراهای وسیع هست که مرکز کار تجار است .

در شهر آب فراوان است و هر سرائی غیر از آنهائی که در دو طرف بازارند آب انبار اختصاصی دارد میگفتند در اوایل قرن نوزدهم شهر هرات یکصدوبیست‌هزار نفر جمعیت داشت مرکب از افغانها ، مغولها ، هندوها، کلیمی‌ها و مرکز عمدهٔ تجارتی بین هندوستان ، کشمیر ،کابل ، قندهار ، بخارا ، مرو ، خراسان ، یزد وکرمان است وعلاوه بر مزایائی که از راه این تجارت پر رونق دارد و حق ترانزینی که عایدش میشود هرات ثروت سرشاری از طریق صنعتی که مردم آن دارند بدست میآورد ولـی رویهمرفته وضع جغرافیائی آن کـه کلید افغانستان است دلیل اهمیتش محسوب میگردد . حسنعلی‌میرزا از غوریان بسمت هرات پیشروی و شروع به محاصرهٔ شهر کرد ( ۱۲۳۲ هجری قمری ۱۸۱۷ مسیحی ) مراقبت هریک از دروازه‌ها بعهدهٔ یکی از سردارانش محول‌شد، اسمعیل‌خان که بهترین سردار او بود از طریق

---

(۱) سفرنامه تألیف : سروان کریستی .

خندق بسمت شهر نزدیک میشد این موجبات فیروزالدین را ناگزیربه تسلیم کرد و با پرداخت جریمه یعنی پنجاه هزار تومان اجازه یافت که در حکومت آن شهر باقی بماند مشروط براینکه در مساجد بنام شاه‌خطبه بخواند و از آن پس بنام او سکه ضرب کند .

پس از این جریان‌های موفقیت‌آمیز حسنعلی‌میرزا توجه خود را به تعقیب حاکم فراری غوریان که بادو نفر از سران خراسان پناهگاهی در سرزمین طایفهٔ فیروزکوه پیدا کرده بودند معطوف ساخت. یکی از آن دو نفر دشمن خونی ابراهیم‌خان سردسته ایل مقتدر هزاره بود بنابراین ابراهیم بی‌آنکه در انتظار ورود قوای شاهزاده تأمل نماید تصمیم گرفت به طایفهٔ فیروزکوه حمله کند و چون شکست خورد ناچار شدبه اردوی اسمعیل‌خان که در رأس نیروی ایران پیشروی‌میکرد پناه‌جوید. گفته‌اند در ناحیه‌ایکه این قوا قصد پیشروی داشتند موانع بسیاری برای پیشرفت کار اردو وجود داشت بخصوص که بردن توپخانه از آنجا کار آسانی نبود، در ظرف یازده روز هر روز شاهزاده ناچار بودقوای خود را از تنگه صعب‌العبوری حرکت‌دهد، او با رفتار نمونهٔ خود سر مشقی برای تشویق سربازان شد خود پیاده میرفت و برای پیش بردن توپ از سخت ترین راههائی که غیرقابل دسترسی بود شخصاً همراهی میکرد .سردار اسمعیل‌خان از قرار معلوم سران فراری را نیز وادار کرد که به اقتدار حسنعلی میرزا تسلیم شوند و ایشان موافقت کرده بودند که اگر نتوانسته باشند در مدت دو روز راه نجاتی پیدا کنند تسلیم شوند .مهلتی‌را که خواسته بودند فقط باین منظور بود که برای‌تحصیل کمک از متحدین فیروزکوهی خود فرصتی‌یافته باشند ، تاانقضای‌چهل وهشت ساعت علامتی از آمدن نفرات کمکی نمودار نشد و بنابراین

اسمعیل‌خان امر داد که برادرش محصوران کوهستانی‌را نابود کند. این افسر توانست برپیش‌آهنگان قوای دشمن که در مقابل او بودند چیره شود، سربازانش بعد از این موفقیت خیال کردند که کارشان تمام شده بود و خبطی کردند که برای لشکری شرقی همواره توام با خطری شدید است باین معنی که بی تأمل به چپاول اردوی دشمن پرداختند. بنیادخان یکی از سران فراری خراسان از سنگر خود که دربالای کوه بود متوجه خبط افراد ایرانی شد و بی درنگ باقیماندهٔ نفرات خود را برداشت و از راه تنگه‌ای به اردوگاهی که در شرف غارت بود تاخت در نتیجه ایرانیها بکلی مغلوب شدند و اسمعیل‌خان که بیاری آنها شتافته بود نتوانست جلو متهاجمین راکه از سمت کوهستان هجوم آورده بودند بگیرد همدستانش با آشفتگی عقب‌نشینی کردند اما درنظر آن سردستهٔ دلاور، مرگ برشکست ننگین ترجیح داشت پس کلاه‌پوستی خود را در جلو دیگران بر زمین زد حاکی از آنکه وی تصمیم داشته است تا آخرین نفس در آنجا فداکاری کند ولی این علامت اراده او تأثیری در تغییر وضع نبرد نداشت و اسمعیل‌خان ناگزیر سواره‌بدنبال نفرات خود روانه شد تا شاید بار دیگر آنها را جمع کند. خبرشکست او در نظر حسنعلی میرزا مانند صاعقهٔ بود و تصمیم گرفت در برابر این بدبختی بزرگ جبههٔ دلیرانه‌ای‌فراهم‌سازد، پس‌دستورداد توپخانه‌اش تیر سلام‌برای تهییج نفراتش شلیک کند و برای استقبال و حمایت سربازان سردار، خود جلو رفت درآن روز سردار را نتوانسته بودندپیدا کنند ولی او در دل شب با استفاده از روشنائی اردوگاه خود را به شاهزاده رسانید سپس متفقاً رای دادند که چون از مرکز عملیات خود خیلی دور شده بودند وسایل ادامه جنگ کوهستانی را

در آن وضع فراهم نداشتند بنابر این باقیماندهٔ لشکریان آنها بطرف مشهد مراجعت کردند.

***

در سال ۱۸۱٤ آقای هنری الیس از انگلستان بعزم مأموریتی روانه ایران شد تا عهدنامهٔ موجود بین دو کشور را اصلاح کند آقای الیس با همکاری موریه که در آن موقع وزیر مختار انگلیس در دربار ایران بود با حکومت شاه راجع به امضای عهدنامه اصلاح شده‌ای توافق کرد که بموجب یکی از مواد آن پیش بینی شده بود کمک مالی ۲۰۰ هزار لیره که انگلستان تعهد کرده بود هرساله به ایران بدهد در صورتی پرداخت گردد که این کشور مورد حملهٔ یکی از ممالک اروپائی که میانجیگری انگلستان را نپذیرفته باشد واقع شود و هرگاه خود ایران جنگی با یکی از همسایگان اروپائی شروع کند و یا درحمله به سرزمین یکی از آنها پیش قدم شود قابل پرداخت نباشد ولی دیری نگذشت که تعهد بریتانیای کبیر دراین خصوص موجب مذاکرات طولانی و جدی شد در مقابل امتیازی که برطبق این ماده اعطا شده بود ایران نیز متقابلاً تعهد کرد که از پیشرفت هرگونه قوای خارجی که ازراه ایران قصد حمله به هند راکنند جلوگیری نماید. از این تاریخ به بعد دربار ایران محل اقامت وزرای مختاری ازجانب فرمانروایان انگلیس وروس گردید و چون ایران را دولتی متمدن محسوب داشته بودند این دولت مجبور شد رفتار خود را با قواعد و اصول ملل متمدن هم‌آهنگ سازد. اقامت وزرای مختار خارجی در پایتخت به تحکیم اساس تخت و تاج شاه کمک کرد و بعلاوه چنان منزلتی بدربارش داد که تحصیل آن با صرف تمام وجوه خزانه او امکان نداشت ولی از حکومتی نیمه وحشی

انتظار هم نمیرفت که رعایت تمام عادات و رسومی که حاصل چندین قرن تمدن بوده نموده باشد و بارها ضرورت ایجاب کرد که به وزیران شاه در صورتیکه ازتکرار بعضی رفتارهای بیمورد خشونت آمیزجلوگیری نشده باشد تهدید قطع روابط بشود .

اما رویهمرفته روابط بین ایران وملل اروپائی خیلی بنفع آن کشور تمام شد و از این ارتباط ایران درس صداقت در مراودت و انجام صمیمانه تعهدات عهودی خود را آموخت و دریافت که چگونه به نظریه جهان متمدن احترام بگذارد و از بعضی کارهای دور از تمدن اجتناب کند تا در معرض تمسخر و تنفر مطبوعات اروپائی قرارنگرفته باشد و با این مناسبات بود که روابط تجارتی شروع و رفته رفته تقویت شد که بر اساس آن هرساله اتباع شاه محصول صنایع و کار مردم اروپا را بدست میاورند .

درموقع انعقاد عهد نامه گلستان دولت ایران را واداربه این گمان کرده بودند که باتشریک مساعی انگلستان امکان داشت تزار روس قسمتی از خاك ایران راکه بموجب عهدنامهٔ مزبور تصرف کرده بود مسترد کند پس سفیری که سابقاً به انگلستان رفته بود به سن پطرزبورك اعزام و مأمورگردید که از هیچگونه جهدی برای ترغیب دولت امپراتوای به قبول در خواست شاه خودداری نکند ولی برای پس گرفتن یك وجب از زمین های متصرفی از چنگك روس مساعی سفیر ایران بکلی بیهوده ماند وتمام نتیجهٔ آن سفارت وعدهٔ باطلی ازجانب ژنرال الکساندر یرمولف فرمانروای جدید گرجستان و سفیر در دربار ایران بود که پس از ورود به تهران موضوع را موردمذاکره قراردهد . ژنرال یرمولف در راس هیأتی با شکوه تمام به ایران آمد وحامل هدایائی گرانبها بود تا

فکر شاه را متوجه عظمت روسیه سازد . در درباری که افرادی در عین حال مغرور و عاشق مال مشاوران شاه بودند دلیل کافی فراهم بود که تصور نمود ژنرال یرمولف جواب مساعد نسبت به تمام درخواست‌های خود تحصیل کند،ایران به اقتدار امپراتور او پی برده بود و اکنون شکوه و جلال او را هم مشاهده مینمود تا چندی قبل برضد او درجنگ بود و حال دعوت اتحاد با او را دریافت میداشت .

نمایندهٔ تزار میخواست که شاه باوی در حملهٔ به سلطان عثمانی همدست شود ولی پادشاه ایران سابقاً مشاهده کرده بود که متحدین اروپائی ذر موقع امضای معاهده اعتنائی بمنافع او نکرده بودندوبنابر این چنانکه عقل حکم میکرد شاه از تحریک خصومت باب عالی‌اجتناب ورزید .ژنرال یرمولف سپس تقاضا کرد که به نیروی روس ازراه‌استراباد و خراسان اجازهٔ عبور بمنظور حمله به خانهای خیوه داده شود باوجواب دادند که چون در عهد نامهٔ گلستان چنان موضوعی پیش‌بینی نشده بود موافقت با آن تقاضا امکان نداشت،سپس سفیر پیشنهاد کرد که‌شاه برای اقامت نمایندهٔ بازرگانی روس در رشت (گیلان ) و حمایت آن رضایت بدهد و موافقت با این درخواست هم اکیداً رد شد و جواب متشابهی نیز به پیشنهاد روس مشعر بر اعزام مربیانی جهت تعلیمات لشکر شاه دادند .

ژنرال یرمولف متقابلاً رویه سختی در پیش گرفت وحاضر به استرداد یک وجب از زمینی که قوای روس از ایران گرفته بودند نشد بااین وصف کار سفارت او با سرانجام نامطلوبی برای طرفین خاتمه‌یافت ولی برای ابراز مهمان نوازی نسبت به نماینده تزار دربار ایران‌ازچیزی فروگذار نکرده و حد اکثر ظرافت تشریفاتی را که در خور سبک‌متداول

ایران بود نشان دادند تا احتراماتی‌را که پادشاه قاجار نسبت‌به‌همسایهٔ شمالی‌وفرمانده قفقازاحساس مینموده ابرازداشته باشددرموقع بازگشت نیز متناسب با تحفه‌هائی که سفیر از جانب تزار همراه آورده بود هدایائی باو تسلیم گردید .

بعد از آنکه شاه به سفیر مقتدرکه عازم مراجعت بودبارحضور داد فرصتی یافت‌که توجه خود را به سرکوب‌کسانی‌که تجاوزات شدیدی برضد نظم عمومی در ایالت یزد مرتکب شده بودند معطوف سازد،این شهر دردشت یا جلگه وسیعی‌که در دنبالهٔ نائین است واقع شده تقریباً درست در میان جلگه بین جبال جنوبی و شمالی و محاط به بیابان شن‌زاری از سمت های شرقی و غربی است . در طرف جنوبی قسمتی از دشت مزبور تا چندین میل کشت و زرع میشود ، اطراف شهر خندق و دو رشته حصار با برج و باروهای متعدد جداگانه در پیرامون ، آن واقع است‌که‌تمام احتیاج به تعمیر دارند. محیط آن در حدود دومیل ونیم و محوطه درونی آن پر از خانه و باغات‌است، در سمت شرقی در درون دیوار ارگ شهر شکل مربع نامرتبی دارد و چهار صدقدم قطر آنست با خندق و دورشته دیوار و برجهائی‌که بمنظورپناه دادن سربازان‌گروهان آنجااست. در اطراف شهر اقامتگاههای متعدد و باغاتی است‌که محیط آنها بالغ بر پنج میل است بازارهای یزد در حدود هزار دکان دارد با سقفی‌که به سبک معمول ایران است .

شهر سی‌وچهار کاروانسرا دارد‌که در چهارده تا از آنها تجار و کسبه مشغول‌کارند،تنها عمارت عمومی در خور توجه‌که دراین شهر هست مسجدی است‌که ساختمان آنرا به امیر چخماق‌که ازافسران

---

(۱) یاد داشتهای راجع به شهرهای جنوبی ایران تألیف کی . ابوت .

لشکر تیمور بود نسبت میدهند و آن بنائی است رفیع و مناره‌های آن که اکنون در حال ویرانی است منظرهٔ جالبی دارند و خیلی عالی مزین شده‌اند بعلاوه در شهر سی مسجد دیگر و یازده مدرسه برای طلاب‌علوم دینی است یزد در نوشته‌های رسمی دارالعباده لقب دارد شهر و حومه به بیست وچهار بخش تقسیم وبواسطه عمق‌آبی که شهررا مشروب می سازد خانه‌ها خیلی پائین تر از سطح کوچه‌ها ساخته شده‌اند. جمعیت شهر ۱ را در حدود چهل هزار نفر تخمین میزنند که بیشترشان صنعت کارند عده زیادی از آنها در صنعت ابریشم کاری پارچه بافی و غیره مشغول هستند و دیگران به سایر امور بازرگانی اشتغال دارند. غیر از سکنهٔ اسلامی یزد در آنجا عده‌ای تجار هندی، کلیمی و عده کثیری از زرتشی‌ها اقامت دارند ولی‌پیروان‌این مذهب بواسطه جور وستمی که دچار شده‌اند اخیراً هرموقع که فرصتی بیابند هرساله نزد هم کیشان مرفه‌تر خودشان که در هندوستان اند میروند .

هوای یزد را خیلی‌ها سالم میشمارند و بسیار خشک است گاهی نیز ناخوشی‌های واگیر در آنجا دیده میشود و با یک ضربت چنان صدمه‌ای بانجامیرساند که‌در نقاط دیگر کار چندین‌سال‌است. در ۱۸٤٦ طاعون در آنجا با تلفاتی سنگین بین هفت و هشت هزار نفر سکنه را از میان برد، این شهر تسلیم افغانها شده بود که آنجا را قتل عام کردند و نعش افراد در سردابه سراسر خندق بخاك سپرده شد که پس ازصدو بیست سال وقتی که این سردابه‌ها را بازکردند سیاحی انگلیسی ۲ - مشاهده کرد که‌پارچه روپوش استخوانها هنوز سالم مانده که علامت

---

(۱) نقل از کتاب ابوت .
(۲) کتاب کی‌ابوت.

خشکی فوق‌العاده هوا و خاک است. نواحی یزد بواسطه خشکی بیابان وکمیابی آب محدود وکم جمعیت است، خاک بهترین ناحیه آن یعنی اردکان گفته‌اند که بین سی تاشصت دانه درهر کشت مرغوب محصول میدهد، گندم وجو از محصولات عمده‌اند و میوه‌جات از اقسام متعدد از جمله شلیل ، انگور ،گیلاس ، خرما ، خربزه و انار از نوع اعلی در باغات کاشته میشود .

جلگه بافق نخلستانهای بسیار دارد، دریزد نیز مانند نقاطدیگر ایران منابع معدنی مملکت چندان مورد توجه واقع نشده و بلکه بکلی عاطل مانده است تنها معدنی که استخراج میشود سرب زرکان است که محصول روزانهٔ آنرا بین هفتصد تا هزاروسیصد گیر و انکه گفته‌اند وکوچکترین قطعه آن در یزد تقریباً ده تومان یا کمتر از پنج لیره ـ انگلیسی قیمت دارد . بیابانهای اطراف یزد پناهگاه خوك ، آهو ، خرگوش، شغال ،گرگ ، روباه ،گوسفند ، بز والاغ وحشی است و در تپه‌ها سه نوع کبک مشهور در ایران دیده میشود ـ کبک شاهی کبک معمولی معروف بهمین نام وکوچکترین انواع آن موسوم به‌تیهو. گاو های کوهان‌دار نرآنجارا که کوچك و اهلی‌هستند برای بارکشی‌بکار میبرند وبوسیله مهاری که ازمنخرین‌آنهاعبور میدهندهدایت‌میشوند .

این ولایت بواسطهٔ وضعی که دارد همواره در معرض خطرصدمه است و معبر بلوچ‌ها و بختیاریهای غارتگر بوده است بلوچها مسافات بعیدی زا از راه بیابان طی میکنند با شترهای کوچك و سبك که‌برآنها دو نفر روی زینی دو ور پشت یکدیگر سوار میشوند شترها ملایم و یورتمهٔ تند و یا بمدت طولانی حیرت انگیز یورتمه میروند که اگرخوب

شروع به حرکت کرده باشند اسب سوارها آسان بسرعت آن نمیرسند شتر سواران مزبور وقتیکه مجبور به توقف و جنگ میشوند شترها راحلقه وار یا بصورت مربع در میاورند و آنها را بزمین میخوابانند و سعی می کنند که دشمنان قادر به عبور از این سد زنده نشوند در این وضع مدافعه‌ای طولانی پیش میآید که موجب ناراحتی زیاد برای بلوچها نمیشود چون همه احتیاجات خود را همراه دارند و در صورت لزوم می توانند فوری خوراك ضروری خود را با کشتن یکی از این شترها تأمین کنند. بلوچها مردمی شجاع هستند و چنان در بعضی موارد فاقدلوازم مادی زندگانی‌اند که برای خاطر چپاول به مسافرتهای سی‌وچهل روزه از میان بیابانهای شن زارتن در میدهند .

معروف است که بلوچها از بختیاریها قسی‌تر و سنگدل ترند و رسمشان اینست که کسانی را که غارت میکنند زنده نمی‌گذارند در صورتیکه بختیاریها بندرت‌آدم کشی‌رابادزدی توام‌میسازندمگرآنکه‌طرف در صدد استقامت برآید. بلوچ ها به هدف خود با تفنگ شکاری‌وشمشیر حمله‌ور میشوند و سپر و پوست خر وسیله دفاعی آنهااست. من این‌وصف مشروح یزد را بیشتر از آن جهت داده‌ام که بخواننده اطلاع کلی از وضع زندگانی در ایران که در آنجا وضع و حال یک ایالت کم وبیش مانند ایالتهای دیگر است بدهم و بعلاوه برای اینکه یزد آخرین نقطه‌ای درایران است که اعقاب آتش پرستان [۱] که مدتهابه‌امپراتوری ایران دست داشتند پناهگاهی بمنظور کشت و زرع برای ارباب‌بیگانه خود یافته‌اند .

---

(۱) درقسمتهای متعدداین کتاب گبرها یا پارسی‌ها آتش پرست خوانده‌شده‌اند چون بطور کلی نزد خوانندگان انگلیسی باین نام معروف‌اند .

عدهٔ زرتشتیان در یزد و نواحی آن به هشتصد خانوار تقلیل یافته است در آنجا دارای دو آتشکده هستند و در هشت دهکدهٔ اطراف آن که محل اقامت ایشان است در هرکدام یک آتشکده دارندوآن بنائی است با سقف منحنی که روبهوا باز است با سنگ‌های کوچک مفروش شده این بناها محل عبادتند و در اطاق تاریک مجاور آن آتش مقدس درزیرتوده خاکستردر اجاقی برجسته آجری یاسنگی معمولی نگاهداری میشود. روحانی‌های گبر دو دسته‌اند مؤبدها یا سران روحانی و دستورها که مقام پائین‌تری‌دارند، مؤبد قبل ازشروع غذادعا میخوانددرحالیکه آتش و آب مقدس وگیاه گره خورده‌ای که در بیابان یافته میشود در جلو اواست. زند و اوستا و دساطیر یا کتاب انبیاء تحت نظر اوست آتش مقدس را خادمینی بنام هیربد مراقبت میکنند، زرتشتی‌ها چهار روز در ماه روزه دارند و تمام اوقات دیگر را در خوردن گوشت مجازند خوردن انواع پرندگان جائز است غیر از خروس، این پرنده و سگ را موجب دوری ارواح پلید میشمارند بنابراین درکنار بستر مرگ گبر بطور کلی سگی جا میدهند . زرتشتیان نیز مانند مسلمانها هر روز پنج بار نماز می گذارند سحر ، طلوع آفتاب ، ظهر نزدیک غروب و شام و در هر مورد دو بار دعا خوانده میشود یکی کوتاه ودیگری دعائی طویل .

زرتشتی‌های ایرانی در موقع نماز رو به خورشید میایستند ولی این منبع نور را از زمرهٔ خدایان نمیشمارند و آنرا علامت وجود خالق و نورالهی محسوب میدارند و چهار عنصر را مقدس میدانند که نباید بی‌جهت مورد بی‌حرمتی واقع شوند. زرتشتیان یزد زنار مقدس که نوار محکم باریکی مرکب از هفتاد و دوتار پشم گوسفند و بز است که در سن چهارده سالگی در حین مراسمی با شکوه و شادمانی بسته میشود

مردهای ایشان که مقام پائین‌تر روحانی داشته باشند بوسیلهٔ قبای زرد تیره که برتن دارند مشخص میشوند باعمامه پارچه‌ای راه راه، زرتشتیان در حدود یزد دو محل زیارت دارند، انارك درپیشکوه و زرج نزدیك عقدا و معتقدند که در این دوجا دو دختر یزدگرد که آخرین پادشاه سلسله کیانیان بود بطرز معجزه آسائی موقعی که دشمن در تعقیب آنها بود ناپدید شدند و تخت سنگها برای در میان گرفتن ایشان دهان گشودند، درآنجا گاو گوسفند قربانی میکنند تماشای احتراماتی که آتش پرستان مشهور یزد بیاد آخرین پادشاه کیش باستانی خود و اعقاب بلافصل او میکنند بسیار جالب توجه است. ایشان تاریخ مرگ یزدگرد را ابتدای دورهٔ خود برگزیده‌اند ولی اکنون مانند اسلاف خود درقدیم آغاز سال شمسی را از ۲۱ مارس که آفتاب وارد مدار نصف‌النهار میشود محسوب میدارند. ماههای آنها سی روز است پنج روز دیگرسال هرکدام نام خاصی دارد برای روزهای هفته تقسیم بندی خاصی ندارند پنج روز هرماه مقدس است که بنام فرشته‌ها است زرتشتی‌های این دوره مردگان خود را بخاك نمی‌سپارند و اظهار میدارند که این رسم از روزگار قدیم از عهد پادشاهان آنها است چنانکه مقبره های ایشان بر تخت سنگها در نقش رستم و پرسپولیس گواه آنست.

در شهر یزد در آغاز پادشاهی فتحعلی شاه رئیس فرقه‌ای از مسلمانها میزیسته که معتقدند جانشینی حقه امام جعفر صادق بفرزند او اسمعیل میرسیده و بنابراین ایشانرا اسمعیلیه خوانده‌اند. افراد این فرقه فدائی امام خود هستند که بهمین دلیل او در سراسر ایران مرد بسیار بانفوذی بشمار میرود. وقتی بعضی از نوکران او با کسبه شهر زدوخوردی کردند، دکانداران گماشته های امام را تا خانه او تعقیب

نمودند و دامنهٔ این جدال زود وسعت گرفت و کسبه که ملاحسن نامی سردستهٔ ایشان بود نفرات اسمعیلیه را مغلوب و رئیس آنها را مقتول ساختند . شاه از شنیدن این خبر سخت برآشفت و نگران بود که فرقه اسمعیلیه او را مسئول قتل رئیس مقتدر خود بشمارند بنابراین سردسته آشوبگران به تهران احضار شد و در حضور شاه شلاق خورد ومجازات های سخت دیگر دید. بانیهای واقعی قتل شاه خلیل الله که مدعی نسب از همان کسی است که منشاء اسم اسمعیلیه است بدست پیروانش به سزای عمل خود رسیدند فتحعلی شاه پسر او آقاخان محلاتی را بجای وی برگزید و به املاکی که آقاخان از پدرش به ارث برده بود مقدار سرشاری بیفزود ، درهمین سال ( ۱۲۳۰ هجری ) بندرماهویه درکرانه خلیج فارس به قلمرو شاه افزوده شد و محمد زکی خان آنجا راتصرف کرد .

در اوایل سال بعد توجه حکومت شاه باز به دسته بندی بسیار خطرناك سران هرات وآسیای مرکزی و خراسان معطوف گردید . هنوز دیرزمانی از تعهد فیروزالدین میرزا که هرات را زیر لوای دولت ایران نگاه دارد نگذشته بود که او دچار عواقب توهینی شد که نسبت به برادر خود پادشاه کابل روا داشته بود باین جهت در خواستی نزد برادر برای کمک نظامی فرستاد تا بتواند در برابر دعاوی حاکم خراسان ایستادگی کند. این پیشنهاد استمداد او را درکابل فوری پذیرفتند، پادشاهی کابل اسماً بعهده محمود شاه بود ولی وزیر شایسته او فتح خان باروکزائی همه کاره بود و او بواسطهٔ آنکه راه اقتدار را برای برادر معروف خود دوست محمدخان هموار ساخته بود شهرت فراوانی کسب کرد. فتح خان برادرهای متعدد خودرا به حکومت ایالات

مختلف افغانستان گماشت و در موردی‌هم با خوشوقتی تمام توانست امیر سدوزی هرات را نیز تعویض کند،پس بفرماندهی قوائی‌عزم‌تسخیر قلعهٔ آن شهر را کرد و در جلو حصار یزد اردو زد ولی با تدبیر تمام از ورود به شهر احتراز نمود تا موقعی که توانست همدستی سران هرات را که برای پیشرفت منظورش ضروری‌بود تأمین کند . پس از آنکه راه خود را بدین ترتیب هموار کرد قبل از پیشرفت بسمت غوریان‌بعنوان مراسم خداحافظی با فیروزالدین میرزا بشهر وارد شد و آن امیر و خانواده‌اش را اسیر کرد و زیر نظر مأموران به کابل فرسناد ، وزیرهرات را کشت بعد برادر خود قندیل را که در نزد عموم به قندیل خان معروف بود برای تصرف غوریان مأمور کرد و به سران خراسان نامه فرستاد و دعوتشان کرد که برای از بین بردن تسلط شاه در هرات و غوریان و نقاط تابعهٔ مشهد با او همدست شوند بعلاوه خان خیوه وسر دسته‌های طوایف فیروزکوهی وهزاره‌را که‌آخرین آنها ابراهیم خان تا همان ایام متحد حاکم مشهد بود برای اجرای نقشه خود علاقه‌مند ساخت ، از جمله سران خراسان که باو پیوستند یکی از پسران باقی ماندهٔ اسحق خان قرائی بود .

حاکم مشهد بدون فوت وقت وزیران شاه را از خطر شدیدی که از شرق‌سرزمین‌ایران را تهدید میکرد آگاه ساخت و دولت ایران هم اقدامات سریع برای رفع آن وضع فوق‌العاده معمول داشت.اولا میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله را بخراسان اعزام کردند که ازهیچگونه تدبیری برای اعاده همدستی بعضی از سران جنگاور آن حدود با شاه قصور نشود ثانیاً قوائی که آماده بود برای نبرد فوری به مشهدفرستاده شد و شاه نیز در صدد بر آمد که بعد از برگزاری مراسم عیدنوروز از

دنبال آنها برود ضمناً عزم کرد که روابط خود را با دول خارجی تقویت کند بنابراین سفیری نزد باب‌عالی فرستاد که دستور داشت به دربارهای وین و پاریس نیز برود و سرانجام به مقصد مأموریت خود که انگلستان‌بود عزیمت کند. وقتیکه قوای امدادی از تهران به مشهد رسید حسنعلی‌میرزا مشاهده کرد که باده هزار تن میتواند بمیدان جنگ برود ولی تردیدداشت که حمله را از کدام ناحیه آغاز کند. خان‌خیوه با قوای زیاد تا سرخس پیش آمده بود و شاهزاده متوجه شد که اگر لشکر خود را بر ضد او سرگرم کند فتح‌خان که با چهل هزار نفر در سرحد خراسان‌آماده بودبطرف مشهدپیشروی میکرد، پس‌تصمیم گرفت به دشمنی که از همه نزدیکتر بود حمله کند و بسمت غوریان تاخت و دیری نگذشت که خود را با نیروی فتح‌خان مواجه دید که در محلی بنام کوهسویه در نزدیکی هرات در حدود مرزی ایران اردو زده بود. تصمیم جنگ حسنعلی میرزا گویا در ذهن فتح‌خان که شاید نمیدانست عده قوای دشمن از نفرات خود او کمتر است تأثیر مطلوب نمود و پیغام نزد شاهزاده فرستاد مبنی بر اینکه با او قصد نبرد ندارد وبشرط آنکه غوریان در تصرف پادشاه کابل باقی بماند و حقوق دو تن از متحدین او یعنی محمدخان قرائی و ابراهیم‌خان بر تربت و با خزر شناخته شود وی تعهد میکند ضدیتی‌با شاه ایران ننماید. حاکم‌مشهد به این پیش در آمد گوش شنوا نشان نداد و بنابراین دو طرف آماده جنگ شدند، از لحاظ زیادی عده مزیت بدون تردید با افغانها بود ولی لشکرایران به عملیات متمرکز نظامی بیشتر عادت داشتند تا عوامل چریک که قوای فتح‌خان را تشکیل میداد با وصف این مقاومت‌لشکر

ایران در مقابل آن عدهٔ بیشترکار آسانی نبود وگروهان سمنان شروع بفرارکرده بود که فرمانده آنها ذوالفقار خان از مرکب خود پائین آمد و قصداً آن کار راکرد و به افراد گروه خود اعلام داشت که اگر از میدان نبرد کنار بروند سردسته خود را در چنگ دشمن خواهند گذاشت. پیش‌آهنگان نیروی فتح خان گویاسخت دلیرانه نبرد کردند ولی او نتوانست فرماندهی خود را بافراد همدست خود که در حین جنگ کنار کشیده بودند تحمیل کند، ایشان در فکر این بودند که همینکه جنگ تمام شود با راحتی اردوگاه ایرانیان را غارت کنند ولی گلوله‌ای که به دهن فتح خان اصابت کرده بود سرنوشت نبرد آن روز را نیز تعیین کرد و میدان بدست قوای دشمن افتاد .

معتمدالدوله یکی از سران خراسان راکه با افغانها همدست بود عوضی بجای حاکم خراسان گرفت و بدین ترتیب اسیر او شد. این پیش‌آمد در نظر اول ممکن بود بنفع خان جلوه کند و حال انکه بر عکس شد، درهیچ موردی نباید از رخنه کردن در حس وفاداری یک فرد ایرانی دلسرد شد . معتمدالدوله که سیرت کسانی را که با آنها طرف بود نیک میشناخت فرصتی بدست آورد و به اسیرکننده خویش پیشنهاد کرد که صلاحش در طرفداری از حسنعلی میرزا است و این قول او در ذهن سر دستهٔ شورشی بی‌اثر نبود و خود او را مأمور کرد که شرایط عودتش را بخدمت معلوم کند، درنتیجه حاکم خراسان موافقت کرد که وی حاکم یکی از نقاط زیر دست خود او باشد و وزیر شاه با احترامات تمام به اردوگاه ایرانیان رفت و سر دستهٔ مزبور نیز باتمام قوا به غارت نفرات فراری افغانی پرداخت .

شاه این خبر را وقتی شنید که از تهران عازم مشهد بود و از آن پیش آمد حسن استفاده نموده شهر بم راکه حاکمش سرکشی کرده بود محاصره و تصرف کرد در این محل سفیری از طرف محمود شاه کابل بحضور شاه آمد و از عملیات وزیر خود فتح خان ابراز ندامت و التماس رفع کدورت فتحعلی شاه را نمود، شاه در جواب خواستار شد که فتح خان را زنجیر شده تحویل او بدهند یا آنکه محمود او را کور کند و گفت اگر باین شرطها عمل نشود به افغانستان حمله خواهدبرد . در آن ضمن قوائی برای جنگ با خان خیوه مأمور شد ولی آن مدعی در انتظار ورود لشکر ایران ننشست و به محل خود بازگشت.شرایط پیشنهادی شاه ایران را امیر کابل بی درنگ پذیرفت فتح خان بد بخت ابتدا کورسپس با قساوت تمام مقتول شد ولی مرگ او را بزودی برادرش دوست‌محمد خان انتقام کشید.سفیر بعدی را از افغانستان به ایران کامران میرزا فرستاد تا در خواست حمایت از شاه بکند و اعلام بدارد که غیرازقلعه های هرات و قندهار محل دیگری از افغانستان در دست او یا پدرش محمود شاه باقی نماند .

در سال ۱۲۳۶ هجری ( ۱۸۲۱ مسیحی ) در اقصی نقطهٔ ایران که خیلی دور از میدان جنگی بود که لشکر شاه در دسترس بوده زدو خوردی در بارهٔ اختلافات بین مقامات مرزی ایران و ترکیه اتفاق افتاد یعنی بین شاهزاده والی آذربایجان وسرعسکری ارض روم ، موضوع اختلاف دوایل بودند که شاه بعنوان اتباع ایران مدعی حمایت آنها بود سرعسکری احضار شد ولی جانشین او دشمنی بیشتری نسبت به ایران داشت و او نماینده‌ای راکه از طرف حاکم تبریز فرستاده شده

بود که دربارهٔ بعضی‌شکایات اعتراض کندزندانی کرد بعد از این‌پیش ـ آمد وهن آمیز حکومت شاه یقین حاصل کرد که روابط دوستانه بین مقامات سرحدی دیگر امکان نداشته به عباس‌میرزا دستور رسید که قلمرو عثمانی را مورد حمله‌قرار بدهد، لشکر او ازمرز گذشت‌واستحکامات طپراق قلعه‌وآق‌سرا را تصرف کرد، این قوا با لشکری که از ارض روم میامد مصادف شد ولی برای مقابله با سپاهیان ایران که بر ناحیه‌مرزی مسلط شدند و آبشگر ، دیادین ، مولاسگرد ، بتلیس ،مش ، ایخ لت عدلاس جواس وخاندوش را تسخیر کردند کافی نبود .

از طرف دیگر دولت عثمانی در صدد برآمد که برای جبران این وضع ناهنجار از طریق بغداد به حاکم مرزی شهر زور حمله کندعده‌ای که از طرف پاشا برای انجام این منظور فرستاده شد بوسیلهٔ نفرات‌حاکم کرمانشاه که لشکر عثمانی را شکست داده و در تعقیب فتح خود تا حدود بغداد پیش رفته بود متوقف گردید. پاشا وسایل کافی برای‌پیش گیری قوای ایران نداشت و چون نزدیک بود حاکم به دروازه شهر خلفا برسد از وی تقاضا کردند که از فتح آن شهر که در چنگش بود صرفنظر کند و اگر شاهزاده به ناخوشی مهلکی گرفتار نشده بود که‌مانع سرپرستی جدی او بر نفراتش شد قبول چنین در خواست اعتدال‌آمیزی از یک سردار ایرانی شاید خیلی بعید مینمود، بنابراین وی از تسخیر بغداد درگذشت و تصمیم گرفت که ازکوتاهترین راهها به کرمانشاه مراجعت کند. پس، از بیابان عظیمی که بین فرات و جبال کردستان‌واقع شده عبور کرد ولی موقعیکه به میان گردنه سختی که در قسمت‌شمالی ایران‌ودر آن حدود هست‌رسید مرض‌او بحدی شدت‌یافت که نتوانست

جلو تر برود لذا قاصدی به بغداد فرستاد که پزشک فرنگی بآن محل دور افتاده بفرستند اما دیگر کارش از کمک علم طب گذشته بود وچون در یافت که مرگش نزدیک شده سران کوهستانی‌لرستان و بختیاری را در چادر خود گرد آورد زیرا احتمال قوی میداد که آنها پس ازوفاتش سر بشورش بردارند با این ترتیب در یک محل دور افتاده درگردنه های کرند که علامت مشخصه آن وجود بناهای هلالی از دورهٔباستان است مسن‌ترین فرزند فتحعلی شاه درسن ۳۷سالگی درگذشت‌ودوری‌اش از آن منطقه شاید موجب صلاح کشورش شد چون چندی بعد ،این واقعه وسیلهٔ اجتناب ازواهمهٔ یک جنگ خانوادگی گشت، همان‌جنگ واختلافی که‌قرن پیش‌مدتها دامنگیر ایران‌بود. وقتیکه خبر این‌پیش ـ آمد به تهران رسید برسم ایرانی ابتدا موضوع را از شاه مکتوم‌داشتند تا رفته رفته وزیرانش ونجبابه لباس ماتم در آمدند و پس از یک‌هفته خبر وفات پسرش از زبان جوان ترین فرزند شاه بروز کرد .

در همان حین آتش جنگ در سرحدات آذربایجان مشتعل شد و باب عالی سرعسگری جدید درارض روم منصوب کرد که سه پاشا زیر دست او بودند و هر کدام بفرماندهی عده‌ای جداگانه مأمور شدند یکی برای محاصرهٔ طپراق قلعه رفت دو دسته دیگر بعزم سر حد ایران حرکت کردند ، مقصود حمله به آذربایجان بود سردار ایرانی که از ایروان آمده بود با قوای ترك برخورد کرد و آنها را شکست دادوفرمانده ایشانرا با هزار تن دیگر اسیرساخت این‌نفرات را نزد ولیعهد به خوی فرستادند چون عباس میرزا بخاتمه زدوخوردی که شروع شده بودعلاقه داشت تمام آنها را بدون تنخواه پیش پاشای ارض‌روم فرستاد واعلام داشت که برای استقرار مجدد صلح و صفا آماده است ولی سرعسگر که

بقول ایرانیها شاهد فتح را در آئینه ضمیر خود میدید به پیام ولیعهد التفاتی ننمود .

در آن موقع طپراق قلعه استقامت میکرد و عباس میرزا برای کمک به آن محل از خوی حرکت نمود هنگام عبور از ناحیه ارمنی نشین قره کسه دسته‌ای ازکشیشان ارامنه برهبری اسقف بزرگ خود بملاقاتش آمدند و از ولیعهد درخواست حمایت کردند و شمشیرش را متبرك ساختند. بفرماندهان ایرانی در حدود مرزی‌دستوراتی صادرشد که هرچه زودتر زیر پرچم ولیعهد گرد آیند میتوان بجرأت گفت که سربازان هیچ نقطهٔ دیگر دنیا مانند نفرات ایرانی قدرت تحمل خستگی طولانی را ندارند درهمین مورد مذکور چندین گروه ایرانی چند روز هرروزی سی میل‌راه بطرف مقصد پیمودند (۱) هر چند که عده‌بسیار کمی توانستند خود را بفرماندهٔ ایران که از دور طپراق قلعه ولشکر ترك را میدیده برسانند .

چون‌پاشاها پی‌برده بودند که نفرات‌ولیعهد کمتراست بدون‌فوت وقت قصد تهاجم کردند ولی عباس میرزا آنقدر مقاومت نمود تا چند هزار نفر از لشکریانش که وی از آمدنشان اطلاع داشت باوپیوستند باوجود این که قوای او بمراتب کمتر از نیروی حریف بود اماباترتیب تقسیم فرماندهی که ترکها اختیارکرده بودند امتیاز برتری نفراتی ایشان را از بین برد . مبارزه‌ایکه درگرفت طولانی و خونین شد ولی

---

(۱) خواننده‌میتواند به‌قیاس مسافتی که گفته‌اند افراد ایرانی در مدت مزبور پیموده‌اند بپردازد رجوع شود بشرحی که گزنفن راجع به پیشروی لشکر کوروش نوشته کتاب اول فصل دوم ۲۲ فرسنگ درسه‌روز و فصل پنجم ۹۰ فرسنگ در۱۳روز هرفرسنگ برابر سه میل و ۷۸۷ $\frac{۱}{۴}$ یارد است یاسه میل و نیم منهای ۹۲ $\frac{۱}{۴}$ یارد .

وقتیکه تاریخ نویسان ایرانی اظهار میدارند که پنجاه هزار نعش از نفرات ترك در میدان نبرد افتاد حریف ایشان را آسان میتوان باور کرد، به گروهان یکی از پاشاها تلفات بسیار رسید و فرار فرماندهٔ آنها جنگ را بنفع ایرانیان بپایان رسانید ، محاصرهٔ طپراق قلعه زود ازبین رفت وسه اردوگاه عثمانی و تمام محتویات آنها بدست قوای عباس میرزا افتاد ترکهابرای مقابلهٔ باوضع ناهنجاری که دچار شده بودندآنقدر کم آمادگی داشتند که استکانهای جواهرنشان که نصفش چای داشت در خیمهٔ ایشان جاماند. پس از این فتح ولیعهد بار دیگر به پاشای ارض روم پیشنهاد صلح کرد ولی پاشا با متانت تمام جواب داد تا وقتیکه‌فرماندهٔ ایران رویه‌تهدید آمیز خود را در خاك ترکیه ترك نکند حرف صلح مورد ندارد بنابراین عباس‌میرزا لشگر خود را بداخل‌مرز ایران‌برد که عهد نامهٔ صلح امضا کند ولی در همان حین که هنوز آتش جنگ مشتعل بود در سراسر سرحدات ترکیه و ایران اغتشاش وجود داشت درطرف بغداد ولایت مورد اختلاف شهر زور بار دیگر به مرکزعملیات جنگی تبدیل‌شد، شاه بمنظور اینکه مخالفان خود را درآن ناحیه سر-کوب کند بقصد زیارت بارگاه امام حسین و حضرت علی قوای جنگی فراهم و در رأس آنها بسمت همدان حرکت کرد ولی از یک طرف ترکها در ناحیه مرزی بدست پسر حاکم سابق کرمانشاه شکست‌یافتند و از طرف دیگر بواسطهٔ شیوع ناخوشی و با در میان لشکر شاه لازم‌شد که آنها را پراکنده ساخت. این‌ناخوشی درآن سال برای اولین بار در لشکرایران افتاد وگفته‌اند که یکصدهزار نفر تلفات داد ولی‌این مقدار فقط مبتنی بر حدس بود چون هیچگونه آماری راجع به تلفات‌درمملکت شاه ثبت و ضبط نمیشود .

در قسمت دیگر سر حدات نیز اغتشاشی دراثر تجاوزات کردهای کوهستانی نسبت به سکنهٔ مسیحی ناحیه سلماس بوجود آمدومیگویند که در آن مورد شش هزار تن از عیسویان از بین رفتند. در این منطقهٔ سرزمین ایران جمعیتی نسطوری هست مرکب از سی هزار تن که پنج هزار نفرشان درکوهستان بسر میبرند و بیست‌وپنج هزار نفر دیگر در جلگه ارومیه ( رضائیه ) که زراعت یگانه منبع درآمد زندگی آنها است، اربابهای ایشان بذر میدهند وموقع برداشت محصول دو سوم به مالك و یك سوم دیگر به رعیت میرسد ولی بعناوین متعدد قسمت عمدهٔ سهم رعیت را مالکان حریص که در حدود ملکی مرزی خود نفوذ سرشار دارند واز مرکز حکومت در تهران نیز کاملاً دورند و بنابراین به اوامرشاه در اجرای عدالت و خوشرفتاری نسبت به اتباع عیسوی او توجهی ندارند غصب میکنند و باید افزود که این اخاذی‌شیادانه از نسطوریها ناشی از اغراض مذهبی بر ضد آنها نیست و در حدود همان رفتاری است که دربارهٔ کشاورزان مسلمان نیز درآن حدود دور ازمرکز که مالك میتواند برای درهم شکستن هرگونه مقاومتی به افراد ایل خود متکی باشد معمول است .

دو هیأت مذهبی خارجی، امریکائی وفرانسوی متفقاً سالیان دراز مجاهدت مشقت‌آمیز خود را برای بهبود حال اهالی مسیحی این‌قسمت ایران بکار برده‌اند، ترتیبی‌را که امریکائی‌ها پیروی میکنند اینست که بهترین وسایل تربیتی غیر مذهبی را که در اختیار دارند بشاگردانی که در مدرسهٔ ایشان به تحصیل میپردازند ارزانی میدارند و نسطوریها را مطابق اصول‌مسیحیت که خود بآن ایمان دارند تربیت میکنند، هیچ نوع تبلیغ خاص مذهبی از طرف هیأتهای مزبور در میان نیست مربیان

روحانی فرانسوی در ناحیهٔ سلماس مساعی خود را برای بسط مذهب کاتولیک در میان فرقه های ایرانی مصروف میکنند، تربیتی که کودکان فراوانی از پسر و دختر هر ساله در بنگاههای نوع پروری مزبور فرا- میگیرند قدر و ارزش بیشتری میداشت اگر رعیت های شریف و بااستعداد این ناحیه برای پیشرفت کار خود در شئون مختلف زندگی وسایل کافی فراهم میداشتند ولی در کشوری که به وجود داد و انصاف میان افراد چندان اعتقادی نیست و دین مسیح مورد بغض است خدمت جان- نثارانهٔ معدودی از افراد پس از سالیان دراز هنوز نتایج شایانی برای بهبود وضع و حال عیسویان ایران نداده است .

حملهٔ به سلماس که من یاد کرده‌ام بوسیله نفراتی که از تبریز رسیدند دفع و مجدداً آرامش در حدود مرزی ایران و ترکیه برقرار گردید ولی پاشای بغداد باز اسباب زحمت شد اما مجبور گشت به‌شاه جریمه پرداخته و تعهد کند که از زائرین ایران که از حدود حکومت او بعزم زیارت کربلا و نجف میروند باج دریافت نکند. شاه یکی از مواد عهد نامه‌ایرا که بوسیلهٔ نماینده عثمانی به تهران رسید تصویب نکرد وهمین امر موجب تأخیر امضای نهائی معاهدهٔ صلح شد ولی سرانجام طرفین نسبت به‌موادی که صلح را بین ایشان برقرار کند توافق نمودند و هریک از طرفین اراضی را که در آغاز اختلاف متصرف بودند کماکان نگاه داشتند . ۱

دیری از این واقعه نگذشت که خان خیوه وفات یافت و پسرش با هجوم بخراسان جلوس خود را بر مسند حکومت اعلام کرد اما

(۱) عهد نامهٔ ارض روم بین ایران وترکیه ۲۸ ژوئیه ۱۸۲۳ ( ۱۹ ذی‌قعده ۱۲۳۸ هجری ) .

شاهزاده والی خراسان دسته‌های متعدد سواران ایالت را که باشمشیر ساخت استادان نواده‌های شمشیر سازان دمشق که تیمور به اسارت آورده بود مجهز بودند جمع و برای دفع هجوم قوای خطرناك ازبک و ترکمن که برضد او میآمدندحرکت کرد و پس از مبارزهٔ شدیدی خان جوان خیوه به بیابانهائی که از آنجاآمده بود بازگشت. شاهزاده برای انکه در بارهٔ تکرار این قبیل کارها اخطاری کرده باشد دستور داد که از سر دوهزار ترکمن که در حین زدوخورد کشته شده بودند مناری بر پا کنند .



# فصل هشتم

مواد مبهم عهدنامهٔ گلستان ـ ادعای مالکیت ناحیه گوکچای ازطرف روسیه ـ اشغال گوکچای بوسیلهٔ روسیه ـ هیجان عمومی در ایران ـ شروع جنگ ـ ایرانیها ابتدا پیروز میشوند و تا حدود تفلیس پیش میروند ـ در ززام شکست می‌یابند و مجدداً در نزدیکی گنجه شکست میخورند ـ مال پرستی شاه ـ اختلاف نظر در هیات وزیران شاه ـ مذاکرات صلح ـ جلوگیری از پیشروی روسها در ناحیه ارس ـ محاصرهٔ ایروان ـ رفع محاصره ـ تصرف عباس‌آباد از طرف ژنرال پاسکیه‌ویچ ـ شکست ژنرال کراکوفسکی بوسیلهٔ فرماندهان ایرانی در استریک ـ محاصرهٔ نهائی وتصرف ایروان ـ حملهٔ پرنس اریستوف به آذربایجان ـ تصرف تبریز بدست او ـ تجدید مذاکرات ـ عهدنامهٔ ترکمانچای .

در فصل پیش ملاحظه شد که در دورهٔ فتحعلی شاه وضع ایران بقدری آشفته بود که شاید سالی نمیگذشت که بجهتی با پیش‌آمد زدوخوردی در گوشه‌ای از قلمرو ایران یا حدود مرزی توام نباشد و به مداخلهٔ نظامی مأموران شاه منجر نشود. وضع عادی ایران بصورتی بود که بیان شده است ولی چون بیشتر زدوخوردهای مزبور بزودی از بین رفت و ایران باز در همان وضع و حالی افتاد که قبلاً داشته در نظر حکومت شاه فاجعهٔ بزرگی بشمار نمیرفته، این جریانات که جنبه های تاریک داشته واجد اثرات مثبتی نیز بوده است که ممکن بود

مورد توجه قرار داد واگر در میان مردم نواحی که از جانب مهاجمان یا سرکشان دچار قتل و غارت شده بودند تولید نا رضامندی نموده بود در مقابل به لشکری که ماهیانهٔ مرتبی دریافت نمیداشت فرصتی برای پرکردن جیب خود از راه چپاول فراهم میساخت.فقط در یک جنگ در دورهٔ زمامداری قاجاریه ایران ناگزیر به از دست دادن قسمتی از خاك خود شد و بنا براین شاه مراقبت تام داشت که زدوخورد تازه‌ای با همسایه قوی که مزه قدرتش را سخت چشیده بود پیش نیاید امابا وجود این علاقهٔ صمیمانه فتحعلیشاه، باردیگر وضعی نامساعداختلاف خطرناکی بین روس و ایران ایجاد کرد .

عهدنامهٔ گلستان در قسمت مربوط بخط مرزی که مقرربود از آن پس متصرفات ایران وروسیه را از یکدیگر جدا سازد درست و رسا نوشته نشده بود و با آنکه چندین سال از تاریخ تصویب آن گذشته بود ترتیب قطعی برای روشن نمودن موارد اختلاف داده نشدوموقعیکه بالاخره کمیسرهای دو طرف تعیین شدند و در زمین مورد اختلاف ملاقات کردند معلوم شد که در مسائل مربوط به آن اصلاً تسویهٔ رضایتبخشی حاصل نشده چون همینکه مأموران مرزی شخصاًبااراضی مورد اختلافی که قبلاً نرفته بودند آشنا و در آنجا مشغول کار شدند ضرورت مذاکرات جدیدی آشکارگشت، نمایندگان روس که از زور و قدرتی که پشتیبان آنها بود آگاه بودند درصدد برآمدند مواد عهدنامهٔ گلستان را متناسب با تأمین منافع سروَر خود تفسیر کنند در صورتیکه مأموران ایرانی که ظاهراً متوجه مفهوم واقعی مواد مورد اختلاف عهد نامه بودند از تسلیم اراضی که بنظر ایشان متعلق به شاه بود امتناع ورزیدند.سه ناحیهٔ کوچک بخصوص مورد بحث و اساس اختلاف بود

که عمده ترین آن قسمت گوکچای بشمار میرفت که در طرف چپ دریاچه قشنگی بهمین نام و بین آنجا و ایروان واقع و حقاً متعلق بشاه بود دو ناحیه دیگر مورد بحث گونی و بالاکلو بوده ، اراضی کپان هم محل اختلاف نظر شد .

نمایندگانی ازطرف فرمانفرمای قفقاز به تبریز و از جانب ولیعهد به تفلیس رفتند و در دوموقع نزدیک بود راجع به نقاط مورد اختلاف توافق رضایت بخشی حاصل شود، راجع بمورد اول موافقت موقتی را که باکاردار روس در تبریز حاصل شده بود ژنرال یرمولف در تفلیس تصویب نکرد و نسبت بدومی تعهدی که نمایندهٔ ایران در تفلیس کرده بود شاه موافقت ننمود و بمنظور جلب رضایت شاه دربارهٔ عهدنامه ، کاردار روس که برطبق تمایل شاه در دربار ولیعهد مقیم بوده در تابستان ۱۸۲۵ به اردوگاه شاه رفت و در تلاشی که برای تحصیل منظور فوق نمود نتیجه‌ای حاصل نکرد و حکومت گرجستان با قوای نظامی گوکچای را اشغال کرد. این عمل گفته‌اند(۱) که دربار ایران را متقاعد ساخت که روس تصمیم داشت درمورد تسویهٔ اختلاف منطق حق با قوی است را بکار برد، بازخواستهائی را که شاه بی درنگ بر ضد این عمل تجاوز به تفلیس عنوان کرد مواجه با پاسخی شد مشعر بر اینکه گوکچای مسترد خواهد گردید بشرط آنکه ازجانب دیگر اراضی کپان که روس مدعی آن بود بروسیه تسلیم شود(۲). در آن ضمن هیجان شدیدی برضد روس در سراسر قلمرو شاه وجود داشت که درواقع ناشی از چند دلیل بود ، ایرانیها پس از آخرین جنگی که بین دو ملت

---

(۱) روضة الصفا .

(۲) مجله بلاک وود شماره ۲ .

اتفاق‌افتاده بود فرصتی‌برای استراحت یافتند . از دست دادن چندایالت زرخیز بار سنگینی در فکر مردم عاطل ایران بود ولی علت عمده‌ایکه کینه ایشانرا برعلیه همسایهٔ شمالی برانگیخت داستانی‌بودکه ازرفتار تحقیر آمیز روسها نسبت به مسلمانهاکه در زیر دست ایشان افتاده بودند اطلاع حاصل‌کردند و در حقیقت هم بسیاری از سکنهٔ نواحی مسلمان نشین ماوراء قفقاز و اهالی مسیحی آن‌کشور محرمانه بشاه مراجعه و اعلام‌کردندکه اگر در صدد استرداد ایالات ازدست رفته قلمرو خود برآید آماده‌کمک خواهند بود .

اشغال‌گوکچای‌بوسیلهٔ روس شراره تعصب مذهبی راکه در سراسر ایران وجود داشته ناگهان تبدیل به اشتعال‌کرد روحانیون‌که این نهضت را رهبری میکردند بصدای رسا علناً از منابر طرد‌کفار را که جسارت ورزیده موجب تحقیر دین ایشان شده بودند خواستارشدند و فشاری‌که این عده بشاه میآوردند آنقدر شدید بودکه اوناگزیرشد بروس اعلان جنگ بدهدمگر آنکه آن دولت با تخلیه گوکچای‌موافقت کند . ولیعهدکه از تجربه‌های‌گذشته درس عبرتی نیاموخته‌بود در صدد بر آمد باز با فرماندهان روس در میدان نبرد زور آزمائی‌کند و بنظر میرسدکه درسرتاسر قلمرو شاه فقط دو نفر بودندکه با اعلیحضرت در احتراز از جنگ موافقت داشتند یکی وزیر امور دول خارجه‌که چون سابقاً پست سفارت‌کبرای شاه را در مسکو داشته از حدود وسیع منابع آن دولت‌آگاه بوده، دیگر معتمدالدوله‌که شاه از شایستگی وی‌شواهد بسیار داشت، حجةالاسلام ایران‌هم‌که مجتهد بزرگ اصفهان بودگویا دولت را درجهت احتیاط و تدبیر دلالت مینموده در صورتیکه درگفتار و رفتار برادران حرفه‌ای او هیچگونه اثری از احتیاط و مدارآشکارنبود

وی محرمانه پیامی بشاه فرستاد و استعلام نمود آیا تمایل شاه‌به‌تحریک مذهبی مردم بوده است یانه و از دنبال پیغام خود نیز به تهران رفت و با شاه‌جلسهٔ محرمانه‌ای داشت. کار این هیجانات مذهبی در آن‌دوره بقدری بالا گرفته بود که دیگر جلوگیری از حدت آن دور از امکان مینمود و فتحعلی شاه نیز خود را تسلیم امواج وقایع کرد و رهسپار اردوگاه تابستانی خود در سلطانیه شد . در این موقع خبر وفات تزارالکساندر و جانشینی برادرش نیکلا به ایران رسید و از دنبال آن خبر آمد که پرنس منچیکف عازم دربار تهران بود. ازسفیر روس با احترامات زیاد استقبال کردند و شاه اظهار امیدو ری نمود که باورود او اختلافات راجع به مسائل سرحدی بین ایران و روسیه بطرز رضایت بخش تسویه شود ولی هنوز مذاکرات شروع نشده بود که دستهٔ کلانی از مجتهدین تهران بریاست امام جمعه اصفهان به اردوگاه همایونی آمدند. پرنس منچیکف برای‌تخلیهٔ گوکچای‌اختیاری نداشت‌بنابراین شاه ناگزیر شد جلسات مذاکره را تعطیل وگذرنامه پرنس را تسلیم کند ولی نسبت باو حداکثر آداب واحترام را رعایت نمودند و شاه با دادن هدایای گرانبها سعی کرد ملالت خاطر نمایندهٔ روس‌را که دستور خروج از دربار قاجاریه را دریافت داشته بود تخفیف‌بدهدوبنظر میرسید که تمام مردم ایران برای جهاد آماده بودند. تردید نهائی‌شاه نیز با اعلام تهدید اینکه اگر او در رهبری ملت خود بجنگ بازقصور کند اتباعش رهبر دیگری بر خواهند گزید ازبین رفت. در حقیقت‌مردم چنان بهیجان آمده بودند که از دوره‌ایکه نادر ایشان را به جنبش انداخته بودسابقه نداشت. از جبال بختیاری وکوهستانات لرستان وشهر های خراسان و جلگه‌های عراق ( اراك ) هزاران هزار نفر زیر پرچم

ولیعهد که فرماندهی جنگ را بر عهده داشت گرد آمدند همان جنگی که بدون اینکه تشریفات اعلام آن رعایت شده باشد آغاز شد .

در این جنگ نخستین ضربت را خان موروثی طالش وارد ساخت وبقصد نجات زنش که در دست روسها اسیر بود به گروهی از سربازان که بعزم لنکران میرفتند حمله کرد ، چون خان مزبور خود را بدیس ترتیب با دولت روس طرف کرده بود بدون اتلاف وقت مردم رابجنگ برعلیه کفار تهییج میکرد و ضمناً به شاه در انجام آن کار که یگانه هدفش بطوریکه اعلام کرده بود استرداد سرزمین طالش به ایران بود درخواست کمک فرستاد که عده‌ای در حدود ده هزار نفر بیاری اوآمدند و توانست با همراهی آنها پادگان روس را در لنکران محاصره کند. روسها آنجا را تخلیه و به جزیره مجاور ساری نقل مکان کردند بااین ترتیب تمام ناحیه طالش بدست ایرانیان‌افتاد ( ۱۸۲۶ ) دسته‌ای از قوای شاه بفرماندهی یکی از پسرانش شتابان قصد عبور از ارس را کردند، عباس میرزاهم بسرعت نفرات اضافی‌بزیر پرچم خود جمع کرد

---

(۱) جالب توجه است ترتیبی را که سفرای‌اروپائی در دورهٔ جدید در دو بار ایران پذیرائی میشوند با ترتیبی که درعهدشاهان صفوی معمول بود مقایسه کنیم‌مطلب ذیل از کتاب شاردن راجع به چگونگی پذیرائی از سفیر روس در اصفهان است کتاب سوم صفحهٔ ۱۷۷ : « سفیر مسکوی ربع ساعت دیرتر آمد از همان طرفی واردشد که سایرین‌آمدند براسب سلطنتی سوار و در معیت رئیس تشریفات که صدوپنجاه قدم به قصر مانده از اسب پیاده میشود و به‌سفیر خبر میدهد که فرود آید گویا به سفیر گفته بودند که‌آقای لسکی سفیر کبیر خیلی نزدیکتر به دروازهٔ کاخ پیاده شده بود بمناسبت برتری مقام یا بقصد تجلیل از امپراتور خود او خواسته بود که نزدیکتر بدروازه قصر پیاده شود، باوجود مقاومت شاطرها که در کنار اسب راهنما ایستاده و مانع حرکت اوشدند باز با فشار مهمیز اسب را سه چهار قدم جلوتر راند بالاخره او را کاملا متوقف کردند شاه باسفرا حرفی نمیزد ونگاهی به چهرهٔ آنها نمیانداخت».

بعد آشکار شد که رویهمرفته روسها برای یک جنگ ناگهانی آمادگی نداشتند، ابتدا ایرانیان با عجله همهٔ موانع را ازپیش برداشتندونواحی مورداختلاف گوکچای ، بالاک‌لووگونی‌بنام‌شاه به تصرف درآمد، عباس میرزا آماده بود که به قلعهٔ مهم شیشه در قراباغ بتازد ولی نتوانست با سرعت کافی بسوی آن قلعهٔ پیشروی کند تا مانع جمع شدن گروهانی از نواحی مجاوردر پیرامون فرماندهٔ روسی(۱) آن‌منطقه بشود بنابراین ناچار وضع دفاعی گرفت .

در اینجا باید یاد آوری شود که جای تعجب بود که فرماندهی قفقاز برای احتراز از اغفال بوسیلهٔ ایرانیان اقدامات مجدانه‌تری نکرد درست در زمانی که نمایندهٔ روس از قبول درخواست مصرانه شاه‌برای تخلیه گوکچای‌امتناع میورزید تأکید نمایندهٔ روسیه برپایه استوارتری بمنظور فراهم ساختن تدارکات ضروری جهت دفاع در مقابل قوای ایران بود وچون روسها غافلگیر شده بودند تمام فرماندهان روس غیر از سرهنگی که مأموریت مدافعه شیشه را داشت مجبوربه عقب‌نشینی به محل‌مصون‌تری شدند، دسته‌ای از ایرانیان که بفرماندهی اسمعیل میرزا فرزند شاه عازم قراباغ بودند در خونزرخ با عده‌ای‌از لشکر روس که به قصبه شیشه میرفتند بر خورد کردند،هوا سخت گرم بود وروسها از تشنگی کباب بودند بهمین جهت فرماندهٔ آنها ناگزیر به افرادایرانی تسلیم شد چهارصدتن از سربازان نیزکشته یا مجروح شدند و بقیه‌لشکر و دو توپ بدست ولیعهد افتاد که به اردوگاه همایونی فرستاد و نیمی از عدهٔ مزبور داوطلب خدمت در اردوی شاه شدند .

---

(۱) سرهنگ Rêut .

پس از این واقعه سردار روسی که فرماندهی نواحی مرزی ایران را بر عهده داشت به لوری که محل مستحکمی درکنار رودخانهٔ تابدا است عقب نشینی کرد حسن‌خان برادرخان موروثی ایروان نتوانست وی را از آنجا بیرون کند ولی قوای ایران در آن حال حریفی برای مقابلهٔ در میدان نبرد نداشتند وحشت و صدمات تا حدود اردوگاه روس ایجاد کردند و سردار یک بار حتی تا نزدیکی تفلیس پیشروی کرد و چون فرماندهٔ روس مأمورگنجه به کمک قوائی که در ناحیه لوری بودند رفته بود مسلمانهای گنجه شورش نموده نفراتی راکه در آنجا مانده بودند قتل‌عام کردند و سکنهٔ ارمنی آن شهر را نیز از بین بردند ودر-خواستی به عباس میرزا فرستادند که بیاری آنها بشتابد که در جواب ولیعهد فرزند ارشد خود را باتفاق امیرخان که سردستهٔ علیای قاجاربود به کمک اهالی گنجه اعزام‌داشت. والاحضرت ضمناً خان موروثی محل را هم روانه کرد و خود درقلعه شیشه ماند . طغیان ولایت مسلمان نشین رفته رفته توسعه یافت، خان‌های موروثی شیروان، شکی وبادکوبه از تبعیدگاه به امیر نشین خود بازگشتند و بزودی جزء لشکر شاه در طالش مأمور شدند و در همان حین افرادکوهستانی داغستان باتهاجم بحدود جلگه‌ها بر آشفتگی آن نواحی بیفزودند و روسها و ایرانیان را متساویاً غارت کردند و در ظرف سه هفته روسیه تقریباً تمام اراضی را که بوسیلهٔ معاهدهٔ گلستان تصاحب کرده بود ازدست داد ، شیروان شکی و گنجه را قوای روس تخلیه کردند و عده محدودی ازروسها که درشرق تفلیس بودند به استحکامات بادکوبه، دربند وکوبه پناه‌جستند و تنها محل پیشاپیش قواکه نفرات فرماندهی کل در تصرف داشتند

قلعه شیشه بود که در مقابل افراد عباس میرزا مقاومت شدید مینمود .
( سپتامبر ۱۸۲۶ ) ولیعهد شش هفته در جلو آن قلعه پایداری کرد و آثار خرابی توپخانه او را بر دیوارهای قلعه بوسیله کرباسی که بر آن کشیده بودند مخفی کردند .

در آن ضمن قوای زیادی بمنظور حمله به تفلیس فراهم میگردید و پیشداران لشکر روس که بالغ بر نه‌هزار تن و مجهز با همه گونه سلاح بودند بطرف شمکار که قصبه‌ای در نزدیکی گنجه بود شروع به پیشروی کردند شاهزاده جوان محمدمیرزا(۱) که فرماندهی آن منطقه را بر عهده داشت با ده هزار نفر برای جنگ با روسها حرکت کردودر کناره رودخانه ززام نهر کوچکی که لشکرهای دو طرف در دوسمت آن جبهه آراسته بودند جنگی درگرفت قوای روس که یک سومش سوار نظام بود در یک ردیف صف بستند، رودخانه در جناح چپ آنها بود و تمام نفرات سردار در سمت راست قرار داشتند و توپخانه و پیاده‌ها در وسط بودند، نصف لشکر ایران سواره بود که پشت‌سر نفرات پیاده‌مستقر شدند سوارهای ایرانی بسمت جناح حرکت کردند با این قصد که بسوار نظام روس بتازند ولی بمقاومت برخوردند و بواسطهٔ قدرت منظم توپخانه روس ناچار به عقب نشینی شدند .

بنا بر این سوار نظام شروع به پیشروی کرد و ایرانیان را در سراسر جبهه پیاده و عقب آن دسته سوار تعقیب کرد ژنرال مدداف فرمانده روس در این موقع به نفرات پیاده خود فرمان پیشروی داد که در نتیجه ایرانیان در بین دو آتش واقع شدند که از پی آن صف ایرانیان درهم شکست وبا آشفتگی تمام به عقب‌نشینی پرداختند و تدارکات

---

(۱) پادشاه آینده ایران .

میدان‌جنگ را برای دشمن گذاشتند. از دوتن سردار ایرانی یکی‌امیر-خان که سرگرم جمع کردن نفرات خود بود هدف تیر سرباز روس شد ومحمد میرزا پادشاه آینده ایران بدست قزاقها افتاد و بوسیلهٔ یکی از سران شاهسون رهائی‌یافت، این شخص پرنس را پشت زین خودسوار کرد و همراه برد این واقعه ابتدای تغییر وضع جنگ بوده از آن روز روس‌ها ایرانیان را پیوسته تعقیب کردند و شاهد پیروزی را در اختیار داشتند. ژنرال مدداف گنجه را بدون زدوخورد پس گرفت و بین شهر و قلعه نفرات ارتباطی نیرومندی گذاشت نیروی امدادی جدید ازتفلیس خواستند وفرماندهی قوا در میدان جنگ بعهده ژنرال پاسکیه‌ویچ افتاد که به نقطه‌ای تا چند میلی جنوب گنجه پیشروی و در آنجا به انتظار نزدیک آمدن عباس میرزا توقف کرد .

ولیعهد برای رفع وضع ناهنجاری که فرزندش دچار شده بود به کمک شتافت و در ۲۶ سپتامبر لشکرهای متخاصم مقابل یکدیگر واقع شدند قوائی که زیر فرمان عباس‌میرزا بود به سی‌هزار تن‌میرسید محاصرهٔ شیشه را دسته دیگری بر عهده داشت جای تردید نیست که فرماندهٔ ایران در حمله کلی به نیروی روس مرتکب خبط شد واگر لشکر ایران ابتدا به ویران کردن نواحی که سر راه قشون روس بود می پرداخت چیرگی ایشان بر دشمن آسان‌تر بود در صورتیکه ایرانیها بر عکس همه‌گونه فرصت را برای پیشرفت دشمن در اختیارش گذاشتند و بفرماندهی روس امکان دادند که محل نبرد را خود تعیین کنند . همینکه نفرات ایرانی جلو قوای دشمن رسیدند برای آنکه از خطر غافلگیری احتراز شده باشد چند شب زیر آتش توپخانه او ماندندروز بعد ولیعهد اردوگاه خود را خیلی زود ترك وپس از ده میل طی‌مسافت

مشاهده کرد که قوای دشمن در جلگه مشرق قلعه و حوالی گنجه که پشت سر ایشان واقع بود بصورت چهار گوش صف آرائی نمودند ، لشکر روس در حدود ده‌هزار یا دوازده‌هزار تن پیاده و دسته سوار قزاق دو هزار و سه هزار نفر هم چریک قفقازی و بیست قطعه توپ بود سوار نظام را در جناحین و توپخانه را در وسط جا دادند و برای مقابله با این قوا فرمانده کل ایران در حدود سی‌هزار نفر که شانزده هزارپیاده و باقی سوار چریک با عده‌ای توپچی بودند در اختیار داشت و همچنین بیست و دو توپ سبک زیر نظر افسری‌انگلیسی با خود داشت، پیاده نظام را در یک صف طویل بیاراست چهارده توپ در جناح راست و هشت توپ در سمت چپ و سواران هم دو جناح ومرکز را پوشش کرده بودند جنگ با تیراندازی توپها از دوطرف آغاز شد ، توپخانه روس بقدری ناشیانه اداره میشد که بیشتر گلوله‌ها از بالای سر ایرانیان می گذشت که اثر کمی‌داشت و یا اصلاً مؤثر نبود و حال آنکه توپخانه ایران بسیار خوب عمل میکرد و یک دسته از روس ناچار به عقب نشینی شدند وتوپخانه خود را درمیدان نبرد باقی گذاشتند ، دوگروه‌از نفرات قراداغ به عدهٔ فراری حمله بردند و اگر پیاده نظام ایرانی در آن موقع بسیار خطرناك پیشروی شایسته‌ای میکردند ممکن بود فتح شایانی نصیب ایشان بشود ولی در آن حال قسمت عمده قوای ایران راکد ماند و دو دسته قراداغی چون نمیتوانستند بواسطهٔ نرسیدن کمک وضع خود را حفظ کنند درهم و برهم عقب نشینی کردند .

گفته‌اند که در این گیرو دار عباس میرزا خبط بزرگی کرد که بفرزندان خود پیام فرستاد که از وسط میدان‌نبرد دوری جویند پیغام‌رسان یا خود مطلب را درست نفهمیده بود ویاآنکه درمیان سروصدای

جنگ حرف او را خوب نفهمیدند؛ در نتیجه شاهزادگان گمان بردند که منظور پدرشان عقب نشینی لشکری بود که زیر فرمان داشتند پس صف جنگی وارفت و عقب نشینی عمومی شروع گردید .

گروهان پیاده شامل افرادی که از عراق آمده بودند بدون شلیک گلوله درهم شکست وبا آشفتگی بسیار عقب نشست . دراین مورد اگر نیمی از سپاهیان در حین عقب نشینی بوسیله توپخانه پوشش نیافته و گارد شخصی ولیعهد از آنها حفاظت نکرده بود ایرانیان تلفات بمراتب بیشتری میدادند، یک دسته از پیاده نظام سبک روس با کمک سواران وچریک سوار ایرانیها را تا هشت میل تعقیب کردند ولی روسها موفق نشدند صدمهٔ کلی وارد کنند عباس میرزا هم بیهوده تلاش کرد که لشکر درهم شکسته خود را جمع و جور کند و آخرین گلوله های توپخانه را بکار برد سپس با محدودی از قوای پیاده و پنج هزار سوار بطرف اصلاندوز عقب نشست و بقیه افراد او از هرسو پراکنده شدند وبطرف رودخانه ارس رفتند. موقع شروع عملیات جنگی سوارهای ایرانی سواره نظام روس را هدف قرار دادند و آنها را بطرف جنگلها و خرابه های اطراف گنجه تعقیب نمودند ولی این فتح نسبی بواسطه شکست پیاده نظام ایران بی اثرشد و سواره ها نیز دنبال همقطاران پیاده خود عقب نشینی کردند، میزان تلفات ایرانیها در جنگ آن روز بیش از هزار و پانصد تن نبود ولی نفرات باقیمانده سخت دلسرد شدند و هرگونه انضباطی درآن حالت از بین رفت ، روسها فقط یک توپخانه را بچنگ آوردند چون سه اسبی که آنرا میکشیدند تیر خورده بودند .

هرچند نبردآن روز برای ایرانیان سراسرفاجعه بود اگر زمامداران ایران درایت کافی و استعداد لازم برای آموختن درس عبرتی از آن

واقعه میداشتند ممکن بود برای کشورشان خالی از فایده نباشد. چیزی نمانده بود که در یک مورد قوای دشمن از میدان جنگ رانده‌شوند، آن پیروزی موقت را باید به شجاعت انضباط آمیز دودسته قراداغی و قدرت آتش توپخانه ولیعهدنسبت داد، این عده توپچی‌ها را کارشناسان غیور و اهل فن خارجی تعلیم داده بودند و اگر تمام لشکر نیز بهمان‌ترتیب تربیت حسابی میداشت تردیدی نیست که سرنوشت ناگواری که‌نیروی ایران دچار شد نصیب قوای دشمن میگردید و اگر شاه پی میبرد که در میان اتباع مطیع تعلیم نایافته او افرادی بودند که استعداد تشکیل سپاهی را داشتند که هر موقع آماده دفاع سرزمین او برضد مهاجمان خارجی باشد مشروط برآنکه تعلیمات صحیح فراگیرند، این درس‌بزرگ را با شکست فاحش گنجه ممکن بود آموخت ولی زمامداران ایران از تجربه‌های تلخ گذشته حسن تدبیری نیاموختند و تا امروز هم لشکر شاه تعلیم ناقصی دارد و بنابراین در واقع برای منظور دفاعی یاهجوم از دوره‌ایکه هیچگونه تعلیمات اروپائی دریافت نمیکردند خاصیت بیشتری ندارند .

درگنجه فرماندهی لشکر ایران مشترکاً بعهدهٔ ولیعهد وآصف ـ الدوله بود این شخص از اعیان گردن فراز و صدراعظم شاه بود آصف ـ الدوله همینکه احتمال خطر را حس کرد از میدان نبرد گریخت و با دسته محدودی از سواران ماهرچنان درکار فرار شتاب و مهارت نمود که شام همان روز جنگ برودخانه ارس که یکصدو پنجاه میل‌ازگنجه فاصله داشت‌رسید، عباس میرزا روز بعد باو ملحق گردید و سرزنش‌های متقابل بین ایشان اتفاق افتاد و هرکدام دیگری را سبب‌فاجعه‌ایکه پیش‌آمده‌بود قلمداد کردوبا کدورت ازهم‌جدا وعازم‌اردوگاه شاه‌شدند.

راه‌ها پر از فراریانی بود که بسمت خانه‌های خود میرفتند ، بسیاری از ایشان راکه مانع عبور شده و بحضور شاه بردند چندین روز غذا نخورده بودند . پس از نبرد گنجه فرمانده روس بدون اتلاف وقت برای گروهان شیشه که محاصره‌اش رفع شده بود نفرات امدادی فرستاد شاه هم عازم تبریز شد و در فکر فراهم ساختن لشکر تازه بود که بنا بود فرماندهی آن باز به ولیعهد کم طالع واگذار شود. عباس میرزافاقد دلاوری نبود ولی صفاتی را که برای هرفرمانده ضروری است نداشت و بارها در میدان جنگ خود را باخته بود، ولیعهد با چندتن ازبرادرانش میانه خوبی نداشت و حتی در آن موقع سراسر بحران هم برادرها حاضر نشدند زیر دستش خدمت کنند شاه ناگزیرشد فرماندهی مستقل به اسمعیل میرزا بدهد و عبداله میرزا حاکم زنجان نیز که عده خود را بمیدان آورده بود از شاه تقاضا کرد که زیردست برادرش ولیعهدنیفتد بنابراین گروهان زنجان مأمور جبههٔ مرزی ایروان شدند تا با سرداران شهر همکاری کنند .

در سراسر دوران سلطنت، سیاست شاه این بود که خان‌های موروثی را خفیف سازد بنا براین در هریک از شهرهای عمده یکی از اعضای خاندان شاهی ریاست میکرد و غیر از بعضی شاهزادگان و سردار ایروان و برادرش اکنون شاه سردار دیگری که از عهدهٔ فرماندهی قوا در میدان جنگ برآید نداشته و در سراسر ایران شایسته ترین سربازها بدون تردید حسنعلی میرزاوالی خراسان بود. این شاهزاده برای تعقیب جنگ برضد روس داوطلب خدمت شد ولی حضرت والی غیبت خودرا از آن ایالت که توانسته بود نفوذ خود را بر سران سرکش آنجا تحمیل کند صلاح ندانست اما بعضی از نفرات سوار خراسان برای جنگ در

جبههٔ آذربایجان مأمور شدند و به شاهزاده حاکم کرمانشاه فرمان رسید که عدهٔ خود را با سواران از لرستان که جمعاً دوازده هزار تن بودند آماده کند. یکی از صفات مذموم فتحعلی شاه این بود که نمی‌توانسته از نقدینه خود جدا شود این حرص اونسبت به مال باسالخوردگی اوشدت یافت و خیلی برای او شاق بود که در این مورد مواجب یکساله لشکر خود را از پیش پرداخت کند و بعلاوه ناچار شد که پنجاه هزارتومان هم برای تکمیل دستگاه اسلحه سازی تبریز خرج کند .

در جبههٔ روس ژنرال سیواد زامایدف سنگر خود راکه در لاری بود ترك کرد و از طریق گوسری بسمت قلعه ایروان تاخت ولی سپاهیان حسنعلی میرزا نفرات او را چنان تارومار کردند که همینکه بحدود شهر رسیدند مجبور گردید با تلفاتی بالغ بر چهارصد نفر و از دست دادن تدارکات اردو عقب‌نشینی کند. قوای روس که بدین ترتیب وارفته بود تقریباً پنج هزار تن بودند و در واقع در حدود همان عده‌ای بود که سردار ایروان داشت ولی ابراز شجاعت و فعالیت بی‌دوام بعضی نفرات شاه برای برابری با نفوذ لشکر منظم با انضباط روس کافی نبود و بعلت تقلب ننگین بعضی از مأموران رسمی ایران در تبریز اسلحه خانه آن شهر آماده فراهم ساختن ضروری ترین وسایل ادامه جنگ نبود، بیش از دوهزار گلوله توپ در آنجا موجود نداشتند از این مقدار بعضی برای لوله توپی که ساخته شده بودند بزرگتر و بعضی دیگر کوچکتر بود ودر تمام شهر تبریز هم سرب برای ساختن فشنگ پیدا نشد و حتی کاغذ برای گلولهٔ تفنگ شکاری بدست نمیامد شاه نیز اظهار داشته بود که از تمرین های پیاده نظام خسته شده و تهدید کرده بود که لشکر سوار صدهزار نفری فراهم و ولایت قفقاز روس را تصرف و خراب میکرد ولی درحالیکه

درظاهر از اینگونه تهدیدات میکرد باطناً در پی صلح بود و بوزیرانش دستور داد که باب مذاکرات خود را با نمایندهٔ حکومت هند راجع به موادی که شاید موجب خاتمه آبرومندانه جنگ بشود شروع کنند .

هیأت شورای سلطنت دو دسته بودند عده‌ای طالب تعقیب جنگ و دسته دیگر طرفدار دادن مزایا و استقرار صلح بودند آصف‌الدوله با دسته اول بود وی با نفوذترین نجبای کشور و باشاه سبباً منسوب بود در این سیاستش قائم مقام که وزیر بسیار شایسته‌ای بود با اوهمرأی بود،در صف مخالفین وزیر امور دول خارجه و معتمدالدوله بودند که از حمایت شخص شاه و خواجهٔ محرم اسرار قفقازی او برخورداربودند سرانجام تصمیم این شد که نماینده‌ای به تفلیس بفرستند بمنظورهموار کردن راه صلح، این شخص حامل نامه‌ای از صدراعظم بعنوان کنت نسلرود مشعر بر ابراز تأسف از ادامه جنگ بود این سفیر ابتدابمناسبت نزدیک شدن قوای روس به تبریز نتوانسته بود ازآن شهر جلوتربرود، وضع فرمانفرمای کل قفقاز با ورود ده هزار تن به تفلیس تقویت شد وگروهان حاجی طرخان نیز به کوبه و در بند آمدند و موجب عقب نشینی قوای شاه در این حدود شدند با این وصف بود که گویا ژنرال یرمولف در صدد برآمد از آن وضع مساعدی که بواسطهٔ نیروی کمکی پیدا کرده بود بی‌درنگ استفاده کند،پس دو دسته قوای روس در وسط زمستان بقصد سرزمین دشمن عزیمت کردند یک دسته از این نفرات شامل پیاده،سوار نظام وتوپخانه‌در محلی از رودخانه ارس عبور کردند که میتوانستند به اردبیل یا تبریز بتازند و این دو شهر وسایل کافی برای دفاع نداشتند چون بواسطه پیش آمد زمستان لشکر ایران مرخص و عازم خانه‌های خود شده بودند .

باوجود این، فرماندهی قوای‌مهاجم روس بواسطهٔ عده محدود خود از تعجیل در حمله به تبریز خود داری و در عوض شهر اردبیل را برای حمله انتخاب کرد. درواقع آسان نیست که تصور نمود جزاین عمل فرماندهی روس چه نقشه دیگری را میتوانست اجرا کند و افراد خود را در فصلی که توأم با خطر کم یابی وسایل بود در مناطق‌سراسر اشکال حدود رود ارس گرفتار سازد، تصرف اردبیل بدست روسها وسیلهٔ تهدید قطعی هم برای تبریز و هم تهران بود بعلاوه از آن محل‌مسلط سران روسی میتوانستند نفوذ بسیار نسبت به قبیله‌های جنگاور دشت پهناور مغان داشته باشند اما این گونه ملاحظات گویا ذهن فرماندهٔ روس را که به ایران هجوم آورده بود مشغول نداشته بود چون پس از آنکه نفرات خود را در معرض لشکرکشی زمستانی در سرزمین پر از تپه فاقد راه و پوشیده از برف قرار داده از همان راهی که آمده بود مراجعت کرد و برای ایرانیان امکان رهایی از وضع خطرناکی که ورود او موجب شده بود فراهم ساخت ، تنها نتیجهٔ لشکرکشی وی بچنگ آوردن مقداری گندم و برنج اندوختهٔ عباس‌میرزا بود. پس از بازگشت این لشکر غارتگر سفیر ایران توانست راه خود را بطرف تفلیس تعقیب کند و از لحاظ ارمغان صلح چند صدنفر از اسیران روسی را که شاه‌بدون تنخواه مرخص کرده بود همراه برد ولی در تفلیس مطلب چندان شاه پسندی باطلاع او نرسید، مقامات روسی باو فهمانده بودند که بمنظور تأمین صلح ایران مجبور بوده که از ولایتهای ایروان و نخجوان که‌بین سرحد سابق و رودخانهٔ ارس واقع است صرفنظر و بعلاوه هزینهٔ جنگ را پرداخت کند سپس به سفیر اجازه مراجعت به تبریز و ضمناً اطمینان دادند که پاسخ کنت نسلرود بنامه‌های دولت شاه را به‌تهران‌بفرستند،

وقتیکه این جواب رسید دیدند با چنان لحن غرور آمیزی تحریر یافته بود که نشان میداد روس هنوز با علاقهٔ شاه در صلح جوئی هم‌آهنگی نداشته است .

پادشاه ایران در آن موقع ( سال ۱۸۲۷ ) که از لحاظ آیندهٔ مملکت بزرگترین اهمیت را حائز بود بنحو برازنده‌ای که حاکی از شایستگی او برای زمامداری مطلق سیاست ایران باشد رفتار نکرد ولی غرور وی نیز بحدی زیاد بود که نمایندهٔ حکومت هند بادشواری بسیار موفق شد او را به فرستادن سفیر دیگری به تفلیس ترغیب کند در صورتیکه از جهت دیگر هم آسان نبود که او را وادار کرد که قسمتی از اندوخته‌های فراوان دولت خود را صرف فراهم ساختن قوای کافی نظامی بکند تا بدان وسیله پسرش قادر به ادامه جنگ شود، بواسطه طبع مال پرستی از دست دادن نقدینهٔ طلا در نظر او دشوارتر ازنابودی لشکرش و اسارت کشورش مینمود .

داستان ذیل شاهدی است از عیب پست لئامت طبعی که درآن موقع ذهن شاه را مقهور ساخته بود ،

چند جعبه محتوی آئینه و چراغ از طرف پرنس منچیکف در اردوگاه سلطنتی جامانده بود فتحعلی شاه به بهانهٔ اینکه سفیر روس آنها را برای تقدیم بشاه آورده بود ضبط کرد هواخواهان صلح در دربارشاه نگران بودند که اگر خبر این عمل تعدی بمقامات روسی برسد ممکن بود احساسات آنها را بر ضد او تحریک کند و بنا براین موجب تأخیر صلح شود ولی شاه با تمام قوا از پس فرستادن طعمهٔ مزبور امتناع نمود سرانجام عباس میرزا ناچار شد بهای آئینه‌وچراغها را به پدر خود پرداخت و آن اجناس را به منچیکف مسترد کند وهمین

طرز فکر را شاه در تحمیل هزینهٔ جنگ به ایالت آذربایجان که عایدات آن به ولیعهد تعلق داشت با پافشاری تکرار کرد .

محاصرهٔ ایروان در ششم مه شروع و دو روز بعد تمام شد حسن خان سعی کرده بود که از خارج مزاحم محاصره کنندگان بشود ولی سوارکاران او تاب مقاومت نیاوردند و شهر تا چند هفته در مقابل محاصره پایداری کرد. در صبح ۸ ژوئن ستونی از قوای روس شامل دو هزار نفر پیاده و دوهزار سوار با شش توپخانه از رودخانه ارس که در کنارهٔ آن توپخانه و پیاده نظام را مستقر کرده بودند گذشته، سوارنظام آنها به لشکر حسن‌خان که با عده متساوی سوار چریک و دو گروهان پیاده در دامنه تپه بنام کوه زور موضع گرفته بود حمله بردند دستهٔ سواران لهستانی ایرانیان را هدف قرار دادند و به جبهه آنها تاختند ولی حسنخان که از جناح به قزاق‌های کمکی حمله کرده بود ایشان را مجبوربفرار کرد و آنها ناچار شدند از کنار میدان نبرد بگذرند و به قوای اصلی خود برسند و یکی از افسران سوار ایل افشار به گمان این که سرهنگی را که درپیکار سابق برادرش را کشته بود درمیان گروهان قزاق دیده آتش کینه خارج از اندازه‌ایکه از اختصاصات اخلاقی ایرانی ها برای خونخواهی برادر است در وی بوجود آمد وچون آن شخص را میان دیگران دیده بود او را دورتا دور میدان دنبال و بین دوتوپخانه روس ضربتی باو وارد و خود فرار کرد .

در آن ضمن محاصرهٔ‌ایروان ادامه داشت، ژنرال‌پاسکیه‌ویچ دره ۲ ژوئن یا همان حدود بجلو آن محل رسید و به گروهان شهر اخطار کرد که تسلیم شوند و وعده داد با رعایت احترامات نظامی حق عقب نشینی خواهند داشت ولی حسنخان جواب فرستاد که در زندگی‌طولانی

خود هرگز تن به خیانت نسبت به پادشاه خویش در نداده است،پس روسها برای رسیدن بمرکز شهر پافشاری کردند، گلوله های توپ چهار پنج روز پی در پی بر آنجا بارید ولی نتیجه‌ای برای تسلیم شهر نداد و یکنفر هم آسیب ندید،بالاخره در اول ژوئیه بعد از هشت هفته که مقاومت قلعه بطول انجامید سپاهیان شاه از جلو ایروان دور شدند و ژنرال پاسکیه‌ویچ که‌استحکامات آنجا را پشت سر گذاشته بود بسمت نخجوان عزیمت کرد ، نفرات مریض و مجروح خود را به کلیسای اچمیازین فرستاد بنابراین برای سومین بار لشکر تزار با همه تلاشی که نموده بود نتوانست بر قلعه ایروان دست یابد .

در ۱۲ ژوئیه نیروی متحرك روس شامل ۱۸ هزار نفر و سی دستگاه مهمات جنگی از نخجوان بسمت عباس آباد که قلعه‌ای در شمال رودخانه ارس در قسمت سفلی‌شهر بودحرکت کرد، این محل‌را سه هزار تن محافظت میکردند و تدارکات کافی در آنجا موجود بود عباس‌آباد را مهندس فرانسوی ساخته بود و در صورت محاصره قدرت مقاومت قابل ملاحظه‌ای داشته اما خیانت در میان نفرات داخلی آن رخنه کرد و در نتیجه بیرق روس بر فراز آن به اهتزاز در آمد.رئیس طایفهٔ کنگرلو را روسها تحبیب کرده بودند او در پی فرصت مناسبی‌بود که قلعه را بآنها تحویل دهد در شب ۱٤ ژوئیه بوسیله نردبان‌یورش کردند که عباس آباد را تصرف کنند ولی متهاجمین با تلفاتی سنگین ناچار به عقب‌نشینی شدند سپس روسها قلعه را سخت محاصره کردنداین عده روسی را نفرات عباس میرزا و حسنخان و آصف‌الدوله متفقاً زیرنظر داشتند،آصف‌الدوله روز ۱٦ ژوئیه ناگزیر بفرار شد در آن ضمن حسن خان با سوارهای خود از رودخانهٔ ارس گذشت و به پیشتازان قوای

دشمن حمله‌برد ولی پیاده‌هااو را عقب زدند وسوار نظام به تعقیبش پرداخت و عده‌ای از افراد پیاده هم عقب سواره‌ها سوار شدند و از جریان‌آب گذشتند، پشت هر اسب دو نفر سوار شدند این عده‌وقتیکه درطرف راست رودخانه جمع شدند زیرگلوله توپ ایرانیها افتادند روس ها چون دیدندکه عبور امکان نداشت ازساحلی بطرف دیگر رودخانه طناب انداختند تا نفرات خود را از خطر غرق شدن مانع شوند، بدین وسیله سه هزار نفر را بساحل راست بردند حسنخان نتوانست از این عملیات دشمن جلوگیری کند و چون اسب‌ها و نفراتش بکلی‌خسته شده بودند پیغامی به عباس میرزا فرستاد و تقاضاکرد به آصف‌الدوله دستور حمله به قوای دیگر دشمن بدهد این پیشنهاد مورد توجه قرار نگرفت ولی ازطرف دیگر روسها با توپخانه خودایرانیان‌راکه‌درسیل— گاهی دور هم جمع شده بودند هدف قرار دادند و درهم و برهم آنها را ناچار به فرارکردند سپاهیانی‌که‌زیر فرمان‌مستقیم ولیعهد بودندمنظم عقب‌نشینی‌کردند ولی عدهٔ حسنخان دست از مقاومت نکشید و روسها نیز بساحل چپ رود ارس بازگشتند .

فرار نفرات آصف الدوله فرصتی راکه رئیس طایفهٔ کنگرلو در انتظارش بود فراهم‌ساخت، او عباس آباد را به دشمن تسلیم‌کردبیشتر نفرات آنجا با ژنرال پاسکیه‌ویچ‌صلح‌کردند غیر از دسته بختیاری‌که پیش از تصرف قلعه بسمت راست رودخانه رفته بودند ولی برای‌ادامه این پیشرفت‌کوشش بعمل نیامد و فرمانده‌کل قوای روس قوای‌کافی در عباس آباد باقی‌گذاشت و از راه نخجوان بحدود مرزی عقب‌نشینی کرد تا مجال استراحتی به‌افرادخودبدهد .شاید برای ژنرال‌پاسکیه‌ویچ ضرورت داشت‌که در پی تقویت نفرات خود باشد ولی با این کارفرصتی

عالی راکه در عباس‌آباد نصیبش شده بود از دست داداگر وی از رودخانه عبور و بطرف خوی که‌درآن موقع اردوگاه شاه بودعزیمت می کرد میتوانست شاه را سخت مضطرب سازد و با ترسی که بشاه دست میداد قراردادصلح مطلوبی با او امضاکند .

در این موقع شاهزاده عباس میرزا میل بسیار داشت که ترتیبی برای خاتمه جنگ داده شود، پس نمایندهٔمحرمانهٔ به تفلیس فرستادبا نامه‌ای از طرف نماینده حکومت هند خطاب به فرماندهٔ کل نیروی روس در باب مذاکرات صلح که در نتیجه این اقدام سرکارگریبایدوف که مرد ارجمندی بود و سرنوشت غم‌انگیز بعدی او موجب تذکر نامش شده است از جانب ژنرال‌پاسکیه‌ویچ مأمور اردوگاه ایران شد با شرایط زیرکه بمنظور تسویه امور پیشنهادکرده بودند باین معنی که پنج هفته وضع عاری از جنگ اعلام شود و ایران تمام اراضی جنوب‌ارس راکه در آن تاریخ روسها در دست داشتند دائماً به امپراتور واگذار کنندو شاه هفتصد هزار تومان برای غرامت جنگ و خسارتی که‌لشگر ایران سبب شده بودپرداخت‌کند.ولیعهد این شرطها را نپذیرفت وچون ژنرال پاسکیه‌ویچ هم‌به هیچ ترتیب دیگری حاضر به ترك مخاصمه نبود مذاکرات قطع شد و عباس میرزا باتفاق سردار حسن‌خان بسمت ایران عزیمت کرد و فرماندهان‌دیگر راهم بوجهی نیکو جهت محافظت سرحدات وسیع ازقراباغ تا طالش مستقر ساختند .

عباس میرزا و سردار تصمیم گرفتند که به‌کلیسای اچمیازین حمله‌ور شوند ولی در حوالی آن محل با قوای روس که باشنیدن‌شلیك توپ از ناحیهٔ سه‌کلیسا بوسیلهٔ ژنرال کراکوفسکی که از ایروان می آمدند برخوردکرد، عدهٔ ایرانیان در اینجاپنج‌هزار پیاده و همین‌اندازه

سوار و دوازده توپ‌بود، ژنرال کراکوفسکی موقع شب به استریک که دهکده‌ای در حدود شش میلی اچمیازین بود آمد و پس‌ازگذراندن شبی در آنجا بامداد راه خود را ادامه داد و هنوز مسافتی از دهکده نگذشته بود که با دسته‌ای از قوای ایرانی که بر بالای تپه‌ای موضع داشتند برخورد کرد و قدری جلوتر هم با دسته دیگر که زیر فرمان سردار ایروان بودند روبرو شدند در این موقع جنگ با شلیک توپخانه ایران آغازشد که بقدری شدت داشت که روسها نتوانستند پیشرفتی بکنند و ناگزیر بسمت استریک عقب نشینی کردند .

عقب‌نشینی آنها راعده‌ای که تحت فرماندهی عباس‌میرزابودند جلوگیری کردند از آن وقت جنگ کلی در سراسر جبهه بین دو طرف درگرفت،پیاده نظام ایران که میخواستند وهن شکست گنجه را جبران کنند با حمله‌های پی در پی و نظم درست و بی باکی تمام بسمت روسها پیشروی و جبهه آنها را متزلزل کردند و شلیک شدید توپهای ولیعهد مانع صف‌آرائی دوباره دشمن شد بدین ترتیب لشگر مرتبی به انبوه جمعیت درهم و برهمی تبدیل گشت سردار روس را مجروح از میدان نبرد بیرون‌بردند، برادرش که سرهنگی بود کشته شد و بیشتر افسران سپاه با آنکه شجاعت بسیار برای جمع کردن نفرات خود کرده بودند زخمی یا مقتول شدند و بعضی از آنها بدست ایرانیان اسیرافتادند این‌افراد که‌میزان تلفات رادر طرف روس‌تقریباً به سه‌هزار نفر تخمین میزدند اظهار داشتند که اگر ایرانیان هنگام پیروزی بیشتر مداراوکمتر وحشیگری میکردند یکنفر از روسها فرار نمیکرد،حرص ایرانیها که سر دشمن مجروح خود را از تن جدا سازندبسیاری‌از نفرات‌درمانده‌راناچار بفرارکرد وکسانی که اسلحه برانداخته و قصد تسلیم داشتند وقتیکه

سرگذشت شوم همقطاران خود را مشاهده کردند بهر قیمتی بود جانبازی نموده خود را بطرف حصار دوستانه اچمیازین رساندند . جا دارد که یاد خیری هم در اینجا از نام عباس میرزا بشود که سعی فراوان نمود تا سربازان خود را از ارتکاب عمل سربریدن نفرات مقتول دشمن بازدارد وی به کسی از این بابت که سر افراد دشمن را بعد از جنگ استریک نزدش آورده بودند انعامی نداد ولی مبلغ یازده تومان برای هرتن اسیر پرداخت کرد، در آن جنگ در حدود هزار تن از ایرانیان کشته شدند در همان نبردی که نیک آشکار شد که لشکر آذربایجان که زیردست سرگرد هارت و افسران دیگر انگلیسی تعلیم یافته بودند در میدان جنگ قدرت برابری را در مقابل عده متساوی پیاده نظام روس داشتند .

عباس میرزا که میدانسته نمیتوانسته است در برابر منابع عظیم روس مقابله کند مگر آنکه تمام وسایل ایران در اختیارش باشد نامه‌ای به پدرش فرستادو پرده از روی حقایق برداشت شاه با دریافت این نامه بقدری عصبانی و خشمناك شد که وزیری که نامه را تقدیم کرده بود ششصد تومان جریمه کرد و تا چند ساعت بعد کسی جرأت نداشت که بحضور برود . وقتی که شاه بحال عادی برگشت پس از آنکه پسرش را هزار بار لعنت و نفرین کرد تصمیم گرفت وزیر امور دول خارجه را به لندن بفرستد تادولت انگلیس راوادار کند که نفوذ خود را نزد حکومت روس بکار برد و آنها را ترغیب به استقرارصلح آبرومندی نماید ولی مأموریت وزیر تا وصول پاسخ نامه‌ایکه در این باب به لندن نوشته شده بود بتأخیر افتاد، در آن ضمن هم ژنرال پاسکیه‌ویچ بیاری قوای اچمیازین رسیدوفرمانده ایران بجنوب رودخانه ارس عقب نشینی کرد .

در حدود اواخر سپتامبر قلعه سردار آباد در نزدیکی کوه‌آرارات

را نفرات آنجا تخلیه کردند و آن محل بدست افراد روس افتاد و ژنرال پاسکیه‌ویچ هم‌چون با رسیدن پنج هزار نفر تازه‌نفس و با وسایل مخصوص محاصره تقویت یافته بود باردیگر به محاصرهٔ ایروان پرداخت. باسقوط عباس آباد وسردار آباد ایروان از جاهای دیگر جدا افتاده بود و تنها محلی از خاك ایران در جنوب رودخانه ارس بود که روسها میبایستی تصرف کنند. تااین موقع فتوحات فرماندهان روس بیشتر ناشی از سستی شاه و نارضامندی اتباعش بود نه از برکت فنون جنگی و یا هنرنمائی یااز جهت فعالیت فوق‌العاده‌آنها. در اثر خیانت نفرات‌دو قلعه‌مزبور بود که در نبرد سال ۱۸۲۷ شاید در ابتدای امر دو طرف وضع متساوی داشتند ولی بخت با ژنرال پاسکیه‌ویچ یاری کرد و رفتار کاملاجاهلانه شاه نسبت به افسران همایونی سبب شد که روسها بیایند و وضع را در یابند و فتح کنند.

وقتیکه شدت گرمای تابستان کاهش یافت فتحعلی شاه به‌تهران حرکت کرد و از فرستادن پول برای پسرش جهت ادامه جنگ امتناع نمود، منابع تبریز هم ته کشیده بود ولیعهد ناچار بیشتر سربازان رابرای گذراندن روزهای زمستان به خانه‌های خود مرخص کرد با این‌ترتیب آذربایجان وسیله‌ای برای دفاع نداشت. از این وضع و حال ژنرال پاسکیه‌ویچ بواسطه‌مکاتبه‌ایکه با اسقف‌نرسیس میکردند خبریافت، پس دسته‌ای از قوای او بسمت مرند در جنوب ارس که شهری است در ٤٠ میلی تبریز پیشروی کرد وضع یأس‌آور کارها سر انجام در ثبات قدم‌حسن خان مؤثر افتاد، چون میدانیم که فقط هشت روز پس از فتح خندق جلو شهر بوسیله روسها قهرمان صدنبرد تسلیم گشته و قلعه برادر او نیز بدست‌ژنرال پاسکیه‌ویچ افتاد که باین‌مناسبت باوعنوان کنت‌ایروان‌دادند.

فاجعه بزرگتری ناشی‌از طبع خسیس و سستی شاه در پیش بود و موقعیکه ولیعهد خیلی دیر پی برد که مرخص کردن سربازانش موقع زمستان دور از صلاح بود سعی بی‌حاصل نمود که نفرات خود رازودتر جمع وجور کند و باتفاق عده کمی که همراه او بودند از خوی عازم تبریز بود که در یک منزلی آنجا با نهایت و حشت شنید که دروازهٔ شهر را بروی نیروی پرنس اریستوف که با پنج‌هزار نفر از مرند حرکت کرده بود بازکردند. یاس و حرمان ناشی از این خبر را از لحاظ‌ولیعهد آسان تر از آنچه بیان شد میتوان تصورکرد چون زنان و فرزندانش‌در تبریز بودند،قصر او توپخانه او و مهمات نظامی او در این شهربود از اسب پیاده شد و بی درنگ از سرجان مکدونالد وزیر مختار انگلیس تقاضا کرد یکی ازافسران خودرا برای ترتیب مصاحبه‌ای بین‌والاحضرت و ژنرال پاسکیه‌ویچ بفرستد و هنگامی که نگران زیر سایهٔ درخت بیدی نشسته بود از نماینده درخواست سه هزار تومان وام کرد تاخرجهای جاری خود را پرداخت کند، افسر انگلیس فوری وجه را پرداخت ولی فرماندهٔ روس نسبت به شاهزادهٔ گرفتار ادب و نزاکتی ابراز نکردوشاید هم بواسطه حس باطنی رضایت خاطر از رواداشتن حقارت نسبت‌بچنان مقام والا ژنرال پاسکیه‌ویچ از قبول‌مصاحبهٔ پیشنهادی ولیعهد امتناع ورزید و او چاره‌ای نداشت جز اینکه آن توهین را تحمل و با سردار حسین خان به سلماس عقب نشینی کند و در انتظار تعلق خاطر طرف فاتح بماند .

اولین علت سقوط تبریز را به نارضامندی سران مرند که پدر ایشانرا بامر عباس میرزا کشته و اوسال پیش پاسگاه خود را در قلعهٔ گنجه خالی گذاشته بود میتوان نسبت داد این جوانان که در صدد

انتقام بودند از ستمکاری آصف‌الدوله در بارهٔ مردم تبریز اطلاع داشتند به پرنس اریستوف اطمینان دادند که اگر به کرسی ایالت آذربایجان هجوم کند مقاومتی نخواهد دید. آصف الدوله بدست خودش در سمت قوای روس که پیشروی‌میکردند شلیک کرد وموجب این شد که پرنس اریستوف در صحت گفتار سران مرند تردید کند ولی در پایان همان روز مجتهد بزرك تبریز با همراهی بسیاری از سرشناسان شهر کلید تبریزرا از دروازه بانها که آنرا از بالای حصار پائین انداخته بودند دریافت داشت سپس این‌عده بسمت اردوگاه روس جلورفتند وژنرال را به‌تصرف شهر دعوت کردند. پس از تحصیل‌این خبر ژنرال پاسکه‌ویچ انبوه‌قوای خود را جمع کرد و در ورود به تبریز از بکار بردن هیچ وسیله‌ای‌بمنظور خشنودی اهالی شهر فروگذار ننمود .

علم طغیان را چند نفر از سران ناراضی آذربایجان که بواسطهٔ سیاست شاه بیشتر نفوذ دیرین خود را از دست داده بودند برافراشتند و در پی آن بودند که نفوذ قدیم را باقدرت تزاری بازیابند. در میان‌این دسته مالکین مراغه بودند که اسیران روسی را که در دست آنها بود آزاد کردند و زمزمه اطاعت بگوش امپراتور رساندند.شورشی دیگر جهانگیرخان‌رئیس طایفهٔ بزرك شقاقی‌وفرزند صادق‌خان‌معروف بود که با فتحعلی شاه برای بچنك آوردن تاج کیانی سر برابری داشت و این شخص با ذلت تمام درتهران نابود شد،دوتاازبهترین گروهان سپاهیان شاه ازطایفه شقاقی بود باشاره رئیس خود این نفرات زود متفرق شدند سلاح و تجهیزات خود را همراه‌بردند. باری سستی واهمال شاه وضع و حال را بصورتی در آورده بود که بنای امپراتوری اورا دچارخطر زوال ساخت و بالاتر از همه این امور فرماندهٔ روس اعلام داشت که هرگاه

شاه درخواستهای اورا فوری قبول نکند به تهران حرکت خواهد کرد. در واقع از تبریز تا مقصد تهران فقط یک گردنه مشکل یعنی قافلان کوه وجود داشته، دور کردن قوای محدودی (۱) که در اختیارش بوده تا چهار صد میل از مرکز استقرار آن بسیار خطرناك بشمار میرفته که در صورت فقط اطمینان کامل ازمقاومت ننمودن ایرانیها عمل اودرنظر کارشناسان نظامی اروپائی امکان تائید داشته ولی نظیر مورد پیشروی پرنس اریستوف به تبریز ـ شهری که ۲۰۰ هزار نفر جمعیت جنگاور داشته بافقط چهارهزار نفر عمل شتاب آمیزی بیش نبوده است. گاهی سرعت عاقلانه ترین کاردرجنگ بادشمنان بی حزم واراده شرقی بشمارمیرود شاید اگر ژنرال پاسکییه‌ویچ تهدیدپیشرفت به مرکز ایران را اجرا مینموده میتوانسته است پایتخت ایران را تسخیر کند.

درخواستهای نمایندگان مختار روس در جلساتی که بین ایشان و عباس میرزادردهخوارقان مطرح شد شامل ایروان، ناحیه ماکو در جنوب رودخانهٔ ارس و ولایت طالش بود که تسلیم تزار بشود بعلاوه مبلغ هنگفت پانزده کرور تومان یا تقریبا چهار میلیون لیره پرداخت گردد. مذاکرات از نیمه نوامبر ۱۸۲۷ تاآخر فوریه‌سال بعد بطول انجامید علت تاخیر بیشترناشی از بی‌میلی انصراف ناپذیرشاه در ازدست دادن قسمتی از ثروتش بود که در سراسر دورهٔ طولانی پادشاهی خود جمع کرده‌بود. بنابرقضاوت ازروی عقیدهٔ اروپائی‌ها راجع به‌فقدان حس حقیقت دوستی که در سیرت ایرانی است فتحعلی شاه در ابراز این نگرانی تردیدی ننمود که‌امکان داشت‌ژنرال پاسکییه‌ویچ بعد از دریا

---

(۲) نیروی روس این موقع درتبریزشامل ۱۵ هزارپیاده و سواروپنجاه‌توپ بود.

—فت پول از ایران آنرا برای ادامهٔ جنگ بکار برد. خوشبختانه هنوز یک نفر بود که شاه بحرفش اعتماد مینمود و او سرجان مکد و نالد نمایندهٔ انگلیس بود، فتحعلی شاه از پرداخت پول قطعاً قصد امتناع داشت مگر آنکه سفیر انگلیس تضمین کند که روس شرایط قرارداد را اجرامیکرد.

بر طبق درخواست فرماندهٔ روس این تضمین از جانب نمایندهٔ انگلیس به‌آسانی داده شد و مذاکرات دوام یافت ولی برای ترغیب شاه سالخورده جهت پرداخت حداقل وجهی که روسها حاضر بقبول بودند تاکیدات بسیار ضروری شد و با اعمال نفوذی که آقای مکنیل عضو هیات نمایندگی انگلیس درنزد اعلیحضرت بکاربرده بود میتوان گفت که‌انعقادعهد نامه امکان یافت. سر انجام معاهده‌ای در ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ از طرف نمایندگان دولتین در ترکمانچای که دهکده‌ایست در چند میلی‌مغرب قافلان کوه بامضا رسید. رضایت شاه در این‌موردزود و آسان ابراز نشد ولی چون سران شورشی آذربایجان به فرماندهٔ روس قول کمک فراهم ساختن پانزده هزار تن سوار در صورت هجوم او به تهران داده بودند و عالیجناب‌هم از تأخیر طولانی وبی اعتمادی‌بحرف شاه خسته شده بود عزم حرکت بطرف پایتخت داشت.



# فصل نهم

مواد عهدنامهٔ ترکمانچای - اصلاح مواد عهدنامهٔ ایران و انگلیس - اغتشاش عمومی در ایران - اهمال حکومت شاه - گریبایدوف - قتل اعضای هیات او - واهمهٔ شاه - عزیمت خسرو میرزا بسفارت مسکو - زلزله های شدید در ایران - مبارزهٔ ولیعهد در خراسان - سقوط امیرآباد و خبوشان - حمله به سرخس - علت جنگ افغان - وفات عباس میرزا - قائم مقام - روزهای آخرین زندگی فتحعلی‌شاه - سیرت او - آرامگاه پادشاهان ایران .

چون مواد عهدنامهٔ صلح منعقد بین نمایندگان مختار روس و ایران در ترکمانچای تاکنون پایه روابط میان ایران و دولت‌های اروپائی است جا دارد معاهدهٔ مزبور را با دقت کافی مورد توجه قرار دهیم. بموجب مادهٔ چهارم خطوط مرزی ذیل تعیین و مقرر شد که از تاریخ امضای معاهده حدفاصل بین خاك روسیه و ایران باشد یعنی باین ترتیب که از سرحد خاك عثمانی و نزدیکترین راه به دامنه آرارات خطی به سرچشمهٔ قرا سوسفلی که از دامنهٔ جنوبی آرارات سرچشمه میگیرد کشیده شودو این خط مسیر رودخانه تا ملتقای آن به ارس را که محاذی نهر شرور است طی می کند و از این جا خط مرزی در سراسر مجرای رودخانه ارس امتداد می‌یابد تا به قلعه عباس آباد می رسد وازاستحکامات خارجی این قلعه خطی سه ورسی (واحد طول روس برابر ۱٫۰۷۷ متر) ترسیم شودوتمام اراضی درون این خط متعلق بروسیه باشد .

از محلی که طرف شرقی این خط برودخانه ارس متصل میشود مجرای رودخانه مزبور تا ملتقای یدی بولاغ خط مرزی است و از آنجا در طول مسیر رودخانه ارس تا مسافت بیست و یک ورس جزء خاك ایران محسوب گردد و از این محل خط مرزی ساحل راست دشت مغان تا رودخانهٔ بلغارو حد بیست و یک ورس پائین مجرای آدینه بازار و سارا قمیش باشد و از این نقطه هم خط مرزی از کناره چپ ملتقای دو رودخانه مزبور و ساحل شرقی مسیر آدینه بازار تا سرچشمه آن و از آنجـا قله‌های جگیر محسوب شود تا تمام آبهائی که بطرف دریای خزر جاری است متعلق بروس و آبهایی که بسمتهای دیگر جریان دارد متعلق به ایران باشد .

چون تیزهٔ کوهها علامت مرزی بین دو دولت بوده توافق شد که دامنه‌های شمالی به روس و دامنه‌های جنوبی به ایران تعلق داشته باشد،از تیزه تپه‌های جگیر خط مرزی تا قله قراقونیه ادامه یابد و آن کوهی است که طالش را از ناحیه ارشق جدا میسازد،در آنجا نیزتیزهٔ کوه‌علامت تقسیم تاسرچشمهٔ رودخانه‌آستارا که قرار شدخط مرزی را تکمیل کند تعیین شود .

بموجب ماده ششم عهدنامه شاه ایران تعهد کرد غرامتی‌بمبلغ بیست میلیون منات یا پنج ملیون تومان بروس بپردازد و بر طبق ماده هفتم عباس میرزا ولیعهد پادشاهی ایران تعیین شد و روسیه قبول کرد که از تاریخ جلوس به تخت سلطنت،او را پادشاه ایران بشناسد .

بموجب ماده هشتم روسها حق آزادی کشتیرانی در دریای‌خزر و فرود آمدن در سواحل آنرا بدست آوردند راجع به ناوهای جنگـی ، کشتی‌های روس که امتیاز انحصاری رفت‌وآمد در دریای خزر را از

پیش دارا بودند کما کان این حق برای ایشان شناخته شد. بر طبق ماده دهم پیش بینی شد که روسیه حق تعیین کنسول یا نمایندگان بازرگانی را در هر محلی که منافع تجارتی آن دولت ایجاب کند داشته باشد و مأموران مربوط به هریک از این کنسولها بیش از ده تن نباشند بموجب ماده سیزدهم عهدنامه توافق شد که تمام اسیران جنگی دو طرف و همچنین اتباع هریک از دو دولت که در اختیار طرف دیگر باشند در ظرف چهار ماه آزاد شوند، دو دولت این حق را برای خود محفوظ داشتند که اسیران جنگی یا اتباع دو طرف را که تصادفاً در اسارت طرف دیگر مانده و در موعد مقرر آزاد نشده باشند استرداد کنند.

برطبق ماده پانزدهم شاه بخانهای آذربایجان بخشودگی عنایت و بعلاوه موافقت کرد که هر یک از ایشان که خواسته باشند میتوانند بدون مانع در ظرف یک سال به قلمرو روس کوچ کنند. بر طبق ماده ۲ پروتکل ضمیمهٔ این عهدنامه مقررشد سه کرور یا یک ملیون و نیم تومان از طرف دولت ایران در ظرف هشت روز از تاریخ امضای معاهده ودو کرور تومان تا ۱۳ آوریل سال مزبور و دو کرور تومان تتمه غرامت روس تا ۱۳ ژانویه سال ۱۸۳۰ تسویه شود، بموجب ماده سوم پروتکل مذکور پیش بینی شده بود که اگر مبالغی که ایران تعهد کرده بود تا ۱۵ اوت به روسیه بپردازد پرداخت نشده باشد تمام ایالت آذربایجان از ایران جدا یا بروسیه ملحق شود و یا بصورت خانهای جداگانه درآید و خوی پس از بازگشت روسها از آذربایجان وثیقهٔ پرداخت مبالغ معوق غرامت در تصرف روسیه بماند.

بوسیلهٔ پروتکل دیگر بین دو دولت متعاهد توافق شد که همین که صدراعظم ایران از ورود سفیر روس به تفلیس اطلاع حاصل کند

نماینده‌ای که مقامش معادل با سفیر کبیر باشد تعیین و او را مأمور کند
که سفیر را از سرحد استقبال و بنام مهماندار او انجام وظیفه نماید
و تا ورود به دربار مسئول سلامت جان نماینده باشد وهمچنین مسئولیت
رعایت احترامات را که در خور مقام اوست برعهده داشته باشد . در
همین پروتکل ترتیب داده شده بود که در هر ایستگاهی از سفیر
استقبال کنند، یعنی هیاتی که مرکب از رئیس محل ، اعیان و عده
متناسبی باشد او را استقبال کنندواگرسفیر از شهری عبور کند که یکی از
فرزندان شاه والی آنجا باشد وزیرش به استقبال سفیر برود و روز بعد از
ورود سفیر به پایتخت وزیران شاه از سفیر دیدن کنند و روز دیگرسفیر
به‌حضور همایونی باریابد، در صورت ورود وزیر مختار یا کاردار همین
ترتیب معمول شود جز آنکه صدراعظم شاه قبلاً بملاقات نماینده‌نرود .

بموجب عهد نامهٔ تجارتی ترکمانچای که در همان تاریخ امضا
شد مقرر گردید بازرگانان روسی مشمول تمام‌مزایائی باشند که‌مخصوص
افراد دول متحابه است و اجناسی که از یک کشور به‌کشور دیگر
حمل میشود فقط مشمول یک نوع عوارض ۵ درصد باشد که در مرز
دریافت شود و اتباع روس بتوانند خانه‌های مسکون و مغازه‌هایی را
بطور قطعی استملاک کنند و مأموران دولت ایران حق ورود قهری به
آنهارانداشته‌باشند مگر بحکم وزیر مختار یا کنسول روس ، نمایندگان
روس با سرکاری که وابسته بآنها است وکنسولهای آن دولت‌مزایایی
برای ورود بدون پرداخت عوارض همه نوع اجناس که مختص مصرف
خود آنها است داشته باشند و ایرانیان مستخدم مأموران رسمی روس
مانند اتباع روسیه از حمایت ایشان برخوردارگردند و رسیدگی‌وتسویه
تمام اختلافات بین اتباع دو دولت بوسیلهٔ دو محکمهٔ قانونی شرع و

عدالت باشد ولی یک عضو روس هم در هر جلسهٔ دادگاه حاضر باشد .

این بود مواد عهدنامهٔ ترکمانچای که بین ژنرال پاسکیه‌ویچ و مسیو ابرسکوف از طرف روس و شاهزاده عباس‌میرزا از جانب ایران منعقد شد و در حضور آصف‌الدوله و وزیر امورخارجه ایران بامضا رسید. اشکال عمده اجرای مواد معاهدهٔ مزبور بی‌میلی شدید شاه در ازدست دادن خزانه خودبود، اعلیحضرت حاضر شده بودند که شش کرورتومان بدهند و نماینده انگلیس از طرف دولت خود ۲۰۰ هزار تومان پرداخت کرد مشروط بر آنکه روسها خاك ایران را بیدرنگ تخلیه کنند بعلاوه مواد ۳ و٤ عهدنامه‌ایکه در آن تاریخ بین ایران وانگلستان بوده از آن سند رسمی حذف گردد و مواد مزبور کاملاً خالی از اعتبار محسوب شود .

ژنرال روس سر انجام قبول کرد که ایالت آذربایجان را تخلیه ولی‌از ترك کردن خوی خود داری کند تاوقتی که شش کرورونیم تومان یعنی ۳۲۵۰۰۰ر. لیره پرداخت شود ، پنجاه هزار تومانی که برای تکمیل این مبلغ ضروری بود عباس‌میرزا داد .

دولت ایران میپنداشت که اصلاً اشغال گوکچای بوسیله روسیه یک عمل‌تهاجمی بودبنابراین ایران حق داشت که‌درتمام دورهٔ جنگ کمك مالی از انگلستان دریافت دارد ولی این ادعا را دولت انگلیس نپذیرفت و عقیده داشت که ایران با اقدام تعرضی نسبت بخاك روس مهاجم‌واقعی بشمار میرفته است . تردیدی‌نیست که روسیه با اشغال ناحیه گوکچای‌خیال نداشته برضد ایران بجنگ پردازد بنابراین جای شك نیست که اگر سروصدای مذهبی در قلمرو شاه براه نیفتاده بود جنگی پیش نمیآمد و با این وصف تصمیم دولت انگلیس بر خلاف

عدالت نبوده است ولی در عین حال وضع حساسی را که امکان داشت در صورت وقوع جنگ از ناحیهٔ روس بدان دچار شود در نظر داشته است چون در این صورت انگلستان ناگزیر بود به ایران برای ادامه جنگ با دولت بزرگی که مناسبات دوستانه با آن دولت داشته کمک مالی کند و این خدمت ممتاز سرجان مکدونالد محسوب میگردیده که دولت خود را از تحمل بار چنان تعهدی برکنار داشته است ومقتضیات ایران پرداخت ۲۰۰ هزار تومان ارزش خاص رفع آن بحران راایجاب می کرد چون اگر این مبلغ پرداخت نمیشد ژنرال پاسکیه‌ویچ ازتخلیه آذربایجان‌خود داری‌می‌نمود .

ضمناً اغتشاشاتی در سایر نواحی ایران پدید آمد و چنانکه‌پیش بینی‌شده‌بودترکمن‌هاسر بشورش برداشتندومردم یزد فرزند شاه را که حاکم ابشان بود از آنجا بیرون راندند و لوازم شخصی او را تصرف کردند،مردم اصفهان از پرداخت عایدات مقرر امتناع نمودند و ایالت بزرگ کرمان صحنهٔ طغیان شد و برای خاموش کردن آن حسنعلی‌میرزا در راس لشکری مأمورگشت.در این وضع و حال ولیعهد خیال داشت بعزم سفارت بروسیه برود وی در ماه مه به تهران رفت تا شخصاً باشاه مشورت کندودر نتیجه این ملاقات به تجدید نفوذ خود در نزد شاه که بواسطهٔ پیش‌آمد جنگ اخیر ظاهراً از بین رفته بود توفیق یافت.دراین موقع اعلیحضرت علاوه بر آذربایجان که حکومتش را ولیعهد داشت حکومت کرمانشاه و همدان را هم باو داد و در این مورد عباس میرزا بر همکار رقیب خود اللهیارخان آصف‌الدوله که از صدر اعظمی معزول گردیده و بواسطه تازیانه خوردن در ملاءعام از وی سلب احترام‌شده بود فائق آمد. شاه‌فرمان داده بود که ولیعهد در اجرای این مجازات

نظارت کند ، در بارهٔ علامت‌خشم اواز بابت بدجنسی صدراعظم سابق همین بس که عباس میرزا بدست خود نیز چند ضربه به پای مردنگون بخت زد .

در این موقع دربار ایران در اندیشه نتایج احتمالی جنگ بین روسیه و ترکیه بود زیرا هر دوطرف از شاه در آن جنگ طرفداری می خواستند و او دربارهٔ این کار واهمه چندانی از تحریک مجدد غضب روس نداشت ولی پسر او مایل بود که در صورت سقوط امپراتوری عثمانی سرحد ایران تا ارض‌روم و فرات‌وسعت یابد. بهرحال تصمیم گرفتند که در آن‌حال ، وضع بیطرفی پیش گیرندولی‌برای استفاده ازهر نوع فرصتی که ممکن بود پیش‌آید آماده باشند. در آن هنگام که‌شاه بفکر استفاده از حوادثی‌بود که امکان داشت در اثر سقوط سلطان‌عثمانی پیش بیایدخطربزرگی نیزخوداو را تهدیدمی کردو بیم آن می‌رفت که عزیزترین ایالتهای خود را از دست بدهد چون بموجب عهدنامهٔ ترکمانچای مقرر شد که اگر قسط سوم غرامت مالی که ایران متعهد بود تا ۲۷ اوت سال ۱۸۲۸ آنرا به نمایندگان روس بدهد پرداخت نشود تمام ایالت آذربایجان برای همیشه از دست ایران برود،باوجود این ماده حکومت شاه بنابر اهمالی که خاص ایرانیان است تا لحظهٔ آخر چاره‌ای برای فراهم ساختن این مبلغ نیندیشید و در واقع وزیر آذربایجان از تعهدی که شاه داشت تاموقعی که سرجان مکدونالد او را متوجه موضوع نساخت بی‌اطلاع بود و وجه لازم در آخرین‌فرصت فراهم گردید و نمایندهٔ انگلستان ضامن پرداخت صدهزار تومان باقی مانده شد و باین ترتیب نیروی روس ناحیهٔ خوی را تخلیه کردند .

از ناحیهٔ دیگر نیز وضع امور بقدری ناگوار بود که شاه رامجبور

ساخت توجه و حواس خود را بجای توسعهٔ قلمرو خویش بحدود خرابه های امپراتوری عثمانی به نگاهداری آنچه در اختیار داشت معطوف سازد . فرزندان حسنعلی میرزا که متصدی امور خراسان بودند برضد یکدیگر دست‌بسلاح بردند و این پیش‌آمد موجب تحریک بسیاری از سران شورشی آن ایالت شد که در میان آنها رؤسای بجنورد ، قوچان ، کلات ، و تربت همگی دشمنان سرسخت قاجاریه بودند و طبیعة علم طغیان برافراشتند. یکی‌از آنها در اوت ۱۸۲۸ وارد شهر مشهد شد و ارگ شهر را تصرف و حاکم آنجا را اسیر کرد سردار محبوب سابق ایروان که سلحشوری ۹۰ ساله بود بخراسان اعزام گردید ولی‌قابلیت نظامی او برای سرکوب رؤسای سرکش نتیجه‌ای نداد .

ایران هنوز در وضع آشفته و مغشوشی گرفتار بود و اگر اتفاقی روی می‌داد امکان داشت این وضع به تجزیه اضطراری کشور وانقراض خاندان قاجار منجر شود . سرکارگریبایدوف یکی از افرادارجمند روس که با کنت ایروان خویشی سببی داشت از طرف تزار روس وزیرمختار و نمایندهٔ فوق‌العاده به دربار ایران اعزام گشت و در ماه اکتبر ۱۸۲۸ به تبریزرسید، او بانوگریبایدوف را با عده‌ای از همراهان پرطمطراق خود در آنجا گذاشت و خود رهسپار تهران شد تا استوار نامه‌اش را بحضورهمایونی تقدیم‌دارد. شاه دستور داده بود نجبا و اعیان‌مملکت حد اعلای مراقبت را در مدت اقامت سفیر در پایتخت برای خشنودی خاطر او معمول دارند،نشان شیروخورشید به افسران سفارت اهدا شد و تمام‌وسایل محدود تهران بمنظور مزیدخوشی نمایندهٔ تزار بکارافتاد .

این نماینده مردی شریف و خوش نیت بود و عزم کامل داشت که در حفظ شئون و ایفای حقوقی که به امپراتور سرورَ اوتعلق مـی

گرفت جهد تمام مبذول دارد شاید،وی سیرتی سخت‌گیر تر از آن‌داشته که با کارسفارت در درباری مانند ایران متناسب باشد ولی‌اگر چنین عیبی درکار او موجود بوده برای اثبات رای خود بهای سخت‌گرانی پرداخته‌است . گفته‌اندکه چون قزاقهای اوغالباً بحال مستی درکوچه های تهران دیده شده‌بودندحس‌نفرتی نسبت به‌افراد او درذهن مردم پایتخت ایران ایجاد شد و امتناع آقای وزیر مختار در رفع شکایاتی‌که باین مناسبت نزد او میبردند موجب تشدید این حس نفرت‌گردید ولی هرگونه نارضایتی‌که در میان بود آشکارا ابراز نشد تا روزی‌که سفیر برای بازگشت،بحضور شاه باریافت و عازم‌حرکت بسمت‌تبریز بودکه ناگهان یعقوب‌خان دومین خواجهٔ حرمسرا به اقامتگاه هیات‌امپراتوری رفت و بعنوان اینکه ازاهالی ایروان‌بود درخواست پناهندگی‌کرد. چون بموجب عهدنامه ترکمانچای وی حق داشت درظرف مدت مقرر که هنوز سپری‌نشده بود بوطن خود بازگردد، آقای‌گریبایدوف بسیار کوشید وی را از قصدی‌که کرده بود منصرف کند و خاطر نشان ساخت‌که بواسطهٔ دوری طولانی،از روش و آداب زندگانی اولی خود اکنون بیگانه مانده و در صورت عزیمت خود را باوضع متفاوتی‌مواجه خواهد دید ولی خواجه‌که از دست اربابان اخیر خود بیچاره شده بود در استفاده از حقی‌که عهدنامه باو داده بود پافشاری‌نمود و سرانجام به مقر هیات روسی پناه جست. این پیش‌آمد بسیار نا مطلوب سفارت امپراتوری را درست در برابر وضع خانوادگی شاه قرار داد و احساساتی ناگوار ایجادکرد ولی این اتفاق در مقابل پیش‌آمد دیگری‌که ازآن بوجود آمد اهمیت چندانی نداشت .

پناهندگی یعقوب خان وزیران شاه را تحریک کرد تا برضد نمایندگی روس ابراز دعاوی کنند و بواسطهٔ مزاحمتی که از این راه بوجود آمده بود روح بلند پرواز سفیر نیز تحریک شد تا در انجام دادن دعاوی که او حقاً از جانب دولت خود داشت پافشاری کند. دو روز بعد از فرار خواجه حرمسرای شاه،آقای گریبایدوف تقاضا کرد که دوزن ارمنی از اهالی ایالت‌های تسلیمی که مسلمان شده و کنیزخانه آصف‌الدوله بودند به هیأت روسی مستردشوند. بدواً دولت ایران کوشید از چنین استردادی شانه خالی کند ولی چون سفیر اصرار ورزید به‌اللهیار خان دستور رسید که زنها را تحویل بدهد و در نتیجه این دوتن را به محل اقامت گریبایدوف انتقال دادند وتحت مراقبت خواجه یعقوب‌خان گذاشتند . آصف‌الدوله همواره دشمن دیرین روسها بود و بعید نیست شعله‌ایرا که در این مورد برافروخته شده بود سخت دامن زده باشد و شاید هم اطلاع گریبایدوف از احساسات ضد روسی اللهیارخان موجب پافشاری او در تحمیل آن درخواست تحقیر آمیز گردیده درخواستی که حس غرور آن مرد متشخص را بخصوص در بارهٔ تسلیم کردن دو بانوی حرمسرای او سخت برانگیخت . این موضوع را مردم برآشفته تهران به رأی روحانیان واگذار کردند و مجتهد اعلم فتوی داد نجات دادن دو زن مسلمانی که بخانوادهٔ یک فرد مسلم متعلق بودند از دست اجانب امری قانونی بشمار میرفته است .

وقتی که خبر هیجان عمومی بشاه رسید بوزیر امور خارجه‌دستور داد تا از نمایندهٔ روس تقاضا کند این کار را بوضعی صورت دهند که مایهٔ تسکین هیجان عمومی گردد ،گریبایدوف قبول کرد که روز بعد ترتیب آن کار داده شود ولی این تأخیر تأثیر شومی در سرنوشت او

داشت و موجب شرمساری عمیق مردم پایتخت ایران گردید زیرا بین ساعت هشت و نه صبح ۱۱ فوریه ۱۸۲۹ بازارهای تهران را بستند و اهالی با خشم و هیجان بسمت اقامتگاه سفیر روس هجوم بردند تا بدست خود قانون را اجرا کنند و زنهای مورد بحث را آزاد سازند و یعقوب خان خواجه را دستگیر کنند. همینکه مردم بزور وارد محوطه سفارت روس شدند عزم شدید سفیر تغییر یافت و دستور داد زنان رابه ارباب آنها پس بدهند ولی در اثر کشمکشی که میان چند تن از گماشتگان او و پیش آهنگان جمعیت درگرفت و دسته اخیر سعی داشتند خواجه را بیرون بکشند گلوله شومی رها شد و یکی از اهالی تهران بقتل رسید ، مردم نعش او را بیدرنگ به مسجد مجاور بردند و در آنجا ملاهای جسور اعلام کردند که اگر در صدد خونخواهی کشتاری که روی داده برنیایند گناه بزرگی بشمار خواهد رفت. سفیر تا وقتی که امکان حل موفقیت آمیزی در میان بود همه گونه تلاش کرد تامردم خشمناك را آرام سازد وحتی دستور داد موجودی پولش را در میان جمعیت بریزند ولی این کار فقط حس چپاول مردم را بیشتر تحریک کرد و هنگامی که خواجه یعقوب خان را قطعه قطعه کردند بقزاقهای نگهبان سفیر امر شد که بسوی آن جمعیت جانی تیراندازی کنند. مقاومت گریبایدوف و اعضای هیأت او مانع ورود جمعیت به اطاقی شد که در آن سکونت داشتند اما جمعیت با فکر بکر بیموردی که بعضی ابراز داشتند درصدد برآمدند بام قسمتی از عمارتی را که این عده در آنجا مانده بودند خراب کنند و با پرت کردن سنگ و کلوخ از بالاحضرات روسی را مجبور سازند که برای نجات جان خود به حیاط عمارت پناه جویند و در آنجا نیز بزودی منکوب مهاجمان شدند و با خنجر تودهٔ

عصبانی از پا در آمدند،آنچه در خانه بود غارت شد و یکی از میان جمعیت فریاد کشید که اسبهای آقای سفیر در اصطبل سفارت انگلیس است ازینرو یکباره یورش بطرف سفارت انگلیس صورت گرفت. درهای سفارت باوجود تلاش جمعیت باز نشد ولی چون چیزی نبایستی سدراه مهاجمان شده باشد بوسیلهٔ خانه مجاورکه نردبانی بر دیوار آن‌جاداده بودند به اصطبل راه یافتند. جای شگفتی است که در آن گیرودار اثری از اعتدال در رفتار مهاجمان مشهود افتاد و جمعیت میان آنچه‌بنظرشان هدف قانونی بشمار میآمد با آنچه هدف قانونی نبود فرق کلی گذاشتند و در حالی که تمام اسبها و لوازم آنها را که متعلق به هیات روس‌بود تصاحب کردند هیچ صدمه‌ای به اموال انگلیس نزدند و پس‌از قتل مهتر گرجی و دوتن قزاق اسبها را بیرون کشیدند و بخانه‌های خود باز گشتند و شورش ناگهان فروکشید .

همینکه خبر این طغیان به‌گوش‌شاه رسید فوری دستور دادحاکم تهران و فرماندهٔ قوا آنرا خاموش کنند ولی آشکار شد که قدرت این شاهزادگان بکلی هیچ وپوچ بودچون آنها پس‌ازتحمل توهین های‌شخصی به ارگ شهر که دروازه‌های آن از ترس هجوم مردم به مقر همایونی بسته شده بود عقب نشینی کردند،شاه از فرط شرمندگی و یأس ناشی‌از چنین پیش‌آمدی در حفظ جان مالزوف دبیر اول سفارت که تنهانفرباقی ماندهٔ از هیأت بود شتاب‌نمود .

این شخص با یک تن ایرانی که مأمورکارهیات بود در خانه یا در واقع در ساختمانی مرکب از چند اطاق منزل داشت و این ساختمان در جوار محلی بود که صحنه آن واقعه ناگوار شد برطبق روایت خود او از پنجره اطاقش متوجه شدکه جمعیت واردحیاط

خانه‌نمایندگی روس شدند وازدحام فوری بقدری زیادشد که‌اونتوانست به دستهٔ همکاران خود ملحق شود و چون مشاهده‌کرد که جمعیت‌به اقدامات افراطی سخت دست زده بودند باتفاق مستخدمان خود به‌اطاقی در طبقهٔ بالا رفت که درصورت حمله آسان تر از خود دفاع کند و در آنجا مبلغ دویست‌دوکامیان نگهبانان مسلمانی که در خدمتش بودند تقسیم کرد، این افراد و نوکرانش جلو در اطاق راکه وی بآنجا پناه برده بود مسدود کردند و به ایرانیان جوینده جواب میدادند که درآنجا فقط مسلمانان منزل دارند. عده اتباع روس راکه بقتل رسیده بودند سی‌وپنج‌تن ذکرکرده‌اند مشتمل بر آقای ادلونگ دبیر دوم سفارت، پزشک هیأت، منشی ایرانی یک پرنس گرجی که جزء هیأت بودوافسری در خدمت روسها و یازده قزاق، یک مستخدم اروپایی و چند تن ارمنی وگرجی(۱).

---

(۱) م. فونتون درصفحهٔ ٤۰٤ کتاب «روسیه‌وآسیای‌صغیر» می‌نویسد: «نگرانی‌های آن ایام بواسطه یك‌عمل عجولانه کنسول‌روس‌درتبریز شدیدتر شد و در اثر تحریکات انگلیسها وی کار خودرا بی‌آنکه دستوری دراین باره دریافت کرده باشد ترك کرد» که بهتر بود برای انطباق موضوع با حقیقت نوشته باشد : «بواسطه واهمه‌ایکه‌بوی دست داده بودآقای امبورگر شغل خود را رهاکرد. همین نویسنده باز می‌نویسد : وقتی‌که عباس میرزا ازخبر شکست یافتن ترکها در آخالتسیخ بدست روسها اطلاع یافت شاهزاده ایرانی لحن افتاده‌تری نسبت به‌ژنرال پاسکیه‌ویچ اختیار کرد واین مطلب را شایع ساخت که اگرتحریکات برادرانش موجبات تصادمی فراهم سازدوی با خانواده خود حمایت فرماندهٔ کل روس‌را خواهد پذیرفت» درعین‌حال تمام درباراو بواسطه جنایت تهران عزادار شدند ودرتعقیب این تظاهر بزودی اقدام معنی داری صورت گرفت. علی‌یوزباشی یکی از نوکران‌محرم عباس میرزا از طرف ارباب خود به تفلیس‌آمد وتاسفانی راکه ناشی ازوضع‌ناهنجاربین‌دو کشور بوده اظهار داشت وخلوص نیت ولیعهد را خاطرنشان کرد و خود را ماموری معرفی نمود که میبایستی از زبان

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

نعش وزیر مختار مقتول را زیر نظر کشیش ارامنه گذاشتندوسپس به‌تفلیس بردند. سرنوشت شوم این مرد هنرمند بیشتر ازآن جهت‌غم‌انگیز بوده که چندماه پیش از آن با یک پرنسس بسیار زیبای گرجی ازدواج کرده بود و با این ترتیب پرنسس مزبور ماتم دار مرگ بیموقع اوشده است. گریبایدوف شاعری خیلی معروف بوده و آثار او هنوز در سراسر

---

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

کنت پاسکیه‌ویچ‌نظریات شخصی او را در بارهٔ وضع دشواری که بدان دچارشده بود استعلام کند.

کنت ایروان بشرح ذیل پاسخ فرستاد: والاحضرت از من استفسار میفرمائید در وضع بغرنج فعلی که به‌قطع روابط دوستانه با ایران منجر شده است چگونه باید رفتار شود پادشاه بااقتدار پدرتان سرجنگ دارد فرض کنیم برطبق دستور همایونی و بنابر تحریکات برادرانت عملیات را شروع فرمائید شما قادر نخواهید بود که‌درقلمرو شاه بیش‌از شصت هزارتن فراهم‌آورید ودرست است که ایالتهای مجاور فقط آن‌مقدار نفرات دارند که از عهدهٔ حفاظت قلعه‌ها برآیند بنا براین خواهید توانست در سرزمین بی‌مانع مانفوذ وآنرا ویران کنید ولی‌نمی‌توانید براماکن مستحکم دست یابید.

«اما من . . . ازطریق بایزید وخوی به تبریز می‌روم و آن ایالت را تسخیر می‌کنم بطوریکه دیگر بدست شما بازنگردد سپس‌تمام امیدهای شما درجلوس‌به‌تخت پادشاهی پدرتان برباد خواهد رفت وپیش ازآنکه سالی سپری شود دورهٔفرمانروایی قاجاریه بپایان خواهد رسید.

«آنچه درجنگ سابق روی داد بازهم اتفاق خواهد افتاد به‌وعده‌های‌انگلیسها واقدامات ترکها اتکاء نکنید انگلیس ازشما دفاع نخواهدکرد، هدف سیاسی او فقط حفظ مستملکاتش درهند است مامیتوانیم درآسیا هرسرزمینی را تصرف کنیم بی‌آنکه کسی دچار نگرانی‌شود اما در اروپا یك‌وجب‌خاك سبب جنگ خونینی می‌شودترکیه برای موازنهٔ اروپایی‌لازم است ولی دولتهای اروپائی اهمیت نمی‌دهندکه ایران را که دردست داشته باشد استقلال‌سیاسی شما درید قدرت ماست فقط یك وسیله برای‌محو کردن‌خاطره این‌جنایت‌اسف‌انگیز وجود داردکه شما درصدد تامین معذرت‌فرمانروای بزرگ ما بمناسبت خیانت پست سکنهٔ تهران برآیید و این مقصود را نیز باین نحو می‌توانید حاصل کنیدکه یکی‌ازبرادران یافرزندان خودتانرا به‌تفلیس نزدمن‌بفرستید و من از اینجا اورا بعزم سفارت بهسن‌پترزبورگ بفرستم وقول می‌دهم که‌این اقدام را نزد فرمانروای خود قرین توفیق سازم . . .»

قلمرو تزار طرفدار دارد و باین مناسبت هم بود که وی چنانکه گفته‌اند مورد التفات امپراتور سرور خود بشمار نمیرفته است چون تزار پیشهٔ شعر و ادب را فقط موجب اتلاف وقت میشمرده و آنرا برازندهٔ یک‌فرد سرباز یا سیاستمدار نمیدانسته است .

خبر این پیش‌آمد تأسف انگیز در دل عباس میرزا که در آن موقع در تبریز بود یاس بیحد و حصری‌پدید آورد، در نیمه شب‌نوکرش را از حرمسرا نزدنمایندهٔ انگلیس فرستاد و با اظهار تأسف فراوانی‌توام‌با یأس باو اعلام داشت کاری در تهران پیش آمده که برای شستن ننگ آن آب تمام فرات هم کفایت نمیکرده است. ولیعهد اندکی وسیله تسلی داشت که مهماندار هیأت روس نیز در مقام مدافعه سخت مجروح شده بود و چند تن از نگهبانان ایرانی هم درکار مقاومت با جمعیت کشته‌شدند. شاه و وزیرانش برای اقناع تزار دربارهٔ بیگناهی خود و برکناری ازکمترین دخالت در حوادثی که بعواقب وخیم در تهران منجر شده بود از هیچگونه جهدی فروگذار نکرد، آقای مالزوف هم در همین زمینه شهادت داد و از نمایندهٔ انگلیس خواستار شدندکه‌ازسفیر خودشان در دربار تزار بخواهند تا دربارهٔ شرح فوق اظهارات مؤکدی بیان کند. علاوه بر این، تصمیم گرفته شد سفیری با اختیارات تام‌مأمور کنند تا هرنوع غرامتی که تزار از آن بابت خواسته باشد پرداخت‌شود ولی این سفارت را خدمتی توأم با حداعلای خطر میشمردند، ایرانیها میپنداشتند که باحتمال خیلی قوی تزار جانی در مقابل جان میستاند و هیچکدام از ایرانیان ابتدا آماده بعهده گرفتن آن مهم نبوده است‌سر- انجام خسرومیرزا یکی‌از فرزندان ولیعهد برای مقام سفارت شاه برگزیده

شد و بنابراین او روانه سن‌پترزبورگ گردید ولی درخواستهای تزار بیشتر برطبق مقتضیات وضعی که روسیه بآن دچار بود تنظیم یافته‌نه متناسب با اهمیت جنایتی که در تهران اتفاق افتاد .

لشگرهای امپراتوری در جبهه دانوب شکست خورده بودند و بیم آن میرفت که‌در اثر فشار، ایران قوای خود را با ترکیه همدست سازد و لشکر روس را در شمال از جلگه‌های ارمنستان و حدود ارس بیرون کند،ازینرو امپراتورحاضر شد اطمینان نمایندهٔ شاه‌را مشعر براینکه حکومت ایران بهیچوجه چه مثبت و چه منفی در جریانات تأسف آور تهران دخالتی نداشته است بپذیرد و درگفتار والاحضرت که اظهار داشت‌باتأسف‌وبرآشفتگی‌بسیار به‌وقایع مزبورمینگریسته‌اند تردید نکند.

سفیر شاه نیزبسیارمتناسب انتخاب شده بود، هنگامی که خسرو میرزا نزد نیکلا باریافت دستهٔ شمشیر خود را به تزار تقدیم و اظهار کرد حاضر است جان خود را در ازای‌جان نمایندهٔ امپراتورکه‌درتهران برباد رفت فداسازد. تزار به غرامت سبک‌تری رضا داد باین معنی که پیشنهاد کرد کسانی که در کشتن هیأت دست داشته‌اند مجازات شوند و مجتهدی که فتوا داده بود زنان ارمنی را از خانه گریبایـدوف بیرون بکشند تبعید شود و اثاث غارت شده مسترد گردد. انجام دادن این درخواستها را فوری پذیرفتند وخسرو میرزا پس‌ازگرفتن‌قول‌انصراف از تزار نسبت بدعوی دوکرور تومان‌که هنوز بموجب عهد نـامهٔ ترکمانچای دین ایران بود به‌کشور خود بازگشت .

با این‌عمل، امپراتور لکه‌ای راکه تا آن موقع نسبت به حسن نیت هر افسر روسی وجود داشته بکلی از بین برد،در جلسات قبل از

امضای عهد نامهٔ ترکمانچای ژنرال پاسکیه‌ویچ از نمایندهٔ انگلیس تقاضا کرده بود تا باطلاع شاه برساند که اگر غرامت‌های تعهدی‌دولت ایران بروس بموقع و مرتباً پرداخت شود وی تعهد میکند که‌صدهزار تومان بشاه پیشکش کند ولی بعلت جنگ با ترکیه احتیاج پول نقد بقدری شدید شده بود که نمایندگان روس از وفای باین عهد شانه‌خالی کردند اما اکنون تزار اصلاحات فراوانی در مقابل قصورهایی که فرمانروای کل گرجستان مرتکب شده بود بعمل آورد چون از دریافت ۵۰۰ هزار تومان مبلغ مورد ادعا صرف نظر کرد و نیز باید بخاطر داشت که روس تا آن موقع دو میلیون لیره از ایرانیان گرفته بود مبلغی که بیشتر از مقدار خسارات و هزینه های اتباع و دولت تزاری در سراسر جنگ با ایرانیان بود . در این هنگام پرنس دولگروکی بسمت وزیر مختار به ایران آمد و پس از انکه بنام امپراتور اعلام داشت که از آنچه شاه بمنظور جبران کشتار اعضای هیأت امپراتوری انجام داده خشنود است پادگان تبریز از جلو وزیر مختار و ولیعهد رژه رفتندوسلام همایونی بابیست ویک گلوله از توپخانه شلیک شد و آتشبازی ازجانب پیاده نظام اجرا گردید و بدین ترتیب آشتی بین دو دولت اعلام شد .

سال ۱۸۳۰ در ایران بعلت وقوع زلزله‌های متعدد متمایز است در ماه آوریل شهر دماوند صدمه بسیاردید وگفته‌اند که درحدود پانصد تن در زیر بناهای ویران شده از بین رفتند، به‌شهرهای دامغان وسمنان و دههای اطراف آنها خسارت کلی رسید و میگفته‌اند که رویهمرفته هفتاد شهر و ده صدمه دید . در این موقع شاه سفری به‌اصفهان وجنوب

ایران کرد و علاوه بر مناصبی که ولیعهد داشت حکومت خراسان را هم باو داد . عباس میرزا را از آذربایجان به تهران فرا خواندند تا برای ترتیب امور به ایالت جدید خود برود ولی باورود او به پایتخت چنین مصلحت دیدند که نخست به یزد برود زیرا فعالیت عادی حسنعلی میرزا برای تأمین آرامش عمومی آن ناحیه موثر نیفتاده بود، ازینرو عباس میرزا بسمت یزد حرکت کرد. هنگام ورود وی بزرگان شهر به استقبال اوآمدند ونسبت به اوامرش ابرازفرمانبرداری کردند درنتیجه برادرش با لشکریان خود به کرمان رفت و ولیعهد نیز بدنبال وی بآنجا شتافت واز شاه دستور رسید که حسنعلی میرزا را بحضور همایونی بفرستند و گروهانی پیاده مأمورگشت که بعنوان التزام رکاب و در واقع برای اجتناب از عدم اجرای فرمان شاه همراه والاحضرت باشد ، چون بخت کسی برگرددفرمانروایی مطلق سخت حسود میگردد ونسبت به خدمات گذشته وی بسیار فراموشکار میشود .

اهالی کرمان ازولیعهد استقبال کردند و او پس ازاستقرارمقررات حکومت و اعتماد عمومی در آن شهر به اصفهان که شاه نیز مجدداً به آنجا نزول اجلال فرموده بود بازگشت ، اعلیحضرت دستور فوری داد که ولیعهد بیدرنگ بسمت خراسان حرکت کند و برای سرکوب و فرمانبرداری سران شورشی آن حدود جهد تمام مبذول دارد، در راه مشهد عباس میرزا دو قلعهٔ روسای سرکش را تسخیر کرد .

خسرو میرزای جوان لشکر پدرش را ازکرمان از راه بیابان به تون ( فردوس ) و طبس برد اقدامی که با سختیهای بزرگ توأم بود و انجام موفقیت آمیز آن دلیل بردباری بسیار و شکیبایی نفرات و قابلیت سردار آنان بشمار میرفت. در این مورد لشکر ایران ناچار شد مسافتی طولانی

آب همراه داشته باشد، دستورهایی که به ولیعهدصادر شده بود درزمینه استقرار دوباره اقتدار شاه تا حدود رودخانه سیحون بود که نادرشاه آنجا را سرحد ایران تثبیت کرده بود . برطبق این دستور والاحضرت شرحی به خان خیوه یا خوارزم نوشت و خواستار شد که خان مزبور ازهر گونه چشم داشتی بر اراضی مورد نظر شاه انصراف جوید ولی نماینده‌ای که حامل این نامه بود نتوانست ازکلات جلوتر برود چون در آنجاناخوشی روی داده‌بود. در آن ضمن خسرو میرزا به محاصرهٔ ترشیز (کاشمر) پرداخت تصرف آنجا ضربت قاطعی به قدرت سران شورشی خراسان‌وارد ساخت بطوریکه در صدد بر آمدند که با نمایندهٔ شاه صلح کنند .

مقتدرترین سران خراسان ایلخانی از قبیله‌های کرد نسب آن ایالت بود که چون مشاهده کرد شاهزاده توانسته است از عهدهٔ چند تن از سران عمده برآید بفکر افتاد با والی ایالت تجدید عهد کند اما چون توافقی حاصل‌نشد والی برای تسخیر امیرآباد که متعلق به‌ایلخانی بود عزیمت کرد و با یورش آنجا را گرفت،در این حمله توپچی ولیعهد کشته شد و این پیش‌آمد بر عصبانیت لشکریان ایران افزود ازینرو به سکنه تیره بخت قلعه حمله بردند و با آنکه ولیعهد امر کرده بود که ازکشتار خودداری کنند بهر که رسیدند او را کشتند،این ماجرا سرانجام فقط وقتی پایان یافت که عباس میرزا خود به صحنهٔ عملیات آمد وجان باقیماندهٔ‌سکنه‌آنجا را از سربازان‌عصبانی‌خود بمبلغ بیست‌هزار‌تومان‌خرید.

در این موقع خان خیوه تا سرخس پیشروی کرده بود و محمد میرزا با عده‌ای مأمور جلوگیری او شد ولی خبر سقوط امیرآباد خان‌خیوه را هراسان ساخت و او از خطر برخورد با ایرانیان احتراز جست و عقب نشینی کرد اما ایلخانی دست از مقاومت نکشید . عباس میرزا برای

تصرف آخرین پناهگاه او که قلعه خبوشان بود رهسپار شد. قوای دو طرف تقریباً متساوی بود و هرطرف تقریباً دوازده‌هزار تن زیر فرمان‌داشت اما تفوق عباس میرزا بواسطهٔ توپخانه‌اش بود،ایلخانی نیز با عقب نشینی خان خیوه دلسرد گشت،امیر هرات که به ایلخانی و عده‌همراهی داده بود با دیدن آن وضع و حال وزیر خود را به اردوگاه ولیعهدفرستاد و علاقهٔ‌خود را در اطاعت بشاه اعلام داشت‌ولی‌باوجود همهٔ این‌وقایع ایلخانی از تسلیم قلعه خود امتناع میورزید و از اینرو ایرانیان تصمیم گرفتند بسوی قلعه بتازند. آنها در زیر خندق بیرونی مواد انفجاری گذاشتند که در صورت انفجار راه را برای پیشروی مهاجمان به پـای حصار قلعه باز میکرد، شجاعت این عده باورود فرزند آصف‌الدوله کـه بعداً سالاری‌نامدار شد دو چندان گشت. این شخص را شاه با خلعت هایی فرستاد تا آنها را به نفراتی که در تسخیر امیرآباد ابراز شجاعت کرده بودند ببخشد .

در ایران رسم است کسانی که بدریافت خلعت شاهانه سرافراز میشوند برای اینکه نسبت بشاه احترامات لازم را معمول دارند هنگام وصول‌خلعت بمنظور دریافت رسمی جامهٔ افتخار از آن استقبال میکنند. با آنکه سالار در موقع ورود بخبوشان محاصره کنندگان آن محل را به وضع خطرناکی دچار دیده بود رسم استقبـال از خلعت همـایونی نیز اجتناب پذیر نبود از اینرو عباس میرزا فرمان داد که حمله به تأخیر افتد تا خود او و افسرانش در تشریفات استقبال شرکت جویند ولـی ایلخانی نسبت باین مراسم توجهی نداشت و علی‌رغم ناراحتی شدید ولیعهد با نهایت خشونت این مراسم پر طمطراق آهسته را بوسیلـهٔ شلیک گلوله توپ از فراز قلعه بهم زد ، با وجود این حرکت عنیف

شرایط مصالحه به ایلخانی پیشنهاد شد و چون نپذیرفت فرمانی صادر گردید که از چهار جانب همگی به خبوشان حمله‌ور شوند. در این حال ایلخانی پی‌برد که جانبازی کافی برای کسب افتخارات کرده است بنابراین قاصدی نزد ولیعهد فرستاد و آمادگی خود را برای قبول شرط های مصالحه اعلام داشت، در پاسخش خبر رسید که باید بی چون و چرا تسلیم شود وگرنه در انتظار عواقب وخیم آن باشد وی به‌اردوگاه ایران آمد و با احترامات پذیرفته شد. والاحضرت به خبوشان رفت وقصد کرد در حمام ایلخانی باستحمام و استراحت بپردازد وقتی که از حمام بیرون آمد فرزند ایلخانی بحضور وی شتافت و از جانب مادر خود ده طاقه شال وآنچه اسب ممتاز در چادرهای قبیله بود تقدیم کرد. ولیعهد فرصتی راکه توفیق نظامی نصیبش ساخته بود مغتنم شمرد و بی آنکه به افراد قبیله تغییری در رویه فرمانبرداری آنها که تا آن موقع نسبت به رئیس طایفه مرعی میداشتند تحمیل کرده باشد ایلخانی را معزول کرد و پسر او سام خان راکه هدایا برای تقدیم آورده بود جانشین سرورش ساخت، استحکامات خبوشان را خراب کردند و به سپاهیان ایران فرمان رسید به ارک دربند بروندوعباس میرزا از راه مشهد بانجا رفت.

هدف بعدی ولیعهد فلج کردن و ازکار انداختن شهر سرخس (سال ١٨٣٢ مسیحی) بود که در نظر ایرانیـان یکی از چهار شهر عمدهٔ خراسان است و موقع آن چنانست که بین مرو و مشهد واقع است و در دست داشتن آن برای هرمتهاجمی که قصد تصرف یکی از دو شهر مزبور را داشته باشد ضروری است عباس میرزا نمیتوانست استقرار قدرت ایران را تا حدود رودخانه سیحون تثبیت کند مگر آنکه به تسخیر سرخس نایل آمده باشد. میگویند نام این شهر ازاسم سرخس پسر گودرز

که از سران تورانی بود مشتق شده است آنجا در تصرف قبیلهٔ سالور ترکمن بود و برای تصاحب آن کشمکش دایم بین خان خیوه وبخارا وجود داشته است. اصل اسم سالور از تولی خان(۱)پسر چنگیز است ایشان از قوی‌ترین دسته‌های ترکمن‌اند رسمشان این نیست که بعزم چپاول داخله‌ایران بروند، عباس‌میرزا آنها را متهم میکرد که به‌قبیله‌های دیگر اسلحه میرسانند تا بر ضد اتباع صلحدوست شاه بکار برود، آنها در ازای اسلحه یا تدارکات دیگر اسیران ایرانی را دریافت میداشتند و آنها را به غلامی میگرفتند و یا به خان خیوه و بخارا میفروختند در این موقع سه‌هزار تن اسیر شیعه در سرخس بودندعباس میرزا بجلو قلعه رسید و امر تسلیم داد. در جواب ادینه‌خان یکی از سران قبیله سالور به اردوگاه شاهزاده آمد و با خود زنان و فرزندان عده‌ای از ترکمن‌ها راکه قبلا بعنوان گروگان بدولت ایران‌تسلیم شده بودندهمراه آورد. سردسته طایفه سالور موافقت کرد که اسیران ایرانی را آزاد سازد و آن گروگانها را پس بگیرد درخواست او با التماس وگریه زن و فرزند آن عده توام بود ولی این کارها در رفتار ولیعهد تأثیری نبخشیدواظهار داشت که گروگانها در چادر او نیستند وکار بجایی رسید که خودادینه خان و عده‌ای راکه همراه او آمده بودند دستگیر ساختند. ولیعهدمعتقد بود آدم دزدانی مانند ترکمنها مشمول قواعد جنگی که میان‌ملت‌های متمدن معمول است‌نمیشوند. توپخانه عباس میرزا شهر را بمباران کرد

---

(۱) حرم‌چنگیزمرکب از پانصد زن وصیغه بود واز بچه‌های متعدد او چهار پسربودندکه از لحاظ تولد و شایستگی درنظرپدر خود پایه دستگاه صلح یاجنك را در اختیار داشتند: جوجی شکارچی بزرك، جغتای‌قاضی، اوکتای‌وزیر، تولی‌سرداراو بود (کتاب انحطاط وسقوط امپراتوری رم فصل ۲٦).

در نتیجه ترکمنها زنان و مردان وکودکان را در محلی که هدف گلوله محاصره کنندگان بشوند قرار دادند. این تدبیر ولیعهد را ناگزیرساخت که موقتاً ازگلوله باران کردن شهر صرف‌نظرکند ولی عباس میرزا به اقدام جدیدی بر ضد ترکمنها پرداخت چون از طرف اتباع پدرش عریضه‌ای باو رسیده بود تا ایشان را از اسارتی که پیوسته‌موجب‌مشاهد وهن بمذهب شیعه و تجاوز نسبت بزنان آنان بوده‌است نجات بخشد. آدینه‌خان حامل تهدیدی از جانب عباس میرزا روانه شهر شد واخطار شده بود که شهر در ظرف یک ساعت تسلیم شود وگرنه در انتظار چشیدن آثار قدرتش باشند. یک ساعت طی شد ولیعهد به لشکر خود دستور حمله به سرخس و قتل عام اهالی سرسخت آن داد،این هجوم افراد دلیر طایفه سالور را از میدان بیرون نکرد و با فریاد جنگی‌سنی‌ها ( لااله الاالله ) در مقابل یورش و هجوم کنندگان مقاومت کردند ولی ترکمنها مغلوب‌شدند و سردستهٔ ایشان کشته شد .

شکست خوردگان تقاضایی نکردند و فاتحان نیز چیزی‌پیشنهاد ننمودند،مدت یکساعت زدوخورد وکشتار دوام داشت ولی درآن ضمن حرص چپاول بر عطش خون غالب آمد و سربازان بجای قتل با شتاب و سرعت در صدد غارت برآمدند،غنایمی که در سرخس بدست آمد میگویند ازحدگمان بیرون بود، به سربازان اجازه دادند آنچه به‌چنگ آورده بودند برای خود نگاه دارند چهارصد وپنجاه دلال بدست اسیران آزاد شده ایرانی افتادندکه همه را تکه تکه کردند و بعد از آنکه برج و باروی سرخس با خاک یکسان شد عباس میرزا بطرف مشهدحرکت کرد. فتوحات او چنان هراسی در سراسر آسیای مرکزی انداخت که

میگویند مادران ترکمن برای ترساندن بچه‌های خود نام ترسناک عباس میرزا را یاد میکردند .

آخرین سرکردهٔ عاصی خراسان امیر قبیله قرا (کارا) در این موقع به نماینده شاه اظهار اطاعت کرد، حکومتش را ازدستش گرفتند و او رابا ایلخانی سابق باز داشت کردند. عزم اعلام شده عباس میرزا برای استقرار قدرت شاه در سراسر حدود بین خراسان و سیحون انجام نیافت و جامه عمل نپوشید و نیروی ولیعهد حتی تا مرو هم پیشروی نکرد ولی باز توانست تا حدودی دستور شاه را اجرا کند،پنج هزار اسیر قبیله سالور هنوز در اردوگاه او بودند برای تنخواه این عده پرداخت پنجاه هزار تومان پیشنهاد شد، عباس میرزا باآزادی آنها بدان شرط موافقت کرد که علاوه بر دریافت مبلغ فوق سندی بدهند مشعر براینکه بازرگانان ایرانی که عازم آسیای مرکزی باشند تا حدود سیحون بوسیلهٔ نگهبانان قبیله سالور مراقبت شوند و این طایفه مسئول سلامت‌ایشان باشند و تعهد کنند که مانع تهاجم طوایف تک و ساروق ترکمن به خراسان شوند و اگر خود نتوانسته باشند ازاین هجوم‌ها جلوگیری کنند لااقل هرچه زودتر به نزدیک‌ترین مقامات ایران خبر برسانند تااقدامات لازم برای مدافعه بعمل‌آید و تعهد کنند که هیچوقت با دلالهای‌اسیران از هیچ ملتی معامله نکنند و بر عهده بگیرند که باج و اسب در موعد های مقررتقدیم کنند. این شرطها راترکمنها که شاید هیچ خیال‌انجام دادن آنها را نداشتند پذیرفتند ولی این سند که تعهدات در آن درج شده بود دراختیاروليعهدبودودفاع ازحیثیت دولت ایران راتأییدمیکرد.

عباس میرزا که پس از آن وقایع بواسطهٔ فتوحات خود در خطه خراسان بسیار مسرور بود توجه خودرا برای تسخیر قسمتی ازافغانستان

معطوف ساخت. یار محمد خان وزیر کامران میرزاامیر هرات ، در این هنگام در اردوگاه ایران میزیست عباس میرزا بوسیله او به سرور وی اطلاع داد که چون سرگرم با جنگ روس نیست آماده است با نیروی جنگی قدرت دیرین پادشاهان ایران را در افغانستان استوار کند، این اعلامیهٔ ولیعهد ایران پیش درآمد یک رشته حوادثی شد که منجر به جنگ افغان گردید. به کامران میرزا اخطار کردند که به قدرت شاه‌تسلیم شود و بعنوان رعیت. همایونی خطابه بخواند وگرنه آماده تحمل قدرت او باشد، امیر هرات با سخنانی خوش‌آیند سعی کرد موجب انحراف‌خشم ولیعهد بشود ولی آن عمل عباس میرزارااز عزم تسخیر هرات منصرف نکرد، فرزندش محمد میرزا بدرخواست او والی خراسان شد تا عباس میرزا بتواند تمام هم و وقت خود را صرف اجرای نقشهٔ بزرگ تصرف افغانستان کندپس نامه‌ای بشاه‌نوشت وتقاضا کرد قوای کمکی زیاد برای انجام یافتن نقشه عالی او بفرستند ولی شاه در حالیکه نظر او را برای افزودن هرات به قلمرو دولت خود تأیید کرد و نیروی مورد تقاضا را بخراسان فرستاد امر داد که انجام دادن آن کار به محمدمیرزا واگذار شود و ولیعهد به تهران بازگردد. شاه بدون تردید توجه داشت که دورهٔ زندگانیش سپری می‌شود و بنابر این نمیخواست در هنگام‌مرگ او ولیعهدش در سرزمین دور دست افغان باشد تا چنین وضعی موجب برآشفتگی و اغتشاش در ایران بشود .

ولیعهدبه‌تهران بازگشت و سران شکست خوردهٔ خراسان را نیز همراه آورد و از جمله عبدالرزاق خان یزدی راکه در موقع اشغال آذربایجان بوسیله قوای روس بر ضد شاه قیام کرده و حاکم یزد محمد ولی میرزا را وادار بفرار کرده بود با خود آورد. عباس‌میرزا قول‌داده

بود برای عفو این اسیران منصبدار وساطت کند ولی عبدالرزاق خان از عواقب انتقام محمد میرزا بقدری هراسان بود که پس از ورود به‌تهران دوبار آهنگ خودکشی کرد، در وهلهٔ اول مقدار زیادی تریاک خورد و درمرحله دوم با خنجر خود را مجروح کرد، با همین حال او را به حضورشاه بردند وچون همراه دو اسیر عمده دیگربود سخت موردسرزنش شاه قرارگرفت و او را بدست محمد ولی میرزا سپرد اما با این تفاهم روشن که هر چند وی سزاوار توبیخ بوده جانش از تعرض مصون و از زخم بدنی نیز در امان باشد. آنچه بعد اتفاق افتادنشانهٔ حس‌خشونتی است که هنوز در سیرت ایرانی جایگزین است.شاهزاده بوسیله زنانی از منسوبانش که بدست عبدالرزاق آزار دیده بودند احاطه شده بود بنابر این نتوانست جلو میل خود را برای خونخواهی از دشمن‌بگیرد به اطاقی که بنابود خان را پزشکها معاینه‌کنند و به مداوای جراحت وی پردازند وارد شد، دستور دادند پزشکها بیرون بروند و محمد میرزا با ضربت شمشیرش چیزی نمانده بود که سر خان را از تن جدا کند، در نتیجه زنان خانواده‌اش بداخل عمارت ریختند و پس ازآنکه چندعضو را از تن خان قطع کردند اورا به‌کوچه انداختند و درهیچ جانخوانده‌ام که این حرکت عنیف مرتکبان را شاه بازخواستی کرده باشد .

عباس میرزا مترصد مراجعت به خراسان بود ولی بیماری اومایهٔ اضطراب شاه شد و دوستان ولیعهد از او جداً خواستار شد که بدستور های پزشکی رفتارکند و برای استراحتی که بسیار بدان احتیاج داشته به محل مناسبی برود، جواب داد که وضع امور چنان است که برای وی امکان اندکی دوری هم وجود ندارد چون در خارج شایع‌میکردند که او سخت بیمار است و این شایعه اثرات نا مطلوبی در حفظ منافع

وی داشت ازینرو علی‌رغم میل شاه بسوی خراسان رهسپار شد و دیگر روی پدر خویش را ندید. در این موقع دولت روس سعی فراوان کرد تا عباس میرزا خود را در پناه آنها بگذارد اما مغز ضعیف و متزلزل والاحضرت بین نقشه‌های پادشاهی باتکای التفات تزار یا حفظ تخت و تاج در اثر مساعی خود وبا کمک بعضی از افسران انگلیسی که در آن موقع برای تعلیم و فرماندهی لشکر او فرستاده شده‌بودند مردد بود و سرانجام وی راه آبرومند را در پیش گرفت و از قبول بردگی دولتی که بارها با سپاهیان ایران نبرد کرده بودند امتناع ورزید.

والاحضرت بسمت مشهد رهسپار گردید و بدبختانه در راه شاهد مرگ طبیب انگلیسی خود دکتر کرمیک شد که بیست وسه سال معالج ولیعهد بود و شاید او با بصیرت در فن پزشکی و آشنایی دقیق به‌وضع مزاجی شاهزاده میتوانست جانش را نجات دهد. بعد از ورود به‌مشهد ناخوشی ولیعهد بسرعت رو بوخامت نهاد و او متوجه شد که پایان عمرش فرا رسیده است، ازینرو چند صباح آخرین زندگی را صرف انجام دادن مراسم مذهبی کرد، هر روز دوبار پیاده به حرم امام رضا میرفت وقتیکه آخرین ساعت عمرش فرا رسید رو به قبله افتاد و در حالی که از اثرات جنگ و غم سخت فرسوده شده بود آرام جان بجان آفرین داد. وی یکصد وپنجاه ونه فرزند داشت و همواره فرزند محبوب پدرش بود و با آنکه بی‌ثبات و دهن بین و شهوتران بود باز نجیب ترین فرد دودمان قاجار بشمار میرفت.

عباس میرزا چهل و شش سال عمر کرد، جسد او را در جوار بقعهٔ امام رضا بخاک سپردند (سال ۱۸۳۳ میلادی). حال کار عمده این بوده است که چگونه شاه را از مرگ فرزند آگاه سازند ازلحاظ اخلاق

ایرانی‌اعلام خبری ناگوار همواره کاری‌سخت و دشوار است ولی دراین مورد خبردادن طبعاً بقدری غم‌انگیز بود که میترسیدند شاه برای‌ابراز غم و اندوه خود دستور مرگ‌حامل آنرا صادرکند. دو روز تمام احدی زیر بار انجام دادن آن کار مهم نمیرفت پس از دوروز دوتن ازجوانترین پسران اعلیحضرت متفقاً به حضور شاه رفتند تامرگ ولیعهد را بعرض پدر سالخوردهٔ خود برسانند .

اندوه و پریشانی خاطر شاه فقط از آن جهت نبود که برای‌همیشه از دیدار فرزند خودمحروم مانده بود.میگویند چندی قبل ازآن پیش آمد شاه به منجم باشی دربار دستور داده بود که طالع او را استخراج نماید تا از سرنوشتی که در پیش دارد اطلاع حاصل کندمنجم باشی در اجرای فرمان خطرآمیز شاید بیشتر بر طبق صوابدید عقل و هوش رفتارکرده نه بنابرموازین اخترشناسی وگفته‌اند وی‌اظهار داشت‌باحتمال قوی ولیعهد بیش از پدر نخواهد زیست بنابر این با چنین جوابی در پیش شاه سرافکنده نشده اتفاقاً مرگ ولیعهد تقریباً یکسال جلوتر از وفات پادشاه رخ داد و منجم بندرت میتوانسته است انجام یافتن پیش گویی خود را باورکند .

قبل از درگذشت ولیعهد فرزندش محمدمیرزا بسمت غوریان در ناحیه هرات پیشروی کرد،چون آنجا را سخت قابل دفاع یافته بود غوریان را پشت سرگذاشت و عزم حمله به پایتخت کامران‌میرزا کرد. مردم هرات با شجاعت بسیار و استقامتی که در موارد قبلی محاصره آن قلعه نشان داده بودند از خود دفاع کردند و یک بار نیز از قلعه‌بیرون آمدند و دسته‌ای از لشکریان ایران را شکست دادند ولی محمد میرزا از مهارت و تجربه‌های سرکار بروفسکی افسرلهستانی برخوردار بود

که با این خیال بایران آمده بود که در موقع قیام ملت لهستان دولت ایران را با ترکیه برضد روسیه متحدسازد. اگر میخواستند محاصرهٔ هرات بنفع لشکر ایران تمام شود شاید کاری بسیار طولانی میشد ولی بواسطه مرگ ولیعهد ناگهان جنگ پایان یافت و امیر هرات قبول کرد که بنام شاه خطبه بخواند. محمدمیرزا به‌مشهد بازگشت و به‌تهران حرکت کرد و به ولیعهدی پادشاهی ایران تعیین و والی تبریز شد. ازبین رفتن عباس میرزا به کسانی که برای بدست آوردن زمام سلطنت قصدمبارزه داشتند امید جدیدی دادوبواسطه مزاج علیل شاه کسان بسیاری انتظار داشتند فاجعهٔ جنگ داخلی در ایران روی دهد.

شاهزاده محمد میرزاکه ولیعهد قانونی ایران شده بودبه تبریز مراجعت کرد تا زمام حکومت آنجا راکه دیر زمانی پدرش بر عهده داشت دردست بگیرد. او در این موقع بیست وهشت ساله بود علاوه بر صغر سن ضعف مزاج هم داشت و بواسطهٔ علاقه وافر به تفریحات میزی (۱) گرفتار عود پی در پی مرض نقرس بود. ایالت آذربایجان از اختلاس‌های برادرانش صدمه بسیار دید و دو تن از آنها جهانگیر و خسرو میرزا را به حق و شایستگی به حبس در قلعه اردبیل فرستاد. در بارهٔ این دو تن از قول مادرشان نقل شده است که محال بود بتوان احتمال داد که کدامیک بدتر بودند پس موجب تعجب ما نیست که میخوانیم خسرومیرزا راکه وقتی سفیر دربار روسیه شده بود کور کردند ولی با آنکه محمد میرزا رسماً والی آذربایجان شد قدرت واقعی ایالت در دست میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود که دیرزمانی سمت مهم وزارت عباس میرزا را داشت و بعداً بمقام صدراعظمی ایران‌رسید. این فرد

---

(۱) منظور نویسنده گویا باده‌گساری وقمارباشد. (م)

متشخص از لحاظ هنر در نظر هموطنانش همتانداشت،مستوفی قابلی بود و باوضاع و احوال ایالات ایران آشنایی کامل داشت و بعلاوه در کار روابط ایران با دول خارجه بسیار بصیر بود ولی فنی که بآن مناسبت شهرت بیشتری داشت قدرت مردم فریبی او بود قدرتی که با وجود شهرت وی بدروغگویی بهیچوجه نقصان‌نمیپیافت. رویه‌اش‌این بود که هرگز درخواستی راکه از او میکردند رد نمیکرد و بدین‌وسیله بآسانی میتوانست هر چند موقتاً هم باشد تمام اهل حاجت را خرسند روانه کند.قائم‌مقام‌دیگران رابهمان نظرسیرت شخصی‌خودمینگریست، به احدی اعتماد نداشت و چون بمباشرت شخصی در همهٔ کارهای‌مهم اصرار میکرد اموری‌که باو محول شده بود تماماً دستخوش تعویق میگردید و مردم آذربایجان پیوسته‌به ابرازگله از وضع چرند حکومتی که محکوم به تحمل آن بودند میپرداختند .

شاه سالخورده در اواخر عمر حالی متغیر داشت و معلوم بود که مرگش نزدیک‌است. بواسطهٔ این احوال فرزندش حسنعلی‌میرزا فرمانفرما یا حکمران‌کل ایالت فارس‌که خیال داشت پس از وفات پدر پادشاه بشود میپنداشت که پرداخت عواید به صندوق دولت‌کار بی ثمری است ازینرو فتحعلی شاه‌که مال دوستیش کماکان بحدکمال بود برای آنکه او را وادار به پرداخت عایدات‌کرده باشد عزم سفری تازه بحدود جنوب ایران‌کرد،این مسافرت به‌گمان او در رفع شایعات خبر مرگش‌که از چندی پیش انتشار یافته و موجب بروز اغتشاشاتی در نواحی دور افتاده از پایتخت شده بود کمک میکرد،افراد کوهستانی بختیاری‌کار جسارت را به آخرین مرحله نهایی رساندند و باگرفتن قسمتی از نقدینه‌های سلطنتی‌که از اصفهان به تهران میبردند ضربت

شدیدی بر شاه واردساختند، قوایی که میگفتند در حدود سی‌هزار پیاده و سواره بودند برای التزام رکاب شاه مهیا شد .

اعلیحضرت در پائیز تهران را ترک گفت و در قم مقبره‌باشکوهی را که‌بزودی در آن آرام گرفت سرکشی کرد، درکاشان هشت روز در باغ عالی‌فین ماند سپس رهسپار اصفهان گشت.پادشاهی که عمری را بمسافرت از نقطه‌ای به محل دیگر گذرانده بود اکنون در سفر آخرین بود.در حدود شهر تمام سکنه به استقبال وی آمدند در ورود به قصر سعادت‌اباد فرش گرانبهای کشمیری در زیر قدم شاه گستردند،شش روز بعد فرمانفرما از شیراز واردشد امابجای ششصدهزار تومان ( درحدود ۳۰۰ هزار لیره )که از بابت عایدات فارس معوق مانده بود شاهزاده فقط ۳۱ هزار تومان همراه آورده‌این عمل کاسهٔ صبر شاه را لبریز کرد و پس از آنکه با دشنام‌هایی بفرزند خشم خود را فرو نشانید دستورداد او را دستگیر کنند تا مأمور وصول تمام مبلغ را دریافت دارد، به‌صدر اعظم ابلاغ شدکه با هزار تن بسمت فارس حرکت کند و در آنجا اقدامات شدید برای الزام اهالی بمنظور پرداخت مبالغی که بر عهده داشتند معمول دارد،فرمانفرما که موقتاً دیگری بجای او تعیین شده بود اجازهٔ بازگشت بحدود جنوب یافت .

سپس شاه سلام عام را برگزارکرد و درآنجا وزیران و حکام را مخاطب ساخت وگفت : این‌خیال بیهوده‌راکه وی بواسطهٔسالخوردگی قادر نخواهد بود عوایـد را وصول کند از سر بیرون کنند،سه روز بعد اعلیحضرت را تب مختصری عارض شد و پس از دو روز بعد وخامت شدیدگردیدولی شاه تا دم واپسین‌به انجام دادن امور دولت‌پرداخت.روز قبل از وفات بر طبق معمول سلام عام برقرار و صدراعظم را مرخص

کرد. روز دیگر که سومین روز ناخوشی او بود چون خود نمیتوانست با امرای حکومت ملاقات کند خواجه‌های درباری را نزد آنان فرستاد زیرا تب مانع بود که از حرمسرا خارج شود و زن محبوبش تاج‌الدوله که ارادهٔ ملوکانه‌اورا از وضع دختری رقاصه‌بمقام شامخ‌ملکه خاندان پادشاهی رسانید او را پرستاری میکرد. وقتی که در روز ۲۳ اکتبر ۱۸۳۴ ( ۱۹ جمادی الثانی ۱۲۵۰ هجری قمری ) نماز شام‌فرا رسید شاه کوشید که فریضهٔ معمولی خویش را انجام دهد ولی یارای حرکت نداشت و تنها کاری که توانسته بود صورت دهد دستور داد او را روبه قبله نهادند و در حالیکه تاج‌الدوله در اجرای خواهش سرور محتضر خود شتاب میکرد شاه در کنارش بیجان افتاد و بی‌آنکه کلمه‌ای اظهار کند و یا آهی کشیده باشد درگذشت .

فتحعلی شاه شصت وهشت سال زیست و سی‌وهفت سال برایران حکومت کرد. سیرت او را اجمالاً میتوان چنین بیان کرد هرجا که‌صحبت پول در میان نبود بقول افراد ذی‌صلاحیت معقول‌ترین مرد قلمرو خود محسوب میگردید ولی زرپرستی‌بیحد وحساب وی شعورش را زایل می ساخت و بهمین دلیل حاضر بود مهم‌ترین ایالات مملکت راعوض‌صرف پول برای دفاع آن اصلاً فدا کند. درسراسر دوران پادشاهی‌این‌حرص مال در وجودش غلبه داشت و برای آنکه این حس او بحد اعلی‌اقناع شده باشدحاضر بود عوامل‌برازندگی و ابراز عاجل قدردانی ازکسان‌را نا دیده بگیرد، بدین سبب است که میخوانیم وقتی که دولت بریتانیا تصمیم گرفت ادارهٔ امور روابط بین انگلستان و دربار ایران را بمقامات حکومت هند واگذار کند شاه باین خیال با آن ترتیب موافقت کرد که می‌پنداشت نمایندهٔ اعزامی هند همان هدایایی را که سرجان ملکم از

هندوستان آورده بود باو تقدیم خواهد کرد. اما حکومت فرت ویلیام دیگر لزومی برای پرداخت بهای گرانی بمنظور جلب التفات شاه و وزیرانش احساس نمیکرد لذا به نمایندهٔ خود دستور داد که تقدیمی خود را به مبلغ پنجاه هزار روپیه محدودسازد. دغدغهٔ خاطر فتحعلی شاه از این بابت بآن اندازه بود که دستور داد افرادی که بین راه با نماینده تماس میگرفتند کسب اطلاع کنند که در نظر داشته چه‌مبلغی بحضور شاه تقدیم کند، این اقدامات نتیجه‌ای نداشت چون نماینده به دربار رسید بی‌آنکه راجع به نیتی که داشت هیچگونه اظهاری بکند، ازینرو شاه دو تن از وزیرانش را مأمور کرد که از نماینده استفسار کنند چه مبلغی تقدیم حضور همایونی خواهد کرد و هنگامی که این دو وزیر پی بردند مبلغ مزبور پنجاه هزار روپیه است تردیدی در ابراز این موضوع از جانب شهریار خود نکردند که شاه بعلت تقدیم این وجه ناقابل در واقع فریب خورده‌است‌چون باپیشنهادی که باو کرده بودند که نمایندهٔ حکومت تابع هند را بپذیرد تردیدی نداشته که تقدیمی این نماینده بحضور شاه در همان حدودی خواهد بود که نماینده سابق حکومت کلکته عرضه داشته بود. نتیجه این جریان گستاخانه همان شد که منظور شاه بود چون به نماینده لاف زنان اظهار کردند که بر مبلغ پرداختی‌حکومت‌خودبشاه بیفزاید.

بجز عیب عمدهٔ زرپرستی خصوصیت اخلاقی بارز دیگری‌درسیرت فتحعلی شاه نمایان نبوده و رویهمرفته خوی او شباهت متناسبی بااخلاق کلی پادشاهان شرقی داشته‌است. از اینکه وی واجد صفاتی بود که درخور یک سلطان ایرانی است آشکار است‌چون‌توانسته بود مدعیان بسیار تخت و تاج کیان را از میان بردارد و سی‌وهفت سال بر اریکهٔ

سلطنت پایدار بماند ولی موفقیت وی بیشتر مدیون احتیاطهای بسیاری بود که عموی او بکار برده بودنه دراثر شایستگی شخصی واستعداد او ، قابلیتش بیشتر از نوعی بوده که برای یک سیاستمدار شرقی ضروری است نه از شجاعت کافی برخوردار بود چون پس از آنکه بر تخت پادشاهی تکیه زد علاقه چندانی به اظهار وجود در میدانهای نبرد نشان نداد و درسالهای آخر زندگی بعلت دوری جستن از قوایی که درحدود رودخانهٔ ارس در برابر نیروی روس بودند سهل انگاری خویش را نسبت به هدف ملی آشکار کرد و اهمیت نداد که احتراز وی از ناراحتی‌های مربوط بزندگانی اردوگاهی در جبهه دشمن ، اورا در معرض خوی سزاوار تحقیری قرار دهد. اما اگر سیرت شخص فتحعلی شاه عاری از نقایص نبوده از سوی دیگر صفات پسندیده‌ای نیز داشته است. وی نسبت به فرزندانش محبت فوق‌العاده‌ای داشته و ثبات و پایداری مهر آمیزش در بارهٔ عباس میرزا حتی در مواقعی که شاهزاده موجب یا دستخوش مصیبت‌های بزرگ ملی میشده مایهٔ عبرت و توجه است .

فتحعلی شاه بدین اسلام دلبستگی داشت ولی بهیچوجه اهل تعصب نبود و یا ابراز احتراز از برخورد با کسانی که مسلمان نبودند نمیکرد، توجه و علاقه اونسبت به کارهای دولت نیز بسیار استواربودو هرگاه تاریخ پادشاهی اورا بخوانیم ملاحظه میشود که عملیات توام با وحشیگری نیزدرآن ثبت شده است. درین باره بمناسبت اخلاق ورسوم اتباعش ونیز درنظر گرفتن وضع دور از ثبات دوره‌ایکه وی در آن میزیسته و ضرورت ایجاد واهمه وترس درمیان کسانی که میخواسته اندجای اورا برتخت سلطنت بدست بیاورند باید انصافاً تاحدی اورا محق بدانیم. نعش شاه از اصفهان به آرامگاهی انتقال یافت که دستور داده بود آنرا در قم بسازند .

قم شهری است که بسال ۲۰۳ هجری [1] در حدود هشتادمیلی جنوب تهران ساخته شده است و سر راه اصفهان واقع است قم موقعی [2] جمعیت فراوان داشت ولی در دورهٔ جدید شهرت آن بواسطهٔ حرم حضرت فاطمه است و بهمین مناسبت مکان مقدسی برای تدفین است . در یکی از باشکوه‌ترین باغهای اطراف شهرمقبره رستم‌خان شاهزاده‌ای ازخاندان فرمانروای گرجستان واقع شده او بدین اسلام تشرف حاصل کرده‌بود تامقام نایب‌السلطنه سرزمین زادگاه خود را احراز کند. دردورهٔ پادشاهان صفوی قم دارای سواحل زیبا در سراسر کناره رودخانه و پل خوبی بر روی آن بود، بازارهای بزرگی برای دادو ستدهای تجارتی بمنظورعمده فروشی و جزئی فروشی و همچنین کاروانسراهای راحت و مساجد زیبا داشت ولی بعداً بوسیله افغانها در سال ۱۷۲۲ تقریباً بکلی ویران شد.

چنانکه بیان شد قم شهرت خود را به مسجد و حرمی که بنام حضرت فاطمه ( معصومه ) خواهر امام رضا ساخته اند مدیون است و بهمین مناسبت در طی قرن اخیر آرامگاه پادشاهان ایران بوده است، باین بنای مقدس چهار حیاط ارتباط دارد وگنبد بناکه از طلا است یادگار علاقهٔ دینی فتحعلی شاه است. مقبرهٔ حضرت فاطمه را بوسیلهٔ نرده‌های ضخیم نقره که درگوشه‌های آن سرتوپ طلایی دیده میشود به احتمال بیحرمتی عوام حمایت کرده‌اند ، در عبادتگاههای مجاورقبر چندتن از پادشاهان ایران است که ازجمله دو تن از سلاطین صفوی هستند یکی شاه صفی اول و دیگر شاه عباس ثانی. زیبایی این‌آرامگاه فوق‌العاده

---

(۱) یادداشت‌های جغرافیائی درباره امپراتوری‌ایران‌تألیف مکدونالدکی نیر

(۲) به سفرنامهٔ شاردن جلددوم رجوع‌شود .

است کف آن از لوحه های سنگی برنگ طلایی وآبی است و سقف گنبدی آن نیز عالی و بسیار زیبا است .

مقبرهٔ شیخ صفی از عاج و چوب ابنوس و چوب کافور و صبرزرد و چوبهای خوشبوی دیگر که در آن کاشی و رشته های طلایی کار گذاشته اند ساخته شده‌است. قبربزرگان اخیر خاندان پادشاهی که در قم هست بوسیله گروهی از روحانیان نگاهداری میشود و در آنجا شب و روز قاریان به تلاوت قرآن مشغولند و برای آمرزش روح مردگانی که نگاهدار قبرشان‌اند دعا میکنند.در یکی از این غرفه‌ها و زیر نظر و مراقبت روحانیان قم جسم فانی فتحعلی شاه بخاک سپرده شده است بارجاء واثق و اعتماد باینکه وقتی ندای طبل آخرین برخیزد و مردگان دوباره زنده شوند پادشاه تحت عنایت کامل حضرت فاطمه باشد .



# فصل دهم

سه تن مدعی پادشاهی ـ رهسپار شدن محمدمیرزا از تبریزبه تهران ـ تسلیم شدن ظل‌السلطان ـ تاجگذاری محمدشاه در تهران ـ شکست حسنعلی میرزا بدست سرهنری بتیون [1] ـ دستگیری فرمانفرما ـ اردبیل ـ شورش عمومی در خراسان ـ سقوط‌قائم‌مقام ـ حاجی‌میرزاآقاسی ـ نقشه‌های جاطلبانه دولت ایران ـ لشکر کشی‌به هرات ـ سیستان ـ کامران میرزا و یار محمدخان ـ دلیل‌های دوست محمدخان در بی اعتمادی بحکومت هند ـ خشونت شدید محمد میرزا ـ شکست او در جبههٔ هرات ـ نفوذهای متضاد در اردوگاه او ـ رفع محاصرهٔ هرات .

وفات شاه سالخورده خبری بود که دو تن از مدعیان تخت‌وتاج یکی حسنعلی میرزا فرمانفرما یاحکمران کل فارس‌ودیگری‌ظل‌السلطان[2] حاکم تهران دیر زمانی در انتظار آن بودند .

این دو شاهزاده از جهاتی بر محمدمیرزا که ولیعهد قانونی‌ایران بوده تفوق داشتند، فرمانفرما موقع وفات فتحعلی‌شاه تاحدی در جوار اصفهان بوده و میتوانسته است قبل از آنکه خزانهٔ سلطنتی بحدزیاد کاهش یابد برای تصاحب جواهرات و نقدینه شاه سابق که با خود همراه آورده بود خودرا باین شهربرساند،ظل‌السلطان نیز بسبب‌موقعیتی که در پایتخت داشت قادر بود بیشتر از نصیب برادر خود وجوهی

---

(۱) Sir Henry Bethune

(۲) ظل‌السلطان یا سایهٔ شهریاری ازآن‌جهت بدین‌لقب نامیده شده که‌شباهت عجیبی بپدر خود فتحعلی‌شاه داشته است.

بچنگ‌آورد. هیچیک از این دو شاهزاده در اعلام پادشاهی خود و تهیه تدارك لازم برای انجام دادن منظور تأخیری‌نکرد، ضمناً دیگران هم‌به‌اقداماتی برای اجرای‌وصیتنامه شاه که نواده خود را به جانشینی خویش تعیین کرده‌بود مشغول بودند. نمایندهٔ روس پیشنهاد کرده بود که‌وی را باکمك قوای روس به تخت برساند اما اقدامات مؤثرسرجان کمپبل وزیر مختار انگلیس که در آن موقع در تبریز میزیست شاه را از توسل به‌کمکی که همسایهٔ مقتدر شمالی پیشنهاد کرده بود بی‌نیاز ساخت.

محمدمیرزا در این موقع بکلی زیر نفوذ صدراعظم خود قائم‌مقام بود و این شخص نسبت به تقرب دیگران در نزد ارباب خود سخت حسادت میورزید و تمام سعی او این بود که فقط دست پرورد گان او با شاه جوان تماس حاصل کنند ولی در این وضع وحال خطر آمیز قائم‌مقام صفاتی که علامت بارز هوشمندی و شایستگی هر سیاستمداری است ازخود نشان نداد وبجای تلاش کافی بمنظور تهیهٔ مقدمات‌عزیمت شاه بسمت پایتخت در صدد کار شکنی بی جهت بانقشه‌هایی برآمد که نمایندهٔ انگلیس برای تسهیل حرکت پادشاه بمقصد تهران طرح کرده بود و یکی از دلیلهای تعویق عزیمت شاه را به تهران فراهم ساختن تدارکات نظامی قلمداد میکرد، موقعی که نماینده انگلیس‌خود برای خرید تدارکات مزبور پول فراهم کرد وزیر اظهار داشت که‌وسیلهٔ تهیه اسب برای کشیدن توپخانه به تهران که بنابود همراه شاه‌فرستاده شود فراهم نیست، ولی‌باوجود تمام‌اهمال، قائم‌مقام نتوانست‌ازفعالیت سرجان کمپبل که پول بیشتری بحساب شاه پرداخت ممانعت کندوخود

هر روز چند باربه کارخانهٔ اسلحه سازی سرکشی میکرد تا کارگران را بکار بیشتری ترغیب کند .

فتحعلی شاه در ٢٣ اکتبر در اصفهان وفات یافت. خبر این واقعه ٧ نوامبر رسماً به سفیر انگلیس رسید و در دهم آن ماه سرهنری لیندسی بتیون با کوشش فراوان توانست در رأس قوایی که به کمک آنهاشاه برای غلبه بر مدعیان زورمند اقتدار شاهی اتکا داشت از تبریز به میانه برسد. در ١٦ نوامبر ١٨٣٤ شاه و درباریانش تبریز را ترک کردند بی آنکه ازپیش نفرات یا تدارکاتی به تهران فرستاده باشند ، قائم‌مقام میدانست که نمایندهٔ انگلیس تمام کارها را ترتیب داده بود. وی که علاقهٔ چندانی به حفظ احترام خود و دولت پادشاه خویش نداشت هیچ نگرانی بخود راه نداد که بار تأمین وسایل پیشرفت موفقیت آمیز شاه بی‌جهت بیک وزیرمختارخارجی تحمیل شده‌بود. در ٢٤ نوامبرلشکرایران بفرماندهی افسران انگلیسی که دراختیارشاه بودند به‌مقصدوارد شدند .

سرهنگ بتیون فرماندهی قوای قابل ملاحظه‌ای راکه دارای ٢٤ توپ بود برعهده داشت وقتی‌وی درزنجان که وسطراه تهران وتبریز است موضع گرفت باو خبر دادند که دسته‌ای از طرفداران ظل‌السلطان درحال پیشروی هستند ، ولی اختر طالع سایهٔ شهریاری بسرعت روبه‌افول بود چون پیروانش همینکه ازمیزان نیروی لشکر شاه‌آگاهی‌یافتند و از این موضوع که سفرای روس و انگلیس همراه اعلیحضرت بودند باخبرشرند یکی پس از دیگری با ترک کردن عدهٔ خود و پیوستن به اردوی‌سلطنتی در صدد استغفار بر آمدند. در قزوین بواسطه تسلیم شدن فرماندهٔ ظل ـ السلطان امام وردی میرزا و لشکرش آخرین اثر مقاومت طرفداران ظل‌السلطان ازبین‌رفت. در ١٢ دسامبر شاه به‌تهران‌رسید وقوای‌سرهنگ

بتیون بنام شاه شهر وخزانه و جواهرات را تصرف کرد. منجم باشی‌ها دوم ژانویه ۱۸۳۵ را روز سعدی برای ورود شاه به‌پایتخت تعیین کردند در این روز شاه قصری را که در خارج شهر برای اقامت موقت اختیار کرده بود ترك گفت وبه ارگ وارد شد در ۳۱ همین ماه که جشن بهرام بود محمد شاه بنام پادشاه ایران تاج‌گذاری کرد و در میان کسانی که در مراسم حضور داشتند عموی او ظل‌السلطان هم دیده می‌شد.

مدعی خطرناکتری هنوز در تکاپو بود، وزیرمختار انگلیس به وزیران شاه تأکید کرد که در اعزام قوا برای سرکوب فرمانفرما تأخیری نکنند ولی اهمال قائم‌مقام و بی‌علاقگی او برای پرداخت مساعده به سربازان بحدی بود که تا سوم فوریه سرهنری بتیون نتوانست بسمت اصفهان حرکت کند، قوای اومرکب بود از گروهان پیاده با تعدادی اسب وشانزده توپ، قرار بود در بین راه نفرات اضافی باو برسد و پس از حرکتش قوای کمی بفرماندهی معتمد الدوله فرستادەشد. در آن هنگام قائم‌مقام زمام حکومت را سخت در دست داشت و نفوذآمرانه‌ای نسبت به سلطان خود اعمال میکرد مانند نفوذی که کاردینال‌مازارن درزمان لوئی چهاردهم داشت، در این موقع چنانکه میگفته‌اند شاه بندرت‌جرات‌میکرد بزیردستانش فرمانی‌بدهد بی‌آنکه‌رضامندی‌صدراعظم را قبلاً جلب کرده باشد. سرهنری بتیون تا هشتاد میلی‌اصفهان پیش رفته‌بود که شنید قوای فرمانفرما از طرف دیگربرای تصرف شهرنزدیک میشوند، وی در صدد برآمد زودترازمدعی مزبور بمقصدبرسد، ازینرو تصمیم گرفت به پیشروی یکسره که فقط از عهدهٔ سربازان ایرانی‌ساخته

است اقدام نماید و توانست هشتاد میل بین محل توقف خود واصفهان را در کمتر از سی ساعت طی کند [1]

اصفهان دچارهرج و مرج کلی بود، لوطی‌های شهر که در کار های بیقانونی خود از ناحیهٔ شیخ الاسلام و صدراعظم شاه متوفی تشویق شده بودندبه صف فرمانفرما پیوستند. ورودسرهنگ بتیون موجب تجدید استقرار شد و هنوز یک‌هفته از مدت اقامتش نگذشته بود که خبر رسید قشون والی فارس تحت فرماندهی برادرش حسنعلی میرزاشجاع السلطنه درحال پیشروی است. باوصول این خبرسرهنگ بتیون قسمتی از قوای خود را باز بحرکت در آورد وفقط با دو دسته پیاده وعده‌ای سوارحرکت کرد و بیست توپ هم با خودهمراه داشت، رویهمرفته قوای او بیشتر از چهار هزار تن نبود و ناگزیر بود باشایسته‌ترین فرماندهان ایرانی نبرد کند.شجاع السلطنه سعی کرد با عبور ازراهی که محل رفت وآمد نبود از میان تپه‌ها باصفهان دست یابد و حریف را غافلگیر کند ولی خبر این حرکات نظامی زود باطلاع فرماندهٔ انگلیسی رسید واو بیدرنگ متقابلا از جناح حرکت کرد و در محلی بنام قمشه درست روبروی دشمن قرارگرفت .

شجاع السلطنه قوای خود را بشش دسته تقسیم کرد، قرار شددو دسته مأمور مراقبت بارونبه باشند وبقیه باقوای شاه داخل نبرد شوند وی نفرات خود را در پشت دیوارهای خراب آن قصبه بی‌سکنه مستقر کرد تابی آنکه دیده شده باشند دشمن را هدف گلوله قرار دهند .

تفوقی که قوای سرهنگ بتیون بواسطهٔ توپخانه داشت کافی بود

---

(۱) کتاب سفرهایی در کردستان تألیف فریزر

که برتری موضعی نفرات فرمانفرما را خنثی کند،چنانکه شلیک گلوله توپ خاك دیوارها را بر سر سربازانی که در کنار آنها بودند فرو ریخت ودرحدود چهل پنجاه تن کشته شدند وبقیه افرادی که در پشت دیوارها بودند پا بفرار گذاشتند ولی همگی درمانده و دستگیر شدند. همین امر سرنوشت نبرد را تعیین کرد، سوار نظام شاهزاده فرارنکردند لیکن شجاع‌السلطنه هم پا بفرار نهاد او ده هزار تومان باخود برداشت ولی اردوگاه، توپ و بارونبه را دردست حریف فاتح گذاشت .

پس از این زدوخورد سرهنری بتیون بیدرنگ راه شیراز را پیش گرفت ودریافت که وضع شهرقرین اغتشاشی کامل است. ایلخانی ایلات فارس که بدست فرمانفرما آزرده و غارت شده بود درصدد برآمد روزگار بدبختی وی را مغتنم شمرد واز ستمکاری وی انتقامجویی کند و در عین حال خدمت شایانی نسبت به محمدشاه انجام دهد، از اینرو وی درموقع نزدیک شدن قوای شاه خیابانهای مشرف به شیراز را تصرف کرد ومانع فرار فرمانفرماو برادرش شجاع السلطنه شد . این شاهزادگان را تحت مراقبت سربازان به تهران روانه کردند و در آنجا پس ازکور کردن شجاع السلطنه هردو را بعنوان زندانی رسمی به قلعه اردبیل فرستادند .

اردبیل که زندان رسمی ایران بود در جلگه پرآبی در انتهای شمالی فلات بلند ایران واقع ست سابقاً این شهر جمعیت بسیاری داشته است ولی طاعون و وبا بقدری از جمعیت آن کاسته است که فعلاقلعهٔ آن در حدود دویست متر مربع است واین قلعه را بدستور عباس میرزا ساخته‌اند.اهالی آنجا شهر خود را بعد از سه شهر دیگر از قدیم‌ترین بلاد ایران میشمارند.داستان اینکه فلات ایران روزگاری در زیر آب بوده این افسانه را درآنجا بوجود آورده است که سلیمان نبی باکمك

دو دیو بنام ارد وبیل از درون کوهها راهی ایجاد کرد و بوسیلهٔ آن آبهایی که بر سطح زمین بود بدریای خزر فروریخت و زمین خشک شد. شهر اردبیل ازآن جهت که مقبرهٔ شیخ صفی مؤسس خاندان صفوی را در بردارد معروف است، شاه‌اسمعیل نیز که اولین پادشاه این سلسله بود در آنجا بخاك سپردهشد. مقبره این دو تن و بناهایی که در آنها کسانی مدفونند از طلاو نقره و منبت کاری زینت یافته‌اند دیوارهای آرامگاه شیخ سابقاً با مخمل پوشیده شده بود که هم اکنون تکه‌هایی ازآنها آویزان است، در قسمتی که محل زیارت است فرشی است که تاریخ ۹٤٦ هجری بر روی آن بافته شده است. میگویند کتابخانه آنجا کتابهای بسیار دارد ولی از ارزش مجموعه مزبور بواسطه ورودروسها بآن شهر در زمان فتحعلی شاه کاسته شده است .

در قسمت دیگر همین ساختمان تالار بسیار زیبایی استمزین بالوان درخشان کبود و در آنجا مجموعه عمده‌ای از ظروف چینی است و آنها را برای اطعام روزانه (که گفته‌اند بمقدار ۳٦۰۰ پوندبوده‌است) جهت پذیرایی کسانی که برای زیارت وتکریم قبرشاه اسمعیل میآمده‌اند بکارمیبرده‌اند. ارزش هدایای مذهبی آرامگاه میگویند قبلاً بالغ برمبلغ سرشار دو کرور تومان بوده [۱] ولی از تمام آن دارایی اکنون چیزی باقی نمانده است بجز مقداری غلات که بمصرف سالانه چند صدتن نگهبانان آنجا میرسد . دولت سابقاً املاك آنجا را ضبط کرده و در دورهٔ پادشاهان قاجار کمک مالی برای نگاهداری مقبرهٔ جد سلاطین صفوی قطع شده است [۲]

(۱) داستان یك مسافر تألیف کی . ای . ابوت

(۲) یك قرن پیش این مبلغ برابر تقریبا یك میلیون لیره بود.

فرمانفرما در راه زندان وفات یافت ولی بسیاری از منسوبان فتحعلی‌شاه واز آنجمله ظل‌السلطان وفرزند مرحوم محمدعلی میرزاحاکم کرمانشاه روزهای واپسین عمر را محکوماً در اردبیل گذرانده و درآنجا راجع به‌مکافات بزرگزادگی‌خویش مجال اندیشه یافته‌اند . در این‌مورد خونریزی نشد فقط چشم شجاع‌السلطنه راکور کردند و در قسمت عمده‌ای از ایران مجدداً آرامش برقرار شد ولی چنانکه انتظار میرفت سراسر خطهٔ خراسان دستخوش اغتشاش گردید و بجز مشهدونیشابور و سبزوار نقاط دیگر در دست شاه بود. مردم‌سایر شهرها پادگانهای دولتی را بیرون کردند و از پرداخت هرگونه عایدات دولتی امتناع ورزیدند، خانهای بجنورد،درگز و سران دیگر خراسان علم طغیان بر افراشتند و هنوز سربازان دولتی کار سرکوب یک نقطه را تمام‌نمیکردند که خبر سرکشی محل‌دیگر میرسید. کامران میرزا برادر تنی و محبوب محمدشاه بود و برای دفع شر در خراسان‌حد اعلای جدیت‌را ازخود نشان داد و سرانجام در نتیجه مساعی او سران شورشی بخدمات خود بازگشتند .

آشفتگی و پریشانی ناشی از پافشاری مصرانه قائم مقام در اینکه به‌کسی‌اعتماد نکند و رشتهٔ تمام امور را در دست داشته باشد تاچندی تحمل‌شد. بهار سال ۱۸۳۰ بدون پیش‌آمد مهمی گذشت در جنوب ایران شورشی پدیدآمده بودکه زود آنرا ازبین بردند، بهرام‌میرزاحاکم کرمانشاه توانست نواحی آشفته لرستان و عربستان ( خوزستان ) را با کمک یک‌افسر جوان انگلیسی بنام ستوان هنری‌راولینسن که از لحاظ فعالیت و استعداد در آن موقع و پس از آن شخصیت درخشانی‌بشمار میرفت قرین آرامش سازد . ولی شکوه‌ها وگله‌های مردم سرانجام در

فکر شاه تأثیر بخشید و در صدد برآمد که برای حفظ تخت‌وتاج خود و آسایش خلق به اقداماتی دست یازد . در ایران بین جاه وجلال و بیچارگی فقط قدمی‌فاصله است، وزیری که‌دیگر احتیاجی‌بوجودش‌نباشد از دورهٔ زندگی آسوده و آبرومندی بهره‌مند نخواهد شد، وی‌باید هرطور که هست مقامش را حفظ کند یا تسلیم خطرنیستی شود. پس ازآنکه شاه بااکراه ناچار به اقدام شد برطبق رویه مرسوم در ایران فرمان داد صدراعظم قائم مقام را دستگیر کردند و بدنبال آن‌فرزندان او را نیز بدون‌تأخیر گرفتند این‌اقدام دردسری ایجاد نکرد برعکس‌مایه‌خشنودی عامه‌شد. شاه شخصاً امر دادگستری و زمام امور عمومی را بر عهده گرفت،در ظرف روزهای بلافاصله پس از سقوط قائم‌مقام چنان که‌انتظار میرفت اتهامات بسیاری برضد آن مرد افتاده پیش کشیدند و شاه را در بارهٔ فسادی که درکار صدراعظم و عیب‌های دستگاه صدارت او بود اقناع کردند در نتیجه فرمان صادر شد که صدراعظم را در زندان خفه کنند واین فرمان درشب ۲۶ ژوئن ۱۸۳۵ اجرا گردید .

اماشاه پی‌برد که کار ساختمان حکومت باندازهٔ ویران کردن و از بین بردن‌آن‌آسان‌نیست. در این موقع وبا و طاعون در پایتخت‌شیوع داشت و از جمله تلفات این دو مرض چند تن هم افراددرباری بودند. آصف‌الدوله دایی شاه بحکومت خراسان‌منصوب شده‌بود ولی‌وی‌اشتیاق فراوانی به تجدید مقام صدارت داشت و چون از سقوط قائم‌مقام اطلاع یافت بدون‌اجازه و با عجله بسیار از مشهد به تهران آمد،اما شاه‌حاجی میرزا آقاسی را که از اهالی ایروان‌بود بصدارت انتخاب کرد .اودرموقع سفرهای قبلی خود به عربستان دانش و تجربه فراوان اندوخت و در مراجعت به تبریز سرپرست دو تن از پسران عباس‌میرزا شد از جمله

اعجازهایی که وی دربارهٔ آنها لاف میزد فن پیشگویی اتفاقات آینده بود . در حیات فتحعلی شاه او به محمدشاه اطمینان داده بود که روزی پادشاه ایران خواهد شد ولی چون حکایت کرده‌اند [۱] که او همین وعده را در نهان به پسران دیگر عباس میرزا هم داده بود تا امکان توفیق او بمناسبت پیشگویی چنین امر مهمی بیشتر شده باشد ازینرو اعتقادما دربارهٔ ذکاوت وی سست شده است . شاید حاجی‌میرزا اقاسی دریافته بود که وی سرشار از دانش عرب است و صدراعظمی نیست که او را از روی حساب آورده باشند تا ایران را در راه ترقی رهبری کند وی به نقشه‌های تمام دول خارجی بدبین بود و از اصولی که در آن موقع در اروپا آنها را بمنزله مبانی‌اقتصاد وسیاست‌شناخته‌بودندبکلی‌بیگانه بود .

در عهدنامهٔ ترکمانچای پیش‌بینی شده بود درهرنقطهٔ ایران که تجارت روسیه ایجاب کند آن دولت حق برقراری کنسولخانه داشته باشد ولی تصریح نشده بود که دربارهٔاین لزوم تجارتی حق قضاوت با کیست. فتحعلی‌شاه تاآخر عمرپافشاری کرد که حضور کنسولهاچندان ضروری نمیباشد از طرف دیگر نمایندگان روس در دربار ایران پی‌درپی از شاه تقاضا داشتند که برای استقرار کنسولگری در رشت که شهر عمدهٔ گیلان بشمار میرفت اجازه صادر شود ولی از صدور این اجازه‌خودداری میشد و باین ترتیب موافقت کردند که یکی از اعضای سفارت روس هر ساله در ظرف چهار ماه که موقع تجارت ابریشم و مستلزم حضور نماینده آن دولت است در رشت باشد .

در حدود اواخر پادشاهی فتحعلی‌شاه توجه‌دولت‌انگلیس بموضوع

---

(۱) کرانه‌های دریای‌خزر تألیف هولمز

تجارت خارجی درایران جلب شد. یک کنسول انگلیسی(۱) اظهار نظر کرده بود که اگرشاه ایران بیجهت راجع به ترتیب جدید اشکالتراشی نکند روابط تجارتی بین ایران و انگلستان راکه بنفع دو طرف خواهد بود بآسانی میتوان برقرار ساخت.

نقشه‌این‌بودکه اجناس انگلیسی از راه ترکیه به ایران برسد ولی پیش از اجرای این طرح ضروری بود برای اجتناب از تحمیلات مالی بی‌تناسب بعدی یا تحدیداتی‌مالی‌ازناحیهٔ دولت‌ایران‌تضمین هایی تحصیل شود.

موقعی‌که زمام امور حکومت آذربایجان در دست عباس میرزا بودآن مرد روشنفکر بی دریغ دستورهای لازم‌برای حفظ تجارت انگلیس صادر می‌کرد ولی تصمیماتی که برطبق عهدنامه‌ای تثبیت نشده باشد هرموقعی‌قابل فسخ است. پس ازوفات عباس‌میرزا بیش از پیش ضرورت وجود عهدنامه‌ای بازرگانی بین انگلستان و ایران محسوس گردید، اماحکومت شاه‌که درآن هنگام‌میدید تجارت وارداتی‌انگلستان مقدار سرشاری از طلای ایران را هرساله خارج می‌سازد نمیتوانست امکان نفعی برای ایران در نظربگیرد، ازینرو پیشنهاد سرجان‌کمپبل بمنظورانتعقاد عهدنامه‌ای بازرگانی مورد توجه واقع نشد.سرجان‌معتقد بود نماینده‌ایکه اختیارات خود را مستقیماً از دولت انگلیس دریافت کرده باشد نفوذ بیشتری در دربار ایران خواهد داشت تا نماینده‌ایکه ازطرف‌کمپانی هند شرقی فرستاده شده‌باشد بنابراین با پیش‌آمدپادشاهی محمدشاه فرصت مناسبی برای تغییر وضع هیات سیاسی انگلستان‌درتهران فراهم شد.

---

(۱) آقای‌برانت

آقای الیس بعنوان سفیر دولت بریتانیا به‌ایران آمد،او مأموریت واختیار داشت که به سلطنت شاه تبریک گوید و به تجدید مذاکرات برای امضای عهدنامهٔ بازرگانی اقدام کند، اماصدراعظم هنوزازتأسیس کنسولگری انگلیس در قلمرو شاه جلوگیری میکرد و پافشاری داشت که سفیر انگلیس در این باره اصرار نکند و این موضوع رابه‌هنگامی موکول می کرد که شاه اقتدار کافی بدست آورد تا در صورت ابرازخشم دولت روسیه نسبت باین امر که لابد به تجارت اتباع آن دولت لطمه میزدبه دادن جواب مبادرت کند. آقای الیس معتقد بود که مدت‌تعویق این موضوع در واقع نامعلوم است [۱]

وقتی که اولین هیات اعزامی هندوستان به ایران آمدند مقامات انگلیسی در شرق از امکان حملهٔ امیران افغان به هند نگرانی بسیار داشتند بنابراین نمایندهٔانگلیس دستور داشت که شاه را در حملهٔ به افغانستان ترغیب کند اما مرور زمان در سیاست انگلستان نسبت برویه ایران با افغانستان تغییری پدید آورد. پیروزیهای عباس‌میرزا در نبرد های آخرین او ایرانیان را متوجه این فکر مهیج کرد که قدرت نظامی آنها از ملل دیگر آسیا بیشتر است و شاه که خود سربازی با تجربه بود همینکه از ترتیب امور داخلی قلمرو خود فراغت حاصل‌نمود در رأس نیرویی که بمنظور تسخیر هرات و فتح قسمت عمدهٔ افغانستان تهیه‌شده بود بطرف خراسان عزیمت کرد .

دعاوی دولت ایران نسبت به حق حاکمیت برآن حدود که در این مورد تاحدی قلدرانه بود برطبق اظهار صدراعظم ناحیه‌ای بودبین مرز ایران و قلعهٔ غزنین و بواسطهٔ فتوحات مرحوم عباس میرزا این

(۱) گزارشهای‌منتشرشده سر.ه. الیس.

دعاوی دیرین تجدیدشد. ایران از ادعای تسلط بر افغانستان دراولین عهدنامه‌ایکه بین حکومت هند و ایران امضا شد و حتی حق‌استقلال افغانها شناخته شده بود صرف‌نظر کرد. چون تمام سرزمین افغانستان را شهریاران صفوی فتح کرده بودند بدیهی است که پادشاهان قاجار که جانشین شهریاران مزبور شدند اگر میتوانستند مدعی قسمتی از آن سرزمین باشند نسبت به سراسر آن کشور نیز امکان ادعا داشتند، بنابر عقیدهٔ کسانی که بررسی اصول حقوق بین‌المللی را رشته کار خویش قرار داده‌اند چون از تاریخ سلب اختیار سلاطین ایران از افغانستان دیرزمانی گذشته بودمحمدشاه برطبق‌اصل‌حقوق بین‌الملل باستنادنفوذ سابق پادشاهان ایران در آن حدود نمی‌توانست بر هیچ قسمتی از افغانستان ادعایی داشته باشد و هرگاه چنین ادعایی پذیرفته میشدشاه انصافاً میتوانست با قوای جنگی، حدود قلمرو خود را برسرزمینی که بین کوههای کردستان و فرات واقع بود نیزعنوان کند و اگر مرور زمان را محدودنمیکردند شاه میتوانست مدعی کلیهٔ‌سرزمینهایی‌بشود که روزگاری ایران در آسیای صغیر مالک آنها بوده است.

اما در این موقع شاه علاوه بر موجبات ناشی از فتوحات خاندان سابق دلیل‌های عمده دیگر برای‌شروع جنگ باامیر هرات‌داشته‌است. کامران میرزا از سه‌فقره تعهدی که آنها را در اواخر دورهٔ فتحعلی‌شاه قبول کرده بود هیچیک را انجام نداد، قلعهٔ غوریان را خراب نکرد اسیران ایرانی را که بنابود آزاد کند بخانه‌های خود نفرستادووجهی را هم که بعنوان باج قرار بود نزد شاه بفرستدنپرداخت، پس شاه واقعاً‌حق داشت که با قوهٔ نظامی او را به انجام دادن تعهدات خودوادار کند. دلیل دیگری نیز برای لشکرکشی شاه ایران به هرات وجود داشت

در مرز افغانستان و بین آنجا وایران ولایت سیستان واقع شده است .
سیستان را احمدشاه موسس خاندان سدوزی به افغانستان ملحق‌ساخته بود و در دورهٔ پادشاهی او درتصرف پادشاه کابل باقی‌ماند ولی‌بواسطهٔ اغتشاشاتی که بعد از مرگ او پیش‌آمد و جانشینانش برای استقرار نفوذ خود دچار اشکال شدند سران سیستان توانستند استقلال ایالت خود را بازیابند. دولت ایران در زمان سلطنت نخستین پادشاه قاجار و سالهای اول فرمانروایی جانشین او آن قدر مشغول بوده که مجال‌عطف توجهی به حق حاکمیت خود بر سیستان نداشته است ولی همینکه حکومت قاجاریه استقرار یافت علاقهٔ تسلطجویی آن رفته رفته بیشترشد و در موقع پادشاهی محمدمیرزا،سیستان قسمتی از سرزمین ایران اعلام گردید هرچند آن موقع شاه ایران همان قدر در بارهٔ سیستانیها تسلط مستقیم داشته که یکی از مدعیان برای ریاست خود در آنجا استمداد می‌کرده مشروط براینکه حق فرمانروایی پادشاه را برآن‌ولایت‌بشناسد. اما در طی سالی که محمدمیرزا سرگرم تاج گذاری بوده یار محمدخان وزیر کرمان موفق شد نفوذ خود یا اربابش را در آن ایالت قطعی‌سازد و بدین وسیله موجب دیگری‌نیزبرای‌جنگی که شاه ایران درنظر داشت برضد امیر هرات آغازکند فراهم گشت .

در این موقع دولتی انگلیس برطبق عهدنامه‌ایکه باایران منعقد کرده بود حق دخالتی در امور بین‌المللی دوکشور نداشت و در واقع متعهد بود دخالتی بین ایران و افغانستان نکند ولی نفع روسیه در این بود که شاه را در نقشه‌هایی که برضد آرامش افغانستان داشت تحریک کند چون اگر هرات یا نقاط دیگر افغانستان قسمتی از قلمرو پادشاه ایران محسوب میگردید بموجب عهدنامهٔ ترکمانچای روسیه میتوانست

در آنجا برای حمایت از تجارت روس کنسول بگمارد. برازندگی صوری و خدمات متکی بر ایمان چندتن نمایندهٔ زبده ممکن است در نظر مردم کشورهای آسیائی که ظاهربین‌اند تأثیر مهمی بخشد و بنابرهمین حقیقت دولت انگلیس با لشکرکشی شاه که خبرش اعلام شد و منظور آشکار آن تسخیر هرات یا تسلط بر افغانستان بود در صدد مخالفت برآمد.

هنگامی که این قضیه مطرح بود و هنوز شاه از تهران عزیمت نکرده بود کامران میرزا مقتضی دید که آن آتش شعله‌ور را بیشتر دامن بزند باین معنی که چندتن از ایرانیان مقیم قلمرو خود را بقتل رسانید وعدهٔ دیگری از ایشانرا امر باخراج از شهر داد ولی با اطلاعی که از اخلاق او داریم جا دارد انصافاً اضافه کنیم که باحتمال قوی این اقدامات‌را برای دفاع کرده بود.

شهرت داشت که توطئه‌ای برضد کامران میرزا در هرات وجود داشته که منشاء آن ایرانیان مقیم آنجا بوده‌اند، بسیاری از ایشان اظهار داشته بودند که هروقت لشکر محمدشاه بنزدیک شهر برسد علم‌طغیان برخواهند افراشت. درضمن اعلان جنگ خود شاه نیز در یک بارعام اظهار داشت که چون انگلستان بخود حق میدهد از منافع تجارتی‌اتباع خود حمایت کند طبعاً در حدود حقوق او است اقداماتی که برای جلوگیری از اسارت و یا سرگردان شدن اتباعش از ناحیهٔ ترکمنها لازم باشد انجام بدهد.

در این موقع دوست محمدخان امیر کابل تلاش داشت‌حکومت مشکوك خود را بوسیلهٔ عقد اتحادهای متناسب خارجی مستقر سازد، رقیب از تخت راندهٔ او شاه شجاع‌الملك بوضع متقاعدی در قلمرو هند انگلیس بسر میبرد، تلاش او این بود که حکومت انگلستان را با نقشهٔ

خود بمنظور بازیابی پادشاهی خویش همراه کند. انگلیسها پیشنهادهای او را نپذیرفتند ولی سرانجام توانست مبلغی از حق تقاعد خود را یکجا دریافت دارد. بواسطهٔ این اغماض وموضوع دیگر که حکومت هند خوب میدانست وجه مزبور به‌چه منظور مصرف میشده واقدامی برای جلوگیری از فراهم ساختن نفرات جنگی برضد دوست محمدخان نکرده این شخص حق داشته است اندیشه کند که حکومت انگلیس نظر مساعدی نسبت به منافع اوندارد، ازینرو وی درصدد اتحاد باایران برآمد باهدف دو جانبه‌ایکه هم تا حدی از نقشه‌های شاه در فتح افغانستان جلوگیری کند وهم کمک او را برای مبارزه با رقیب آیندهٔ خود شجاع‌الملک تأمین سازد. حاجی حسینعلی‌خان ازطرف سردار باروکزایی مأمورشدکه باشاه ایران دربارهٔ عهدنامه هجوم و دفاع مذاکره کند مشروط بر اینکه متفقاً بسرزمین کامران میرزا حمله‌ور شوند و در صورت پیروزی نتیجهٔ فتوحات را بین خود تقسیم کنند باین معنی که هرات و نواحی واقع در مغرب رودخانه فراه به ایران برسد و اراضی مشرق رودخانه مزبور با سبزوار سهم دوست محمدخان گردد.

این محترم افغانی حق داشت که در صلاح انعقاد چنین عهد نامه‌ای برای سرور خود تردید کند واطلاع یافت که بجای اونماینده مختار دیگر افغانستان بنام عزیزخان وارد تهران شد و او را امیران قندهار که برادران دوست محمدخان بودند فرستادند و بادولت ایران در بارهٔ اتحادی برضد کامران میرزا موافقت حاصل کردند که برطبق آن شاه استقلال سرداران باروکزایی را شناخت.

در تابستان سال ۱۸۳۶ محمدشاه لشکر خود را در جهت‌مشرق براه انداخت، ابتدا عملیات‌اعلیحضرت برضد ترکمنها شروع شدکه‌به

پیشرفت شایانی منجر گردید. فریدون میرزا با دسته‌ای از عده جدا شد و مأموریت یافت که به شهر مستحکم قرا کیله حمله کند، در ورود بآنجا دریافت که قبیله سکنه آن محل را تخلیه کرده و بارتفاعات کوه سود کنک رفته‌اند. سردار ایرانی سعی کرد ایشان را ازآنجا بیرون کند، ازبکهای خیوه قوای خود را جمع و با نفرات افغانی هرات ارتباط برقرار کردند تا باهم آهنگی ترکمنها بدفاع مشترك بپردازند. شاه چندین هفته را در حوالی استراباد تلف کرد، کمیابی آذوقه در اردوگاه او بحدی رسیده بود که سربازان حتی جنسی را که مختص مصرف همایونی بود میربودند. ترکمنها در آن ضمن سعی و مراقبت داشتند که ارتباط نفرات پراکنده ایرانی را قطع کنند و سوار کاران آنها از صبح تاشام اردوگاه ایران را بوحشت میانداختند. درماندگی و محرومیتی که لشکر شاه در کنار رودخانه گرگان بدان دچار شده بودند روحیه افغانیهای هرات را تقویت کرد، آنها به پیغام شاه جواب دادند که فقط حاضرند هدایایی بحضور همایونی تقدیم دارند ولی از تسلیم گروگان برای تضمین رفتار آینده خود معذورند و اگر این پاسخ خاطر ملوکانه را خرسند نسازد در حمله به هرات مختارند. دراین موقع موانع غیر قابل حلی در برابر وعده‌هایی که شاه چندین بار بزبان‌آورده بود وجود داشت ودرپایان سال شاه مجبور شد ناراضی به تهران بازگردد.

سال بعد شاه مجدداً بسمت شرق عزیمت کرد، نیروی خود رادر بستان گرد آورد که معلوم شد شامل هشت‌هزار تن پیاده آماده و هزارو پانصدتن سواره‌است، چهار گروهان و سی‌توپ از پیشاپیش به سبزوار فرستادند. حاکم هرات باشنیدن خبر آمدن محمدشاه برای دفاع شهر از هیچ اقدامی فروگذار نکرد، تمام آذوقهٔ آن حدود را بداخل قلعه انتقال

داد و آنچه را که نتوانسته بودند حمل کنند سوزاندند و حتی علفهای صحرا را آتش زدند و تمام دههای واقع در ۱۲ میلی هرات را ویران کردند و اهالی را بدرون قلعه یا نقاط دور دست بردند، ده هزارسوار زبده آماده میدان نبرد شدند و بقیه را مأمور مراقبت شهر و نقاطمستحکم حوالی کردند. فصل سال که اوایل زمستان بود، برای انجام دادن عملیات نظامی در حدود شمالی افغانستان که هوای زمستانی بسیار سختی دارد برای عملیات نظامی هیچ مساعد نبود، لشکر شاه درحین عبور از خراسان تلفات بسیار دیدو شاه حتی قادر نبود از خیمه‌تامرکب خود راه برود،باوجود این از تصمیمی که برای انجام دادن آن حرکت کرده بود انصرافی حاصل نمیکرد و باقسمت اعظم قوای خود رهسپار هرات شد،ضمناً دسته‌ای مأمورمحاصره غوریان وعدهٔ دیگر بر ضدترکمن های هزاره روانه شدند .

اقدامات دفاعی هرات بعهدهٔ یار محمدخان وزیرکامران میرزا بود که بواسطهٔ افراط در شرابخوارگی شایستگی انجام دادن امور حکومت خود را نداشت.این وزیر جاه‌طلب درآن میانه از هرجهت در صدد هموارکردن راه خود برای بدست‌آوردن اقتدارکامل بود و آن عده ازسران را که امکان داشت مدعی اوشوند ازکار برانداخت‌بواسطهٔ این اقدامات ورفتار ظالمانه اونسبت بمردم،عدم رضامندی در شهر پدید آمد جمعیت شیعه آنجا نیک آماده بودند که مقدم پادشاه ایران را گرامی بدارند.وضع دفاعی قلعه هرات در این موقع طوری نبود که‌مانع تصرف آنجا با حمله قوای اروپایی باشد اما وزیر فعال کار هرات را چنان ترتیب داد که موانع عمده در برابر لشکر ایران فراهم‌شد، او حصارها را بلندتر و خندق‌ها را عمیق‌ترکرد و مانند دفعه پیش که

فرزند عباس میرزا هرات را محاصره کرده بود و افسر توپچی ایرانی را بوسیلهٔ رشوه جلب کرده بودند تا ارگ شهر را هدف گلوله نسازد در صدد برآمدند در این دفعه نیز همان کار را بکنند .

در این موقع افسر جوانی انگلیسی که از فن توپخانه اطلاع داشت بشهر وارد شد، یار محمدخان که مرد زیرکی بود در صدد برآمد از حضور او فوری حد اعلای استفاده را ببرد و از خدمت ستوان الدرد پوتینگر برخوردار شود. این افسر با لباس شرقی در سراسر افغانستان سفر کرده بود و موقعی که بوزیر بروز داد که انگلیسی است او بیدرنگ بفکر افتاد که از وجودش برای دفاع شهر بهره‌مند شود. اگر من شرح طولانی داستان محاصرهٔ بیهوده‌ای را که شروع کرده بودند بیان کنم بعید نیست موجب کسالت خواننده بشوم این کار را ایرانیان درنهایت بی‌اطلاعی از اصول جنگی که در میان ملل متمدن مرسوم است شروع کردند و برطبق آن میتوانستند تصور کنند که چون سابقاً مردم هرات نسبت به شاه ابراز فرمانبرداری کرده بودند و اکنون برضد او اسلحه برداشته‌اند معذور بوده‌اند ، ولی قسمت عمده خشونتها در وهلهٔ اول بواسطه فشار علاج ناپذیر گرسنگی بود. وقتی که افراد بمقامات ایرانی گزارش میدادند اجناسی را که جهت فروش برای مصرف چادر شاه میآوردند سربازان بزور میستاندند تمام تقدیری که حق ایشان بود بواسطهٔ خشونت ضایع میشد و سپس بصورت اخراج ازاردوگاه تبدیل میگردید.

۲۳ نوامبر ۱۸۳۷ محمدشاه تایک میلی هرات رسید و زدوخوردی بین سواران دوطرف اتفاق افتاد, اسیری را بحضور شاه بردند واوبرای آنکه عزم وحدّتی را که دردوام جنگ داشته نشان داده باشد دستورداد اسیر را در جلو چادر همایونی با سر نیزه بزنند روز بعد شروع به حفر

خندقی در پیرامون اردوگاه ایران کردند شاه شخصاً در عملیات رفع محاصره نظارت داشت‌وچندین روز متوالیاً پیشرفت کاررااز چادر کوچکی بردامنهٔ تپه مراقبت میکرد. در شانزده میلی هرات دهی بود که‌سادات شیعه در آنجا سکونت داشتند و شاید کمتر از هر کسی ممکن بود از سربازان سلطان شیعه ترس داشته باشند. دسته‌ای از ایرانیان برای تهیه آذوقه باین ده وارد شدند، بزرگ محل جلو آمد و به افسر ایرانی اظهارداشت‌آنچه‌آذوقه در ده بوده دراختیار اوست و قول داد آنهارا باو تحویل دهدمشروط براینکه‌فرمانده‌مزبورنفرات خودرا ازورودبه‌ده ممنوع دارد. فرمانده بااین پیشنهاد موافقت کرد ولی سربازان از فرصتی که برای غارتگری یافته بودند دست برنداشتند و اعتنایی بدستور منع‌ورود به ده نکردند. فرمانده برای آنکه نفراتش بترسند ازسید خواست‌تااز بالای دیوار ده تیراندازی کنند وآنها هم این دستور را انجام دادند و هشت تن ایرانی کشته شدند در نتیجه بقیه به ده حمله بردند و پس‌از هجوم بمنظور خونخواهی همقطاران سی‌تن ازسادات را مقتول‌ساختند و مرتکب انواع خشونت شدند.

در یادداشت‌های یکی از افرادی که در جبههٔ هرات در اردوگاه همایونی بوده (۱) من بتاریخ ۷ دسامبر این مطلب را خوانده‌ام «شاه سه‌تن اسیر ترکمن ویک تن افغانی‌بنام محمدعزیزخان راهم که اسیر شده بود بحضور خواست و فرمان داد آنها را در راه خدا قربانی کنند، این امر همایونی در حضور او اجرا شد، شاه هر روز به دیدگاه خود می رود و قرآن تلاوت میکند» شرحی را که من نقل کرده‌ام تصویر غم انگیزی از تعصب مذهبی و نشانهٔ سنگدلی است که یک‌سلطان شرقی

---

(۱) میرزا آقا

بایدرعایت کند. درمقدمهٔ شرح دیگری از همین یادداشت بتاریخ ۹ دسامبر خوانده‌ام که جیره سربازان ایرانی بقدری محدود شده‌بود که آنها قفل تفنگ خود رابرای فروش عرضه میکردند . درظرف ۱۰ روزاخیر اصلاً آذوقه‌توزیع نشد، در شب ۱۲ دسامبر مرد شیعه‌ای کاغذی را از بالای حصار شهر بخارج انداخت‌حاکی ازاینکه‌شیعیان داخل‌شهر قادر نیستند بنفع هم کیشانی که در خارج‌اند اقدامی کنند وتقاضا کرد شاه درصدورحمله تأخیری‌نفرمایندودلیلی‌برای‌ترس‌ازافغانهاوجودندارد . روز بعد افسرایرانی‌با نفراتی که‌بربالای دیوارآمده بودند گفتگو کرد،ازاو دعوت‌شد که برای‌مذاکره‌با یارمحمدخان‌داخل‌شهر بشود،شاه‌نیزاجازه‌داد و گفت به وزیر هرات خاطرنشان سازدکه برادراوکه قلعه غوریان را تسلیم کرده بود در اردوگاه ایران آزاری ندید و باو گفت وزیر را از وضع مخاطره آمیزی که وی در زیر دست شخص دائم الخمری مـانند کامران میرزا دارد برحذرکند،شخصی که در نتیجهٔ یک خشم‌ناگهانی بیمورد ممکن است دستور قتل او را بدهد .

جواب دادکه باردیگردر دورهٔ عباس‌میرزابه‌اردوگاه‌ایران‌رفته‌بود و دستگیر واسیرشد، بنابراین اطمینان بقول ایرانیان ندارد و بشاه هم تسلیم نمیشود و از مأمور ایرانی تقاضا کردکه به پادشاه خود بگوید که بهتر است لشکر خود را به مشهد بازگرداند و مردم هرات‌هدایایی که فراخور حال ایشان است در آن شهر بحضور همایونی تقدیم مـی دارند و شاه برای اطمینان خاطر از حدود امکانات هراتیها محاسبانی به شر بفرستد و صورت درآمدها را بررسی کنند. وزیرهرات این فرصت را مغتنم شمرد و برای ژنرال سامسون فرماندهٔ روس که در اردوی‌شاه

خدمت میکرد و در موقع اسارت وی بدست عباس‌میرزا باو مهربانی کرد چیزهایی فرستاد .

در طی آن زمستان مخوف فقط بوسیلهٔ اعزام پی‌درپی‌دسته‌های بزرگ سربازان برای غارت آبادیهای آن حدود لشکر شاه ازخطرنیستی نجات یافت، خشونت‌های سختی‌که درآن میانه مرتکب شدندبقدری زننده بودکه حتی حس ترحم بسیاری ازایرانیان سنگدل راکه باشاه در لشکرکشی هرات همراه بودند تحریک‌کرد، سرنوشت ناگوارافراد دهنشین‌که برای حفظ زنان و اموال خود باقی مانده بودند خطرناک بود و زنان از هر سن وسالی در معرض تجاوز بودند حتی‌کودکان از مرگ و آزار در امان نبودند. شنیده‌ام‌که عموماً این اطفال را قرآن بدست بمثابهٔ پیام رسانی برای تحریک احساسات نوع دوستی در دل سربازانی‌که بسمت آبادی میآمدند به جلو میفرستادند ولی این نفرات در آن وضع،از عالم ملاحظات مذهبی یا بشر خواهی بکلی دوربودند، کارشان این بودکه بچه‌ها را میزدند یا میکشتند و زنانی راکه نمی‌کشتند لخت می‌کردند و تکه‌های لباس آنها راکه بسیاربی‌ارزش بود و حتی خریدار جهود در ازای آنهاپشیزی نمیدادمیربودند.نویسندهٔ ایرانی‌که این مطلب را از قولش نقل‌کرده‌ام اظهار داشت : اگر ازگرسنگی بمیرم حاضر نیستم بار دیگر همراه یکی از این دسته‌های غارتگر بروم تا ناظرآن همه‌کارهای حیرت‌انگیز باشم . او با اظهار تنفر صمیمانه‌ای افزود، خداوند پدر این سربازها را در آتش جهنم بسوزاند .

در ۲۸ دسامبر دویست تن‌لخت‌گرسنه‌که تماماً خود را اولاد

(۱) عربعلی‌خان

پیغمبر مینامیدند از دههای غورات به اردوگاه همایونی آمدند تا از شاه التماس مساعدت کنند، ولی‌اعلیحضرت دین پرست توجهی به‌حال آنها نکرد. در۹ ۲دسامبر یکی ازاستحکامات هرات بدست ایرانیها افتاد و یکی از افراد کامران میرزا که فراری بود راهنمایی این عده را بر عهده داشت ولی افغانها زود به دفاع پرداختند و قلعه را از ایرانیان پس گرفتند .

این محاصره‌چندماه‌طول کشید وغرورشاه‌مانع بوداز کاری که برعهده گرفته بوددست بکشد واستقامت محاصره شدگان هم بوسیله‌وزیر فعال ومساعی‌ماهرانهٔ‌ستوان‌الدردیوتنیگرشدیدترمیشد .دربهارسال۱۸۳۸ آقای مکنیل‌وزیرمختارانگلیس دردربارایران‌به‌اردوگاه‌محاصره‌شدگان‌آمدوسعی کرد شاه را ازتعقیب خیال‌تسخیر هرات بازدارد .پادشاه ایران‌اظهارات اورا با دقت شنید و چندروز هم‌آن عده ازایرانیان که در اشتیاق‌مراجعت بخانه‌های خود بودند امیدواری داشتند که شاه گفتارنمایندهٔ انگلیس را بپذیرد ولی پس از چند روز ژنرال کنت سیمونیچ نمایندهٔ فوق‌العاده روسیه وارد شد و درست بر عکس آقای مکنیل بشاه توصیه کرد،او توانست شاه را به ادامهٔ محاصره ترغیب کند،مساعده مالی نیز بشاه‌داد و آجودان خود سروان بلارنبرگ راکه عملیات ضد هرات بر عهدهٔاو بود در اختیار شاه گذاشت .

پیش از ورود کنت‌سیمونیچ آقای مکنیل برطبق توافق دوطرف وارد شهر هرات شد تاشاید مذاکره صلحی‌میسر گردد. شاه شرایطی را که تا آن موقع در قبول آنها پافشاری داشت بکلی تغییر داد چون نه تنها تقاضا کرد که قوای ایران هرات را اشغال کند و عایدات آن شهر باو برسد بلکه خواستار شد که کامران میرزا از لقب پادشاهی منصرف

گردد و یار محمدخان در اردوگاه شرفیاب شود. درشب آن روزی که آقای مکنیل به هرات وارد شد قشون ایران تدارك هجوم به شهردیده بود ولی دوطرف برای چند ساعتی در ترك مخاصمه توافق کردند تا سیاستمدار انگلیسی مذاکرات خود را تمام کند.

صدراعظم ایران موقعی که آقای مکنیل اردوگاه را ترك میکرد اطمینان داده بود که وی میتوانسته از طرف دولت ایران با اختیار تام و بصیرت‌تمام، گواینکه دربارهٔ امورمربوط بدولت انگلیس رفتارمی کرده اقدام کند. پاسی‌از شب گذشته ووسایل حمله کاملاً آماده بود که وزیر مختار از سنگرگاه عبورکرد، افغانها را سرشار از شجاعت و اطمیناز دید وحیرتش از وضع و حدود اطمینان بخش استحکامات شهرکه از موقع شروع محاصرهساخته‌بودندمضاعف‌شدومتوجه گردیدکه آنهادر مقابل حمله‌قوایی حتی نیرومند تر از لشکر ایران قدرت دفاعی دارند نمایندهٔ انگلیس بقیهٔ شب را صرف مذاکره با یارمحمدخان کرد و بعد راجع باوگفت که یکی از ممتازترین افرادکشور خود در آن دوره‌می باشد وبا اوانعقاد عهدنامه‌ای مشتمل بر شرایط شاه بجزموضوع استقلال هرات را ترتیب داد. روز بعدکه ۲ اوریل ۱۸۳۸ بود آقای‌مکنیل به اردوگاه شاه بازگشت، کنت‌سمونیچ نیز به‌جبههٔ هرات آمد بنابراین شاه ایران عهدنامه را نپذیرفت.

بعد از ورود کنت سیمونیچ شاه چند روز از فکروخیال فتح‌سر. وجد بسیار داشت ولی محاصره شدگان باتمام قوا ایستادگی‌می‌کردند پس از دو هفته وضع روحی شاه و وزیرانش بقدری خراب شدکه باز شاه دنبال آقای مکنیل فرستاد تا بین دوطرف وساطت کند. طرح عهد نامه‌ایکه قبلا رد شده بود باقید اینکه آقای مکنیل بنمایندگی دولت

انگلیس اجرای آنرا از جانب کامران میرزا تضمین کند مورد پسند
افتاد ، بااین ترتیب دلیل دیگری برای عقد صلح بین دوطرف بنظر نمی
رسید مگر آنکه وزیر مختار بار دیگر داخل شهر هرات شود و تصویب
عهدنامه را بوسیله کامران میرزا تحصیل کند . اما دولت یران باپیش
کشیدن بهانه های متعدد از اجرای این تعهد نیز شانه خالی کرد .

رویهٔ سیاسی بی‌ثبات و پرپیچ‌وتاب ایرانی هیچ موقع کاملتر از
این مورد جلوه گر نشده است،شکست درعملیات محاصره،شاه ووزیرانش
را دچار یأس و آنها را ناگزیر کرده بود که از آقای مکنیل مجدداً
استمداد کنند . کمترین آثارموفقیت اعتمادایشانرا نسبت به کنت‌سیمونیچ
تجدید کرده‌بوددولت‌ایران از وزیرمختار انگلیس خواستار شد که تعهد
کند هرگاه کامران میرزا از تصویب عهدنامه امتناع ورزد او دیگردر
کار مذاکرات هرات دخالتی‌نکند. درعین حال صدراعظم ایران نیز
قول داد که اگروزیر مختار یادداشتی دراین‌باره بنویسد مأموری بیدرنگ
برای بردن آن بشهر تعیین خواهد .شد بااین پیشنهاد آقای مکنیل
موافقت کرد مشروط برآنکه بعد از تصویب عهدنامه شاه پنج روزبیشتر
درجلو هرات نماند و ده روز بعد از آن هم سرزمین کامران‌میرزا راترك
کند ابتدا باین یادداشت پاسخی نرسید وکسی را هم برای همراهی
مکنیل به هرات تعیین نکردند وقتی که او جواب یادداشت را خواستار
شد صدراعظم‌ایران باو اطلاع داد که لازم بود بامشاوران‌دیگر کشوری
ولشکری شاه مشورت بشود و مجدداً قول داد که برای همراهی جناب
اجل به هرات کسی روانه کند .قرار بود این راهنما عصر روز بعد خود
را به چادرهای هیات انگلیسی معرفی کند ولی قول حاجی‌میرزا آقاسی
عملی‌نشد، وقتی که آقای مکنیل دلیل را استفسار کرد جواب آمد که

باید خسارات شاه از آن لشکرکشی جبران شود و یالااقل مبلغی برای تقسیم میان لشکریان خود که صدمات بسیار دیده بودند دریافت کند .

آقای مکنیل نسبتً باین عمل که به عهدنامهٔ مورد قبول چیز های تازه‌ای نه فقط از ناحیه صدراعظم بلکه از طرف خود شاه نیزاضافه شود اعتراض کرد و انعقاد رسمی آن فقط بواسطه موانعی که دولت ایران باوجود قولنامه صدراعظم پیش آورده بود بتعویق افتاد . روز بعد آقای مکنیل یاد داشتی از حاجی میرزاآقاسی دریافت داشت که در آن، جواب اعتراض داده شده و اشعار گردیده بود که عهدنامه تعهدی برای ایران ایجاد نکرده چون افغانها هنوز دست از تیراندازی و حمله ناگهانی برنداشته بودند واظهار شد که خسارت ایران در آن لشکرکشی پنج یا شش کرور تومان می‌باشد (۱) و ابراز امیدواری کرد که دولت انگلیس حاضر شود چنین خسارتی را به ایران بدهد و در خاتمه بطرزی که جنبه بذله گویی داشت نوشته بود چون گفته‌اند آقای مکنیل مبلغ سرشاری بوزیر هرات در موقع حضور وزیر مختار در آن شهر داده بود جای دریغ است که وی چیزی به نویسنده مرحمت نکند . بااین ترتیب که وزیر یکی از دو طرف میتوانست باکمال آسانی زیر قول وقرارهای کتبی خود بزند آشکار بود که امید بیشتری به دوام مذاکرات بین دو شاهزاده وجود نداشته است. علت تغییر ناگهانی رویه شاه ورود قاصدی از قندهار حامل نامه‌ای از کهندل‌خان برادر دوست محمدخان بود که در آن وعدهٔ کمک از آن ناحیه داده بودند، حامل نامه بشاه اطمینان داد که هیچگونه ترسی از ناحیه کابل وجود ندارد .

چند روز بعد آقای مکنیل درخواست ملاقات خصوصی باشاه کرد

---

(۱) یك میلیون وربع یا یك میلیون ونیم لیره انگلیسی

و مخاطرات روشی را که شاه در پیش گرفته بود گوشزد واشاره کرد که درصورت ادامهٔ این وضع علاقه و دوستی بریتانیا را از دست خواهدداد و نیز یادآور شد که شکایات متعدد برضد دولت ایران ناشی ازاختلاف نظر بین ایران و انگلستان دربارهٔ محاصره هرات رسیده است . آنگاه‌ورود چندین نمایندگی که سابقاً از انگلستان یا هندوستان به دربار ایران‌آمده بودند و هدایای گرانبهای سرشاری که به فتحعلی شاه و وزیرانش اعطا کرده و شرایطی را که برای پرداخت پول و تسلیم اسلحه در صورت پیش‌آمد وقایعی بر عهده گرفته بودندتماماً در ذهن محمدشاه وصدراعظم او جلوه‌گر بود و موجب این گمان شد که انگلستان برای دوستی ایران ارزش بسیار قائل بوده است و بجای لغواتحاد بین دو دولت که‌موجب انداختن ایران در دامن روس میگردید انگلستان دچار تقریباً همه‌نوع تحقیر و لطمه به حیثیت خود میشد . شاه و صدراعظم او بزودی پی بردند که در پندار خود راجع به وارد کردن لطمهٔ اساسی به انگلستان اشتباه کرده‌بودند. چون‌دراین موقع کمک مالی ازطرف نمایندهٔ انگلیس وحکومت هند به‌ایران نمیرسید دولت شاه مترصد بود بنمایندگی‌بریتانیا توجه دهد که نفوذشان از میان رفته و قصد داشت بوسیلهٔ بهانه‌های ناچیز و تعویق‌های مزاحم سعی کند که حضرات بهای رویه‌آبرومندانه تری را پرداخت کنند وحاضر بودند این طرز عمل را تا آخرین‌حدامکان غیر از قطع‌رابطه دنبال کنند ویقین داشتند که‌اگر پریشانی کار به حد نهایی برسد اعزام هیاتی به‌انگلستان وابراز چند کلمه معذرت‌وتوضیح ، حکومت علیاحضرت‌را که نمیتوانسته ازاتحاد ایران صرفنظر کندخشنود خواهد کرد .

علاوه بر این موجبات لئامت، باید بخاطر داشت که برطبق‌رویه

ای که دولت ایران در این موقع پیشه ساخته بود علاقهٔ شدید شاه بیک فتح نظامی فراخور تمایل تصمیم به توسعهٔ سرزمین خود خاصه در جهت افغانستان بود، روسیه از این تمایلات حمایت میکردوانگلستان با آن مخالف بود، این جریان مایهٔ امیدی در ذهن شاه ایجاد کرد که بجای روابط صمیمانه با انگلستان از همکاری دوستانه روسیه فواید بیشتری حاصل کند چون این طرز فکر در آن موقع مایه تهییج دربار ایران بود جای شگفتی نیست که میخوانیم در این مورد برای وزیر مختار انگلیس امکان نداشت که بدون غرامت از آن صرف‌نظر کند. تأمین رسمی شناختن اقامتگاه مأمور دولت انگلیس در بوشهر که‌حاکم آنجا سخت درصدد تهدید برآمده بود و توقیف چاپار رسمی انگلیس در نزدیکی مشهد وبدرفتاری نسبت به او که مجبورش ساخته بودند به چادر شاه بازگردد بعلاوه انعقاد عهدنامهٔ بازرگانی با انگلستان که حکومت شاه تعهد امضای آنرا کرده بود و با عذرهای بیمورد آنرا به عهدهٔ تعویق می‌انداخت آقای مکنیل شاه را اقناع کرده بود که برفرض تسخیر هرات از عهدهٔ نگاهداری آنجا برنخواهد آمد و در آن صورت قصد شاه‌این بوده که آنجا را به کهندل‌خان قندهار بدهد .

مذاکرات باین ترتیب پایان یافت که شاه قبول کرد مواد عهد ایرا که آقای مکنیل تهیه کرده بود اجرا کند مشروط بر آنکه وی عذر متناسبی برای رفع محاصرهٔ هرات بیندیشد بنابراین ازآقای مکنیل‌تقاضا شد که نامه‌ای باو خطاب وتهدیدش کند که پافشاری درعملیات برضد شهر محصور، موجب خشم دولت انگلیس خواهد گردید .

نامهٔ رسمی که آقای مکنیل بعنوان شاه فرستاد شاید بمنزلهٔ اعلامیه‌ای مشتمل بر شکایات دیگر دولت انگلستان علاوه بر موضوع

شهر هرات بود ولی در طی دوسه روز و بعد از آنکه اعلیحضرت بار خصوصی دیگری به آقای مکنیل داد وزیر مختار یاد داشتی از وزارت امور خارجه ایران دریافت کرد که از مضمون آن استنباط میشد شاه‌دیگر بهانه‌ای راکه قبلاً ازآقای مکنیل برای رفع محاصره هرات خواستار شده بود مغتنم نمیشمرد و مورد علاقه وی‌نیست، بعلاوه این نامه بخوبی نشان داد که منظور دولت ایران این بود در ازای مبلغ هنگفتی از تعقیب این کار یعنی محاصرهٔ شهر هرات صرف‌نظر کند.شاید شاه از نیت قبلی خود راجع به هرات و موافقت با درخواستهای آقای‌مکنیل بآن جهت عدول کرده بود که وزیرانش مترصد بودند از نمایندهٔ انگلستان پاداش مالی عظیمی در صورت قبول آن تقاضاها دریافت‌دارند ولی آقای مکنیل صریحاً بوزیران ایران اطمینان داد که با آن ترتیب انتظار دریافت پول از او بیهوده است .

ده روز سپری شد و مکاتبه تازه‌ای بین سفارت انگلیس و دربار ایران ردو بدل‌نشد، اما در تاریخ ۳۰ مه آقای مکنیل ملاقات‌خصوصی جدیدی باشاه داشت و به اعلیحضرت خاطرنشان ساخت که بین سخنان شاه و گفته‌های وزیرانش تفاوت میبابد. دوروز بعد وزیر مختارانگلیس از دولت ایران مکتوبی دریافت کرد که مضمون آن چون از جهتی حاوی مزایایی بود تولید تعجب‌نمود دربارهٔ مسائل دیگرعباراتی راکه آقای مکنیل برطبق درخواست خود شاه بکار برده بود تجاوزی بحق حاکمیت شاه تعبیر شدوموضوع هم‌راجع به اهمیت‌ناچیزی بود که‌دولت انگلیس درباره محاصره هرات تذکر داده بود .

با رفتاری که نسبت به وزیر مختار انگلیس کرده بودند کاسهٔ صبر او راکه بحد شکیباترین افراد تحمل نشان داده بودلبریز کردند،

در نتیجه آقای مکنیل با نهایت اکراه تصمیم گرفت که دربار پادشاه ایران را ترک کند. اعلیحضرت از عهدهٔ ایفای چندین قول که برای اجابت تمام یا قسمتی از درخواستهای مالی ازوی شده بود برنیامد و نسبت به اهتمام آقای مکنیل به تأمین غرامت کافی در ازای توقیف و بدرفتاری نسبت به چاپار سیاسی او شانه خالی کرده‌رویه دولت‌ایران راجع به عهدنامه پیشنهادی با کامران میرزا که ابتدا آنرا پذیرفت و سپس از امضای آن امتناع ورزید و نیز طرز استفاده از درخواست خود شاه دربارهٔ اندیشیدن تمهید متناسبی برای رهایی از عملی که موجب گرفتاری او شده بود مایهٔ دلسردی سفیر کبیر گردید این موجبات که توأم با پافشاری دولت ایران در تصمیم خود شد مشعر بر اینکه‌جز صدراعظم و معاون وزارت امور خارجه دیگران هیچگونه مراوده‌ای با سفارت انگلیس نداشته باشند آقای مکنیل را ناگزیر کرد که اردوگاه را ترک گوید و بسرحد ترکیه عزیمت کند .

شاه در سیاست تردید آمیز خود همچنان پافشاری میکرد و میل هم نداشت وزیر مختار انگلیس از دربار او برود بنابراین بهانه‌ای‌پیش آورد که موضوع ناهنجار بدرفتاری نسبت به چاپار سیاسی آقای‌مکنیل را نمیتوانسته است باور کند و از آقای مکنیل خواستار شد که صحت اظهارات خود را در آن خصوص ثابت کند ولی وزیر مختار فقط با شهادت افراد ایرانی میتوانت این موضوع را ثابت کند و البته انتظار چنین امری در موردی که شاه و صدراعظم طرف شکایت بودند دور از امکان بود . آقای مکنیل هفتم ژوئن اردوگاه همایونی را بعزم مشهد و تهران ترک کرد ، درشاهرود دستورهایی از دولت بریتانیا دریافت داشت که باید شدیدترین اعتراض را از رویه دولت ایران در مورد

محاصرهٔ هرات تسلیم کند، بنابراین وزیرمختار سرهنگ اشتودارت را به اردوگاه شاه روانه کرد وبوی مأموریت داد که درآن زمینه پیغام‌شفاهی به اعلیحضرت برساند و اعلام دارد دولت انگلیس رویه‌ایرا که دولت ایران در محاصرهٔ هرات پیش گرفته عمل خصمانه‌ای نسبت به حکومت انگلیسی‌هند تلقی میکند و آن رفتار با منظور اتحادی که بین ایر ان‌و انگلستان برقرار شده بود کاملا منافات داشته است، بعلاوه به سرهنگ اشتودارت دستور داد که اعلام دارد دولت علیا حضرت ملکه‌اشغال هرات را از طرف ایران و یاهر قسمت ازافغانستان را بمنزله عمل بارزی برضد انگلستان محسوب میدارد و شاه را متوجه سازد که دسته‌ای از نیروی دریایی انگلیس مرکب از پنج ناو جنگی در همان موقع وارد خلیج فارس شده و جزیره خارك را تصرف کرده‌اند .

پس از عزیمت وزیر مختار انگلیس ازاردوگاه همایونی، قوای شاه ابتدا شش روز متوالی شهر را با توپ‌گلوله باران و سپس بآنجا حمله کردند ( ۲۳ ژوئن ) ولی با تلفات سنگین مجبور به عقب‌نشینی شدند و گفته‌اند عده کشته و مجروح هزار و هشتصد تن و تلفات در میان افسران متناسباً بیش از نفرات بود وکسی که کشته شدنش بیشتر از دیگران موجب تأسف شد افسر لهستانی شاه بروفسکی بود که درجه سرتیپی داشت همچنین درمیان مجروحان ژنرال سامسون سرهنگ روسی نیز دیده شده بود که در خدمت شاه کار میکرد. میگویند لشکر ایران با شجاعت بسیار حمله‌ور شدند و سه بار بیرق پیروزی را برفراز نقاط فتح شده برافراشتند ولی نتوانستند وضع خود را نگاه دارند چون افغانها شمشیر بدست باحدت استقامت ناپذیری بر ایشان حمله بردند وبا کشتارسنگین آنها را به پشت خندق راندند و نیز نقل کرده‌اند که

از میان زخمی‌ها و کشته‌شدگان سه چهارم آنان باضربت شمشیر از پادر آمدند. این هجوم واقعهٔ عمدهٔ محاصره هرات بشمار میرفت که کنت سیمونیچ آنرا طرح‌ریزی کرد و گفته‌اند این جریان برای شاه و وزیرانش که تشنه پیروزی بودند و انتظار آنرا داشتند مایهٔ تسکین خاطری فراهم ساخت. دربار ایران بسیار دمدمی وتنگ نظر بود ، نمایندهٔ فوق‌العاده روس در سراسر دوران نبرد افغانستان وانمود میکرد که بیشتر برطبق تمایلات هیئت وزیران شاهنشاهی رفتار میکرده نه مطابق دستورهای کتبی که از کنت نسلرود دریافت‌میداشته‌است. درپاسخ دستوراعتراضی که به نمایندهٔ انگلستان‌در سن پترزبورگ داده شده بود باواجازه‌دادند نسخهٔ اصلی تمام مکاتبات را که بعنوان دستورکار دربارهٔ جنگ هرات به کنت‌سیمونیچ فرستاده‌بودند ملاحظه کنند وگذشته ازمراجعهٔ انگلستان کنت سیمونیچ را بعلت آنکه از حدود تعلیمات خود تجاوزکرده بود احضار کردند .

سرهنگ اشتودارت در ۱۱ اوت در برابر هرات به اردوگاه همایونی رسید وروز بعد مشاهده کرد که سرانجام‌شاه ایران آمادهٔشنیدن پیشنهادهای معقول در بارهٔ قطع زدوخورداست. وقتی که سرهنگ اشتودارت در بین سخن خود اندکی‌مکث نمود، شاه گفتار او را با این کلمات قطع کرد " حقیقت امر اینست که اگر جبههٔ هرات را ترک‌نکنم جنگ خواهد شد آیا همین‌طور نیست ؟ افسر انگلیسی جواب داد"جنگ است و تماماً بستگی به پاسخ اعلیحضرت دارد زنده با دشاه ! در این هنگام شاه اظهار داشت مطلوب او نیز همین گفتار او بوده که آنرا از آقای مکنیل انتظار داشته ولی وی‌ازاظهار آن خودداری کرده بود .

دو روز بعد،سرهنگ اشتودارت بحضور همایونی احضار شد،شاه

گفت : " ما تمام در خواستهای دولت انگلیس را قبول داریم وجنگ نخواهیم کرد واگر برای خاطر دوستی انگلستان نبود از جبههٔ هرات مراجعت نمیکردیم واگر هم میدانستیم که آمدن ما باینجا لطمه بدوستی ما باآن دولت میزده است بدون شک هرگز اقدام باین کار نمیکردیم .
این دفعه گفتار شاه توام با کردار شد،نامه‌ای از وزارت امورخارجه‌ایران بعنوان آقای مکنیل رسید و این نامه در همان زمینه‌ای بود که شاه به سرهنگ اشتودارت اظهار کرده بود و فرمان صادر شد که بساط اردورا جمع و بسمت ایران حرکت کنند .سرهنگ اشتودارت‌از طرف وزیرمختار انگلیس بین شاه‌وکامران میرزا پیشنهاد میانجیگری کرد و تأکیداً گفت که دولت انگلیس وساطت هیچ دولت دیگری را بین دو متخاصم نخواهد پذیرفت. توصیه های کنت سیمونیچ دیگر ازنظر شاه ایران‌اثری نداشت وگفته‌اند افغانان به مسیوگوت مترجم هیأت روسی که ویرا برای ترغیب وزیر هرات در بازگرداندن یک تن‌پروسی به شهرفرستاده بودند بدون رعایت احترام‌اخطارکردندکه فوری‌ازآنجا خارج شود ولی آن پروسی نیز پس از چند روز وارد اردوگاه ایران شد .

ازاین موقع تا خاتمهٔ محاصره شاه باابرازحسن نیت رفتار می کرد هرچند بازهم تغییر نظری‌مشهود بود، نخست وساطت سرهنگ‌اشتودارت را برای انعقاد عهدنامه با شاهزاده افغانی پذیرفت و دستور داد معاون وزارت امور خارجه‌اش بآن شخص محترم اعلام داردکه دخالت‌روسیه را دربارهٔ عهدنامه مربوط به ترتیب کار هرات تحمل نخواهد کرد.
تدارکات برای عزیمت شاه مرتباً انجام گرفت اما لازم بودبرای تهیه قاطرکافی جهت حمل بارها چند روزی تأمل شود، کنت سیمونیچ از این تأخیر استفاده کرد و نامه‌ای بشهر فرستاد و پیشنهاد وساطت بین‌شاه و

کامران میرزارا مطرح کرد اما وزیر باتدبیرهرات جوابی به پیشنهاد وزیر مختار روس نداد .

در این ضمن شایعاتی رواج داشت که حکومت هند درصدد تدارك لشکرکشی بمنظور تجدید حکومت شاه شجاع سدوزی بر آمده است، این خبر همدستان باروکزایی شاه‌را سخت تحت تأثیر قرار داد و از قندهار به اردوگاه شاه آمدند و چنانکه جای پیش‌بینی بود خبر مزبور روحیه مدافعان سدوزی هرات را تقویت کرد ، چون میدیدند خاتمهٔ محاصره که‌با نهایت شهامت آنرا تحمل کرده بودند نزدیک شده است و فرمانروایان افغانی دیگر به قبول مواد عهدنامه‌ای که شاه ایران آنرا ردکرده بود حاضر نشدند. این مطلب را اعلیحضرت به سرهنگ اشتودارت‌اطلاع داد واستعلام کرد آیا نظر دولت انگلیس اینست که او ازبرابر هرات برودبی‌آنکه‌با کامران میرزا ترتیبی داده‌شده باشد . افسر انگلیسی داوطلب شد که اگر شاه اجازه دهد داخل شهر شود و امیر آنجا را وادار به امضای عهدنامه‌ای کند که آقای مکنیل آنرا پیشنهاد کرده بود ولی در هرصورت شاه عزم کرد بساط اردوگاه‌را برچینندواز برابر هرات برود بی‌آنکه قراری با کامران میرزا گذاشته‌شده باشد .

کامران‌میرزا اینک طعم فسق‌و بیعاری دوره‌ای که‌زمام‌حکومت را بدست یار محمدخان سپرده بود می‌چشید، وزیر زیرك از دفاع موفقیت آمیز هرات پیروزی بزرگی بدست آورد و سرور او نگرانی شدیدی‌داشت که پس از رفع محاصره مبادا وزیرش او را از تخت فرمانروایی سرنگون سازد بنابراین در صدد برآمد از یگانه فرصتی که در اختیار داشت‌برای از بین بردن چنین فردی استفاده کند و باین منظور نامه‌ای محرمانه

بشوهر خواهر خود نوشت و اظهار علاقه کرد که محمدشاه وزیرش را از خدمت برکنار سازد. این نامه را سرهنگ اشتودارت دید که مهر خصوصی کامران میرزا را داشت و شاه به افسر انگلیسی خاطر نشان کرد که " بدون یار محمدخان کامران هیچ است ودیوانگی است که او از وی ترسی داشته باشد "

در ۲۰ اوت نامه‌ای از طرف شاه بعنوان آقای مکنیل رسید و تقاضاشد که وزیرمختار بدربار ایران بازگردد و درعین حال اعلیحضرت دستخطی بآن شخص ارجمند فرستاد و اطمینان داد که در مراجعت به پیشگاه همایونی استقبال مطلوبی خواهد دید .

لشکر شاه بواسطهٔ فراهم نبودن قاطر برای حمل بار تا ۸ سپتامبر در برابر هرات‌ماند درآخرین لحظه نیز تلاش شدتا از خاندان‌شهریاری سدوزی مراسم احترامی نسبت به پادشاه ایران ابراز شود. در نیمه‌شب ۶ سپتامبر یا کمی دیرتر سرهنگ اشتودارت بواسطه صدای پایی که به سمت چادرش نزدیک میشد از خواب برخاست، مردی‌بالباس مبدل وارد شد و در آن‌ساعت که همه جا آرام‌بود؟افسر انگلیسی‌اظهارداشت که وی شیر محمدخان سردار افغانی است و صدراعظم ایران بخصوص او را فرستاد تا سرهنگ اشتودارت را ترغیب کند که مادر و فرزندان کامران‌میرزارا وادارسازد برای عرض‌اطاعت بحضور شاه بروندوسپس‌به شهر بازگردند. پس‌از مذاکره‌ایکه دو ساعت بطول انجامید سرهنگ اشتودارت به انجام دادن پیشنهاد صدراعظم حاضر نشد بااین ترتیب وزیر و سرور او سرانجام پس از محاصره‌ای که بالغ بر نه‌ماه طول کشید تصمیم گرفتند بسوی تهران بازگردند، اما این تصمیم توام باتکدر خاطری بود که تمام قدرت ملوکانه از عهدهٔ انجام دادن یگانه هدفی

که منظور محاصرهٔ هرات بودبرنیامد . قلعه هرات خیلی محکم‌تـر از دوره‌های پیش بود و اهالی آنجا چنان استعداد شجاعت و بردباری برای استقامت در برابر محاصره پیدا کرده بودند که تسخیر شهر آنهارا در آینده از ناحیه لشکر ایران بمراتب دشوارتر از وضعی ساخت که تا آن موقع بود. کامران میرزا دیناری بابت خراج نپرداخت و هیچکدام از اسیران اتباع پادشاه قاجار را مسترد نکرد همچنین درباره جلوگیری از عملیات ترکمنها دستشان بازماند که بکارهای راهزنی خود در خراسان ادامه بدهند و برای خرید اسیرهای شیعه آنها بازارهای هرات آزاد بود، و هیچگونه تعهدی نکرد شاه باافسردگی بیشتری می‌اندیشید حتماً مردم آسیای مرکزی شاهد بودند که وی از پیمان همکاری که در نظرداشت با دولت مقتدر شمالی بسته باشد چه نتیجه ناچیزی بدست آورد ونیز دیده بودند که قلعه کامران میرزا به مساعی مهندس روسی ( چنانکه شهرت یافته بود ) چه پوزخندی میزد و شکست مطلق هجومی را که بوسیلهٔ سردار روسی طرح ریزی شده بود مشاهده کردند .

قوای ایران در ۹ سپتامبر سال ۱۸۳۸ از برابر هرات حرکت کرد و صبح همان روز سرهنگ اشتودارت پیش از عزیمت بدعاقبت خود بمقصد بخارا با خوشوقتی به آقای مکنیل گزارش داد که : "شاه بر اسب همایونی امیریج سوار شد و رفت . »

# فصل یازدهم

**تقاضاهای دولت انگلیس از پادشاه ایران ـ جواب‌های طفره‌آمیز حاجی میرزاآقاسی ـ قطع‌روابط سیاسی بین‌ایران و انکلستان ـ پیشروی روسیه در شرق ـ نیرو فرستادن انگلستان به خلیج فارس ـ حسین‌خان ـ سختگیری لرد پالمرستون ـ تسلیم شدن شاه ـ طغیان‌رئیس‌فرقهٔ‌اسمعلیه پیشرفت و سپس شکست او ـ بمپور ـ بقتل‌رسانیدن بلوچها خانواده‌اورا ـ اوضاع کردستان — وضع دور ازثبات ترکها — مرز ایران — هیأتی برای‌تعیین‌خط مرزی انتخاب شدند ـ صدمات ترکمنها به ایرانیان ـ کشتار درکربلا ـ طردآصف‌الدوله ـ زدوخورد در خراسان ـ باب ـ وفات محمدشاه .**

چنانکه در فصل پیش بیان کردم شاه بدون هیچگونه شرطی به سرهنگ اشتودارت قول داده بود که تمام درخواستهای دولت انگلیس را انجام بدهد، این‌درخواست‌ها عبارت از این‌بود که : پادشاه ایران از اشغال هر قسمتی از خاك افغانستان خودداری نماید و بعلاوه‌غرامت وخسارتی راکه از تجاوز به‌پیک سفارت انگلیس ناشی شده بودپرداخت کند .

راجع به قسمت اول، محاصرهٔ هرات در واقع براثرتهدید دشمنی انگلستان رفع شد ولی از طرف دیگر شاه هنوز از تصرف قلعهٔ غوریان که‌ازکامران میرزاگرفته بود دست نمی‌کشید و قوای او هنوز فراه

سبزوار و کوروخ را که قسمتی از سرزمین افغانستان بودند در تصرف داشت . دربارهٔ قسمت دوم که پرداخت غرامت بابت تجاوز به چاپار سیاسی بود اقدامات شاه ایران با درخواست دولت انگلیس تطبیق نمی کرد، تجاوزی که بمناسبت آن درخواست غرامت میکردند اساساً بقدری ناهنجار بود که اگر بدون پرداخت غرامت برگزار میشد امنیت وخدمت موثر افرادی که در استخدام هیات سیاسی انگلستان در ایران بودند در آینده قرین اطمینان نبود و لکهٔ ننگی بر حیثیت دولتی که بدرفتاری نسبت به خدمتگزاران خود را تحمل میکرد باقی میماند .

شرح تجاوز مزبور بقرار ذیل است : آقای مکنیل در سال ۱۸۳۷ چاپاری‌سیاسی به مشهد فرستاد که از آنجا اختیارنامه‌ای از جانب حکومت هرات راجع به رفع اختلافات باایران به طریق دوستانه همراه بیاورد . برطبق اختیارنامه مزبور در صورتی که شاه در اجرای نقشه خود که در آن موقع تصمیم بانجام دادن آن داشت به مشکلاتی دچار و ناگزیر میشد که بوساطت یک دولت خارجی متوسل شود ، وزیر مختار بایستی اقدام می کرد و قرار بود چاپار مزبور در مشهد منتظر و آماده وصول نامه‌ای از فتح محمدخان مأمور و فرستادهٔ هرات باشد که مقرر شده بود از ایران مراجعت نماید ولی بجهاتی فتح محمدخان چاپار را وادار کرد که همراه او به هرات برود و چند هفته در آنجا معطل شد و سرانجام در حالی که حامل نامه‌ای از یار محمدخان و ستوان پوتینگر بعنوان آقای مکنیل بود هرات را ترک کرد و در حدود سه منزلی مشهد موقعی که ازکنار لشکر ایران که عازم هرات بودند عبور میکرد بروفسکی این چاپار را که علی محمدبیگ نام داشت شناخت وهمینکه پی برد وی از هرات میآمده موضوع را در ورود به اردوگاه بعرض شاه

رسانید. آنگاه سوارانی مأمور تعقیب چاپار انگلیشی شدند ودستورداشتند او را قهراً به چادر همایونی بیاورند، مأموران مقداری از لباس او راپاره کردند و اسبهائی را که همراه داشت گرفتند و خود او را کشان کشان به اردوگاه بردند و توقیف کردند اما او توانست خود را به چادر سرهنگ اشتودارت برساند. این افسر، چاپار را به خدمت صدراعظم برد و چون صدراعظم شنید که او در خدمت هیات سیاسی انگلستان بوده باز دستور توقیف او را صادر کرد و حاجی‌خان نامی که در لشکر شاه درجه سرتیپی داشت نه فقط نسبت به سرهنگ اشتودارت در حضور صدراعظم بدزبانی کرد بلکه وقتی که چاپار را بدستور جناب اجل رها کردند، اورا مجدداً بدرون چادر برد و برای بدست آوردن نامه‌ای که همراه داشت او را ونامه‌هایی را که در اختیار وی بود گرفت وبادشنام و تهدید نسبت باو رفتار کرد.

در سرزمینی که بسیاری ازآداب دورهٔ ملوك‌الطوایفی هنوز متداول است هرگونه توهینی نسبت به زیردستان بمنزلهٔ توهین به اربابآنها محسوب میشود بنابراین آن عمل نه تنها با حقوق ملل منافات داشت بلکه رفتاریکه در بارهٔ آقای مکنیل روا داشته بودند توهین آشکاری‌در حضور شاه و تمام اردوی او نسبت به وزیر مختار انگلیس و دولتی‌بود که وی نماینده آن بشمار میرفت. هنگامی که‌آقای مکنیل بمناسبت این بدرفتاری نسبت به مأمور خود خواستار پوزش و غرامت شد، شاه و صدراعظم چنانکه بیان کردم‌بهانه پیش آوردند که‌اظهارات آقای‌مکنیل بی‌اساس میباشد و از او خواستند تا صحت آنرا ثابت کند که سرانجام راه حل مورد قبول دو طرف پیدا شد باین ترتیب که حاجی‌خان را بعلت دیگری معزول کردندولی‌انکار نمودند که دولت انگلیس‌شکایت

واردی نسبت باو داشته است‌و از ارسال پوزش‌نامه‌ای که آقای مکنیل از صدراعظم بواسطه دخالت او در این کار خواستار شده بود مطلقاً امتناع ورزید .

بااین وضع برای آقای مکنیل ادامهٔ روابط‌سیاسی بادربار ایران دور از امکان بود مگر آنکه وعده‌هایی که شاه در جبههٔ هرات به سرهنگ اشتودارت داده بود مبنی براینکه تمام درخواستهای دولت انگلیس را انجام دهد عملی شده باشد . آقای مکنیل به تهران‌مراجعت نکرد و در سرحد منتظر ماند تا نتیجهٔ اعتراضی که دستور داده بود دبیر سفارت به وزیران شاه بمناسبت خلف وعدهٔ همایونی تسلیم کند معلوم شود .سرهنگ شیل از مشهد تا تهران همراه اردوی شاه در تاریخ ۹ نوامبر به پایتخت آمد ولی شاه را برای دادن امتیازات بیشتری بدولت انگلیس آماده ندید، اعلیحضرت نسبت به دولتی که نگذاشته بود نقشه‌اش برای الحاق هرات به قلمرو فرمانروایی او اجرا شود احساس غرض و کدورت میکرد و تصمیم گرفت از قبول تقاضاهای آقای مکنیل خود داری کند ولی کار را بجایی نرساند که به قطع رشتهٔ روابط با وزیر مختار منجر گردد تا نتیجه شکایتی که از رویهٔ انگلستان به دولت عثمانی کرده بود معلوم شود. ولی‌آقای مکنیل در انقضای مهلتی که برای اتخاذ تصمیم بدولت شاه داده بود روابط سیاسی را با ایران‌قطع کرد ویه افسران انگلیسی که در اختیار شاه گذاشته شده بودند فرمان داد از راه بغداد به هندوستان بروند و خود بااعضای سفارت به ارضروم رفت .

قبل از این واقعه حسین‌خان برای مأموریتی از طرف شاه به انگلستان فرستاده شد تا دولت بریتانیا را متقاعد سازد که آقای مکنیل

را از ایران احضار نمایند، درتذکاریه‌ای که برای تسلیم بدولت‌انگلیس باو داده بودند و رونوشت آن به فرانسه روسیه و ترکیه فرستاده شده بود شاه توضیح داده بود که بنظر او چه تقصیراتی آقای مکنیل ودولت متبوع او نسبت بذات همایونی مرتکب شده‌اند، آغاز کلام از این‌قرار بود که پادشاه ایران از ناحیهٔ اهالی هرات دچار تحریکات کلی شده بود. وکاملا حق داشته که در سرکوب آنها اقدام کند. آقای مکنیل حق شاه را در بارهٔ توبیخ مردم هرات و اینکه تضمین لازم برای‌خوش رفتاری خود در آینده بدهند بهیچوجه مورد تردید قرار نداد ولی بین تضمین رضایتبخش از کامران میرزا و پیوستن هرات به‌ایران تفاوت میگذاشت. شاه درتذکاریه خاطر نشان کرده بود که اگربواسطهٔ رفتار او راه روس بسمت کابل باز شده چنین قصدی وی از لشکرکشی به افغانستان نداشته و منظورش نجات اتباع ایران از ذلت‌بندگی بوده است و آقای مکنیل را متهم کرد که مردم هرات را بمقاومت برانگیخته و به آنها هشت‌هزار تومان مرحمت کرده - مطلبی که مطابق حقیقت نبوده است - بعلاوه وزیر مختار را متهم ساخته بود که قاصدانی به قندهار، کابل، سیستان، هزاره‌ومیمند فرستاده وامیران آن نقاط یا قبیله‌های ایشانرا تشویق کرد که بعزم غارتگری بر اردوی شاه‌بتازند. این مطلب نیز عاری از حقیقت بود - همچنین وی را متهم ساختند که بسیارکوشید تا دراردوگاه ایران قحطی ایجاد شود وکاروانهایی راکه در راه خود به مشهد با آنها برخورد میکرد وادار میساخت که از راه هرات نروند تا در نتیجه خواه نخواه دچار دستبرد بشوند و ناگزیراحشام خود را از دست بدهند. این اظهارکاملاً برخلاف حقیقت بود چون آقای مکنیل علی‌رغم میل همراهان ایرانی خود پافشاری کرده بود که

همراهانش کاروان را درجهت اردوگاه راهنمایی کنند. تذکاریه بااین اظهار رسمی بپایان میرسید که لشکرکشی هرات بدون هیچگونه قصد اختصاصی برضد انگلستان پیش‌آمده بود و پادشاه اظهار اطمینان کرد که ملت انگلیس اجحافی راکه نسبت باو شده بود تأییدنکند واگر غیر از این باشد وی چاره‌ای جز پناه‌بردن به سایهٔ کوه عظیمی نخواهد داشت.

در دنبال تهدیدی که ازکلمات آخرین جملهٔ تذکاریه استنباط میشد اقدام متناسبی پیش‌آمد و چندهفته بعد شاه دستور داد نامه‌ای به کنت نسلرود ( صدراعظم روس ) نوشتند واز سخت‌گیریهای دولت انگلیس نسبت باوعاجزانه شکایت نمودند درنامه عنوان شده بود : " از آن جناب اجل تمنا دارم با بیطرفی قضاوت بفرمایید که آیا هرگز ظلم واجحافی بزرگتر از این در جهان اتفاق افتاده که پادشاه توانایی که هرگز هیچگونه عهد شکنی ننموده است باوجودرنج و خرج بسیار برای سرکوب یکی از ایالات سرکش قلمرو خود که مردم آن پیوسته مشغول قتل‌وغارت و بردن اهالی خراسان و سیستان بمنظور بردگی بوده‌اند،افرادی که هرگز عهد خود را حفظ نکرده و فروختن مردم این دو ایالت را در خیوه و بخارا پیشه خود ساخته‌اند ، در بحبوحه موفقیت از رسیدن به هدف خود محروم شود . وزیرمختار ایران افزود که دولت او امیدواری کامل و انتظار دارد که روسیه همسایهٔ خود را ازگرفتاری آن ظلم وفشار آشکاری که بمناسبت دوستی او نسبت بروس درباره‌اش اعمال شده بود نجات بخشد درخاتمه دولت ایران اظهار آمادگی نمود که در آن باره برطبق داوری کنت نسلرود رفتار خواهد کرد .

صدراعظم روس که از چگونگی تسلیم دولت ایران رضایت‌خاطر

حاصل کرده بود و نمیخواست جزیرهٔ خارك در تصرف نیروی انگلیس باشد به نمایندهٔ تزار در لندن دستور داد که در ترغیب دولت بریتانیا به‌تجدید روابط دوستانه باایران بکوشد. رویهمرفته امپراتورروس موجباتی فراهم داشت که از وضع کارها درآسیای مرکزی خرسند باشد هر چند انگلستان در آن موقع منظور خود را در جلوگیری از تسخیر هرات بوسیلهٔ ایران بدست آورد ولی از طرف دیگر تمام نفوذش در ایران از بین رفت و بطرز نفرت انگیزی به شیعیان ایران آشکارا نشان داد که حامی سنی‌های افغانی بوده‌است. اگر روسیه یا متحد او نتوانسته است آنچه میخواسته انجام بدهد ولی این رضایت خاطر را داشته که گامهای بلندی در ظرف چند سال محدود از طرف تزار در راه تحقق نقشه‌های پترکبیر برداشته شده بود و انجام دادن این منظور بوسیلهٔ جانشین‌های وی نیز باپافشاری انحراف‌ناپذیری همواره موردتوجه بوده‌است. درمدتی کمتر از چهل سال سایهٔ عقاب روس از دروازهٔ‌های قفقاز تاکرانه‌های ارس و از دهانهٔ ترك تامرز آستارا که در مغرب دریای خزر بود گسترده شد، درمشرق این دریا نیز پیشرفت آنها هرچندکمتر درخشان می‌نمود ولی حائزدوام وموفقیت‌متناسبی بود. خط ارنبورگ ودریاچه آرال به فرماندهان روس پایگاه ممتازی برای عملیات نظامی میداد و میتوانستند از آنجا بآسانی از راه سیحون یا جیحون برضد امیرنشین‌های ازبك لشکرکشی کنند. این‌ایالات بجای آنکه در برابر دولت نیرومند عظیم و خطرناك شمالی که رفته رفته برای بلع آنها نزدیک‌تر میشدبا یکدیگر همدست و متحد شوند قوای خود را در نزاع وکشمکش‌با یکدیگر هدر میدادند. در واقع سال قبل از آن روسیه در آن حدود بمانع عمده‌ای برخورد ولی این دولت بجای آنکه دچارکمترین یاس

بشود سعی کرد از آن شکست‌وخیم که تجربه گرانبهایی در بیابانهای خیوه بود برخوردار شود .

در آن‌هنگام یک هنرمند روسی در آسیای مرکزی سرگرم‌فعالیت بود، شخصی که بواسطه موفقیتهای سابق، هموطنانش‌حق توقع بیشتری از ناحیهٔ او داشتند. آقای ویتکوویچ ' از اهالی لیتوانی بود که در اثر نزاعی در دوران تحصیل به یک پادگان نظامی در اورال تبعید شد و چندین سال در آنجا ماند و میان قزاقها شهرت‌ممتازی از لحاظشجاعت و عمل وفطانت بدست آورد. وقتیکه در دستگاه ارنبورگ خدمت میکرد تسلط کامل در زبانهای فارسی و ترکی احرازکرد و بدین ترتیب خود را برای مسافرتهای ناشناس در میان مسلمانها آماده ساخت وازابتدای امر دولت، اورا برای خدمت در آسیای مرکزی برگزید. بدواً مأمورشد همراه کاروانی مسافرتی به بخارا بکند و موقعی که مأموری جهت‌اعزام به کابل مورد احتیاج شد سروان ویتکوویچ را برای آن خدمت تعیین کردند، درآنجا وی نمایندهٔ انگلیس الکساندربرنز را که در دربار دوست محمدخان بود بازی داد و پس از پیوستن به کنت سیمونیچ در هرات از طرف جناب اجل به قندهار رفت واز این شهر بار دیگر مأمور آسیای مرکزی شد .

در مدت غیبت‌هیات سیاسی انگلستان از تهران فکری که شاه‌بر ضد ملت انگلیس در اذهان رسوخ داده بود بوسیلهٔ توهین‌های تازه‌ای که اتباع او مرتکب شدند نمودارگردید و باین مناسبت وزیر امور خارجه انگلیس لزوماً خواستار معذرت و غرامت شد. اقامتگاه مأمور انگلستان از بوشهر به‌جزیرهٔ‌خارك که‌زیر نظر دسته‌ای از نیروی دریایی بفرماندهی سرفردریک‌میتلند بود انتقال یافت .

ضمناً حسین خان راه خود را بقصد لندن تعقیب کرد تاشکایت های خود را برضد آقای مکنیل دنبال کند. باآنکه در قسطنطنیه ووین باو اخطار کرده بودند که دولت انگلیس او را نماینده‌ای سیاسی نخواهد شناخت از کار خود منصرف نشد. راجع به منظور اصلی مأموریت او در وین بدستورلرد پالمرستون تأکیدیاس‌آوری باوشد که در مورددرخواست احضار آقای مکنیل بر فرض‌لزوم دلیل، برای دولت بریتانیا حجت‌بارزی بوده است که وزیر مختار مزبور وظایف خود را نسبت به رئیس‌مملکت وکشور خویش صمیمانه و با شایستگی انجام داده[۲].

جدوجهد سفیر شاه در تحصیل ارتباط باانگلستان بوسیلهٔ دولتی بیطرف نیز قرین موفقیتی نگردید، پرنس‌مترنیخ ( صدراعظم اتریش ) تذکاریه‌ای از جانب حسین‌خان به‌لندن فرستاد باپیشنهادی از ناحیهٔ خود والاحضرت که وسیلهٔ ارتباط قرارگیرد. لردپارلمرستون نسبت باین پیشنهاد فقط آن اندازه عطف توجه نمود که از صدراعظم درخواست کرد که قبول زحمت فرموده تذکاریه را به حسین‌خان مسترد سازد.

حسین‌خان از وین‌عازم پاریس شد و در آنجا از مارشال سولت بعنوان مسافرتی خصوصی به‌انگلستان درخواست گذرنامه کرد وسرانجام موفق شد مصاحبه‌ای نیز باوزیر امورخارجه انگلیس ترتیب‌دهد. نتیجهٔ مذاکره در خاتمهٔ جلسه، توافق درباره این امربود که لرد پالمرستون رؤس مسائلی راکه انگاستان از ایران خواستار بوده در تذکاریه‌ای قید کندو آنرا حسین‌خان بدولت خودتسلیم نماید. درخواست‌های دولت بریتانیا نه فقره بشرح ذیل بود : معذرت نامه‌ای راجع به واقعه پیک سیاسی انگلیس دریافت وفرمانی در ایران صادرگردد و حمایت ازتمام

---

(۱) یادداشتهای انتشار یافته راجع به ایران

افرادی که در استخدام دولت انگلیس‌اند تضمین شود، غوریان ونقاط دیگری که هنوز ایران در تصرف داشته به افغانها مسترد شود وپوزش نامه‌ای بمناسبت اشغال غیرقانونی خانه یکی از افسران انگلیسی در تهران تسلیم گردد، تمام‌نفراتی که در تجاوز نسبت به اقامتگاه مأمور بریتانیا در بوشهر دخالت داشته‌اند مجازات شوند، حاکم آن بندر که به سرفردریک میتلند توهین‌نموده بود از خدمت معزول شود و علت انفصال او از جانب دولت ایران علناً اعلام گردد و دعاوی یکی از اتباع انگلستان راجع به آهن‌سازی در قراداغ تسویه ومبلغی‌به‌افسران گروهان انگلیسی که اخیراً در خدمت دولت ایران بودند پرداخت شود وسرانجام امضای یک عهدنامهٔ بازرگانی بین‌ایران و انگلستان با تجدید روابط سیاسی بین‌دو کشور توام باشد .

این تقاضاها در تاریخ ۱۱ ژوئیه ۱۸۳۹ در لندن عنوان شد ولی مدتی طول کشید تا دولت ایران به‌قبول‌آنها رضایت داد و رفته‌رفته این دولت بدرخواستهای لردپالمرستون تسلیم گشت و باسرسختی تمام سرزمین ایران از نیروی انگلیس و تصرف مجدد جزیره خارك بربی‌میلی شدید شاه و صدراعظم در انجام دادن آنچه از ایشان خواسته شده بود غلبه کرد. موضوعی که ایرانیان راجع بآن سخت اکراه داشتند تخلیهٔ غوریان بود که سرانجام دستور صادر شد آنجا را بمأموران کامران‌میرزا یاچنانکه خود او عنوان میکرد کامران شاه تحویل دهند تأخیر این کار بواسطهٔ انقضای مدت خدمت هیات انگلیس بفرماندهی سرگرددارسی-تود در آن هنگام در دربار هرات بود ولی باز در تهران فرمان صادر کردند که والی خراسان قلعهٔ غوریان را تسلیم کند واین دستور در

۳۱ مارس ۱۸٤۱ [1] اجرا شد. این واقعه درست مخالف نظر ومنافع یار محمدخان‌بود که در این موقع بادولت‌انگلیس خصومت میورزید، چون برای همدستان و قبیله های وحشی که‌سوارکاران آنها مایهٔ امیدواری او بودند علامت انکار ناپذیری بود که ایران و انگلستان‌اختلاف خود را رفع کردند واو دیگر نمیتوانست از ناحیهٔ ایران انتظاری داشته باشد.

دولت ایران شرطهای اصلی راکه دولت بریتانیا در صورت‌انجام یافتن آنها به تجدید روابط سیاسی بین دوکشور رضایت داده‌بود اجرا کرد در نتیجه هیاتی از لندن بریاست سرجان مکنیل فرستاده شدکه در ۱۱ اکتبر ۱۸٤۱ به تهران وارد وبااستقبال کاملاً دوستانه‌ازطرف محمدشاه مواجه شد اما حسین‌خان ورود چندان‌خوش‌آیندی نداشت چون پس از مراجعتش بعلت شکست درکار دیپلماسی غرب به‌مجازات شدید تازیانه محکوم گشت.

هنوز دیری از بازگشت محمدشاه از سفر نظامی وی به‌افغانستان نگذشته بودکه مدعی تازه‌ای از نوع جدیدی‌که سابقه نداشت برای تصاحب تخت‌وتاج بی‌مزاحم خود یافت. راجع به فرقهٔ‌اسمعیلیه درفصل پیش اشاره‌ای نمودم،آقاخان [2] فرزند شاه خلیل‌الله‌که در یزد بقتل رسیده بود و فتحعلی شاه وی را زیر حمایت اختصاصی خودگذاشت تصورکرد موقع مقتضی فرا رسیده است تا تبلیغ مذهبی راکه او وارث

---

(۱) درتخلیه فوریان‌مرحوم دکتر ریاك Rialck پزشك‌هیأت انگلیسی‌درایران که ازجانب سرجان مکنیل دراین کار مأمورشده بود نظارت داشت.

(۲) او دعاوی خودرا درباره ریاست روحانیش براین اصل مبتنی ساخته بود که ازاعقاب آخرین رئیس‌ملاحده ایران‌بوده که درنزدعامه عنوان‌پیران کوهستان‌دارند قصراو هنوز درجبال البرز نزدیك قزوین دیده میشود راجع به اسماعیلیه به سفرنامه مارکوپولو وتاریخ انحطاط وسقوط امپراتوری رم، گیبون مراجعه‌شود.

آن است با موفقیت شروع نماید و دلیلی برای تأیید این گمان وجود ندارد که‌وی بخصوص‌موقع بازگشت شاه از آن سفر بی‌نتیجه را برای استقرار نفوذ خود برضد قدرت شاه انتخاب کرده باشد،زیرا ادعای او بیشتر جنبه معنوی داشت و بصورت موقت نبود و در شرق متعصب های مذهبی بطورکلی درمعتقدات خود پیروافرادی میباشند که مدعی الهام از منابع‌اعجاز نامرئی‌اند نه مبانی که بر عقل سلیم‌مبتنی باشد.
آقاخان چندی در ناحیهٔ محلات نزدیک همدان بسربرد چون نگران شده بود که آمدن قسمتی از لشکر شاه بآن حدود برضداوصورت گرفته به پیروان خود دستور داد متفرق شوند و موقع را غنیمت شمرده‌خانواده خودرا بزیارت کربلا فرستاد و چون تا آنموقع مانعی در سر راه خود نداشت از طریق غیرمعمول مسافت بین جلگهٔ همدان و نقاط دورافتاده یزدوکرمان را پیمود. درکرمان نامه‌های ساختگی مشعر بر حکومت خود در آن شهر ارائه داد و بیدرنگ با قوهٔ قهریه آن مقام را احرازکرد چون‌حاکم اصلی آنجا شتابان از اصفهان برگشت و ناگزیر شد با غاصب در میدان نبردمبارزه کند. گروهی از فرقه مزبور در این موقع در پیرامون رهبر خود جمع شدند ولی از پیروی دستور جنگ بالشکر شاه امتناع ورزیدند و شب همان روزی که بنا بود نبرد کنندپراکنده‌شدند، آقاخان بقلعهٔ لارپناه جست وچون قوائی که مأمور دستگیری‌اش بودند او را تعقیب میکردند روزهای سوزان تابستان آینده را به‌کوهستان آن حدود پناه برد.

بهار سال بعد رئیس فرقهٔ اسمعیلیه بار دیگر به جلگه آمد و در صدد بودنه فقط نیروی کافی فراهم سازد بلکه توپخانه‌ای نیز مهیا نماید، والی کرمان که از فعالیتهای او اطلاع یافت بدون تأخیر نفراتی

برای مبارزهٔ با او گسیل داشت ولی در این کار خبطی کرد که غالباً در عملیات نظامی حتی بیش از آنچه در اینجا مطرح‌اسست خطر قاطع داشته است ـ این خبط تقریباً دائمی است والی نفرات خود را سه دسته کرد و بدین ترتیب برای حریف فرصت فراهم ساخت که آنها را یکی بعد از دیگری از میان بردارد. دسته‌اول بفرماندهی برادر والی بود که نفرات بم ونرمانشیر را تحت فرمان داشت ، در میان این‌نفرات کسانی بودند که باطناً به طریقهٔ اسمعیلیه تعلق خاطر داشتند درنتیجه همینکه نبرد آغاز شد باهم به صف آقاخان پیوستند و سردسته ایشان اسفندیار نام بقتل رسید. پس‌از این موفقیت رئیس اسمعیلیه با دسته دوم مبارزه را شروع کرد و آنها را آسان شکست داد و در راه‌کرمان با دسته سوم که بر ضد او فرستادشده‌بود تصادف نمود و آنهارا بآسانی پراکنده ساخت و فرمانده آنهارا دستگیر کرد. وی که از این پیشرفتها بوجد آمده بود نامه‌ای به اعیان کرمان نوشت و خواست که والی‌خود را دستگیر کنند اما حرف‌های پر طمطراق او در این مورد متناسباً باعمل توام نبود،والی کرمان که نفراتی زبده همراه داشت شخصاً بمقابلهٔ آقا خان سرکش‌شتافت. آقاخان بخاطر داشت که در صورت شکست از شخصی که برادرش را پیروان اوکشته بودند انتظارگذشت نمیتواند داشته باشد پس‌تن به‌خطر جنگ نداد و فرار اختیارکرد واردو وپیروان خود را در چنگ دشمن‌انداخت.آقاخان به نرمانشیر گریخت و چون‌او را تعقیب‌کردند توانست خود را به بلوچستان برساند و از آنجا نیز بسمت جنوب رفت و از آن پس بوسیله قدرت معنوی در پی تحصیل تاج این جهانی برنیامد و توجه خود را به سرگرمی سالم‌تری که‌اسب

دوانی در هندوستان غربی بود معطوف نمود .

رئیس ناحیه بمپور در بلوچستان از طغیان آقاخان استفاده کرد وبه ایالت کرمان یورش خصمانه‌ای برد، راجع به تمام‌سرزمین قدیمی، پادشاهان جدید ادعای حق حاکمیت مبهمی داشته‌اند که شامل کلیه نواحی واقع‌بین عرض جغرافیایی ۲٤/٥۰ و ۳۰/٤۰ شمالی و طول جغرافیایی ٥٨/٥٥ و ٦٧/۳۰ درجه شرقی‌است، بعلاوه بردوایالتی که وسعت بسیار شرقی و غربی دارند و نادرشاه درسال ۱۷۳۹ به‌ناصرخان تفویض کرد و او ضمناً عنوان بیگلربیگی بلوچستان راهم دریافت‌داشته بود نیز ادعا داشتند(۱)دولت ایران دعاوی خود را بر فتوحات‌نادرشاه مبتنی ساخته و مدعی است که حق فرمانروایی برآن سامان دارد هرچند بیش از صدسال است که طوایف بلوچ این‌حق را بهیچوجه نشناخته‌اند در سالهای نخستین سلطنت محمدشاه این‌سرزمین مشتمل بر کهستان بوده که شهربمپوردرآنجا واقع است، به حبیب‌الله‌خان فرمانده‌توپخانه . شاه که بیاری والی کرمان در مبارزه او با آقاخان فرستاده شده بود دستور دادند که سردسته شهر بمپور را منکوب کند ازینرو وی بعزم‌آنجا حرکت کرد و شهر باو تسلیم شد ولی چون یکی از سربازانش زن‌بلوچی را فریب داد آتش خشم مردان غیور قبیله‌را سخت برافروخت. بلوچها بعدازآنکه زنان و دختران خود را مانند و برحینیوس از بین بردند که درنظرشان بهتر از تحمل ننگ ناموس بود بر نفرات حبیب‌الله خان که قبلا تسلیم او شده بودند حمله بردند، بین بلوچها که همه‌چیز های زندگی حتی زن و فرزند را از دست داده بودند و ایرانیها که‌با تشویق فرماندهٔ خودازکشتن بهیچوجه دریغ نداشته‌اند زدوخوردی

---

(۱) کتاب مسافرتهایی دربلوچستان تألیف ، ستوان‌هنری پوتینگر

خونین درگرفت پس‌از چندی کشتار متوقف شد و تأثیر شرح آن درذهن شاه بقدری شدید بود که دستور داد باقیماندگان اسیران بمپور را فوری آزاد ساختند .

در ابتدای ماه ژوئن ۱۸۴۲ تصادمی در حدودغربی ایران‌اتفاق افتادکه نزدیک بود به جنگی بین ایران و عثمانی منجر شود .سال‌قبل از آن محمود پاشا حاکم سلیمانیه ناگزیر به ایران پناه جست ودرتهران وسایلی برانگیخت و توانست از دولت شاه توصیه‌ای بعنوان باب‌عالی دریافت دارد مبنی براینکه جانشین او احمدپاشا معزول و او مجدداً بمقام سابق‌خود منصوب‌شود . بنابراین‌احمد پاشا را ازکاربرکنارکردند ولی به‌محمود هم مقامی‌ندادند. راجع بکار او درخواست مجددی‌بعمل آمد و این شخص نزد حکومت سرحدی سنه رفت‌که در انتظار نتیجه امر باشد ولی او را بمقام سابقش‌که درآن‌هنگام یکی از منسوبان‌احمد پاشابر عهده داشت تعیین نکردند، بعد از این واقعه والی و وزیراردلان باتفاق محمودپاشا در رأس قوای‌کلانی بسمت مرز ترکیه پیشروی کردند، عبداله برادراحمدپاشا برای مقابله با آنها قوایی فراهم‌ساخت یکی از افسران لشکر والی جداگانه مأمور شدکه از بیراهه گردنه‌ایرا درقفای اردوگاه عبداله تصرف نماید، درعین حال محمود پاشا بسمت سلیمانیه پیشروی‌کرد عبداله‌پاشا از خبر اخیر اطلاع یافت و انتظار میرفت‌که بمحض شنیدن این‌خبر به سلیمانیه بازگردد و در گردنه بوسیلهٔ نفراتی‌که والی مأمورکرده بود غافلگیر شود ولی عبداله این تدبیر حریف را بی اثرساخت و به‌تصرف اردوگاه خود والی اقدام‌کرد که وی ناچار شد به سرزمین ایران تجاوزکند اما او بقصد استرداد

گردنه‌ایکه در خاك تركیه بدست افراد ایل اردلان افتاده بود ناگزیر به آن کار شد. حمله او به اردوگاه والی قرین موفقیت گشت وزیر کردستان عجله واهتمام نمودکه این موضوع را برخلاف واقع بعرض دولت ایران برساند باین امیدکه جنگی بین‌ایران و تركیه پیش آید وآثارگناه او در آن میان محو شود. شاه‌پس از خواندن گزارشی‌که‌از ناحیهٔ اردلان رسید بقدری تحریک شدکه بیدرنگ فرمان داد قوایی در همدان جمع شوند و در صدد بود شخصاً بااین عده بطرف سرحد عثمانی حرکت‌کندبعلاوه دستور دادبدون تأخیر تمام بازرگانان ایرانی قلمرو باب عالی را ترك کنند.

در واقع در این موقع کدورت بسیار میان دوطرف‌وجودداشت‌که راجع بآنها تركیه و ایران میتوانستند برضد یکدیگر طرح شکایت‌کنند یکی از برادران شاه یورش بی‌جهتی به‌ناحیه بایزید برده وچندین‌قصبه را غارت‌کرده بود، درهمان حدودبه یک‌کاروان بزرگ ایرانی که‌اموال قیمتی داشتندکردها دستبرد زدند. در پایان سال ۱۸۳۰ خان محمود نام‌که از سران‌کرد بود و نزدیک دریاچه وان میزیست نواحی قطور وخوی را غارت‌کرد و در همین موقع میر رواندوز به منطقه مرگ‌ور واقع درکوهستانهای ارومیه حمله برد وبه غارت آنجا مبادرت‌ورزید و هنگامی که‌شاه در سفر هرات‌بود شهر تجارتی بارونق محمره (خرمشهر) که نزدیک بصره در ناحیه چاب در خوزستان واقع شده از طرف افراد ترك مورد حمله قرارگرفت و بکلی خراب شد وگفته‌اندکه این تجاوز بدستور شخص پاشای بغداد صورت‌گرفت و باین دلیل بآن‌کار پرداخت که علاقهٔ تام داشت رونق تجارتی محمره رقیب بصره را از بین برده باشد چون پی‌برده بودندکه تجارت بصره با سرعت به محمره انتقال‌می‌۶

یافت. ایران همچنین میتوانست شکایت کند که عده‌ای از طوایف کرد او را پاشای بایزید بی‌جهت به سرزمین خود جلب کرده است، بعلاوه بمناسبت اجازه‌ایکه از سالیان پیش اعطا شده بود که قبیله‌های ترك سلیمانیه رمهٔ خود را در موقع تابستان در خاك ایران چرا بدهندایران مطالبه مالی‌داشت، ترکیه هم از طرف دیگر به تصرف منطقه پل‌ذهاب در مرز ایالت کرمانشاه اعتراض داشت .

بمنظور تجدید خط مرزی بین دو کشور هیات مختلطی تعیین و قرار شد مأموران مرزی برای حل اختلاف خود برطبق نظر یك افسر روسی که مقرر بود همراه آنها باشد کار کنند. یك نفر انگلیسی نیز بعداً بآن هیات پیوست اما موضوعات مورد اختلاف بقدری بغرنج و کار بررسی و نقشه کشی آنقدر دشوار بود که بیست سال تمام برای انجام دادن‌آن کار کفایت نکرد. نمایندگیهای انگلیس و روس درباب عالی و تهران نفوذ بسیار بکار بردند که در آن موقع از پیش آمد جنگی بین دو دولت بزرگ اسلامی اجتناب شود،دراثر مساعی ایشان‌سپاهیانی که از دوجهت در ناحیه مرزی جمع شده بودومدتی جلو آنها را با سختی تمام نگاه داشته بودند سرانجام بداخله عقب‌نشینی کردند و مأموران سرحدی رابه تعقیب کار خود مکلف ساختند .

در این موقع وضع غیر عادی زدوخوردهای جزئی بین‌ایرانیان ولایت استرآباد و ترکمنهای یموت دشت گرگان بر اثر اعزام قوای کلانی که از طرف شاه برای الزام طوایف به پرداخت باج و استرداد اسیران فرستاده شده بودند بصورت تازه‌ای در آمد،نتیجه آن لشکرکشی درست مانند موارد متشابه قبلی بود، ترکمنها عقب‌نشینی و ایرانیها آنها را تعقیب کردند و ترکمنها وادار به پرداخت مالیات و تحویل

اسیران شدند ولی وقتی که گروهان ایرانی مراجعت کردند ترکمنها باز از دشتهای خود حرکت نموده پیشهٔ راهزنی خود را از سر گرفتند .شاه بقدری در موضوع به اسارت رفتن اتباع خود حساسیت داشت که سرانجام در صدد برآمد برضدخان خیوه که پایتخت او. از مراکز عمدهٔ بردگان ایرانی بود لشکرکشی کند و برای آنکه از جنگ تازه‌ای در آسیای مرکزی جلوگیری شده باشد کاردار سفارت انگلیس در تهران پیشنهاد کرد که یکی از اعضای سفارت را به خیوه بفرستند و شاه نیز مأموری برای همان منظور تعیین نماید .

کار این هیات (۱) قرین موفقیت نشد و خان خیوه فقط موافقت نمود که عده‌ای از اسیران ایرانی‌را با گروهی‌ازاسیران ترکمن که‌ممکن بود در دست ایرانیان باشند مبادله کند . در نتیجه نماینده‌ای هم از خیوه به تهران آمد و خطر جنگ از بین رفت دیری نگذشت که خان خیوه وفات یافت و جانشین او عزم خود را باین نحو ابراز داشت که بمنظور اعلام مقام خود بعنوان ساغر سلطان(۲)امرداد هزاروپانصدتن اسیر ایرانی را آزاد کنند ولی من پی‌نبرده‌ام که این اسیران کی آزاد شده‌اند و شاید فقط آن عده‌ای را که در اختیار مستقیم خودخان بودند آزاد کرده‌اند، دربارهٔدیگران علاقهٔ شاه بهیچوجه قابل اجرا نبود چون اسیران ایرانی را کسانی خریده بودند که بهیچ قیمتی به استرداد آنها تن در نمیدادند مگر آنکه بهای نفرات اسیر را نقداً دریافت کرده‌باشند

---

(۱) دراین مورد آقای ویلیام . ت تامسون به خیوه رفت

(۲) این موضوع‌را که عنوان مزبور به خان خیوه داده‌شده یا وی آنرااختیار کرده باشد من‌از کتاب مسافرتهایی درآسیای مرکزی تألیف م. وامبری که‌بتازگی انتشار یافته اقتباس کرده‌ام .

بسیاری از این اسیرهای شیعه مجاز بودند که برای آزادی خودوسیله‌ای فراهم سازند ولی بعد از رهایی از خاك خیوه حق خروج نداشتند [1] این قید بیرحمانه پس از چندی رفع شد و من خوانده‌ام که دسته‌ای مشتمل بر چند صدهزار ایرانی آماده بازگشت بوطن خود بودند .

آغاز سال ۱۸۴۳ با پیش‌آمدی توأم شده بود که بیشتراز تمام امور عالم امکان داشت موجب قطع مذاکرات جاری بین ایران وعثمانی بشود و تمایلات رزمجویانه شاه را ناگهان تحریک کند. پاشای بغداد مقتضی دیده بود که با قوای نظامی به شهر کربلا در عربستان حمله

---

(۱) وضع بردگی ایرانیان درمیان ترکمنها بهتراست اززبان کسی که خود شاهدآن بوده بیان شود .

« من درحیرت بودم که بسیاری ازهمسفران من که خیلی خیلی فقیر بودند باوجود مهمان نوازی نجابت‌آمیز که ازآن بهره‌مند بودند همواره ازترکمنها ابرازبی‌زاری می نمودند چون می‌گفته‌اند برای هرفردی که‌ازکمترین احساسات بشری بهره‌مند باشد غیرممکن است بتواند ناظر رفتار خشنی باشد که اسیران بدبخت بدان دچار می‌شدند ...... دلسوزی که همسفران ما ابراز می‌داشتند ولعنت ونفرینی که‌آنها برضد رفتار دوراز انسانیت قره‌کاچی Kara Ktchi بیان می کردند نشان حداقل صدمه ورنجی است که اسیران بدبخت بدان گرفتارند.

اکنون وضع روحی یك نفرایرانی راکه دچار حمله شبانه میشود پیش خود مجسم‌میسازیم ، با عجله بسیاراوراازخانواده‌اش جدا ودراینجازندانی وغالباً مجروحش میکنند باید لباس خودرابه پوشاك کهنه وزبر ترکمنی تبدیل کند که بدنش‌را درست نمی‌پوشانند اوراسخت زنجیرمیکنند بطوریکه پایش زخمی میشود وهرقدمی که بردارد ویا باحرکتی جزئی‌درد شدیدی حس میکند ناچار است به‌غذای خیلی‌کمی بسازد تا روزها وبعضی ازاوقات هفته‌های اول اسارت‌را بسختی طی کند و برای‌آنکه فرارنکند موقع شب قلاده آهنی به‌گردن دارد که آنرا به میخ چوبی بند میزنند تاکمترین صدای بگوش برسد راهی برای خاتمه زجراو جز پرداخت تنخواه ازجانب دوست یا آشنایی‌متصور نیست درباره تق‌تق‌آن زنجیری که از چادر هرترکمن صاحب احترام یا مقام شنیده میشود من‌هرگز نمیتوانم گوشم‌را مأنوس کنم.»

(سفرنامه آسیای مرکزی تألیف وامبری

کند درنتیجه شکافی بعرض چهل یارد در دیوارها ایجاد و آن محل هدف حمله واقع گردیدچندین ساعت زدوخورد درکوچه‌ها دوام یافت که به تصرف آرامگاه حضرت عباس منجر شد و هشتصد نفری راکه به‌آنجا پناه جسته‌بودند بقتل آوردندمقاومتها ازبین رفت و سربازان‌ترك از استقامتی که بدان برخورده بودند غضبناك شده رعایت انضباط را فراموش کردند و هرکس راکه در راه خود دیدند اعم از زن یا مرد خرد یاکلان همه‌راکشتند، عده تلفات‌ازقول کسانی که جان بسلامت برده بودند بین پانزده تا هجده هزار تن بود ولی این رقم خیلی دور ازحقیقت است و علت حمله این بودکه درطی چندین سال کربلاعملاً از زیر نفوذ پاشای بغداد خارج شده بود و عده زیادی از تبهکاران به جوار صحن‌های مقدس پناه بردند و درآنجا اعمال نفوذمی‌نمودند پس پاشای بغداد حق داشت که برآن شهر نافرمان قدرتی نشان بدهد و گفته‌اندکه وی قبل‌ازحمله، به ایرانیان آنجا اخطارکرده بودکه از شهر دور شوند و اگر این مطلب صحت داشته باشد و آنها از توصیه‌او سرپیچی کرده‌باشند خودخویشتن را به وحشت و آفتی که برایشان‌وارد آمده بود گرفتارساختند،یکی از شاهدختهابشدت مجروح شد و صدها تن از اتباع شاه دچار همان سرنوشتی شدندکه هزاران تن از اهالی آنجا بآن گرفتار آمدند .

خبر این واقعه بدون ذکر دلایل آن به تهران رسید و پیغام‌را وقتی بشهر آوردندکه مردم سرگرم مراسم مذهبی شهادت امام حسین بودند و اگرموضوع خبری که بدولت‌دادند فوری باطلاع عامه‌میرسید جای تردید نیست مردمی که هیجان روحی داشتند دراثر فصاحت بیان واعظان دراین خصوص بحد جنون تحریک میشدند ولی صدراعظم‌شاه

خبری راکه محرمانه باو رسیده بود مکتوم نگاه داشت تا ایام عاشورا گذشت وسرانجام مردم تهران شنیدند شهری که قبر مقدسان عزیزشان را دربرداشته بدست کسانی افتاده که ازضربت شمشیر آنها خون بسیاری از هموطنان آنها ریخته شده بود، بنابراین ازشاه و صدراعظم درخواست انتقام کردند. صدراعظم میدانست که گفتگو با افرادی که تابع هیجان بوده‌اند بیهوده‌است پس بیدرنگ باتقاضاهای آنها موافقت نمودودستور داد لشکریانی برای حرکت جمع شوند و تدارك عظیم فراهم‌آوردند. چاپار ازهرطرف فرستاده شد و احتمال این میرفت که دولت شاه واقعاً قصد داشته باشد بمناسبت صدماتی که براهالی کربلا وارد آمده بود انتقامجوئی کند ولی. در آن حال حاجی میرزا آقاسی ابداً خیـال شروع زد وخورد نداشت البته اوهم تنی از افراد بوده و بقدرکافی در جبهۀ هرات جنگ دیده بود که دیگربفکر جنگ نباشد. نتیجه رویه اودرایـن موردآن شد که خودش پیش بینی کرده‌بود، مردم که از رد درخواست خودشان تحریك نشده بودند و غیرته و جدیت وزیر را مشاهده‌نمودند کم‌کم آرام شدند و سرانجام کار این شد که دولت عثمانی در مقام پوزش‌خواهی برآمد و اطمینان داد صدمات و خسارات ایرانیان را در واقعۀ کربلا جبران نماید.

دراین هنگام قدرت حاجی میرزا آقاسی بحدکمال برقرار بود و شاه باو با دیدۀ تکریم مینگریست و چه خوب شد که چنین صدراعظم رئوفی وجود داشت که فرمانهای بسیار خشن آن شهریار سنگدل را تعدیل میکرد. حاجی میرزا آقاسی ازرقابت هیچ حریفی نگرانی نداشت تا وقتی که محمد شاه فرمانروایی میکرد مربی سابق وی بنام سلطـان باجرای عدل وداد میپرداخت، حاجی دررفتارخودنسبت به سرورخویش

بقدری راه زیاده‌روی می‌پیمود که هروقت از شاه کدورتی حاصل میکرد بی‌باکانه خشم خود را آشکارمیساخت. درموردی محمد شاه از قبول تقاضای او برای تغییر چهار تن ازگماشتگان درباری که وزیر بآنهانظر لطفی نداشت امتناع ورزید، چهار روزگذشت بی‌آنکه حاجی برای‌انجام دادن تکالیف روزانه به پیشگاه همایونی برود، درانقضای آن مدت‌هم کسی که تسلیم شد شاه بود نه حاجی میرزا آقاسی. صدراعظم‌بمنظور کناره‌گیری به یکی از محل‌های خارج از شهر خود رهسپار شد شاه بمنظور آشتی بآنجارفت ولی حاجی علی‌رغم‌آداب مهمان‌نوازی‌احترامات مقام همایونی را هم نادیده گرفت، شاه باوجود افتخار حضوری که بخانه اوداده بود کسی را برای استقبال خویش‌نیافت صدراعظم بعد ازاطلاع از حرکت ملوکانه به خانهٔ دیگر شخصی خود رفت شاه یک هفته تمام درآنجا مهمان بود بی‌آنکه صاحبخانه درصدد پذیرائی برآمده‌باشد درسراسر این مدت که اوقات تلخی حاجی دوام داشت امور حکومت مرکزی کشور هم بکلی تعطیل شد.

بطوریکه ذکر کرده‌ام دایی شاه آصف‌الدوله در ابتدای سلطنت والی خراسان شد و ازآن موقع زمام این کارمهم را دردست داشت‌ولی هیچوقت هم از فکر بازیافتن مقام صدارت که درعهد فتحعلی شاه‌احراز کرده بود منصرف نشد. حسادت اونسبت به حاجی میرزا آقاسی گاهی لفظاً وعملا آشکار میگردید و گاهی نیزکه درانتظار فرصت مناسبی‌بود حسادت خود را ابراز نمیکرد اما نفوذ شاه دربارهٔ مربی سابقش اهمیت فراوان داشت و تمام تلاش آصف‌الدوله در رفع آن همان اندازه اثر میگذاشت که برخورد موجی برکرانه‌ای‌سنگی‌مؤثر است. آصف‌الدوله نتوانست وضع وزیر را متزلزل کند ولی بواسطه جدوجهدی که نمود

کار خود را خراب کرد .

دردستگاه همایونی دو مقام است که متصدی آنها باید درشهر مشهد اقامت کنند این دوتن ناظرو مراقب کاریکدیگرند، والی‌خراسان را باین نحو مقید کردندو درکنار او شخصی راکه بواسطه وضع ونفوذ خود بهیچوجه ناگزیر ازفرمانبرداری وی نیست قرارداده‌اند وآن‌شخص متولی آستانه امام رضاست که مقیداست عقیدهٔ وجودعمده‌ای مانندوالی خراسان را رعایت کند. آصف الدوله توانست این دومقام مهم را در خانوادهٔ خود جمع کند وی بشاه عرض کرد که چون سالخورده است میخواهد بامور دینی بعد ازمرگ خود بپردازد و باقیماندهٔ روزهای‌عمر را صرف نگهداری اماکن مقدس مشهد کند بنابراین وی بمقام‌تولیت آستانه قدس تعیین و پسر نامدارش سالار والی خراسان شد ولی هنوز آصف‌الدوله از صدمهٔ جاسوسی متولی قبلی آسوده نشده بود که مایهٔ شر دیگری موجب‌زحمتش‌شد. این شخص محمد حسن خان رئیس طایفهٔ ناردین بود،چه وی بوسیله تقدیم هدایا بشاه که بدون اطلاع آصف- الدوله صورت گرفت وسایلی برانگیخت که به حکومت منطقهٔ خود انتخاب شود .

ناردین بین مشهد و استراباد در سرحد دشت ترکمن واقع‌وتابع حکومت خراسان است حاکم جدید برای ابراز سپاسگزاری نسبت به سروران خود در تهران خود را بصورت آفتی در زندگانی دشمنان‌دیرین ایرانیان درآورد،این جریان را آصف‌الدوله نتوانست تحمل کند ازینرو عده‌ای سوار بتحریک او برضد رئیس ناردین به‌آن ناحیه رفتند ودستور قتل اوراداشتند. دستورها کاملا اجراشد ولی‌الله‌یارخان (آصف الدوله) برای‌اقدامات، مورد بازخواست‌قرارگرفت، البته او اتهام قتل‌محمدحسن

را ردکردولی درهرحال به تهران احضارشد. وی به‌عذراینکه کسی برای سرپرستی آستانه نیست از اجرای این دستور امتناع نمود همان بهانه‌ایکه با تعیین فوری متصدی دیگری برای آن مقام منتفی شد. سپس وی با آهستگی و بی‌میلی تمام روانه پایتخت شاه گشت وازپیش عریضه فرستاد وخاطرنشان ساخته بود که صدراعظم چه وجود بی‌تناسبی برای احراز مقام صدارت ایران بوده‌است . وقتی‌به تهران‌آمد باودستور دادند که بمکه برود و باقیماندهٔ عمر را اگر مسافرت ازمیان شنزارهای عربستان برای ازبین‌بردن رمق بدن سالخورده او تأثیر ننموده باشد در کربلا رحل اقامت بیفکند.با این ترتیب صدراعظم پیشین ایران که ازلحاظ نسب و مقام والاترین فرد نجبای آن سرزمین بوده از صحنهٔ سیاست برکنار شد .

درنظر نبوده است که حکومت خراسان را ازخانوادهٔآصف‌الدوله بگیرند ولی چون پسرش‌مورد سوء ظن واقع شده‌بودو گمان میکردند که خیال استقلال در سر دارد برادر ارشد او را از تهران فرستادند که‌جای او را در مسند حکومت بگیرد ، ولی‌سالار بیش از برادر خود قریحهٔ فرمانروایی داشت وبجای آنکه برادر جای اورا اشغال کند وی‌برادرش را متقاعد کرد .درآن هنگام فرزند اللهیارخان اقتدارکافی داشت تامایهٔ نگرانی شدید دربار ایران شود، زیرا علاوه بر سرمایه ونفوذ سرشار خانوادگی خود ، سران بسیاری از ترکمنها و خراسان درگردش جمع شدند ، بهمین سبب اختیار تام ایالت شرقی ایران را بدست حمزه‌میرزا یکی از برادران شاه سپردند و او باقوای کافی برای سرکوب متجاسران مأمورگشت.سالار دراین هنگام‌دردشت میامی با قوایی درحدود بیست و پنج هزار سوار اردو زده بود. حمزه میرزا حق داشت که از نبرد با

او اجتناب نماید ولی بطوریکه درایران رسم است اوسعی کرد ضعف خود را با لاف زدن ودلسوزی کردن مکتوم دارد، ازینرو قاصدی نزد رقیب خود فرستاد و توصیه کرد که تا فرصت باقی است دربارهٔ عواقب کار بیندیشد. پیغام‌رسان به بیان خودچنین ادامه داد که : تو یگانه کسی از دودمان خود هستی که «داعی حکومت داری ما فرمانداریم و توفرمانبردار، این چه بدعتی است که بنده برضد سرور خود وغلام برضد ارباب خود قیام کند ؟ » تذکر کلمهٔ بنده حس غرور آمادهٔسالار را جریحه‌دار ساخت و پیغام شاهزاده را با رزمجویی در نبردی خونین پاسخ فرستاد و این شعر فارسی را برآن افزود :

مرا عار آید ازین زندگی      که سالار باشم کنم بندگی

با دریافت این جواب شاهزاده بطرف اردوگاه متجاسران عزیمت نمود و درنتیجه نفرات دشمن از هم پاشید و سردسته آنها برای حفظ جان‌خود به بجنورد عقب‌نشینی کرد. حمزه میرزا به تعقیب اوپرداخت و سالار با رئیس ناحیهٔ بجنورد بدشت ترکمن پناه برد و حمزه میرزا میخواست بازهم آنها را تعقیب کند که خبرشورشی درمشهد اورا باین شهر آورد. حاکمی را که‌حمزه میرزا در بجنورد گماشته بود بقدری‌مردم آنجا را ناراضی ساخت که آنها درصدد برآمدند با سلف او جعفرقلی‌خان که‌باتفاق‌سالار مراجعت نموده بود وبار دیگر بر بجنورد تسلط یافت ارتباط ایجاد کنند و چون دوازده هزارتن زیربیرق اوگردآمدندشاهزاده مجبورشد برای مقابله باآنها شتابان از مشهد حرکت کند. با جلوآمدن او، حضرات باز نزدهمدستان خود به صحرای ترکمن رفتند ولی این‌بار تا بیابانهای حدود رودخانه اترك تعقیب شدند و رئیس منطقه بجنورد توانست پس ازطی سوانح بسیارخود رابه هرات برساند. یارمحمدخان

مدتی اورا در آنجا نگاهداشت،سالار به سرخس آمد و باتفاق چندتن سوار ترکمن باز بر شاهزاده که در تعقیب وی بود حمله برد و سعی نمود با یورشی بی توقف برشهر مشهد دست یابد. حمزه میرزا عده‌ای سوار جلو او فرستاد اما در زدوخوردی که اتفاق افتاد سالار فتح کرد و به پیشروی در سمت مشهد ادامه داد ،هرچند قدرت آنرا نداشت که در برابر توپخانهٔ شاهزاده که برضدش بکار افتاده بود مقاومت نماید در نتیجه بار دیگر فرار را بر قرار ترجیح داد و بمیان ترکمنها پناه‌برد .

در این زمان برای اولین بارنام شخصی در حوادث ایران برده میشود که تقدیرچنین بوده که‌جای‌پایداری‌درتاریخ ایران اشغال کند. خاور زمین که از لحاظ پرورش رهبران دینی همواره برکت داشته‌فرد متعصبی را بوجود آورد که توانست تسلط روحی در فکر صدهاهزارتن ازهموطنان خود احراز کند. سیدعلی محمد که ادعای نسب از پیغمبر اسلام داشت فرزندنجاری شیرازی بود، چون دارای استعداد مذهبی بوده درجوانی او را به کربلا فرستادند و در نزدیکی ازمجتهدان‌معروف به تحصیل‌پرداخت. ازکربلا وی به بوشهر رفت و دراین شهربواسطهٔ تمرین بعضی ازریاضتها شهرت خاصی در دیانت و تقوی کسب نمود، یکی ازکارهای مخصوص او در این دوره این بود که مدتها سربرهنه در آفتاب سوزان می‌نشست تامردم دریابند که‌قدرت‌اوحتی‌ازعنصری که

مورد پرستش ایرانیان قدیم بود افزون می‌باشد ولی گفته‌اند (و هر که تابستان بوشهر رادیده باشد لابد این گفته را تأیید خواهد کرد )که تابش آفتاب در اختلال فکری او تأثیر بخشیده و وی دراین موقع ادعا کرد : همچنانکه علی‌بابی بود که خلق بوسیله آن به مدینهٔ معرفت نبوی راه می‌یافته‌اند ، او هم بابی است که واسطهٔ معرفت درباره امام دوازدهم است. برطبق‌این عقیده وی لقب باب اختیارنموده وپیروانش را نیز بابی گفته‌اند . ادعای او که متناسب بافکر خام کسانی بود که بمأموریت آسمانی وی گرویده بودند پیشرفت یافت. اطلاعی‌در دست نیست که او چگونه اظهارات تازه خود را با گفته‌های سابق که باهم سازگار نبود التیام داد اما میتوان‌استنباط کرد که پس از هرالهام‌جدید به پیروان خود میگفته که برای پی بردن به چیزهای تازه ازاظهارات قبلی ناگزیر بوده‌است و چون با کیفیت مهدویت امام دوازدهم‌موافقت نداشته ادعا کرد که مهدی صاحب‌الزمان خود اوست و چون مشاهده نمود که ادعای خود را هرچه برپایه بالاتر مینهاده تعداد و علاقه مریدان او بیشتر میشده است مدعی شد که پیغمبر اکرم بزمین رجعت و در وجود او ظهور نموده و سرانجام کفر را بجایی رسانید که خود را مظهر خدا خواند .

نفوذی که در بوشهر نصیب تعلیمات باب شد او را تحریک‌نمود که درصدد امتحان خطیری برآید و به تلاش در ترویج عقاید خود در میان مردم شهر خویش پردازد و مدعی شد که صاحب کرامات‌واعجاز است ولی فقط دو معجزه‌ایرا که باو نسبت داده‌اند و من توانسته‌ام شرحش را بدست بیاورم بدون تردید از نوع ساده‌ترین امورند، یکی عمل بسیار متهورانه‌اش درنادیده انگاشتن قدرت تابش آفتاب درکرانهٔ

خلیج فارس و ادعای دیگر او آن بوده که میتوانسته سریع تر از حرکت پنجهٔ فانی چیز بنویسد ولی اگر عملیات واقعی اوامکان شأن و اعتباری برای فردساحر زیرکی دربارهٔعقل افرادانسانی فراهم ساخته باشدنقایص او را نیروی خیال وایمان پیروانش نسبت باو جبران می کرده‌است .

این کیفیت شهرت او راواز هرطرف در ایران توسعه داد، نایب اورهسپار شیراز شد تا راه را برای ورود خود باب هموار سازد ولی کم بختی نایب در این بود که ناگزیر شد با شخص لامذهب سختگیری نظیر حسین‌خان که پس از بازگشت از سفارت انگلستان والی فارس شده بود کنارآید. بدستور او نایب را دستگیر کردند وتازیانه زدند و برای اینکه او را از رفتن به خانه‌های مردم مانع شده باشند حاکم دستور داد که پی‌پای او را قطع کنند اما این عمل ظالمانه نسبت به پیش آهنگ باب ، ویرا از فکر ورود به شیراز منصرف ننمود ودرورود به شهر حاکم دنبال او فرستاد و مصاحبهٔ خصوصی کرد و برای‌اینکه بهتر به افکار باطنی باب پی برده باشد والی وانمود کرد که به‌قبول رسالت او تمایل دارد وگفته بود که چند روز قبل ازآن تاریخ باب را در خواب دید و موقعی که حاکم را بواسطه رفتار سختی که نسبت‌به نایب اوکرده بود سرزنش کرد اظهار داشت درخور شأن وی نبوده است که او را بواسطهٔ آن کار مکافات دهد. گمان میرود که باب به امکان ساده‌لوحی افرادی که باآنها برخورد میکرد اعتقاد بی پایانی داشته و هیچ بذهن او نرسیده بود که حسین‌خان در اظهاراتش صداقتی نداشته باشد، پس بفکرافتاد که ایمان او را بمعجزه مافوق بشری خود تحکیم نماید و جواب داد : آنچه را بتوگفته بودم درست بیان کردی ولی من درخواب ظاهر نشدم بلکه خودم نزدت بودم " بااین کلام

حسین‌خان اعلام داشت که به پیغمبری او ایمان آورده است. این واقعه در نظر پیروانش توفیق شایانی بود، باب به مرید تازهٔ مقتدر بیدرنگ وعده داد که روزی بر تخت فرمانروایی استانبول جلوس خواهد کرد. با این وضع آینده بنظر وی درخشان مینمود اما ضمناً حسین‌خان پیشنهاد کرد که باب در معیت او با علما و مجتهدان شیراز روبرو شود اگر باب این پیشنهاد را قبول نمیکرد با ادعای او تطبیق نداشت پس با اتکای کامل به حمایت بازوی توانای والی فارس با علمای اسلام و مجتهدان شیراز روبرو گشت و با جسارت حیرت انگیز به عده مبهوت علما اعلام کرد که چون مقصود از نبوت محمدی حاصل شده دورهٔ آن بسر آمده است و او از جانب پروردگار بمنظور اشاعهٔ نظم تازه‌ای در میان خلق نازل شده است. مجتهدان با دقت به اظهارات او گوش فرا دادند وچون قسمتی از گفته‌های او نامربوط بود حقاً از وی خواستار شدند که آنچه را انتظار دارد مورد قبول واقع شود و بدان ایمان آورند برشته تحریر در آورد. باب باین درخواست جواب رد نداد ولی وقتی که قرار شد بیانیه را بخوانند کاشف بعمل آمد که بزبانی غیر از فارسی و عربی نوشته شده است و از ملاحظه آن مجتهدان یکصدا گفتند که آن مرد شوریده حال دیوانه است و فتوا دادند که بجای حکم مرگ که شایسته باب بوده چون خود را خدا قلمداد نموده بود باید به مجازات تازیانه وحبس ابد محکوم شود. اجرای قسمت اول مجازات میگویند این نتیجه را نمودار ساخت که باب اعتراف کرد به جنون کفر آمیزی دچار شده است ولی دربارهٔ توسعه شهرت و عقیده او هیچگونه تأثیری نبخشید.

از مجتهدان عمدهٔ ایران چند تن باطناً از پیروان مذهب باب

شدند و در حالیکه وی در زندان شیراز و بعد در اصفهان و چرك در آذربایجان عمری با مشقت می‌گذرانید نایب او که موفق بفرار شد با موفقیت مذهب او را در یزد تبلیغ میکرد و در اندك زمانی پیروان او بقدری زیاد شدند که حجةالاسلام ایران فتوا داد که ترویج عقاید پیغمبر دروغین شیراز گناهی بزرگ است. بعضی از پیروان باب که سرشار از غیرت و ایمان جدید بودند میپنداشته‌اند که از بین بردن مجتهدان بزرگی که دستورهایی برضد آئین باب صادر کرده بودند ثواب است از جهت دیگر روحانیان نیز آزار طرفداران باب را مجاز میشمردند بدین نحو احساسات و منافع عده کثیری از مردم کاملا منوط باین مسئله دینی شد و خود کسانی که شهدای این مذهب بودند اثرات شایانی در شیوع اصول کیش باب داشته اند چون بنابر این حقیقت بارزکه افرادی آماده بودند در راه آن ایمان جان بدهند اصحاب تردید راقانع ساخت که آن مذهب بایستی بر اساس حقانیت پایداری استوار شده باشد .

شاید خواننده این کتاب تا اینجا به این نظریه پی برده باشد که قسمت اعظم تاریخ ایران جدید فقط شرح تجاوز و خونریزیها است. این گونه امور قسمت کلی سرگذشت هرملتی را تشکیل میدهد ولی برای هر نویسنده دشوار است که در بارهٔ تاریخ ساکنان جدید سرزمینی که از ابتدای آن تاریخ بشر و دیرزمانی مقام شامخی در جهان داشته‌اند مطلب ارزنده‌تر و قابل ثبت دیگری نداشته باشد ولی با آنکه از یکنواختی کار پرزحمتی که بعهده گرفته‌ام آگاه هستم و میدانم که در صفحات تاریخ ایران و منابعی که از آنها مطلب اقتباس کرده‌ام توشهٔ ناچیزی اندوخته ویا اصلاً به‌چیزی که برای خواننده اروپائی جالب

و درخور استفاده باشد پیدا نکرده‌ا م بنابراین به وقایع مناسبی که در نظر من نمودار روح زمان مربوط بدورهٔمورد بحثم میباشد و کم و بیش در تعیین سرنوشت ملتی که شهریاران خاندان قاجار بر آن حکومت داشته‌اند مؤثر است اکتفا کرده‌ام . من بپایان دورهٔ پادشاهی سومین شهریار قاجار نزدیک میشوم و چون جنگها و خونریزی‌های دوره او را بیان کرده‌ام اکنون جا دارد بشرح وقایع دوره مزبور که بیشتر جنبه صلح وصفا داشته‌بپردازم. مهمترین این وقایع بنظرنوعپرستان دستخطی است که بموجب آن محمد شاه شکنجه بدنی را نسبت به اتباع خود شدیداً ممنوع ساخته ولی نباید تصورکردکه این فرمان برای منع دائمی‌تمام اعمالی که از عادات فرمانداران جزء بوده و در محل هایی‌مأموریت داشته‌اندکه از مقامات مسئول مرکزی تا حد زیادی مستقل بودند کافی بشمار میرفته‌است زیرا بعضی از فرمانداران کماکان بدلخواه خود به شکنجهٔ افراد میپرداخته‌اند و چون یکی از آنها دراثر اقدام وزیرمختار انگلیس مجازات شد، رفتار مزبور رفته رفته خالی از اهمیت بنظرنمیرسید و درنتیجه به‌رعایت قواعد انسانیت توجه بیشتری مبذول میداشتند .

قدم دیگری که در راه تمدن برداشتند منع ورود غلامان‌افریقائی بسرزمین ایران از طریق خلیج فارس وکرانهٔ محمره بود این تصمیم نتیجه مساعی طولانی دولت بریتانیا محسوب میشد.واقعهٔ سومی این دورهٔ سلطنت که ذکر آن مایه خشنودی است عقد عهدنامهٔ بازرگانی بین ایران و انگلستان است. مذاکرات طولانی برای انعقاد عهدنامه متشابهی با فرانسه پیش‌آمد و به پیروی از عمل دولت انگلیس،پادشاه لوئی‌فلیپ نیز هیأتی برای عرض تبریک جلوس شاه بتخت سلطنت‌روانه

ایران کرد. به سفیرمزبوراختیار داده بودند که برای امضای عهدنامهٔ بازرگانی ترتیباتی بدهد ، این اقدام به نتیجه‌ای نرسید وهیأت مزبور دستور یافت که بفرانسه بازگردد. رئیس آن هیأت و دبیرش مارکی-دولاوالت[۱] در ایران عنوان خانی یافتند. چندسال بعد کنت دوسارتیگز مذاکراتی راکه ساف او شروع کرده بود تجدید نمود ولی به نتیجه‌ای که انتظار داشتند منجر نگردید و آن شخص محترم ناگزیر شد عملیات خود را به سرپرستی همکیشان خود در ایران محدود سازد .

در دورهٔ زمامداری حاجی میرزا آقاسی به پیشرفت ثروتهای داخلی قلمرو شاه توجهی مبذول شد و به کشت درخت توت برای تغذیهٔ کرم ابریشم در ایالت کرمان اقدام کردند. از جمله طرحهای دیگریکی این بود که صدراعظم در صددبرآمد و سعی وافی نمود که نقشهٔ برگرداندن رودخانهٔ وسیع کرج را به جلگهٔ تهران عملی سازد تا آب شهر تأمین شود . وزیر محمدشاه در مدت سیزده سال زمامداری رویهمرفته خود رافردی متناسب زمامداری مردم شرق نشان داد، از توجه به‌مقتضیات و اجرای عدالت و ابراز عطوفت غفلت نداشت و اگر مناقب او بسختی فراخور اعتقاد خاصی باشد که وی راجع به خدمات وکفایت خود داشته لااقل میتوان اعتراف کرد که قصد خدمت به کشور خود وسرور خویش را در سر داشته‌است .

دورهٔ سلطنت این پادشاه که هم کوتاه و هم قرین فتنه وآشوب بوده کم کم بپایان رسید. درپائیز سال ۱۸٤۸ شاه به چند ناخوشی دچار و موجب نگرانی‌شد که بزودی بمرگ وی منجرگردید. مرض نقرس و باد سرخ بدنش را ضعیف کرده بود ، عصر روز ٤ سپتامبر

---

(۱) Marquis de la Vallette   (۲) Count de sartiges

۱۸۴۸ اعلیحضرت که در آن موقع ۴۰ ساله بود در قصر محمودیه شمیران بی‌آنکه دچار دردی شده باشد درگذشت. قصرمزبور وهمچنین عمارت صدر اعظم که روزگاری شکوه تمام داشت مدتی است بنابر ترتیبی که در ایران هست که پسر حق اقامت در خانه‌ای ندارد که پدرش درآنجا فوت شده است از زیور و خزاین عاری شده، حمامهای مرمر و تالارهایی که برای پادشاهان ساخته شده بود پناهگاه جغد و شغال گردیده است. در موقع وفات محمدشاه دو بانوی ارجمند ازطبقهٔ شاهزادگان در قصر محمودیه بودند که بآن مناسبت پس از وفاتشاه آنجا بوضع حیرت‌انگیزی تغییریافته، درحیات شاه‌محبت واعتماد همایونی از میان بانوان دلپذیر بسیاری که در حرمسرا بودند در یکی ازایشان متمرکز شده بود و این شهبانو مادرولیعهد نبود وازین رو بانهایت‌ذلت ناگزیر شد آن محل برازنده را به رقیب خود مادر پادشاه جدید تحویل بدهد .

ناصرالدین میرزا ولیعهد ایران درموقع وفات پدر از مرکز دورو درکرسی ایالت خود آذربایجان بود و از لحاظ تأمین آرامش عمومی اهمیت بسیار داشت که شاه جوان را بدون هیچ تأخیری به پایتخت بیاورند. وزیرمختار روس بامشورت کاردار انگلیس تصمیم گرفت همینکه خبرمرگ پادشاه برسد عضوی از سفارتخانه‌های دوطرف راهرچه زودتر روانه تبریز کنند، ولی‌آنان که نفع‌شان‌دراین بود که‌وضع بی‌قانونی درایران که معمولاً بلافاصله بعداز مرگ هر پادشاه پیش می‌آید دوام یابد، قبل ازدرگذشت شاه بصورت دسته‌های تهدیدآمیزی در راه بین‌قصر و شهر جمع شده بودند و منظورشان این‌بوده‌است تا از حرکت قاصدها که لازم بود به یکصدوسی ولایت با حکومت‌های

•ایران بروند وخبر وفات شاه را برسانند جلوگیری نمایند. در چنین وضع و حالی سرهنگ فرانت که در آن موقع کاردار سفارت انگلیس بود چون به موجب خبر پزشک آگاه شد که شاه بیش از چندساعت دیگرزنده نمی ماند تصمیم گرفت پیغام رسان خود را خیلی زودتر از هر قاصد دیگر بآن شهربرساند. بااین ترتیب ولیعهد موفق گشت برای حرکت بسوی پایتخت بموقع وسایل فراهم کند و بااین تدبیر نقشه های شرارت آمیز توطئه کاران بی اثر شد .

کسانی که صفحات پیش را ملاحظه کرده اند لابد میزانی از سیرت شاه مرحوم در دست دارند. وی شخص با حسن نیت و دارای زندگانی خصوصی منزهی بود، هیچ عیب و فسادی باونسبت نداده اند از طرف دیگر قسی و سنگدل بود ولی این قساوت ناشی از تربیت اولی وی بود و خشونتش بواسطه زجر بدنی بشمار میرفته که وی سالیان دراز ازآن رنج برده و اخلاقش را تند ساخته بود وشاید وسیلهٔ تسکین برای اوفراهم میکرده است . رسمی که در دورهٔ او درایران رواج داشت این بود که شاه نه تنها در قضاوت جرم و جنایت دخالت داشته بلکه ناظر اجرای مجازات سنگین هم بوده است و این نیز جز تشدید بیرحمی شاه تأثیری نمیتوانسته است داشته باشد. رویهمرفته محمد شاه سزاوار احترام است و این احترام را برای شخصی میتوان قائل شد که باوجود موانع و ناخوشی پیوسته در راهی که میپنداشته طریق انجام دادن وظیفه وخدمت بوده استوار مانده است. مراسم تشییع جنازه او باشکوه وجلال فراوانی که در مورد وفات پادشاهان ایران مرعی میدارند برگزار شد و نعش او را درکنار قبر فتحعلی شاه در مسجد قم بخاک سپردند .

# فصل دوازدهم

فرار حاجی میرز آقاسی ـ دسته های مخالف در تهران ـ مادر شاه ـ اقدامات اصلاحی او ـ دسته‌بندی برضداو ـ عصیان پادگان تهران ـ تصرف قطور بوسیلهٔ ترکها ـ توسعهٔ نفوذ بلوچها در سیستان ـ ادعای ایران بر این ایالت ـ محاصرهٔ طولانی مشهد ـ بهمن میرزا ـ تشدید محاصرهٔ هرات بوسیله سلطان مراد میرزا ـ پیشنهاد مداخله بیگانه برای احراز آرامش خراسان ـ قتل و غارتگری ترکمنها ـ تسلیم شدن مشهد ـ مرگ سالار .

به خواننده‌ایکه در سرزمین قرین استقراری مقیم است و شرح اوضاع کشور آشفته‌ای را بعد از مرگ زمامدارش ملاحظه میکند همان حالت خشنودی خاطر دست میدهد که کسی در اطاقی گرم باشد وبر اثر غرش رعد و برق و صدای باران در خارج در خود رضامندی خاطر احساس میکند .

هنوز محمدشاه لحظهٔ واپسین عمر را درست بپایان نرسانیده بود که عده زیادی از درباریان با نفوذ او شبانه از درون کوچه ها وباغهای تجریش به محل سفارت انگلیس شتافتند. سفارت در نظر آنها مانند سایهٔ تخته سنگی بزرگ در بیغوله‌ای محسوب میگردید که ازبیم سوانحی که در پیش بود بحمایت آن پناه جستند،این حضرات درباری هیاتی میان خود تشکیل دادند که تا ورود شاه به اداره امورکشور بپردازندو درحالیکه ایشان ابراز اطاعت محض نسبت به سلطان جدید

مینمودند همگی یکدل و یکجهت اعلام داشتند که زمامداری حاجی میرزاآقاسی را دیگر تحمل نخواهند کرد و حاضر بودند در مقابل او در صورت‌لزوم قهراً ایستادگی نمایند .چون کاردار سفارت انگلیس به حضرات اطلاع داده بود که در آن وضع و حال غیر عادی وی درهمه کارها با هماهنگی نمایندگی سیاسی روس اقدام میکرده روز بعد این عده باپرنس دولگروکی به مشاوره پرداختند.متنفذان درباری کاغذی رامهروامضاء کردند که برطبق آن نسبت به شاه جوان ابراز فرمانبرداری نمودند و در همین عریضه قید کردند که حاجی میرزاآقاسی از خدمات رسمی بر کنار شود تا فرمان همایونی راجع به تشکیل حکومت جدید شرف صدور یابد، بعلاوه‌خواستار شدند که حاجی عده نظامی را که در پیرامون خود جمع کرده بود متفرق سازد و برای آنکه از تلفات جانی اجتناب شده باشد پرنس دولگروکی و سرهنگ فرانت برعهده‌گرفتنداز وزیر شاه متوفی تقاضا کنند که آرام در ملک خود بماند و از دخالت در امور خودداری کند و او هم فوری بدرخواست آخری موافقت نمود ولی صبح روز بعد از تشکیل شوری حاجی ناگهان در ارك تهران‌حاضر گردید و در آنجا در میان هزارو دویست‌تن از پیروان حود قرارگرفت و دستور داد درها را بستند و همه‌گونه ارتباط خود را با شهر قطع کرد اما دیر زمانی در آنجا توقف ننمود و در آستانهٔ حضرت عبدالعظیم‌بست نشست،عده‌ای از سواران شاهسوند او را تا آنجا تعقیب کردند .

در آن‌ضمن پایتخت گرفتارآشفتگی بسیار شد و خشم عامه‌متوجه مأموران‌ودارو دسته صدراعظم بود،جاده‌های اطراف تهران برای عبور و مرور امن نبود ولی امام جمعه اهالی را به اعاده نظم ترغیب کرد و پس از چندی مساعی او نتیجه بخشید،متنفذان نیز زمام حکومت را

بدست گرفتند ، هریک از اعضای شوری بدلخواه خود دستور صادر می کرد و هرکدام هم بمحض ورود شاه به پایتخت مترصد احراز مقام صدارت بود. ملکه مادرشاه رئیس شوری شد و وی در آن وضع بسیار بغرنج خود را شخصی صاحب رأی و برازنده نشان داد - صفاتی که در زنان شرقی نادر است . .

در این موقع در ایران دو دسته مهم بودند یکی جمعیت آذربایجانیها و دیگری طرفداران آصف‌الدوله. مادرشاه را بآسانی متقاعد کردند که برکناری نفرات دسته دوم از همکاری با دولت خارج از امکان است پس علیا حضرت سران ایشان را دعوت کرد که درجلسات شوری حاضر شوند و در حل و فصل امور مملکت شرکت جویند . علیاحضرت رؤسا و نمایندگیهای سیاسی خارجی را بحضور میپذیرفت و در ضمن اظهار امتنان از طرف پسر خود برای حمایتی که از منظوراو کرده بودند آمادگی خود را جهت توجه به اندرزهای دوستانه آنها اعلام میداشت. یکی‌از بانفوذترین نجبای ایران یعنی میرزا آقاخان وابسته بدسته. آصف‌الدوله بود که سابقاً مقام وزارت جنگ داشت ولی بتحریک حاجی‌میرزاآقاسی پس از آنکه او را زدند و مجروح کردند از تهران طرد شد. درین هنگام او بجلو یکی از دروازه‌های شهر آمد و از کاردار سفارت انگلیس تقاضا کرد که باواجازه‌ورود بشهر بدهد. مادرشاه از بازگشت مرد مطرود استقبال کرد و خوش‌آمدی که مردم در حین عبور وی از بازار بمقصد قصر همایونی نشان دادند حاکی از این بود که یا او مورد علاقه اهالی می‌باشد و یا آنکه دسته آذربایجانی که وی یکی از مخالفان آنها بشمار میرفته‌مورد نفرت‌مردم‌اند .

انتشار خبر وفات شاه فقط در تهران‌موجب بی‌نظمی نشد، جاده‌ها

از هر سمت کمینگاه دزدان گردید و در واقع ارتباط خارج با پایتخت غیر ممکن شد،سکنه چند شهر فرصت را مغتنم شمرده حکام جفا پیشه خود را بقتل رسانیدند. اصفهان هماهنگ با کرمان و شیراز و شهرهای دیگر صحنهٔ تجاوزات غیر قانونی گشت، کشمکشی بین پادگان و بعضی از سکنهٔ اصفهان اتفاق افتاد که به قتل یکی از نواب حاکم آنجامنجر شد. محرکان این واقعه که در ملاءعام در مسجد زیر نظر حجةالاسلام صورت گرفت علی رغم مقامات رسمی آشکارا بکار خود ادامه دادند .

امام جمعه ابتدادر فرو نشاندن طغیان تلاشی ننمود ولی موقعیکه از وی استمداد کردند بیاری حاکم که قوای امدادی هم برای کمک او رسیده بودند برخاست،نفرات دولتی به شورشیها حمله بردند و با مقاومت شدیدی که نموده بودند آنها زا از شهر بیرون راندند .

شهر یزد نیز با انتشار خبرمرگ محمدشاه دچار اغتشاش شد حاکم که مردی سختگیر بود و محبوبیتی نداشت خود را از طرف قسمتی از اهالی که سردسته آشوبگران بودند محصور یافت و بعد از آنکه بیهوده کوشید که از محل اقامت خود دفاع نماید ناگزیر به ارگ شهر پناه برد. در آنجا وی و چند تن از همراهانش دچار قحطی آذوقه شدند ولی بوسیله چهار امریه نه فقط توانستند چند روزی استقامت نمایندبلکه موجب زحمت اهالی شهر نیز شدند . سرانجام گرسنگی آنها را و ادار کرد که به مذاکره پردازندو درباره بعضی از امور با مردم توافق نمایند که به آنها آذوقه و مرکوب برای تخلیه محل بدهند ، اما بمحض اینکه آذوقه و وسایل وارد ارگ شد حاکم دروازه‌ها را بست و از اجرای شرایطی که توافق کرده بود امتناع ورزید. شترها وقاطرها را برای تأمین خوراك نفرات کشتند و همراهان حاکم از اینکه با تردستی بیشتری

سکنهٔ شهر را گول زده بودند فخر می کردند و از قرار معلوم هردوطرف در نیرنگ،حریف یکدیگر بودند چون مدافعان ارگ متوجه شدند که در معامله اخیر تمام منفعت هم با طرف ایشان نبوده و در واقع مشاهده کردند نانی را که دریافت داشته‌اند زهرآلود می‌باشد و درصدد برآمدند این تجاوز نسبت به جان خود را با گلوله‌باران کردن شهر تلافی کنند و چون اهالی توپخانه نداشتند نتوانستند از عهده جواب برآیند. بعد از کشف این تقلب‌های متقابل جای تعجب است که باز مذاکره راآغاز کردند. چون ایرانی هر اندازه تجربه تقلب از ناحیهٔ هموطنان خود داشته باشد در ترغیب او جهت ابراز اعتماد بعدی نسبت به همدیگر تأثیرنمی‌بخشد .توضیح این حقیقت خاص و انکار ناپذیر در موردمزبور نیک آشکاراست. حس خودخواهی در سیرت ایرانی قوی‌تر از خدعه و نیرنگ است ایرانی خیال میکند در میان تمام مخلوقات خداوندی به تنهایی آنقدر زیرك است که میتواند سیرت کسانی را که باآنها سروکار دارد کشف نماید و مقاصد باطنی افرادی را که طرف اوست پیش‌بینی کند. بنابراین باوجود تجربه مکرر پیوسته آماده است که به قولها و امتناع ها وسوگندهای هموطنان خود اعتماد نماید. باری حاکم باب مذاکره مجدد را بااهل‌شهر افتتاح کرد و چون‌اظهارات او باگلوله های توپ توأم بود متوجه شدکه سکنهٔ شهر حاضر به تسلیم‌اند و موافقند که اوبدون صدمه کنار برود. امادرهمین حین‌مذاکرات، افرادی به کمک‌اورسیدند وتوانست ارگ‌را ترك کند ودرشهر ظاهرشود، چندنفری ازآشوبگران‌رادستگیر کردندولی‌پس ازچندی‌فقط سران‌آنهارا ازبین‌بردند .

وضع راهها در ولایت یزد بسیار خطرناك و مایه زحمت‌کلی جامعه بازرگانان آنجا شده بود در ظرف بالغ بر دوماه هزاروپانصد رأس

حیوان باربر را با بارآنها در حین رفت‌وآمد به‌کرسی ولایت دزدیده یا توقیف کرده بودند و جای تعجب نبود که تجار رفته‌رفته شهامت کار را از دست دادند و آشکارا از ترك کشوری که در آنجا دارائی آنها از حداقل حمایت بهره‌مند بود گفتگو می‌کردند .

شهرقزوین چهارده سال زندان سیف‌الملك‌میرزا پسرظل‌السلطان شد که مدعی تخت‌وتاج محمد شاه شده بود در این موقع امیرزاده ناگهان در رأس عده‌ای سوار در سی‌وشش میلی تهران ظاهر شد ونزد سران قبیله‌های سرگردان آن حدود اعلامیه‌ای فرستاد که زیر بیرق‌او جمع و مانع جلوس ناصرالدین‌شاه‌بشوند ولی‌یگانه بهرهٔ‌این‌مدعی‌فرومایه قدرت پادشاهی دستبرد مبلغ سه‌هزارو پانصد دوکا از پیك سیاسی سفارت روس بود. نفرات او زود تارومار شدند و خود او را هم طایفهٔ افشار دستگیر کردند و طناب بسته به تهران منتقل ساختند .

ولی خطرناکترین مخالفی راکه شاه جوان می‌باید از میان بر دارد چنانکه پیش‌بینی هم میشد فرزند دلاور اللهیارخان‌بود. چند تن ازطرفدارانش درصحن مسجد متحصن شدند، نوکران والی خراسان که سخت بغیرت آمده بودند خواستند آنها را از اماکن مقدس بیرون کنند وگرنه ایشانرا برمزارامام بقتل‌برسانند. این گفته‌های کفرآمیزاحساسات مجتهدان و زایران را تحریک نمود و از مردم استمداد کردند که بقعه امام رااز بیحرمتی مصون دارند. این تقاضا بی‌اثر نبود و سکنهٔ مشهد سربازان بیدین را از آستانه بیرون راندند و از آن لحظه حامی سالارشدند و بمحض اطلاع از مرگ شاه،سردار مزبور در تصرف مشهد تأخیری ننمود و والی را ناگزیر ساخت که به ارگ شهر پناه جوید .

در فاصلهٔ بین وفات محمدشاه و ورود پسرش به پایتخت شهر

تهران مرکز تحریکات و دسیسه های متضاد شد، خیلی ازکسان پی در پی درتکاپو بودند و ازهیچ اقدامی بوسیله افرادجاه طلب وفرومایه برای بیچارگی کسانی که ممکن بودمورداعتمادشاه واقع شوندفروگذارنکردند. یکی از روحانیان، بنام نصرالله در این موقع رئیس دستهٔ آذربایجانیها بود و چون وی تاحدی مورد اعتماد طرفداران آصف الدوله بود بسیاری ازکسان گمان میکردند که متناسب ترین شخص برای اشغال مسند صدارت است ولی شاه وزیراعظم خود راانتخاب کرده بود. در. ۲۰ اکتبر ۱۸۴۸ اعلیحضرت آشکارا به پایتخت ورود فرمود و نیمه شب همان روز بنام پادشاه ایران تاجگذاری کرد. ناصرالدین میرزا ارشدفرزندان محمدشاه مرحوم ومهدعلیا دخترقاسم خان قاجار مادرش بود . در این موقع سن وی شانزده سال بود و از لحاظ رشد قریحه و استعداد فکری چندان مزیتی نداشت ولی با فطانت بسیار مردی را از تبریز همراه آورد که صفات ضروری صدراعظمی ایران راکاملاً حائز بوده .

میرزاتقی خان که در این موقع مقام امیر نظامی یا فرماندهی قوای ایران را داشت مقام خود راکاملاً درسایهٔ استعداد و خدمات خویش بدست آورده بود. وی بطورکلی جنساً شخصی غیر از هموطنان دیگر خود بود بلیساریوس بر رومیهای منحط بیش از آنچه امیر نظام بر هموطنانش که جانشین مدعیان " آخرین سرداران رومی " بودند فائق نیامده بود، رویهمرفته نمیتوان گفت نسل ایرانیان جدید عقیم شده چون توانسته است در دوران اخیر مردی نظیر امیر نظام بوجودآورد. فراهان نزدیک سلطان آباد عراق این سرافرازی را داشته که زادگاه وی باشد تا از میان تمام سیاستمداران و فرماندارانی که نامشان در تاریخ ایران آمده است مصداق تدقیق کسی مانند دیوژن وکاملاً سزاوار عنوان

«والاترین مخلوق خدا »که مرد شریف باشد محسوب گردد .

پدر میرزاتقی‌خان در زندگی شغلی حقیر داشت و از پیشه‌آشپزی بپایهٔ مباشرت خانوادگی قائم‌مقام نخست‌وزیر محمدشاه رسید. پسر او دراوان جوانی بخدمت فرمانده‌قوای ایران وارد شد و باتفاق فرماندهٔ مزبور در معیت هیاتی که بریاست خسرو میرزا بمناسبت قتل گریبایدف به سن‌پترزبورگ فرستاده‌شده بودند عزیمت نمود. در بازگشت به ایران که تنها مسافرت او به اروپا بود گماشتهٔ فرمانده قوا در مدارج اجتماعی به ترقی نایل آمد و ازکار نوکری به شغل میرزایی رسید سپس بدرجه خانی ارتقا یافت و در موقع وفات ارباب خود وزیرلشکر آذربایجان‌شد و بواسطهٔ پیش‌آمد ناخوشی مشیرالدوله که نمایندهٔ مختار ایران در مذاکرات ارضروم بود برای تسویهٔ اختلافات بین ایران و ترکیه‌مأمور گشت. میرزا تقی‌خان بعنوان نمایندگی از طرف ایران تعیین گردید و گفته‌اند که در میان‌مأموران اعزامی ایران ، ترکیه، روسیه وانگلستان که در آن موقع به ارضروم رفته بودند وی از همه آنها جالبتر بشمار میرفت و هیچ قابل مقایسه با دیگران نبود .

میرزا تقی‌خان در طی‌اقامت خویش در آن شهر فرصتی بدست آورد که نتایج اجرای " تنظیمات " را در قلمرو سلطان مشاهده‌نماید. در مراجعت به تهران باو دستور دادند باولیعهد که والی آذربایجان شده بود به تبریز برود. بااین ترتیب سهم عمده‌ای از امور حکومت مهمترین ایالت‌ایران‌بعهدهٔ‌او افتاد. از تبریزوی‌همراه‌شاه جدید به‌تهران رفت‌ودرطی‌راه‌ازطرف‌شاه‌مقام‌صدارت ایران باو تفویض گردید . گفته‌اند در صحت آن اطمینان ندارم - میرزا تقی‌خان از سالهای جوانی گفته‌بود که‌اگر تا نیمهٔ عمر برسد تردید ندارد که بمقام صدارت کشور خویش

خواهد رسید ولی در هر حال‌از یاد آوری این مطلب نیزدستخوش نگرانی میشده چون هریک از دو پادشاه قبلی قاجار صدراعظم خود را کشته بودند بنابراین وقتیکه این‌مقام باو پیشنهاد شد در صدد برآمد که صلاح رابرجاه‌طلبی ترجیح دهد و از قبول عنوان‌صدارت که‌معمولاً به نخست‌وزیر میداده‌اند امتناع ورزد و در عوض، مقام پائین‌ترامیرنظام را حفظ کند.

موقعی که وزیر جدید بزمامداری ایران رسید تمام قسمتهای مملکت را گرفتار آشفتگی یافت‌ولی‌وی کسی نبود که‌از مشکلات دچار واهمه شود و باشهامت بسیار کوشید همه‌قسمتهای دستگاه مملکتی را اصلاح و راه تقلب‌های گوناگون و از جمله خرید و فروش مقامات‌رسمی را سد کند و بیدرنگ برای اصلاح وضع لشکر اقدام کرد، طبقهٔ روستایی را از زیر فشار ظلم و اجحافی که بدان دچار بودند نجات بخشید وتمام سیستمهای مالی مملکت را تغییر داد. در ابتدای‌حکومت امیر این‌نکته خاطر نشان میشد که نباید به قول وگفته‌های او اعتماد چندان نمود چون بهرصورت‌اونیزیکی از افراد ایرانی بود ولی وزیر در هر موردی درست برطبق مقصود خود عمل‌میکرد و اگر تمام اقدامات او قرین توفیق نشده باشد باید آنرا به‌یاری محدود و همکاری اندکی که از ناحیهٔ دیگران دیده است نسبت داد نه بواسطهٔ نقصان فطانت یافقدان پشتکار شخصی. وی بآسانی به انجام دادن امری قول نمیداد ولی موقعی‌هم که بعمل کردن کاری قول میداد اجرای آن تردید پذیر نبود. مأموریتی که امیردرپیش داشته بسیار سنگین بود، ایالت‌خراسان برضد شاه قیام کرده‌بود اگر اقدامات دولت جدید مؤثر واقع نمیگردید اغتشاش از دنبال آن فرا میرسید. در این هنگام آشکارا پیش بینی

میکردند که دورهٔ حکومت قاجار بزودی سپری و ایران تجزیه خواهد شد. خوشبختانه این پیش گوئی شوم تحقق نیافت وبواسطهٔ انتقال حاجی میرزا آقاسی به کربلا که در نتیجه قوم و خویش پرستی و بداداره کردن امور حکومت، موجب آشفتگی عمومی شده بود فکر مردم راحت شد همان کسی که طغیان خراسان را نتوانسته بود از بین ببرد. حمزه میرزا که فقط سه هزار تن سرباز پیاده آذربایجانی در ارگ شهر همراه داشت نتوانست برضد سالار که پانزده تن در اختیار داشت و نیروی او بواسطه رسیدن نفرات کمکی از نواحی مختلف خراسان تقویت شده بود اقدام مؤثری بکند. تمام سران این ایالت باستثنای یکی دو تن در صف شورشیان در آمدند و احساسات مردم نسبت به سالار دلیر و مودب گفته بودند که تقریباً بپایهٔ ستایش رسید. ازطرف دیگر یار محمدخان هرات در این موقع بعزم کمک شاهزاده والی محصور با دوهزار سوار افغانی وتدارك کلی به مشهد آمد، اگر علتی برای این امر باید ذکر شود دلیل آن غیر از علاقهٔ باطنی اهل شرق بدخالت در آشوبگری، قول معوق حاکم خراسان در دادن بیست قطعه توپ ومقدار زیادی تفنگ به امیرهرات و بعلاوه تسلیم دو نقطه در سرحد خراسان بوده است مشروط بر آنکه امیر در خاموش کردن شورش مشهد او را کمک کرده باشد. پس از چندی زدوخورد، نیروی مشترك امیر هرات وحمزه میرزا پی بردند که نتوانسته‌اند به پیشرفت چندانی نایل آیند پس برای خاتمه جنگ و جدال مذاکره را شروع کردند. جعفرقلی‌خان بجنورد که تا این موقع در دستگاه امیر هرات توقیف بود از جانب سرانی که با او به نزاع برخاسته بودند نزد سالار رفت ولی این رئیس طایفه نامناسب‌ترین نماینده‌ای بود که میتوانستند انتخاب کنند زیراوی در آتش انتقامجویی

از یار محمدخان و قوای او که وی را دیر زمانی علی‌رغم آداب‌مهمان نوازی باز داشت کرده‌بودند میسوخت‌و بدسته دوست خود سالارپیوست و از بازگشت به اردوگاه دشمن امتناع ورزید. حال سردار افغانی توجه خودرا به‌عده سواری که برای خرابی ناحیه سرحدی هرات فرستاده شده بود معطوف ساخت شاهزاده والی خراسان ناگزیر شد ارگ شهرمشهد را تخلیه و بطرف مرز افغانستان عقب‌نشینی کند.

امیرنظام لشکری در حدود شش‌هزار تن پیاده از تهران برای کمک والی‌خراسان فرستاد، سلطان مراد میرزا که فرماندهٔ این‌قوا بود شهرسبزوار را محاصره کرد. دفاع این شهر برعهده فرزند جوان سالار بوده ولی سبزوارمقاومت‌نمود و بزودی محاصره ازبین رفت. سلطان‌مراد میرزا غافل ازآنکه محل مستحکمی را در پشت سرخود باقی بگذارد روانه قوچان شد و در راه چندین ده را غارت کرد و آذوقه فراوانی‌برای نفرات خود فراهم نمود و بعضی از سران مهم زیر بیرق او گرد آمدندو بوسیلهٔ دوستان این‌حضرات،سعی کرد بااهالی‌مشهد ارتباط ایجاد کند. برادر او حمزه میرزا در این موقع در ببست‌و چهار میلی هرات اردوگاه داشت، سالار همکاری بعضی از متحدین خود را که کمک آنها برای پیشرفت منظورش تأثیربسیار داشت از دست داد. سران مازندران‌بواسطهٔ سیاست زننده حاجی میرزا آقاسی برضد دولت شاه به مخالفت و بلکه شورش برخاستند اما باضمانت وزیر مختار انگلیس در دربارکه جان ایشان در امان خواهدبو،دبرطبق درخواست خودشان و تمایل شاه‌آنها بدون تأخیر به دربار آمدند و مورد استقبال‌لطف‌آمیزی واقع شدند.

در حالیکه خراسان هنوز وضعی‌مغشوش داشت اقدامات مربوط به بهبود وضع قسمتهای دیگر ایران در هر مرحله بامشکلات تقریباًحل

ناشدنی روبرو میگردید،امیر نظام از دوروئی و فرومایگی همه‌درباریان اطلاع کامل داشت و تامدتی نتوانست بااطمینان خاطر کسی را برای همکاری در رفع تقلبات‌و استقرار حکومتی قرین عدل و دادانتخاب کند. ولی خود امیر همانقدرکه وجداناً عزم خدمتگزاری داشته با زحمت بسیار روزها و هفته‌ها از صبح زود تا دیرگاه شب در پیشرفت‌والاترین خدمتی که ممکن است نصیب کسی بشود کار میکرد و از مشکلاتی که در راه خود داشت‌و تحریکاتی که ناگزیر از رفع آنها بود درمانده ودلسرد نمیشد.امیر مورد اعتماد بی‌پایان شاه بود که بدون آن انجام دادن هیچ کاری امکان نداشت ولی او برای جلب همکاری کسی که بعد از خودش حداعلای نفوذ را در ذهن شاه جوان داشت توفیق بدست‌نیاورد. درسرزمینی که از شاه تا طبقات پائین هرفردی به‌اطرافیان خود ظنین است فقط یک‌تن وجود داشته که در هرصورت برای شاه با اطمینان خاطر، مشاوری حقیقی و یاری صمیمی‌بشمار میرفته است.وضع و نفوذ ملکه مادر ارتباط کامل باهستی و توفیق شاه داشته بنابراین به اندرزهای او بدون‌سوءظن یاناشکیبائی گوش میداده است. انسان‌بآسانی پی نمیبرد که چه علت‌هایی مانع از ابراز اعتماد ملکه مادر به امیرنظام شد،ممکن است وی از نتیجه اقدامات اصلاحی که وزیر اراده داشت‌آنها را انجام دهد و تأثیر آن اقدامات درمیان سران خودخواه ایرانی‌نگران شده‌باشدو شاید هم‌او رااقناع کرده بودند که‌امکان نداشت‌نجبای‌دیرین کشور زیر بار قوانینی بروند که بوسیلهٔ فردی فاقد نسب خانوادگی‌وضع گردیده‌بود.در نتیجه‌تخت‌وتاج فرزندش در مخاطره بود و شایدهم‌رویه علیا حضرت مبتنی بر علتی کوچک‌تر یعنی حسادت از نفوذی بوده که امیر در فکر پادشاه داشته است،ولی بهر دلیلی که متصور بود مادر شاه

نیز نفوذ خود را برضد امیر بکار انداخت و باعده زیادی ازمتنفذان و اشخاص ناراضی که در نتیجهٔ اقدامات امیر مداخل غیرقانونی ایشان از میان رفته بود همداستان شد. اما در ابتدا این تحریکات اثری در ذهن شاه نکرد واگر او فقط از رأی خود پیروی میکرد شاید امیر میتوانسته ایران را مدتی از وضع آشفته‌ای که همواره بدان دچار بوده است نجات بخشد .

ولی نباید تصور کرد که امیر یکه و تنها قادر بوده سیرت وصفات همه ملت ایران را تغییر بدهد و یا میتوانسته از عهدهٔ اثراتی برآید که باتأثیر اقلیم،عادات مذهبی تؤام بوده است وی شاید میتوانسته در دورهٔ حیات خوددرین مورد تأثیر کلی بنمایدولی جای تردیدبسیار بود که زمامدار بعدی در دستگاه حکومت شاه به پیروی از اقدامات اصلاحی امیر علاقه ای میداشته و بنابراین در هر حال ایران بوضع ناهنجار تمام کشورهای اسلامی که تابع اصلاحات خارجی نبوده‌اند گرفتار میآمده است .

سبک حکومت امیر از روی تجربه نافع‌ترین طریقه بحال مردم شرقی بوده است یعنی حکومت‌قرین اقتدار که تؤام باافکار روشن واصلاحات باشد. وی هرگز ادعا نکرده‌است که در پی تربیت‌مردم یا بفکرپی‌بردن به تمایلات ایشان بوده است و اعتراف میکرد که دنبال تأمین رفاه حال و جلوگیری از امیال ناروای آنها بوده است ولی وزیر هدفی‌بسیار عالی‌تر داشته و میخواسته است اثر اقداماتش پایدار بماند و توفیق رویه او لااقل تغییر کلی‌در اخلاق و رفتار ایرانیان ایجاد میکرده‌است . اولین فکری که با شنیدن نام ایران در ذهن مرد هوشمند پیدا میشود طرز پر طمطراق و سنگینی است که در ظرف دوهزارسال آثار شعرا و تاریخ نویسان سرزمین آتش پرستان در ترکیب سیرت ایرانی پدیدآورده

است،امیرنظام تصمیم گرفت عبارات والفاظ بیمعنی و نفرت‌انگیزی را که فقط شایسته بندگان وانگل‌ها است از میان ببرد،ازینرو دستخطی صادر ودر عریضه‌ها و اوراق رسمی در خطاب‌باو استعمال بیش ازیک عنوان خاص « جناب » را ممنوع کردو هر فردی‌از طبقه پابین‌تر راباید متناسباً باعنوان سبک‌تری خطاب نمود.مردم از شنیدن این موضوع که وزیری از پذیرفتن عناوین تملق‌آمیز روگردان بوده متحیر شدند ولی فرمان او را اطاعت نمودند و شاید نفرات کمی از فقدان این‌اصطلاحات پرآب و تاب و بیمعنی که گوششان از دیرزمانی بآن عادت کرده بود ابراز تأسف کردند .

تباهی اخلاقی و بیصفتی ایرانی بدبختانه ضرب‌المثل است وامیر نظام برای ریشه کن کردن این مفاسد دیرین از رگ و خون هموطنان خود هیچ تردیدی ننمود،در از بین بردن حمامهای عمومی تهران که مرکز فسق‌و هرزگی شده بودند و در مجازات کسانی که از این راه منافع میبردند تا خیری روانداشت .

از تمام صفاتی که سیرت ایرانی را تشکیل میدهد و بعد از خودخواهی بیحدوحساب درمیان‌آنهارواج بسیار حاصل کرده است‌حرص پایدار درکسب مال و جمع ثروت از راه غیر حلال‌است. کلمهٔ‌مداخل که برای آن ترجمهٔ متناسب نمیتوان یافت در گوش ایرانی اثرمطبوعی دارد که فهم‌آن برای‌فردی غیر ایرانی آسان نیست. مداخل یعنی‌آنچه انسان بوسیلهٔ رشوه از راه تقلب وکلاهبرداری و وسایل ناپسند دیگر تحصیل کند. هر مأمور ایرانی بیشتر دنبال مداخل است نه درپی مزد و مزدی راکه بعنوان مقرری دریافت میدارد وسیلهٔ کافی برای ابراز هنر و استعدادی که بیشتر ایرانیهابحد اعلی دارند یعنی برای‌خودنمایی

و ریاکاری و بلند پروازی و زورگویی فراهم نمیسازد و بنابراین مقامی که درآمد محدودی دارد و فرصت تحصیل مداخل پیش نمیآورد از لحاظ ایرانیان شغل و سمت ناچیزی محسوب میشود. امیر نظام که به هیچوجه در مظان رشوه گیری نبود عزم خود را جزم کرد که رویهٔ رشوه خواری تام و تمامی را که در پیرامون خود میدیده است از بین ببرد ورفته رفته توانست در جلوگیری از فساد به اقدامات مؤثری پردازد ولی کار دیگری را که بر عهده گرفته بود بیش از حد طاقت پشتکار واقتدار وی بوده است وآن موضوع دسته بازی است دسته بازی یافرقه بازی رادر ایران اصولاً بوسیله نمایشهای هرساله وتعزیه های راجع به مصیبت ها و شهادت امام حسین عده ای پا برجانگاه میدارند. در طی ماه محرم تمام سکنهٔ سراسر شمال ایران تاسرحد جنون تحریک و تهییج میشوند، باآنکه سران عمده اسلامی معتقدند که این دسته بازی و تعزیه درخورشأن اصحاب حضرت محمد نیست . امیرنظام کوشید که در این مورد ازنفوذ مقامات روحانی بهره مند و مانع مراسم تعصب بازی مانند تعزیهٔ ایرانیان بشود . شیعه های عراق و آذربایجان برسم سالیانهٔ عزاداری بقدری علاقه داشته اند که بآسانی به منع آن تسلیم نشده اند و امیر بااکراه تمام ناگزیر شد که اجازهٔ دوام آنرا صادر کند .

بزودی پس از ورود شاه به پایتخت هیاتی سلطنتی مأمور شد که بوضع مالی مملکت رسیدگی و برای استحضار همایونی بیانیه ای حاوی درآمدها و مخارج کشور تهیه نماید. در این موقع هزینه خیلی بیشتراز عایدات بود و بنظر میرسد که یکی از وسایل جلب قلوب، مرسوم حاجی میرزا آقاسی آن بوده که بندرت به تقاضاهای مستمری پاسخ منفی میداده و بلکه هیچوقت عریضه های تفویض وجه یا برقراری مستمری رارد

نمیکرده،وی بطور کلی فقط به افراد طایفه خود وجه نقد پرداخت‌میکرد و اما عادت داشت که امریه‌های دولتی دراین باب به مقامات مختلف حکومت‌های ایالتی صادر نماید و گفته‌اند که‌وی بهیچوجه‌توقع‌نداشته که بآن دستورها ترتیب اثری داده شود، استنباط‌فرمانداران نیز جزاین نبوده است.در نتیجه‌امریه‌های مزبور بندرت اجرا میشد و یااصلابمرحله اجرا نمیرسید. التفات‌بذل وبخشش نصیب حاجی وبدنامی نکول‌دامنگیر حکام میگردید.نتیجه این رویه جلب قلوب که کاملاً شرقی است آن شد که امیرنظام عهده دار مبالغ هنگفتی ازدیون دولت گردید وی می باید یادیون مزبور را پرداخت کند و یابواسطهٔ رد کردن حواله‌های وزیر سابق لطمه به اعتبار شاه وارد سازد.بیشتر ایرانیان ترجیح میدادند که از انجام دادن هریک ازدو ترتیب‌فوق شانه‌خالی نموده دست‌آویز ماهرانه‌ای فراهم سازند و از مناقب امیر بوده که با شهامت تمام‌برفع مشکلات آن کار بپردازد. شاید هیچ‌مستوفی دچار وضع دشوارترازآنچه میرزاتقی‌خان در ابتدای سال ١٨٤٩ بدان گرفتار شده‌بود هرگزنشده باشد .

پس از جلوس شاه هیچگونه وجهی بخزانه دولت نرسید ازطرف دیگر بار مخارج بسیار سنگین شد لشکری که در میدان جنگ خراسان بودند برای تأمین وضع خود کاملا به کمک حکومت مرکزی اتکا داشتند و دولت هم فاقد اعتبار لازم بوده که یگانه وسیلهٔ اطمینان و استقرار بشمار میرفته است.علاوه بر اشکالات مالی که برفع آنهاناگزیر بودند مایهٔ تصدیعی که موجب نگرانی شد اقدام به آزردگی‌وکسر درآمد و مال آن همه افراد بانفوذ و بی‌بندوبار یعنی سرهنگ‌هایی بود که لباس و پول بعنوان افواجی دریافت میکردند که وجود خارجی

نداشته‌اند. گارد همایونی در زمان فتحعلی‌شاه گروهانی کافی مرکب از ششصد سوار بود، در دوره نوادهٔ پادشاه مزبور عده آن روی کاغذ به چهار هزار تن رسید و در موقع احضار فقط سیصدتن بودند وضع دستگاه های کشور کاملاً مانند وضع و حال لشکری بود عده کثیری ازحق مستمری سرشار که حاجی میرزاآقاسی برقرار کرده بود برخوردار بودند بی‌آنکه این مستمریها بمناسبت کمترین خدمت از ناحیه افراد باشد و بسیاری از این مستمری بگیرها از طبقات روحانیان و متنفذان بودند که ناگزیر انصراف ایشان از دریافت آن وجوهات دشوارتر بود. باوجود این امیر با استقامت رأی برای کاستن هزینه دولت و قطع یا کم کردن مستمری‌های ملاها و شاهزادگان عاطل اقدام کرد. از لحاظ ایرانیان غیر عادی‌ترین و دور از انتظارترین رویه او این بوده که بهیچوجه برشوه گرفتن اعتنایی نداشته است و چون وضع وحال این بوده وجهی را که او از دریافت آن امتناع مینموده صرف غرضرانی نسبت بوی و مزاحمت او میگردید شاه در برابر تحریکاتی که نزد او برای برکناری امیرنظام میکردند استقامت مینمود. اعلیحضرت حتی در صدد برآمد که علی‌رغم میل مادر خودو تمام منسوبانش یگانه‌دختر اورا به وزیر بدهدبنابراین متنفذان ناراضی که از تحریک شاه در عزل امیر مأیوس شده بودند برای انفصال او به موجبات دیگری متوسل شدند.

در این موقع در ارگ تهران بالغ بر دوهزاروپانصدتن سرباز متعلق به تیپ آذربایجان بودند، این افراد را با دادن رشوه وادار به طغیان و خواستار قتل صدراعظم نمودند. در ۱۱ مارس ۱۸٤۹ پادگان ارگ تهران از اطاعت امر فرماندهان خود امتناع ورزیدند و بسمت خانه امیرنظام حرکت کردند و در جلو خانه او بافریاد ناسزا پرداخت

مواجب عقب افتاده خود را درخواست کردند ولی آنها را به مراجعت در قرارگاه خود تشویق نمودند و قول دادند تا روز بعدشکایت آنها رسیدگی و اگر موضوع حقیقت داشت جبران شود. روز بعد نفرات مزبور بی‌اسلحه‌از پادگان خارج گردیدندوبا افراد گارد صدراعظم‌مواجه شدند که بسمت جمعیت‌آشوبگر تیراندازی کردند که در نتیجه آن‌نفرات مبهوت برای گرفتن اسلحه بطرف سربازخانه شتافتند و جمعاً مراجعت کردند و فریاد انتقام برضد امیرمیکشیدند. در این میانه وزیر دخالت دوستانه کاردار سفارت انگلیس را خواستار شد،این افسر سابقاًدرخدمت لشکر ایران بوده و آشوبگران بگفته‌اوگوش دادند ولی مساعی اوبرای از بین بردن طغیان تأثیر قطعی نبخشید.

سربازان عصبانی متفقاً عزل امیر یاقتل او را تقاضا داشتند ودیگر سخنی از پرداخت حقوق عقب افتاده درمیان نبود. شاه در ابتدای امر وسایل کافی برای خاموش کردن طغیان نداشت و چنین بنظر میرسید که ممکن بود مجبور به تسلیم ویافشار خطرناك گروهی مسلح بشود. در این وضع بغرنج صدراعظم داوطلب کناره‌گیری از مقام صدارت شد و فوری ارگ تهران را ترك و در خانه میرزا آقاخان منزل کرد که خدماتش در این مورد اورا مشمول اعتماد کامل‌شاه‌وامیرنظام‌ساخت.

در این وضع و حال حمایت یکی از نجبای عمده قدیمی ایران از داماد بی نسب شاه ارزش فراوان داشت ولی دولت را تابع قید سنگین‌تری دربرابر امام جمعه تهران قرار داد. این وجود عالیجاه‌نفوذ بسیاری درمیان مردم داشت و بدستور او دکانهای بازار وکاروانسراها رابستند و برای استقامت در مقابل سربازان شورشی مسلح شدند. سکنهٔ شهر که بهیجان آمده بودند باتأیید شاه و وزیر ،مشمول اندرز و دعای

امام جمعه شدند، سفارتخانه های خارجی نیزباطناً از آنها حمایت کامل مینمودند این عده برای سربازانی بی افسر قدرت مهیبی بشمارمیرفتند و همینکه یکی از دسته ها بسر خدمت رفت نتیجهٔ طغیان مزبور دیگر جای تردید نبود. ازنفرات تقاضا شدکه ازگفتار آن افسر انگلیسی که زیر دست او تعلیم یافته بودند سرباز نزنند. بااین ترتیب خطری که متوجه دولت شده بود از بین رفت و امیر نظام بی‌سروصدا برای انجام دادن امور صدارت به محل کار خود مراجعت کرد . درهمین اوان به واسطهٔ کناره گیری جعفرقلی‌خان سردار بجنورد ضربت قاطعی بشورشیان خراسان رسید،سردسته مزبور باسالار اختلاف‌پیدا کرد و در نتیجه‌فرصت رامغتنم‌شمرده‌ازشاه‌التماس‌عفونمودامیربشرطی باآن‌موافقت کرد که‌سردار بخدمت‌خودبازگرددودر ورود به‌تهران برطبق‌قولی که باو داده بودند مورد استقبال واقع گردید .

در این موقع قلعهٔ سبزوار به لشکر شاه تسلیم شد اما بواسطهٔ بدرفتاریهایی که سربازان شاه درآن شهر مرتکب شده بودند اهالی‌مشهد راکه تمایل به پیروی از رویه سکنه‌سبزوار داشتندازآن کاربازداشت. درهمین وقت حاکمی ترك ازاغتشاشی که درسراسر ایران وجودداشت سوءاستفاده نمود و منطقهٔ مرزی قطور را برخلاف متن قراردادی که‌بین ایران و عثمانی در ارضروم امضاشده بود تصرف کرد وباوجوداعتراضات دولت عثمانی در تصرف قطور پافشاری نمود .

تا موقعیکه سرنوشت خراسان روشن نمیشد امکان نداشت بتوان گفت که اقتدارشاه یا وضع وزیر او قرین اطمینان باشد و خیلی‌بعد ازآن تاریخ حاکم اصفهان توانست شورشی راکه درآنجا بروزکرده بود خاموش کند ولی در همان موقع سردار بمپور در بلوچستان فرصت

را غنیمت دانسته علم طغیان بر افراشت. دولت نیروی نظامی در رودبار برای مقابله با او فراهم ساخت ولی بدواً ترجیح داد که باسردسته شورشی از راه مذاکره وارد شود. این رویه مدارا نتیجه نداد و قوای دولتی بمپور را تصرف کردند. بمپور دویست و چهل میل از رودبار فاصله دارد و دو سوم این راه در ناحیه بیابان خالی از سکنه است در این موقع بود که از طرف شاهزاده والی کرمان بدولت شاه پیشنهادشد که بر ایالت سیستان بتازند تا مانع غارتگری بلوچ ها در حدود یزد و کرمان شوند. بعضی از خانهای سیستان در آن اواخر از شاهزاده مزبور بمنظور تأمین تفوق در ولایت اجدادی خود استمداد نموده بودند، بلوچ های سیستان رفته رفته بر افرادی که در آنجا اقامت طولانی تری داشتند و میان خود دچار تفرقه بودند برتری مییافتند.

طایفهٔ کیانی سیستان که لاف میزدند از پادشاهان باستانی ایران نسب میبردند مدتهای مدید فرمانروای آن حدود بودند ولی این طایفه را اقوام دیگری که برضد آنها همدست شده بودند از جلال آباد طرد کردند. رئیس یکی از این طوایف که از تیرهٔ بلوچ نبود سربندی نام در این موقع از همه بیشتر در سیستان نفوذ داشت ولی پس از وفاتش فرزند او نتوانست آن مقام شامخ را نگاهداری کند و برای آنکه بتواند عموی خود را بر کنار سازد بااکراه از والی کرمان استمداد نمود، عموی دیگر او نیز برای کمک بهمین شاهزاده مراجعه کرده بود شاهزاده والی کرمان پی برد که فرصت مناسبی پیش آمده تا ادعای مبهم سرور خود را دربارهٔ حق حاکمیت ولایت سیستان تثبیت نماید. راهی که لشکر ایران میتوانسته از کرمان به سیستان برسد از طریق قهرود، بم، قروق و تریج بود وسپس از راههایی که در نقشه آن حدود علامتی ندارند.

مسافتی جمعاً بالغ بر چهار صدوپنجاه میل که قسمت‌اعظم آن بیابان‌است و در بعضی از نقاط چاه برای تحصیل آب هست پیشروی کردن در چنین راهی آنهم در مقابل بلوچهای آرام‌ناپذیر که ممکن بود گردنه ها را سد کنند دور از امکان مینمود و حتماً توأم با دشواریها و سختیهای بسیار بود. شایدترس ازاین وضع ویا بنابراین حقیقت که امیرنظام گرفتاریهای فراوانی برای صرف منابع دولتی داشت صدراعظم را ناگزیر کرد که پیشنهاد شاهزاده کرمان را در حملهٔ به ولایت سیستان رد کند.

محاصرهٔ مشهد هجده ماه دوام یافت، برای آن عده از مردم ایران که به استقرار امور امیدوار بودند مایه نگرانی بود و برای دسته‌ایکه بدخواه دولت مستقر در تهران بودندوسیلهٔ خوشوقتی فراهم میساخت. در این دوره دو تن از رجال از قلمرو شاه دور و در تبعید بودند که با نفوذترین و شاید هم شایسته‌ترین سیاستمداران ایرانی محسوب می گردیدند، یکی از این دو تن عموی شاه بهمن میرزا بود که درجریان کار آصف‌الدوله در مشهد دخالت داشت و معروف بود که آصف‌الدوله تاج کیانی را باو وعده داده بودو کشف این توطئه موجب شد که بهمن میرزا از حکومت آذربایجان محروم ومجبور گشت که به گرجستان پناهنده شود و در آنجا زیر حمایت روس قرار گیرد. سیاستمدار مطرود دیگر ایرانی آصف‌الدوله دایی محمدشاه متوفی بود به امیر نظام تأکیدشده بود که این دو تن تبعیدی نامدار را بازگرداند. راجع به بهمن‌میرزا امیر گفت که اگر اجازهٔ باز گشت به کشور خود را تحصیل نماید ثروت و نفوذ و محبوبیت او سبب خواهد شد که ایالت آذربایجان را مجدداً بچنگ آورد و در این صورت باحتمال قوی در صدد استقلال آنجا برآید. در مورد آصف‌الدوله اظهار داشت اگر اجازهٔ مراجعت به ایران بدهند در حینی

که پسرش درحال شورش است وانمود خواهد شدکه شاه از عهدهٔ برطرف کردن آن بوسیلهٔ نیروی نظامی بر نمی‌آمده‌و بلکه مجبوربه‌سازش با شورشیان شده است. به‌سلطان مراد میرزا دستور دادندکه هر طوری ممکن است به محاصرهٔ مشهد خاتمه دهد، امیر قاصدی‌بآن شهر حامل پیغام و نامه مسالمت‌آمیز به سران آنجا فرستاد. مأموریت این شخص بکلی دچار شکست شد، همه پیشنهادهایی راکه دستور داشت ابلاغ کندفوری‌رد کردند ومجتهدان‌مشهدحتی‌در لزوم‌مرگ‌او پافشاری‌نمودند اما سالار نه فقط از وی حمایت کرد بلکه التفات بسیار نمود و اورا به تهران عودت داد با پیشنهادی مبنی براینکه پسر فتحعلی شاه‌والی خراسان و سالار وزیر او بشود و دستور عقب‌نشینی سربازان آذربایجانی را بدهندولی امیر این شرایط را نپذیرفت .

قبل از این دوره در ایران عادت براین جاری بودکه به افکار و خواسته‌های نمایندگیهای سیاسی خارجی در دربار ایران اعتناوتوجه فراوان می‌کردند و تامدتی نفوذ هیات سیاسی‌گاهی روسیه وگاهی انگلستان بسته به تمایلات شاه یا صدراعظم برتری مییافته‌واین دخالت در امور داخلی ایران بحدی رواج حاصل کرده‌بودکه نمایندگان‌سیاسی خارجی افراد اتباع شاه را تحت حمایت خود قرار میدادند بنابراین در موقع عزیمت شاه جوان از تبریز به تهران ازکنسول انگلیس درآن‌شهر خواستار شده بودندکه از ارامنهٔ آنجا حمایت‌نماید. امیرنظام نسبت باین امر ابراز تردید واظهار نمودکه برازندهٔ دولتی نبوده‌است‌که خود بکار اتباع خویش‌نپردازد پس‌تصمیم گرفت‌که در این‌باره برضددخالت خارجیها در امور اختصاصی ایران قدعلم‌کند . هر فرد بی‌طرفی باید

اعتراف کند که حق حمایت از اتباع شاه که وزیر مختارهای خارجی آنرا تصدی میکردند باآنکه تا حدودی دولت ایران آنراتفویض مینموده بااصول حقوق بین‌المللی(۱)منافات داشته است ولی همینکه امیرنظام کمترین اشاره‌ای به این علاقه نمود تا از سوء استفادهٔ مزبور جلوگیری کند وزیر مختارهای خارجی در دربار ایران بهیچوجه حاضر نشدند رسمی راکه رعایت آن نفوذ فراوانی به ایشان در موردصدر- اعظم و اتباع شاه میداده است از دست بدهند . وزیر مختارانی‌که در آن موقع مقیم تهران بودند چنان عزم سختی برای استقرار نفوذخود در ایران داشتند‌که به اقدام امیر نظام و سعی او در استوار ساختن یک دولت پادشاهی قوی بر پایه قانون و عدالت توجهی ننمودند . پیشنهادی کرده بودند‌که در اغتشاش خراسان از مساعی نیک نمایندگیهای سیاسی روس و انگلیس بمنظور یافتن راه حل مطلوب‌بین

---

(۱) خانه سفیر چون تابع حمایت حقوق ملل است باید ازهرگونه تجاوز مصون باشد.. ولی‌مصونیت‌و آزادی خانه‌سفیرفقط مخصوص وزیر مقیم آنجاوافراد خانواده‌اوست چنانکه‌ازاصلی‌نیز که بر آن مبتنی‌است این‌مطلب‌نیك عیان‌است‌بنا بر این آیاسفیرمی‌تواند ازاین‌ترتیب برای‌تبدیل‌خانه‌خود به‌پناهگاهی بمنظورجادادن‌وحمایت کردن‌دشمنان‌شهریار استفاده کند... چنین‌جریانی‌بکلی‌منافی‌باتمام وظایف هرسفیرومخالف‌نیت وفکری‌است که باید سفیرسرشارازآن‌باشد ومنظورهای قانونی‌خود که برای‌انجام‌دادن آنها اجازه ورود به‌کشوری را احرازمیکنداین‌مطالب‌را احدی‌انکارندارد ولی‌من‌دراین‌مورد کامی جلوتر میگذارم واین‌موضوع‌رابصورت جدی‌پابرجامیکنم که هیچ‌شهریاری مجبورنیست‌اینگونه سوءاستفاده‌را که‌برای کشورش خطرناك و بحال‌جامعه‌اش زیان‌آوراست‌تحمل‌نماید پس‌با سلطان‌است که درهرموردی اتخاذ تصمیم کند و درنظر گیرد که حق پناهندگی که سفیری برای خود خواستاراست تاچه‌اندازه مورد رعایت میتواند باشد واگرمربوط‌به‌مجرمی است که بازداشت یا مجازاتش برای دولت‌اهمیت اساسی‌دارد شهریاررا نباید برعایت مزیتی‌بمنظورلطمه‌یاتباهی‌کاردولت که‌هرگزتفویض‌نشده‌است الزام‌نمود..« کتاب‌قانون‌ملل تألیف:م. دو. واتل‌چاپ ۱۸۳٤»

دولت و سران شورشی استفاده شود، امیردر ضمن تأئید اینکه شاه چه اندازه مرهون همراهی‌های خارجی بوده است معتقد بودکه دخالت بیگانگان در امور ایران بحدی توسعه یافته‌که باحیثیت دولت ایران منافات داشته و بنابراین او نمیتوانسته است از آن وسیله برای انجام دادن منظور استفاده‌کند وگفته‌اند حتی اظهار داشت‌که برای ایرانی بهتر است با فدا شدن بیست‌هزار تن ، اهالی مشهد به وظایف ملی‌خود بازگردند تااینکه آن شهر از طریق دخالت اجنبی بدست شاه بیفتد .

محاصرهٔ مشهد بصورتهای مختلف دوام یافت،یک بار لشکرشاه که در صدد برآمدند یکی از دروازه‌های شهر را بازکنند با شکست سختی برخوردکردند و بار دیگر در زدوخوردی‌که بین قوای محاصره کننده و محصورشدگان اتفاق افتاد و مشهدیها قصد خروج کرده‌بودند شکست‌خوردند. در این ضمن ترکمنهاکه مانعی در راه خود نداشتند در سراسر خراسان به چپاول بسیار پرداختند هیچ کاروانی نمیتوانست سالم به هرات رفت‌وآمدکند، دهات‌خراسان را اعم از دور یا نزدیک راهزنان سنگدل غارت‌میکردند. درپایان سال ۱۸٤۹ فوج تازه‌ای از تهران به جبهه مشهد فرستاده شد ولی فرماندهٔ آن بجای اینکه بقوای سلطان مراد میرزا ملحق شود صلاح در این دیدکه نفرات خود رادور از اردوگاه قوای محاصره‌کننده‌مستقر سازد، سالار از این خبط او زود آگاه‌گشت وعده‌ای درشهر فراهم ساخت و تلفات سنگین به قوای تازه‌نفس‌وارد آورد و سپس بدرون حصار مراجعت‌کرد. بدنبال‌عقب نشینی سالارفرماندهٔ هنگ مزبور باحس غروری که هرگز ازوجودایرانی بدور نیست ادعای فتح و پیروزی نمود. تا این وقت راه شهر را بکلی

مسدود نکرده بودند یک دروازه تحت نظارت ترکمنها برای حمل آذوقه باز بود، محصورشدگان بواسطه ورود یکی از برادران سالار که سراسر ایران را بصورت زواران پیموده و مبلغ سرشاری همراه آورده بوددلگرمی بیشتری پیدا کردند اما سرانجام لشکر شاه برچند شهر دست یافتند و بقدری در تقویت وضع آنها مؤثر افتاد که اهالی شهر از ترس حمله که سرگرم تدارك وسایل دفاعی بودند ترجیح دادند باقوای سلطان‌مراد میرزا وارد مذاکره شوند . این‌مذاکرات ابتدا به تسلیم ارگ‌وسپس تمام شهر منجر گردید سالار به آستانه امام رضا پناه جست که از آنجا قهراً اخراج گردید و بوسیلهٔ سربازان شقاقی دستگیر و به اهالی‌مشهد پیشنهادشد که درعوض غارت شهر صدهزارتومان تقدیم‌دارند. بردباری و انضباطی که‌لشکر ایران در این مورد نشان داد ناشی از صفات‌ممتاز فرمانده آن سلطان مرادمیرزا بود که بحداعلی نمودارگشت ولی‌پیروزی او در تصرف شهر مشهد تا حدی با لکه ننگی تؤام گردید که باونسبت داده‌اند،سالار را با شکنجه وادارکرد تا خزاین شخصی و محل آنرا بروز دهد سپس سالار را حقاً بدلیل اینکه برضد سرور خود قیام کرده بود بقتل آوردند وسیله‌ایکه برای کشتن او بکار بردند تیر کمان‌داستان های شرقی است حکم متشابهی نیز دربارهٔ یکی از برادرانش که‌شریک جرم او بود صادر نمودند .



# فصل سیزدهم

**طغیان پیروان باب - طرز اجرای مجازات اعدام در ایران - تصرف زنجان - قتل باب - معتقدات پیروان او - جدال بی‌نتیجه درزنجان - شجاعت بی‌پایان بابیها - شهامت زنان - خشونتهای دهشت انگیز - نمایش تعصب مذهبی در تبریز - نتایج حکومت امیرنظام - اشغال آشوراده بوسیلهٔ روسیه ایالتهای بحرخزر - سقوط امیرنظام - مداخله‌ای بنفع او - میرزا آقاخان صدر اعظم- بکاربردن نفوذهایی درنزدشاه برضد امیر نظام - رفتار ستودهٔ همسر صدراعظم سابق - مرگ امیر- یادخیری ازدورهٔ حکومت‌او .**

امیدواری در این بود که تسخیر مشهد سبب پیدایش دورهٔ قرین آرامش و امنیتی بشود یا درطی آن امیر نظام مجال یابداقدامات اصلاحی عمومی راکه در ایران شروع کرده بود تکمیل کند . ولی هنوز نظمی در آن سامان شروع نشده بود که اغتشاش در قسمت‌دیگر ایران‌بروزکرد، دریزدپیروان باب دربهارسال ۱۸۵۰ بصورت گروه‌انبوهی اجتماع و حاکم شهر را مجبور نمودندکه در ارگ پناهنده شود و جمعیت آنجا را محاصره کردند،اما مجتهدان یزدکه پی‌بره بودند رواج مذهب باب مقدمه زوال قدرت ایشان است آنچه نفوذ در بساطداشتند در اختیار حاکم گذاشتند و بنام پیغمبر مردم شهر را در حملهٔ به کفار تحریک کردند و قوایی فراهم ساختندکه بوسیلهٔ آن توانستند بابیهارا

شکست‌دهند ودرنتیجه فداییان دین جدید به ایالت مجاور کرمان‌پناه بردند .

پیروان باب میپنداشتند که بدستور امیرنظام رهبرشان بعنوان کفر در زندان افتاد و کشتن او را حق و حتی ثواب میدانستند پس توطئه‌ای فراهم کردند که صدراعظم را از بین ببرند ولی نقشهٔ آنها پیش ازآنکه قوامی بگیرد کشف شد و مقصران دستگیر شدند، هفت تن از ایشان‌را محکوم بمرگ کردند و مورد اعدام این عده سبب این رسم شد که مجازات اعدام‌در ملاء عام برگزار شود، پیش از آن هم مرسوم بود که نفرات محکوم را در حضور شاه خفه میکردند. درموردی وقتیکه وزیر مختار روس در ایران بار میبافت از شنیدن فریادهای شدید در مجاورت خویش در باغ قصر سخت بوحشت افتاد و موقعیکه به تالار شرفیابی میرفت عده‌ای از میرغضبان را دید که اجساد نیمه‌جان چندتن را که تازه‌خفه کرده‌بودند کشان کشان‌میبردند. شاهزاده‌روسی‌بسیاریکه‌خورد وبالحن‌شدیدی‌خطاب به شاه وصدراعظم گفت به عقیده او انجام یافتن اجرای اعدام زیر نظر شاه روشی وحشیانه است . امیرنظام نظر وزیر مختار روس را در این باب کاملاً تصدیق کرد و فوری تصمیم گرفت که بآن رویه مورد ایراد خاتمه دهند.

نگرانی در این بود که منظرهٔ غیر عادی اعدام در ملاءعام در تهران سبب اضطراب عمومی بشود ولی در مورد اعدام توطئه کاران بابی چنین اضطرابی مشهودنگردید. بعضی‌ازکسان استفسار میکردند آیا نسبت دادن نیت توطئه برضد متهمان ثابت شده بوده و آیا فقط وجود قصد جنایت مستوجب همان مجازاتی بوده که‌جنایت وقوع یافته

باشد اما جای انکار نبود که صدور حکم اعدام دربارهٔ بابیهای مزبور منحرف از دین اسلام برطبق آیین محمدی صورت گرفته است . بهریک از پیروان باب برای نجات شرط سادهای پیشنهاد کردند که شعار اسلامی را برزبان بیاورند و هیچکدام از آنها با چنین شرطی خریدار عفو نشد .

نمونهٔ تازهای بر موارد پیشین که تاریخ دنیا مشحون از آنست افزوده شد که سختگیری و مجازات در از بین بردن عقاید مذهبی بکلی بی‌اثر است، مجتهد بزرگ زنجان به اصول مذهبی باب گروید و برهبری وی پیروان این مذهب در آنجا قسمتی از شهر را تصرف کردند. پس‌از رسیدن این خبر به تهران اقدامات عاجل از جانب دولت برای خاموش کردن شورش بعمل آمد و این دال بر موفقیت امیر در اصلاحات لشکری او بوده که در ظرف پنج ساعتی که از وصول خبر اغتشاش به پایتخت گذشت لشکری از تهران درراه زنجان درحرکت بودند. سربازان ایران لباسی را که برای آنها تهیه شده بود پوشیدند و منظماً جیره و مواجب خود را دریافت داشتند سربازان ایران بطرز مقایسه ناپذیری بردبارترین و متحمل ترین و صبورترین افراد سپاهی در جهان‌اند و اگر حکومت امیر نظام پایداری بیشتری میداشت شاه ایران دارای لشکری میگردید مرکب ازصد هزارسرباز تعلیم یافته ومجهز صدراعظم اعلام داشته بود که چنین لشکری را فراهم مینموده وگمان نمیرود وی عزم خود را تغییر میداده و یا از هر تدبیری در افزایش قوه جنگی آنها که استقرار تخت و تاج قاجاریه با آن بستگی داشته غفلت می کرده است .

شورش زنجان در ماه مه ۱۸۵۰ اتفاق افتاد بابیها مدتی در شهر باتمام غیرت و هیجانی که مخصوص گروندگان مذهبی جدیداست در برابر لشکر شاه‌از خود دفاع کردند. زنجان کرسی ناحیه‌ای بنام خمسه و در راه مستقیم بین تبریز و تهران واقع‌است، موقعیکه‌زنجان هنوز در محاصره بود بانی مذهب تازه را از زندانش در تبریز خارج‌ساختند و پس از تحقیقاتی دربارهٔ عقاید مذهبی او مقامات دولتی بدلیل انحراف از دین اسلام او را محکوم بمرگ کردند. پیش آمدی که پس‌ازصدور این حکم اتفاق افتاد در واقع تقریباً باب را والاتر از همه مقامات‌فانی ایرانی قرار داد. دسته‌ای از سربازان را در میدان عمومی تبریز ردیف کردند، در جلو آنها مرد تیره بختی با دستهای بسته قرار داشت‌وی‌باب بود که بنابود تیرباران‌شود، فرمانده‌این دسته‌دستورتیراندازی داد، سربازان فرمان را اجرا کردند دود تیرها پرده‌ای برآن صحنه کشید وقتیکه‌دودها بهوا رفت ناظران و سربازان با تحیر فراوان دیدند که هیکل باب‌بکلی ناپدید شد و فکرمیکردند بی‌تردیداوبه آسمان صعود نموده چه در دنیا پیوسته میگفته که وی آسمانی است .

برای استقرار اطمینان بخش دین باب همین معجزهٔ ظاهری کافی مینموده است ولی تصادفاً اتفاقی افتاد که برای آینده آیین باب مایهٔ تأسف بسیار شد باین معنی که بانی آن ( شلیک گلوله فقط طنابهای اطراف او را بریده بود ) در میان پرده دودتفنگ، وقتیکه سعی در فرار نموده راه عوضی پیش گرفته‌است، اگر او به بازار میرسید جان بسلامت برده بود ولی از بد طالعی به کشیک‌خانه سربازان شتافت که از آنجااو

را بمیدان باز آوردند واعدام کردند. مرگ او از غیرت و ایمان پیروانش هیچ نکاست چون برطبق عقایدی که از وی آموخته بودند او درواقع فناپذیر نبوده ، طرز برکات روحی او امکان تغییر داشته ولی روحش پیوسته پایدار بوده است و چنانکه تعلیم داده بود و مورد تردیدنبود جسم فانی او از بین نمیرفته بلکه بصورتهای دیگر تجدید حیات می نموده است و موقعیکه پیروان او مشاهده نمودندکه همان بدن را به دستور حاکم سنگدل در درون خندق تبریز انداختند تا طعمهٔ سگ و شغال شود بازکمترین تأثیری در ذهن آنها نبخشیده است .

اصل اساسی دین باب بی‌اعتنایی کامل به وجود خیروشروامتناع از اعتقاد به آنست ولی هیچ چیزی کمتر از رفتار خود پیروان باب با این فرض بی‌انطباق نبوده وبجای آنکه گردش امورو تحولات‌وامکانات این زندگانی فانی را مانند ناظر آرام بی‌علاقه‌ای بنگرند سعی کردند که اصول مذهبی خود را قهراً بدیگران تحمیل نمایند. ایشان‌میگفته‌اند که زمین برای تملک بآنها رسیده بنابراین قانوناً حق داشته‌اندکه‌بر اموال مخالفان مذهبی خود دست یابند و انکار نمیکردندکه دوره سقوط آئین اسلامی فرا رسیده وکار عمدهٔ تعیین سرنوشت بدست ایشان افتاده‌است. در نظر آنها تحدیداتی که قرآن درباره مردها مقرر فرموده سنگین‌تر از آن بوده است که قابل تحمل باشد، برطبق اصول مذهبی آنها همه مردم یکسان‌خلق شده‌اند واحدی ناپاک نبوده‌است چون‌تمام افراد بشر وهمهٔ مخلوقات دیگر ذی‌روح یا بی‌جان‌اجزای‌متعددخداوند واحد قادرمتعال بی‌زوال‌اند و شاید بمناسبت همین فکر بوده که باب با اعلام ناگهانی این کلام که وی خدا بوده پیروان خود را غرق در حیرت کرده است .

مقرر بودکه پیروان باب تمام مایملک خود و از جمله زنان خویش را مشترکاً مالک باشند،زناشوئی را یکی از مراسم کودکانه قانون اسلامی عنوان‌می‌کردندکه موقع حذف آن فرا رسیده‌بوده‌است. بابیها ادعای موروثی بمقامات عالی نداشته‌اند در نظر آنها برای هر نوع انتخاب رسمی فرمانروایان یا مربیان مورد لزومی در میان نبوده و فقط برتری مبتنی برهوش و فطانت را قبول داشته و میگفته‌اندکه این قوه هوش بدون‌کمک قوانین بشری هم خود را محسوس‌میساخته است. برای افرادی‌که در اثر تعالیم باب دارای‌ضمیری روشن‌میشده‌اند واهمهٔ دوزخ وجود نمیداشته، رهبرشان برای‌ایشان عیان نموده بود که بعد از این جهان مشقت بار قیامتی در پی نبوده و شرح سهمناك پیغمبر اسلام را دربارهٔ پل‌صراط و حوریان سیاه چشم‌که بربالشت‌های سبز و فرش‌های رنگین نهان از انظار عام در غرفه‌های بهشتی تکیه زده‌اند مزاح بشمار میآورده است و میگفته‌اندکه این‌کره خاکی‌پایدار است و خوف خلق در اثر تعریف عاری از حقیقتی‌که راجع بمرگ‌شده است بیمورد است چون در واقع انسان فناپذیر نیست.

این معتقدات نشان میدهدکه چرا بابیهای زنجان باشجاعت بی‌پایان از جدال یأس‌آمیزی برضد لشکر شاه دست نمیکشیدند،آنهابه گوشهٔ جنوب شرقی شهر رانده شدند و در آنجا سنگر بندی‌کردند و بر دیوارها سوراخ ساختند و با مهارت تمام از خود دفاع‌کردند وبواسطهٔ تلفات، عده‌آنها رفته رفته‌کمتر شد ولی ضعف روحی در میان ایشان امکان‌نداشت. زنان آنها در شجاعت باندازه بانوان ساراگوس سزاوار ستایشند، ازاینکه در زنجان زنان فداکاری بوده‌اند جای تردیدنیست

در زنجان زنان بواسطه شهادت معشوقان خود اشک بیجا نریخته‌اند بلکه سلاح برداشته ودردفاع از وضع خطرناك خود شرکت کرده‌اند و دربکار بردن سلاحی‌هم که انتقام خون معشوق آنهارامیستانده‌ناشی نبوده‌اند. سیصدتن داوطلب متعصب برضد توپخانه و قوای شاه قدعلم کردند و روز وشب از داخل سوراخ دیوارها تیراندازان ماهر ناظر حرکات دشمن بودند و از هر فرصتی که درنتیجهٔ غفلت محاصره کنندگان پیش میآمده استفاده مینمودند، از لوله های آهن دو توپ ساختند تادر جواب گلوله های توپی که از خارج میانداختند بکار برند و باآنکه‌این دو توپ در اثر شلیک صدمه یافت باز در مقاومت و پشتکار مدافعان اثری نداشت. ایشان پیشنهادتسلیم راکه فرماندهٔ ایرانی‌پیغام‌فرستاده بود با پوزخند پاسخ دادند و شخص خوش نیت و شتابزده‌ای راکه برای وساطت بین دو طرف جلو آمده بود درجا کشتندواماناازوقتی‌که ایرانیها بدست بابیها اسیر میگشتند وگفته‌اندکه مانند حیوان‌نسبت بآنها رفتار و آنها را بایک دست از تیر چوبی آویزان‌وکباب‌میکردند. مردی روحانی‌که سردستهٔ مدافعان بشمار می‌رفت در انتظار پایان مطلوبی از آن زدوخورد بود چون بیکی از همدستان دلاور برای اقل پاداش حکومت سرزمین مصر و بدیگران تصاحب دهات و شهرها را وعده داده بود. محاصره تمام تابستان سال ۱۸۵۰ دوام یافت، در ماه اکتبر سرهنری بتیون صحنه عملیات را بازدید کرد و در سرزمینی‌که قرین پیروزی و سرافرازی شده بود جان سپرد. بنظر او ازبین‌بردن‌ناحیه مورد دفاع زنجان بیشتر از سه ساعت وقت سربازان معمولی رانبایستی گرفته باشد ولی تا روزهای‌آخرسال، کارمحاصره بپایان نرسید ملامحمد

علی رهبرمدافعان جراحتی برداشت که دراثر آن وفات کرد و این واقعه چنان باقی نفرات را مأیوس ساخت که دیگر بدفاع از حمله های متهاجمان اعتنایی ننمودند، سرانجام وضع دفاعی بابی‌ها برهم خورد و از مدافعان که زنده‌مانده بودند مردان و زنان و کودکان را ایرانیها بی‌دریغ ازدم تیغ گذراندند و بهمان اندازه که درکار محاصره اهمال و سستی نموده بودند حال خشونت و قساوت نشان دادند .

در این حین که مریدان و پیروان باب در سستی کار دین اسلام سعی می‌کردند مجتهدان اسلامی نیز از اقدامات مقتضی برای حفظ نفوذ خود در فکر مردم ایران غفلت نداشتند ولی امیر نظام نسبت به ترویج دین باب و تشویق مجتهدان در اجرای نظریات افراطی خویش بی‌اعتنایی متساوی داشت، علاقهٔ وافر اواین بود که پایه نفوذ روحانیان را سست کند، چون پی برده بود که در ایران تاوقتیکه مردم واهمه خرافات آمیزی دارند که خاطر گروهی کوتاه نظر و خود خواه را آزرده نسازند هیچگونه اصلاح اساسی امکان ندارد. وی برای آنکه ملاهای از طبقه ممتاز و طماع را با افکار اصلاحی خود موافق سازد دچار مشکلات بسیارشد ولی ازانجام دادن منظوری که برای تأمین همکاری آنها داشت هیچ فروگذار نکرد. در این موقع بود که روحانیان تبریز درصدد برآمدند بدنیایی که معتقد به معجزات بوده نشان بدهند که اعجاز یا دخالت مستقیم در جریان امور طبیعت فقط در انحصار شخصی مانند باب نیست وسعی کردند که آثار این معجزه را بوسیلهٔ عبادتگاهی اسلامی ظاهرسازند . گاوی در راه سلاخ خانه دوبار به مسجدی که در

سر راه بود رفت و بیرونش کردند در دفعه سوم محروم ساختن حیوان را از حق پناه بردن به مسجد نگهدار آن به مکافات رسانید باین نحو که گاودار بزمین افتاد و جان سپرد این شرحی است که در خارجه منعکس شده است و چون مورد توجه قرار گرفت معجزات دیگری به‌برکات‌روحی‌حافظ آن مکان مقدس نسبت دادند،میگفته‌اند که کورها در آنجا بینایی بازیافتند و افراد مریض شفا حاصل کردند پس باین ترتیب هیجان مذهبی آنجا را شدت دادند و بمناسبت افتخار و شهرتی که نصیب تبریزشده بود شهررا چراغانی کردند،مسجدی را که گاودار افتاد و مرد مقدس اعلام نمودند تا در آینده بهیچوجه مورد بیحرمتی واقع نشود واعلان کردند که کشتن افرادی که در مجاورت آنجاقمار بازی یا صرف مسکرات کنند حلال خواهد بود. امامجتهدان تبریزپی بردند که هرچند اهالی آن شهر آنقدرکه میل ایشان بوده جهل و تعصب داشتند ولی ایران زمامداری داشت که هم دارای عقل سلیم و هم ثبات رأی بود و اجازه‌نمیداد که تسلط روحانی آنها بر مردم بزرگترین شهر قلمرو پادشاهی راسخ شود. امیر نظام رئیس طایفهٔ افشار را بآن شهر فرستاد و او شجاعت وشایستگی کافی داشت که شیخ الاسلام را دستگیر و روانه تهران کند .

پس از این ضربت که بر نفوذ ملاها وارد آمد صدراعظم مزیتی را که تاآن موقع امام‌جمعه تهران‌احراز کرده بود که هر کس‌را که می خواسته در مسجد خود پناه میداده از بین برد .سیاست استوار امیرنظام تأمین پایداری اقتدار شاه و جلوگیری از هرگونه مانعی بود که در این راه از هرجهتی امکان و احتمال وقوع داشت. وی از رویهٔ خود دربارهٔ

این سیاست هیچوقت عدول نکرد، باآنکه ازاین بابت بدخواهان زیادی را برضد خود برانگیخت. اقدامات وزیر اصلاح طلب رفته رفته نتایج رضایت بخش نمایانی داد سیستم مالیات در سراسر کشور بصورت جدید عادلانه تر از سابق در آمد و سرانجام اعلام شد که خزانه های متعدد ولایتی وضع مطلوبی دارند وتجارت بین شهرهای عمده وایالات ایران و همچنین میان ایرانیان و همسایگان آنها روسیه ، ترکیه ، عربستان ، افغانستان ، هندوستان و نواحی ازبک و ترکمن با اطمینان خاطرتحت حمایت دولتی عادل وکوشا جریان داشت و امیرنظام اهالی تهران و بخصوص طبقهٔ بازرگان آنرا با ایجاد راسته های بازارکه زیباتر ازهر بازار متشابهی در دنیا بود قرین امتنان فرمود. کاروانسرایی که بنام اوست از لحاظ زیبایی و راحتی باعالی ترین کاروانسراها در آسیابرابری میکند و قصد صدراعظم این بوده که بکارهای دیگری برای زیبایی و تأمین آسایش تهران و حومه آن اقدام کند .

این معرف صحت تشخیص امیر است که با آنکه برای حفظ برازندگی و استقلال سرور خود علاقه هیچکس بیشتر از او نبوده بااین حال وی حتی ار مواردیکه حق بجانب ایران بوده ترجیح میداده است که با همسایه توانای شمالی بجای جنگ و ستیز از راه مدارا داخل شود. بموجب عهدنامهٔ گلستان ایران ازداشتن کشتی جنگی دردریای خزر اعلام انصراف نمود. در حدود سال ۱۸۳۶ دولت شاه از دولت تزاری برای سرکوب راهزنان ترکمن در جنوب شرقی بحرخزراستمداد نیروی دریایی کرد. در تعقیب این تقاضا هرچند دیر شده بود درخواست دیگری شد که یک نیروی دریایی روس زیر نظر حاکم استراباد قرار

بدهند وگرنه از استمداد نیروی دریایی صرف‌نظر خواهد شد در نتیجه شاه بوزیر مختار روس اظهار داشت که چون بدون کمک روس توانسته بود جزیره چرکن را تصرف کند حضورنیروی دریایی روسیه درآن حدود دیگر لزومی نداشته است اما فکر امکان استقرار انتظامی درکرانه‌های جنوبی و شرقی دریای خزر را هنوز در سن‌پترزبورگ فرونگذاشته‌بودند. در ۱۸۴۲ یک دسته نیروی دریایی روس درکنار استراباد لنگرانداخت و به عملیات تأمینی برای جلوگیری از غارتگری راهزنان ترکمن درآن حدود پرداخت .

درمشرق قطعه خاکی که‌ازساحل ایران در خلیج استراباد‌پیش رفته،جزیره کوچکی بنام آشوراده هست، این جزیره را فرمانده روس تصاحب نمود تا آنجا را مرکز بحری خود قراردهد. این اقدام دولت ایران را بوحشت‌انداخت، چون از این پایگاه بحری روسها در جزیره کنار خاك ایران واهمه‌خطرهای بزرگتری از هرنوع تجاوزات‌ترکمنها درمیان بود و بهمه قسم تمهید متوسل شدندکه مهمان ناخوانده و نامطلوب ایران را ترغیب به مراجعت نمایند ولی باوجود اعتراض و بازخواست دولت روس به عملی‌که حاکی از اجابت درخواست‌دولت ایران ازآنها باشد نپرداخت . درموردی هم در جواب صدراعظم‌ایران اظهارکردندکه اشغال جزیره آشوراده لازمه استمداد بحری است که دولت شاه از روسیه تقاضا نمود، در مورد دیگر دولت ایران‌را ملامت کردندکه قدر یاری مجانی دریایی آنها را برای سرکوب راهزنان‌ترکمن فتنه‌انگیز نمیشناخته‌اند .

از اینکه حضور نیروی دریایی روسیه در آبهای دریای خزرکه

کاملاً بنفع بشریت بوده جای انکار نیست‌ولی از طرف دیگر تصرف آشوراده بوسیله روسها به بهانهٔ پیشگیری از عملیات راهزنان ترکمن همان قدر غیرقانونی بوده که عملیات راهزنان ترکمن. بدون توجه‌به افکار عمومی و تشبث‌های ایران برای احقاق حق خود و حقوق‌بین‌المللی روسهااکنون آشوراده را بهمان اندازه بادکوبه و دربند مال خود می شمارند، دراین جزیره تمام ساختمانهایی‌که برای آسایش دائمی‌نیروی قابل توجهی ضروری است ساخته‌اند. تصرف‌آشوراده برای روسها فواید بسیار دارد علاوه بر دلایل دیگر پایگاه متناسبی برای ناوهایی است که مأموریت تأمینی در دربار دارند، ازآشوراده کشتی‌های بخاری‌به کرانه‌های ایران رفت‌وآمد میکنند و محصولات سه‌ایالت حاصلخیز استراباد مازندران‌وگیلان را به بازارهای گرجستان میبرند و در مقابل اجناس روسی را برای بازارهای تجارتی ایران میآورند و در واقع‌حضور دائمی نیروی دریایی روس در جنوب شرقی دریای خزر موجب بسط نفوذسیاسی‌روسیه‌درسراسرایالتهای‌مجاورکشورهای‌آسیای‌مرکزی‌میشود.

در سال ۱۸۵۱ جزیره آشوراده را پنج ناوجنگی روس حمایت میکردندکه هریک چهار تاهشت توپ داشتند ولی باوجود حضور این نیروی دریایی در آن حدود ترکمنها جزیره مزبور را غافلگیر می‌کردند و روسهایی راکه در آنجا دستگیر مینمودند مقتول ساخته یا همراه می بردند. البته‌افسرانی‌که درکشتی بودند از سرنوشت افرادی که‌درجزیره سکونت داشتند در امان بودند ولی‌گفته‌اند یکی دو تن بانوی روسی را به صحرای اترك همراه بردند و موقعی راکه برای این ضربت تحقیر آمیز انتخاب‌کرده بودند شب میلاد مسیح بوده‌که ترکمنها خیال

میکردند درین شب ملوانهای روس در حال مستی میباشند . روسها برای ترمیم حیثیت روسیه درکرانه های بحرخزرگمان کردند بهتراین است وانمود کنندکه ترکمنها تنها بآن کار اقدام نکردند بلکه ایرانیان هم آنها را در آن عمل ناهنجار همراهی کرده‌اند،باین دلیل وزیرمختار روس در تهران عزل برادر شاه راکه حاکم مازندران بود خواستارشد. امیرنظام ابتدا بااین درخواست روسها دربارۀ انفصال کسی که میدانست بهیچوجه ارتباطی با قضیه آشوراده نداشته امتناع ورزید ولی بجای مخاطرۀ قطع روابط دوستانه با روسیه علی‌رغم غرور شخصی بدرخواست روس تسلیم شد .

در نتیجهٔ [1] این امتیازی که بیک هیات سیاسی خارجی دادهشده بود امیر نظام مقتضی دید امتیازی راکه‌تاآن موقع از هیئت دیگر مضایقه نموده بودبه‌آنان‌تفویض کندو بهمین سبب حق بازجویی کشتی های محلی را بمنظور پیداکردن بردگان به ناوهای جنگی انگلیس‌در خلیج فارس اعطاکرد و موافقت نمودکه در صورت یافتن‌بردگان‌آنهارا بهکشتی های انگلیسی انتقال دهند، این ضربتی‌که به تجارت برده فروشی وارد آمد یکی از اقدامات برجسته اخیر حکومت امیر بوده‌است.

دشمنان امیر پیوسته از هیچگونه جهد و تلاش بمنظور ایجاد تزلزل در اعتماد شاه نسبت به صدراعظم فروگذار نکردند و جای‌حیرت استکه جوانی توانسته باشد دیرزمانی در مقابل تفتین‌های پی‌درپی مادر خود و دیگران از عزل وزیر بی‌نسب استقامت‌نماید.در بارهٔوزیر باتدبیر و جاه‌طلب همواره‌اخطارهایی درگوش شاه فرو می‌خواندند و

---

(۱) نظر اجمالی بزندگانی وآداب‌در ایران تألیف لیدی‌شیل.

فضیلت و موفقیت امیر را جنایت قلمداد میکردند و میگفتند قصدوزیر بچنگ آوردن اقتدار فرمانروایی است .

امیرنظام در وضع ارتش ایران اصلاح کلی کرد و بشاه گفته بودند : سربازان نسبت به فرماندهٔ خود بقدری وفادار و فرمانبردارند که حاضرند هر دستور وی را برای اجرای نقشه‌های جاه‌طلبانه‌ایکه بوی نسبت میدادند بجان ودل انجام دهند .سرانجام شاه‌را سخت نگران کردند و چون راه دیگری برای جلوگیری از اقتدار امیر جز برکناری او نبود. شاه عزم کرد وی را عزل کند و بقدری ذهن شاه را از مقاصد شر امیر پر کردند که تا وضع خود را در صورت حملهٔ احتمالی مستحکم ننمود به انفصال او اقدام نکرد .در شب ۱۳ نوامبر ۱۸۵۳ شاه‌چهار صد تن گارد همایونی را بقصر احضار کردو چون وضع خود را باین ترتیب تقویت نمود بامیر پیغام فرستاد که دیگر نخست‌وزیر ایران‌نیست وکارش محدود به فرماندهی ارتش شده است ولی هیچ تهمتی بیشتر از این دور از حقیقت نبوده که امیرنظام قصد خیانتی داشته باشد وی با سکوت تمام بفرمان شاه گردن‌نهاد و در عمارت خود بانتظارسوانح روزگار نشست .

میرزا آقاخان (۱) اعتمادالدوله که نامش قبلاً در این کتاب ذکر شده بمقام صدارت یا نخست‌وزیری ایران رسید,فکری که قاعدةً بذهن صدراعظم.جدید آمد این بود که تا وقتی که سلف او زنده باشدصدارت او مصونیتی ندارد چون میدانست دیر یا زود شاه و تمام اتباعش بـه تفاوت عظیم بین زمامداری او و امیر پی خواهندبرد .در واقع شاه‌بخوبی

(۱) آقاخان اسم‌اصلی این وزیر نبوده ولی بدواً در جرگه خانوادگی وسپس در نزد عامه باین‌نام شهرت یافت .

میدانست که فرماندهٔ قشون او مردی وفادار بوده زیرا هیچگاه در صدد برنیامده بوده است که از علاقهٔ سربازانش نسبت بخود سوء استفاده کند و موجب اغتشاش برای فرمانروایی شاه جوان شود. صدراعظم جدید همدست نزدیک ملکه مادر بود و باهم تصمیم گرفتند که بدون تأخیر امیر را از مرکز دور سازند چون تا وقتیکه امیر در مرکزمیزیست امکان نداشت شاه را بکشتن شخصی که صمیمانه به او خدمت کرده بود و نسبت بآن خدمتگزار علاقهٔ بسیار داشت ترغیب نمود. دراین موقع شاه دو نامه خطاب به امیر فرستاد که در یکی از آنها نوشته بود هرچند مصلحت در انفصال او بوده ولی اطمینان داشته باشد که دل شاه برای او خونین است اما صدراعظم امیدوار بود که بمصداق از دل برود هرآنکه از دیده برفت در اثر دوری‌داماد شاه مهر او از یادبرود. پس بامیر پیشنهاد شد که ایالت فارس یا اصفهان یا قم را قبول کند اما افسوس که مقام پیشنهادی را نپذیرفت و اگر مدتی کوتاه از پایتخت دوری میگزید امکان داشت که باز با مقام صدارت بآنجا بر گردد. ولی امیر سیرت هموطنان خویش‌را نیک میدانست وخیال‌میکرد همینکه ازمقرشاه دور شود تأمین برای‌حفظ جان خود نخواهد داشت و بواسطهٔاین واهمه از موافقت با پیشنهادی که کرده بودند امتناع ورزید ولی در اثر نفوذ وزیر مختار انگلیس سرانجام تصمیم اتخاذ شد که او را بحکومت کاشان منصوب کنند.

وضع وحال بدین منوال بود که بدبختانه مداخله‌ای از ناحیهٔ پرنس دولگروکی موجب تغییری ناگهانی در رویه شاه گردیدوزیر مختار روس باآنکه ملاحظه کرده بود که امیرمخالف سرسخت‌تجاوزات

روسیه بشمار میرفته چون پی برده بود که‌وی مردی دوستدار حقیقت ، عادل و منطقی بوده است از برکناری امیر و جانشین شدن میرزا آقاخان اظهار تأسف بسیار کرد بخصوص که میرزاآقاخان تحت حمایت انگلیس و در مظان این بود که نفوذ انگلستان را در دربار ایران بر نفوذ روس ترجیح خواهد داد. پرنس نگرانی داشت که امیر را از بین خواهند برد و میدانست که اگر او را بقتل نرسانند دیر یا زود مجدداً زمامدار میگشت و مطمئن‌ترین وسیله برای تأمین این منظور بنظر او این آمده بود که امیر را تحت حمایت روس قرار بدهد و اگر امیر به پناهندگی در عمارت سفارت روسیه تن در میداد شاه حق میداشت که برطبق حقوق بین‌المللی او را قهراً از آنجا خارج کند بهمین سبب اقدام ناشیانه پرنس دولگروکی که اعضای سفارت خود وعده‌ای قزاق را به خانه امیر فرستاد و اعلام داشت که‌وی تحت حمایت دولت روس است بدگمانی شاه را تشدید کرد زیرا هیچ پادشاهی نمیتوانست در مقابل چنین رفتار وهن‌آوری تسلیم شود. صدراعظم جدید بشاه عرض کرد که اگر اعلیحضرت نتواند حق اختیار خود را نسبت به اتباع خویش به ثبوت برساند مردم ایران دیگر او را به نظر سلطنت نخواهند نگریست بلکه او را نوکر فرمانبردار روس محسوب خواهند داشت .

این طعنه در شاه‌تأثیر فوری بخشید واز وزیرمختار روس خواستار شد که افراد خود را بیدرنگ از خانه‌ایکه محل‌اقامت مادر و خواهر شاه بوده دور سازد و درعین حال تصمیم خود را علنی کرد که اگر پرنس از انجام دادن درخواست شاه امتناع نماید وی مأموران خود را برای دستگیری امیرخواهد فرستاد . بااین ترتیب نفرات سفارت روس

کنار رفتند وچون وزیرمختار انگلیس نیز از هرگونه دخالتی در آن کار اجتناب نمود شاه آزرده خاطر شخصاً آنچه صلاح دید دربارهٔ امیرتصمیم گرفت.آتش خشم شاه را در این مورد بدخواهان وزیر معزول‌دامن زدند و بتحریک ایشان شاه او را از مقام امیر نظامی انداخت وامرکرد آن بیچاره مغضوب را زیر نظر سربازان به‌کاشان ببرند و فرماندهٔ‌نفرات مزبور مسئول سلامت‌جان امیر شده بود.ولی حتی این برکناری ذلت آمیز دشمنان خونین میرزاتقی‌خان را راضی نساخت و بشاه وانمود می کردند که تا امیر زنده است هیچ حکومتی در ایران در امان نخواهد بود و باو گفته بودند که اگر به تخت وتاج خود علاقمنداست باید به‌کشتن امیر سابق اشارت‌کند اما هنوز شاه حاضر نمیشدکه به کشتن مرد بیگناهی تن دردهد و اجازه صادر شدکه وزیر معزول در زیر سایه‌های سرووکنار چشمه‌های محوطه قصر باشکوه فین دوماهی با زن خود زندگی‌کند .

تقدیر این‌شدکه پرنس دولگروکی یک بار دیگر مایهٔ‌مصیبتی برای شخصی بشودکه صمیمانه میخواسته است نسبت باو دوستی‌نماید وی از تأثیر تلخ اقدام خود در حمایت از وزیر سابق سخت متأثر شد و چون موقع وصول جواب گزارشهایی که‌به سن پترزبورگ در آن‌باب فرستاده بود نزدیک شده بود آشکارا لاف زدکه پس از چند روزدستور هایی دریافت خواهد داشت‌که به سرنوشت مشکوك میرزاتقی‌خان خاتمه خواهد بخشید.درواقع هرنوع شک و تردیدی دربارهٔ سرنوشت امیر بزودی حتی قبل از موقعی‌که پرنس پیش‌بینی نموده بود بپایان رسید. دشمنان‌امیر درانتشارلاف عجولانه‌سفیرروس‌وعرض‌کردن‌آن بشاه

هیچگونه تأخیری روا نداشتند و اعلیحضرت برای اجتناب از جوابی که ناگزیر دربارهٔ تأمین جان امیر ممکن بود بعداً به نمایندهٔ روس بدهد تاریخ ورود پیک سیاسی روس را پیش‌بینی نمود و فوری دستور قتل امیر را صادر کرد، اما حتی این اقدام هم بدون توسل به نیرنگ‌وبهانه از ناحیه ایرانیان انجام نگردید. یگانه خواهر شاه زن میرزاتقی‌خان علاقهٔ بسیاری نسبت به شوهر خود داشت و احدی جرات نمیکرد او رااز کنار دلبند خود جدا سازد، هیچ شاهزاده‌ای که‌در دربارهای‌مسیحی اروپایی بار آمده باشد و به‌مآثرعالی‌ترین نمونه‌فضیلت زندگانی‌زناشویی که تاریخ بشری ثبت کرده است مأنوس باشد نمیتوانسته بیشتر ازآنچه خواهر شاه نسبت به همسر تیره بخت خود ابراز داشته فداکاری‌نموده باشد. هرروز نگهبانان امیر او را احتیاطاً از اطاقش فرا میخواندند تا اطمینان حاصل کنند که فرار نکرده باشد و موقعیکه برای نشان دادن خود بخارج میرفته ابتدا زنش عادت داشت که همراه او برود ولی‌چون دیده بود که این تشریفات فقط جنبه صوری داشته دیگر همراه شوهر بیرون نمیرفته‌واکتفا باین میکرده که هر خوراك امیر را قبل از اوخود می‌چشیده است .

اما مردی داوطلب شد بی آنکه زنش نسبت بماوقع ظنین شود امیر را بقتل برساند، وی شخصی بنام حاجی علی‌خان بود که ماجراجوی زیرك وبی‌مایه‌ای بشمارمی‌رفت وامیراورا بخدمت شاه‌آورده وفراشباشی همایونی شده بود که مقامی نسبةً مهم‌است او برای آنکه به سرورجدید خود خوش‌خدمتی کرده باشد داوطلب شد که جلاد ولینعمت خود بشود. وقتی که‌این شخص به کاشان آمد پاسبانان وزیرسابق خوشحال

شدند چون میپنداشتند که پیشرفت زندگانی این مرد مرهون مراحم ارباب ایشان می‌باشد پس حتماً خبری خوش همراه داشته است ولی این افراد بحد وحشتناکی در تصور خود بخطا رفته بودند. در ۹ ژانویه ۱۸۵۲ بر حسب معمول وزیر سابق را پاسبانان او فراخواندند و چون تنها جلو آمده بود دستگیرش کردند دهانش را بسته کشان‌کشان به خانهٔ مجاور بردند و بر کف اطاق انداخته باطناب بستند سپس رگهای بازو و پای او را باز و چندین ساعت او را بحال مرگ‌آسا رها کردند وی این سرنوشت شوم‌را باحالت تسلیم که فراخور بزرگی استوارسراسر زندگیش بود تحمل کرد. به شاهدخت جوان که از غیبت همسرش سخت برآشفته بود حاجی علی‌خان اظهار داشت که امیر به حمام رفته تا برای پوشیدن خلعتی که شاه بوسیلهٔ او مرحمت کرده بود آماده‌شود ولی وقتیکه از آن توهم به عالم هوشیاری باز آمد قلب همسرش برای ابد از ضربان افتاده بود .

بنابراین فردی که برای تجدید حیات ایران خدمتی شایان کرده بود بدست خود ایرانیان ازبین‌رفت، یگانه مردی که در عین حال‌واجد صفات شایستگی وطن پرستی،قدرت کاروفضیلتی بود که موجبات کافی برای نخست‌وزیری در ایران بشمار میروند تا کشتی کشورش را ازمیان گردابها و صخره‌هایی که در راه او قرار داشته‌اند سلامت بساحل‌نجات برساند . افرادی که در زیر عنوان‌امپراتورزنده‌ای عناصری را بصورت قیصر ، شارلمانی ، یا ناپلئون مشاهده می کنند و آنها را عامل خاصی درید تقدیر تلقی مینمایند تا راه رستگاری را به خلق نشان بدهند در کار خدا حیران اندکه میرزاتقی‌خان را بزرگ و سپس ذلیل‌میکند،

وی در ظرف چندسال کوتاه کار قرنها را انجام داده و بانیروی نبوغ خویش دوران تازه‌ای در تاریخ کشور خود پیش آورده است واگرآن اندازه زنده میماند که نیات خویش را انجام بدهد در ردیف کسانی قرار میگرفت که در نظر بعضی از مردم از جانب خداوند برای ایفای مأموریت خاص خلق می‌شوندولی مرگ بیموقع او قبل از آنکه هموطنانش خیرو نتیجه خدماتش را پیوسته دیده باشند باید ما را از قبول این فرض باز دارد که پیدایش مرد برجسته‌ای مانند میرزاتقی‌خان را از آن‌زمره بشماریم. دورهٔ کوتاه خدمت او درواقع مصداق همان اصلی است که مؤلف «تاریخ تمدن در انگلستان»(۱) تأکیداً بیان داشته که: هر ملتی فراهم آورندهٔ حکومت خویش است و هرگاه اساس کار ملتی درست نباشد هیچ دولتی قادر نخواهد بود ترقی را قهراً نصیب آن ملت سازد.

اصلاحات امیر در مذاق بسیاری از هموطنانش آنقدر ناگوار بوده که شاه را ناگزیر ساخت بفریاد نارضایتی آنها گوش فرا دهد در نتیجه آن زمامدار درستکار سقوط کرد و وزیری بجای او آمد که اخلاقش با سیرت مردمی که باید برآنها حکومت کند سازگاری داشته و اجازه‌داده بود زیر دستانش مانند خود او به کار رشوه و اخاذی بپردازند و آنچه امیر با آن همه زحمت رشته بود حال پنبه شد، باز مقرری سربازان نمی رسید مگر بعد از سالها التماس و تضرع، دزدی در دستگاههای دولتی باز رواج یافت، نفوذ روحانیان بی‌جهت بحد اعلی رسید و عناوین ایرانی در جلو نام مردان بزرگ حتی بیشتر از سابق ردیف شد.

---

(۱) به‌تاریخ تمدن درانگلستان تألیف Buckle صفحات ۱۱۵ ـ ۱۵۰ جلد دوم سال ۱۸۶۱ رجوع شود.

اما سرنوشت حیرت‌انگیز میرزاتقی‌خان سراسر اروپا را دچار ترس و وحشت کرد و شاه و وزیرش مجبور شدند سیل اعتراض و سرزنش را که بواسطهٔ کشتار کاشان از ناحیهٔ دولتهای خارجی فرو میریخت تحمل کنند سپس لحظهٔ حسرت فرا رسید ولی خیلی دیر پادشاه ایران وبسیاری از اتباعش به ضایعهٔ جبران ناپذیری که دامنگیر کشورشان شده بود پی بردند وگفته‌اند که شاه در ماتم آن مصیبت عزم کرد که هرساله مرگ امیر را با روزه و عبادت یاد کنند و دو دختر وزیراعظم را بدوتن از پسران همایونی داد .

پس از مرگ میرزاتقی‌خان مرور زمان رفته رفته برشأن وشهرتش بیفزود چون ثابت شد که انتظار باز یافتن وزیر شایسته‌ای برای تکمیل خدمات اصلاحی که او در ایران شروع کرده بود چه اندازه بیهوده است. مدت محدود زمامداری او را اکنون دورهٔ طلایی ایران نومیشمارند وبمسافر بیگانه‌ای که در سرزمین طاقت فرسای ایران سیر میکند غیر از معابر دور افتاده البرز هر جا با چارواداران خود سر صحبت را باز کند باو خواهد گفت که فعلاً وضع کارها بسیار بداست ولی در دورهٔ امیرنظام وضع دیگری بود .



# فصل چهاردهم

توطئه برای قتل شاه ـ نجات او ـ مجازات توطئه گران ـ جلادی وزیران دولت ـ ثبات قدیم پیروان باب ـ رقابت اروپاییها برای اعمال نفوذ در دربار ایران ـ سعی روسیهٔ در ۱۸۵۳ برای جلب اتحاد شاه – پیشنهادهای جالبی که بدولت ایران کرده‌اند ـ امتناع دولتهای غربی از اتحاد باشاه – دولت ایران طرفدار بیطرفی نیست ـ مذاکراتی بین صدراعظم ووزیر مختار انگلیس ـ میرزا هاشم ـ توقیف زن او ـ سیاست صدراعظم ـ قطع روابط بین ایران وانگلستان ـ آقای مری تهران راترک میکند ـ لشکرکشی ایران به هرات ـ اعلام جنگ با ایران در کلکته .

بعد از خاتمهٔ محاصرهٔ زنجان تا هیجده ماه از ناحیهٔ پیروان باب حرکتی مشهودنشد، در تابستان ۱۸۵۲ آنها بار دیگر علناً اظهار وجود کردند. درتهران برای قتل شاه توطئه‌ای برهبری دوتن از مجتهدان عمده و سلیمان‌خان که پدرش سر مهتر عباس میرزا بودفراهم گردید، پیروان عقایدباب معمولاً دسته‌های چهل نفری در خانه‌خان مزبور ترتیب میدادند این خانه مرکز نقشه‌های ایشان بود و از آنجا همه قسم اسلحه نیز بدست آمد. دره ۱ اوت که شاه در قصر نیاوران درحومه تهران اقامت داشت سواره رهسپار شکار در دامنهٔ کوههای البرز شد چهار تن جلو او آمدند، رسم اینست که پادشاه ایران تک اسب سواری میکندو گماشتگان در چند قدمی شاه از جلوحرکت می کنند و مرسوم است که اتباع شاه برای عرضحال خود حق شکایت دارند و اجازه‌هست که این افراد نزدیک شاه بروند و عریضه تقدیم دارند. بنابراین چیز

شگفت انگیزی نبوده که یکی از چهار نفری که در آن روز پیش رفته بودند به اسب همایونی نزدیک شود گواینکه قصد تقدیم عریضه‌داشته است. مردبابی که بجلوشاه رسید سعی کرد افسار اسب شاه را در دست بگیرد و چون شاه او را عقب زد دست بزیر لباس خود برد و بااسلحه بشاه تیراندازی کرد ولی اعلیحضرت خونسردی و حواس جمعی کافی داشت و خود را به پهلوی دیگر اسب انداخت، گلوله فقط ران شاه را کمی مجروح ساخت. عزم جانی برای‌اصابت هدف خود بقدری قاطع بود که بدون توجهی به اطرافیان شاه‌که در آن لحظه برای کمک‌جلو دویده بودند خنجری سهمگین از غلاف بیرون کشید و باآن بطرف شاه وکسانی که بدفاع از او پرداخته‌بودند حمله کرد و تابقتل نرسید دست ازکار خودنکشید، دو تن از همدستان او دستگیر شدند که یکی ازآنها سخت مجروح شده بود بابی‌چهارم با پرش از دیواری‌توانست‌فرار کند .

سکنهٔ شمیران زود از این واقعه باخبر شدند و بخارج خبر دادند که شاه را کشتند و پیش از آنکه راجع به این خبر تأمل کرده باشند افراد گارد سلطنتی از هرسو فرارفتند ومردم از هر جهت رو بشهر آوردند دکانهای شهر فوری بسته شد وهرکس در صدد جمع کردن آذوقه به قصد خوراك برای آینده‌ای طوفانی که در پیش بود بر آمد اما روز بعد با شلیک صدو ده گلولهٔ توپ علامت سلامت شاه، فکرمردم راحت شد از روحانیان و متنفذان دعوت کردند که به چادر همایونی بروندوهفت شبانه روز تهران را چراغانی کردند .

پس از آنکه توطئه بابیها کشف شد ابتدا ده‌تن از عمال آنان را بقتل رساندند و بعضی از ایشان را با شدیدترین زجرها کشتندشمعهای روشن در بدن دوسه تن از آنها جا دادند.بعد از آنکه فدائیان مزبور را

ملتی زجر دادند آنها را بوسیلهٔ تیر کی دو نیمه کردند،الزام قصاص را پیشکار شاه از جانب او انجام داد و مغز یکی از توطئه کاران را تارومار کردند. در میان کسانی که محکوم بمرگ شده بودندزنی(۱)بود دختر یکی از علما که بابیها او را رسوله میپنداشتند باین مناسبت اورا چندین سال در تهران زندانی کردند اما ده تن قربانی برای تسکین ترس و واهمهٔ مشاوران شاه کافی بنظر نمیرسید،مدت کوتاهی بساط رعب فرو گستردند واحدی از سوء ظن در امان و از احتمال اینکه بابی است مصون نبود. اگر دراین دوره فردی یافت میشد که به توهم خیال می کرد که وزیران شاه قدرو منزلتی در انظار جهانیان دارند با صحنه‌ای که بوجود آوردند آن وهم و خیال هم از بین رفت. صدراعظم بجای آنکه از رفتار سیسرون در خطابهٔ خود برضد کاتی لینی سرمشق بگیرد و فتح و افتخار سرکوب آن توطئه را برعهده بگیرد و خشم و انتقام پیروان باب را متوجه خودو خانواده‌اش کرده‌باشد بمنظور اینکه‌دیگران نیزوادار به این‌قتل‌و کشتار بشوند تدبیری بسرش آمد که هریک از تبهکاران را بیکی از دستگاههای دولتی بسپارد بدین ترتیب چند تن از وزیران شاه نقش جلادی بر عهده گرفتند،وزیر امور خارجه ،وزیرمالیه پسر صدراعظم آجودان کل قشون ، رئیس ضرابخانه هرکدام تیراولی را رها ساختند و یا ضربت شمشیر را بر پیکر کسی که بدستگاههای متعدد آنها اختصاص یافته بود وارد کردند،توپخانه،پیاده‌نظام،توپخانه شتر سواران و سوار نظام هرکدام‌حصه‌ای برای قربانی داشته‌اند (۲)

---

۱ —منظورقرةالعین‌است (م) .

۲ـ حتی‌پزشک‌قابل ستایش فرانسوی‌شاه مرحوم دکتر کلو که Cloquet مجبورشد وفاداری‌خودراامانند افراد دیگردرباری اثبات نمایدوی عذرخواست‌وبشوخی گفت‌دردوره طبابت خودبقدری‌ازمردم‌را کشته که‌حاضرنیست‌با آدم کشی‌عمدی« بر تعداد آنها بیفزاید» کتاب نظری‌اجمالی‌بزندگانی و آداب درایران تألیف‌لیدی‌شیل صفحه ۲۷۷

ولی نتیجهٔ تمام این کشتارها چنانکه انتظار هم میرفت ایجاد احساسات رقت‌انگیز و علاقه نسبت به بابیها شد،چنانکه جنایت آنها در قبال مجازات‌هایی که تحمل کرده بودند محوگردید.بابیها این سرنوشت شوم را باثبات قدم فوق‌العاده‌ای تحمل کردند و هیچیک از آنها حاضر نشد با به‌زبان آوردن فقط شعار اسلامی جان خود را نجات بخشد.وقتیکه شمعهای روشن گوشت تن یکی از بابیها را میسوزانند قاضی‌القضات تهران باو تأکید کرد که لعنتی برباب بفرستد و جان خود را نجات دهد ولی او کلمه‌ای برضد باب نگفت و برخود قاضی لعنت فرستاد که او را وادار بآن کار میکرد و بر پادشاه و حتی .....روح‌او بر تر از درد وزجری که میکشیده‌قرار داشت ........

اکنون موقع‌آن فرا رسیده‌است' که بدوره‌های‌مهم وجالب‌تاریخ ایران جدید عطف توجهی بشود و وضعی را که این دولت درست‌قبل از جنگ بین روس و ملل غربی در برابر دول بزرگ اروپایی داشته روشن سازیم.خواننده مقاصدی را که اساس سیاست ناصرالدین شاه‌بوده بهتر در خواهد یافت اگر بخواهم وضع واقعی را که نخست وزیرایران دچار آن بوده بیان نمایم باید اشاره کنم که درسابق وی در دو مورد سلامت یا حمایت خود را مدیون مساعی جمیل سفارت انگلیس بوده و در واقع او را گاهی دست نشاندهٔ انگلستان میشناخته‌اند . در آن موقع نفوذ هیات‌های سیاسی خارجی و دخالت آنها را در امور داخلی ایران هنوز حکومت شاه با نگرانی سخت تلقی نمیکرد ولی در این‌باره تغییری ناگهانی در افکار عمومی ایران پدید آمد و در آن‌هنگام در دربار چیزی ناپسندتر از آن‌نبوده که کسی را بنحوی‌از انحاء‌بانمایندگی های بیگانه مربوط کرده باشند.در نزد ایرانیان تقدیر و سپاس وزن

چندانی ندارد واگر صدراعظم هم حسن نیت نسبت به‌کسانی داشته که خیلی مدیون نفوذ آنها بوده باز چاره‌ای نداشته جزاینکه برای‌حفظ مقام خود بهروسیلهٔ ممکن بشاه و درباریان وانمود کند که هرگونه خصوصیت و ارتباطی راکه با وزیر مختار انگلستان داشته کنارگذاشته است و برای آنکه این گمان راکه وی طرفدار نفوذ انگلستان در دربار ایران بوده‌ازبین برده باشد کوشیده‌است راجع بدولت انگلیس‌ونمایندگی آن در تهران بالحن حقارت آمیزی صحبت کند و آمادگی داشته که پیوسته مشکلات و موانعی در جلو آنچه وزیرمختار پیشنهاد میکرده ایجادنماید. ولی باوجود فطانت و قدرت تفتین و استعداد نیرنگی که صدراعظم داشته نتوانسته است خود را بر بسترگل سرخ آسوده‌مشاهده کند ودرموردی ناچارحتی‌حرف کناره‌گیری ازمقام شامخی راکه داشته برزبان آورده بود ولی اگر واقعاً به چنین کاری اقدام میکرد بیم آن میرفت که جانش را هم از دست‌بدهد .

در این وضع وحال فکر آشفتهٔ او بوی تلقین کرده بود که به کاری دست یازد تا وزیر مختار روس یاانگلیس برکناری او را از صدارت درخواست کند،بامید آنکه باین ترتیب قادر خواهد بود از خدمات رسمی کنار برود بی‌آنکه خطر صدمات بیشتری نسبت باو وجود داشته باشد .ولی شغل صدارت که گمان نمیرود هیچوقت نسبت به آن بی‌اعتنابوده‌درنظرش‌بقدری لطف و اهمیت داشت که وی عزم انصراف از آنرا بهیچوجه بفکر خود راه نمیداد بنابراین دیگر حرفی‌ازکناره‌گیری خود نمیزد .مقام صدارت در آن موقع حائز اهمیت بود چون یکی ازدول بزرگی که نزاع باآن رفته رفته بیشتر مورد توجه جهان متمدن شده‌بود در پی جلب اتحاد ایران افتاد .

در اواخر پائیز سال ۱۸۰۳ ژنرال بی‌تف به نخجوان آمد تا فرماندهی نیروی روس را که برضد عثمانی در پاشا نشین ارضروم بودند بر عهده بگیرد. وی قاصدی به تهران فرستاد که قرار بود بوسیلهٔ وزیر مختار روسیه پیشنهادهائی از جانب دولت روس بشاه تسلیم کند. بعد از ورود قاصد مزبور پرنس دولگروکی از شاه تقاضای ملاقات‌اختصاصی کرد در این مذاکره هیچیک از اتباع شاه حاضر نبود تا مبادا مفاد پیشنهادها بخارج نفوذ کند و مقرر این بود که هیچ وزیری‌هم‌اظهارات شاه را بازگو نکند و درپشت پرده‌های کشمیری تالار تاجگزاری نباید هیچ گوشی سخنان وزیر مختار روس را که بوسیلهٔ ترجمان او منویات امپراتور سروّر خود را بیان میداشته است بشنود. تا آن‌موقع سررانیک محفوظ داشتند، درابتدا شاه حتی به صدراعظم خود نیز از ماوقع چیزی ابراز نکرد ولی از لحاظ افرادی که سوءظن حسد آمیزی دارند وقایعی هست که نیک عیان است وحاجتی به‌بیان آنهانیست.

سفیر ترکیه از جریان وقایع درباری که خود در آنجا مأموریت رسمی داشته نیک واقف بوده و احتیاجی نداشته است درباره ورودمأمور مأمور مخصوص روس و مراقبتهائی که در ملاقات وزیرمختار آندولت باشاه مراعات کرده وحتی هنگام ملاقات صدراعظم را نیز شرکت‌نداده بودند برای خود استنباط خاصی بنماید، پس جناب سفیر درصدد برآمد که رویه تهدید آمیزی در پیش گیرد و بدون تأخیر بشاه معلوم داشت که عزم دارد فوری تهران را ترک گوید مگر آنکه دولت شاه از آنچه گذشته است و قصدی که داشته‌اند اطمینان کافی باو بدهد. در نتیجه این تصمیم ناگهانی سفیر عثمانی، شاه ناچار شد صدراعظم را احضار کند و چگونگی پیشنهادهای نمایندهٔ تزار را نزد او فاش سازد.

این پیشنهادها حاکی بود که ایران با روسیه در جنگی که با ترکیه در شرف وقوع بوده همکاری کند، اقدامات قوای نظامی برای تهدید با یزید و ارضروم در مرز آذربایجان و اقدام متشابهی در سرحد کرمانشاه بمنظور تهدید بغدادو اماکن مقدس بعمل آورد ودرصورتیکه اعلام جنگی از ناحیهٔ ایران برضد عثمانی ضروری شود قوای شاه از دو نقطهٔ مزبور به قلمرو باب عالی هجوم و قطور را تصرف کنند و سعی نمایند شهر جلفا را اشغال کنند و موقعیکه صلح در اروپا مستقر شود باب عالی را ناگزیر سازند تا تمام سرزمینهائی را که ایران تسخیر کرده تسلیم این دولت کند یا در مقابل‌آنها غرامت کافی‌دریافت داردبعلاوه شاه در صورت ورود بجنگ از تعهدات مالی که نسبت به روسیه بموجب عهدنامهٔ ترکمانچای داشته آزاد شود و اگر احتیاجی به‌ورود ایران در جنگ پیدا نشود هزینهٔ‌لشکر کشی‌های او از طلبهائیکه که روس‌داشته کسر شود . روسیه نیز قول داده بود لوازم جنگی و پول درصورتیکه دورهٔ جنگ طولانی شده باشد به‌ایران برساند .

برای پادشاه ایران پیشنهادهای مزبور بسیار جالب بود و در صورتیکه آنهارا میپذیرفت در نمایش‌بزرگی که پادشاهان عمدهٔ‌مسیحی و سلطان عثمانی‌از ارکان آن بودند نقشی‌بدست می‌آورد و این‌رضامندی خاطر را حاصل میکرد که میدید وجداناً اولین شهریار ایرانی دوران جدید است که خود را از حدود وضع پادشاهی که نقش درجه دوم را دارد و وسعت عملیاتش فقط بصحنهٔ آسیا منحصر است آزاد میساخت وانگهی از زیر بار تعهدات مالی سالب اعتباری که با روس داشت برای همیشه رهایی مییافت و میتوانست از چنگ ظالمانهٔ عثمانی‌نقطهٔ مهم سوق‌الجیشی قطور را باز ستاند و در نزد اتباع خود عزت وجلالی

کسب کند و در خاطر فرزندان آنها بواسطهٔ الحاق شهرهای مقدسی نظیر آرامگاه حضرت علی و حسین قرب و منزلتی بدست آورد. اینها آمال و امکاناتی بود که در آن لحظه شاه توجه نخست وزیر را به‌آنها معطوف میداشت و بر عهدهٔ آن والا مقام بود راهی را که سرور او می بایست در آن مورد خطیر پیش گیرد مشخص نماید.

صدراعظم بشاه معروض داشت که برای ورود در صف‌شهریاران و فرمانروایانی که‌ارادهٔ آنها بر امور جهان عظیم‌حاکم است راه دیگری نیز وجود دارد و هرگاه راه همکاری با روس برضد متحدین باز است امکان همکاری با متحدین نیز برضد روسیه وجود دارد،در هر صورت‌از یک جهت یا جهت دیگر وزن ایران برای ایجاد موازنه نیک مشهود است واگر انگلستان و فرانسه برله ترکیه قیام کنند اتحادی مرکب‌از سه کشور در برابر یکی است و صلاح ایران در پیوستن به جبههٔ قوی‌تر می‌باشد و بواسطهٔ اعلان جنگ برضد روس اساساً عهدنامهٔ ترکمانچای خود بخود از بین می‌رود و ایالتهای از دست رفته خود را باز مییابد و در صورت الحاق آن ایالات به ایران بر عزت شاه در میان اتباعش افزوده می‌شودوخاطرهٔ آن در ذهن فرزندان آنها از تأثیر انضمام اماکن مقدس واقع در صحرای عربستان ارزش کمتری ندارد. شاه در این موقع هنوز در عنفوان جوانی بود سخنان وزیرش در نظر وی همچون رأی پیران آمدپس در صدد برآمد از راهی که پرنس دولگروکی پیشنهاد کرده بود انصراف جوید وبا آنکه فرمانی صادر شده بود که قوائی در حدود چهل هزار تن در آذربایجان گرد آیندو سردار عزیزخان‌فرماندهی آنرا داشته باشد و لشکر پانزده هزار نفری درکرمانشاه جمع شوند که رئیس گارد همایونی فرمانده آن باشد ، دستور جدید صادر شد که‌عجالتة

ناظر جریان امور باشند و از امضای عهدنامه‌ای باروس که شاه‌موافقت کرده بود خود داری بشود.

نمایندگی روس از این تغییر رویه درست استنباط کرده بود که صدراعظم نفوذ خود را برای انحراف شاه از تصمیم قبلی بکار برده‌است وزیر مختار بیشتر از این بابت خشمگین شد که موافقت تام و تمام شاه را نسبت به پیشنهادهای تزار بدولت امپراتوری اعلام داشته بودبنابر این لابد دولت او تاحدودی به همراهی ایران در عملیاتی که بنابود در آسیای صغیر شروع کنند اتکا داشته و بواسطهٔ یأس شدیدی که‌از این جهت به وزیرمختار دست داد پرنس دلگروکی در چندین‌جلسه مذاکره با صدراعظم سعی کرد حضرت والا را بقبول نظریات روس ترغیب کند. این مذاکرات مانند گفت و شنودهایی که بین چارلز - دوازدهم و وزیر اعظم بالتازی محمد در پروس پس از فرار پتر اتفاق افتاد صحنه‌ای پرجوش‌و خروش و تظاهرات جدی از یک‌طرف‌وآرامش سنگین از جهت دیگر بوجود آورد.

پرنس در یکی از جلسات فرصت را مغتنم شمرد و صدراعظم را از توصیه‌های شیطانی که بشاه کرده بود برحذر داشت واخطار کرد که مانع امضای عهدنامه‌ایکه شاه موافقت کرده بود نشود در آن حالت جدی پرنس‌ازجابرخاست و به‌کنار وزیر رفت وعصای خود را در هوا بعلامت تأکید اظهارات خود حرکت داد، بدبختانه عصا تصادفاً سخت به پای صدراعظم اصابت کرد ولی این پیش‌آمد موجب تغییر حال و غضب صدراعظم ایران نشد و در حضور دیگران متانت خود را ازدست نداد و فقط باین‌اکتفا کرد که عصایی راکه باو اصابت کرده بود بر

داشت و به گوشهٔ اطاق انداخت و درخواست کرد کسی در حضور او نماند .

بزودی بعد از این واقعه پرنس دولگروکی را از سفارت احضار کردند و چون صدراعظم وانمود کرده بود که وی عذر وزیر مختار را خواسته بود پیروزی وی بی اندازه مینمود، درمراودت بعدی خود با نمایندگان خارجی بآنها وانمود میکرده که بیم وی از ایشان تا چه اندازه نقصان یافته است .

رفته رفته از غرب خبر میرسید که سرگرم تدارکات جدی برای شروع جنگ شده‌اند و بار دیگر به ترغیب شاه در اتخاذ تصمیم قبلی و اتحاد با روسیه جدیتی‌شد .وی ابتدا قصد عدول خود را به صدراعظم ابرازکرد و تاموقعیکه خط مشی خاصی پیش نگرفت بوزیر از تصمیمی که گرفته بود اطلاعی نداد ولی صدراعظم در عقیدهٔ سابق خود استوار ماند و نفوذکافی هم داشت که شاه را از خیال خود منصرف سازداما پادشاه حقاً علاقه‌مند بود که این دودلی او در آن موقع بگوش دیگران نرسد و از این امر نگران بود که غرور صدراعظم باعث خواهد شد که او نزد نمایندگان خارجی لاف بزند که بار دیگر شاه را براهی که‌صلاح دیده باز آورده است، ازینروهروقت یکی از نمایندگان خارجی بملاقات صدراعظم میرفت فراشباشی شاه ـ قاتل امیرنظام ـ دستور داشت از جلو اطاق وزیر بگذرد و طوری قرارگیرد که مذاکرات را بشنود .صدراعظم از این حرکت پرمعنی غفلت ننمودو از این پس پی برد که در مقام مخالفت با منویات سرور خود راه افراط نپیماید ودیگرهم‌خبط سابق را تکرار نکرد .

ظاهراً شایعاتی به انگلستان رسیده بود مبنی براینکه از رویه

شاه ایران استنباط می‌کردند که وی طرفدار اتحاد با روسیه در جنگ آینده‌است. روزنامه‌های عمدهٔ انگلیس موقع را برای اظهار این عقیده متناسب دیدند که انتصاب وزیرمختار جدیدی در دربار ایران اینطور تلقی میشده که وی بمنظور جلب نظر شاه اعزام میگردیده است‌وعبارت روزنامه تایمز که بآن اشاره‌کرده‌ام البته ترجمه شد و بعرض شاه‌رسید وازلحظه‌ایکه آنرا خواند درصدد برآمد پیوسته رویه استوار واستقلال در مراودت خود بانمایندهٔ انگلیس اتخاذ کند .

ضمناً پیشنهادهایی که ایران برای پیوستن به همدستان برضد روسیه کرده بود مورد پسند نیفتاد و متحدین چون براین حقیقت واقف بودند که مآلا نمیتوانستند ایران را از صدمهٔ انتقام بعدی روس حمایت کنند فکر کردند دورا ازانصاف‌است که کشور ناتوانی‌را دچارمخاطراتی سازند بی‌آنکه امید واقعی استفاده از مزیت‌هایی در میان‌باشد. ازینرو به ایران توصیه کردند که در دورهٔ کشمکش بیطرفی اختیار کنند،امااین راهنمایی باب طبع دربار قابل تحریک شاه نبود همان درباری که‌نسبت به آینده نظر مآل اندیش وسیعی‌نداشت وچندان دربارهٔ ارزش‌علتی که بجنگ منجر میشود دغدغه خاطری نشان‌نمیداد. پادشاه ایران دیگر صدراعظم خودرا مخالف منویات رزمجویانه خود نمیدید، دلیل‌های بسیاری ظاهراً صدراعظم را ناگزیر به تغییر رویه کرد،شاید قوی‌ترین علت،این تصور بود که شرط سلامت وی جلوگیری از منظورهای‌روس در دربار ایران نیست و در حین مباحثات سختی که بین او و وزیرمختار انگلیس راجع‌باموری‌جزئی اتفاق افتاد استنباط شد که کاملاً طرفدار سیاست دولت روس شده بود .

پیش از ورود جناب چارلز.ا . مری که‌وزیر مختار جدیددولت

بریتانیا در ایران شد بین صدراعظم و کاردارسفارت انگلیس راجع به میرزایی که در خدمت سفارت بود و صدراعظم خیلی از او نفرت‌داشت مکاتباتی صورت گرفت وزیر ایران پنهان نمیکرد که چه‌اندازه تنفرنسبت به هاشم‌خان احساس میکرده و اظهار داشته بود که بهتر است این شخص از خدمت سقارت برکنار شود و بهمین سبب بود که وی عامل رابطه بین دولت ایران و وزیرمختار انگلیس گردید. این‌میرزا به‌یکی از تیره‌های عمدهٔ طایفه نور تعلق داشته و صدراعظم رئیس تیره دیگر همان طایفه بود، میرزاهاشم قبلاً دردستگاه دولت ایران مستخدم‌بود سپس مدتی بیکار ماند تا در سال ۱۸۵٤ منشی ایرانی سفارت‌انگسیس در تهران شد.صدراعظم اظهار میداشت که هاشم‌خان هیچوقت ورقهٔ رسمی خاتمه‌خدمت از دولت ایران تحصیل نکرده‌و بنابراین‌نمیتوانسته است وارد خدمت یک نمایندگی سیاسی‌خارجی بشود.سفارت سرانجام با برکناری او موافقت کرد اما نه از آنجهت که ورقهٔ رسمی مرخصی‌از خدمت دولت ایران در دست نداشت بلکه نیک عیان شده بود که صلاح نبود اموروزانهٔ دولت انگلیس بوسیلهٔ مأموری انجام شود که جداً مورد نفرت نخست‌وزیرایران بوده‌است. وقتیکه در ابتدا صدراعظم خواستارشده‌بود که هاشم‌خان از شغل‌منشی‌گری ایرانی سفارت‌انگلیس برکنار شود خود او پیشنهاد کرد که میرزا به شیراز اعزام و در آنجا در نمایندگی انگلستان مشغول شود. پس هاشم خان را مأمور این کار کردند هرچند صدراعظم‌بعداً اظهار داشت که‌چون او ورقهٔ رسمی‌خاتمه خدمت تحصیل نکرده مجاز به اشتغال در یک دستگاه دولت خارجی نیست .

برطبق تحقیقاتی که بدستور وزیر مختار انگلیس‌انجام یافته‌بود

معلوم شد که برای خدمتگزاران شاه چنین رسمی وجود نداشته که ورقهٔ رسمی ترك خدمت دولتی دریافت بدارند .

صدراعظم نیز تصدیق کرده بود که هاشم‌خان چون موفق به دریافت اضافه حقوق نشده بود باو اطلاع دادند در هر کجا بخواهد مشغول کار شود ولی وقتیکه در پاییز ۱۸۵۵ میرزا درصدد شروع کار خود بود نخست وزیر ایران برخلاف انتظار وزیرمختار انگلیس اظهار داشت که دولت ایران اجازه نمیدهد هاشم‌خان در نمایندگی انگلستان کار کند و بالحن صریحی که جای شبهه نبود تأکید کرد که اگرهاشم تهران را بعزم شیراز ترك کند او را دستگیر و بازداشت خواهد کرد .

آقای مری به دخالت در کار مختص دولتی که وی نمایندگی آنرا داشته نتوانسته بود موافقت کند، بنابراین پاسخ داد که اگر وزیر به توقیف هاشم‌خان دستور دهد نتایجی که از دستگیری هر یك از خدمتگزاران و یا گماشتگان هیات سیاسی او پیدا میشود پیش خواهد آمد که درنتیجه صدراعظم دستورگرفتن زن هاشم خان را صادر کرد و فرمود که از پیوستن او بشوهرش جلوگیری شود. باآنکه حجةالاسلام تهران دستخطی صادر و توقیف زن میرزا ویاطلاق اورا بدون رضامندی شوهرش برخلاف قانون شرع اعلام کرد و شاه هم قدرت نداشت بارأی مجتهدان مخالفت کند باوجود تصمیم روحانیان صدراعظم از بازداشت زن هاشم خان انصراف حاصل نکرد و میگفت چون او خواهر زن پادشاه است تاحدی تحت‌اختیار خانوادگی همایونی‌است .

آقای مری پافشاری نمود که برطبق تعهدات عهودی، زن هاشم‌خان خدمتگزار انگلیس باید بدون تأخیر آزاد شود و ضرب‌الاجلی برای این منظور واخذ تصمیم بدولت ایران داد که در صورت خلاف آن روابط

سیاسی بین دوکشور قطع میشده‌است. در ظرف مدتی که دولت ایران مهلت داشت دربارهٔ موضوع تصمیم بگیرد از آقای مری استفسار شد که آیا راه حل دیگری برای آن کار غیر از فرستادن هاشم‌خان به شیراز جهت خدمت در نمایندگی انگلستان وجود داشته یانه ،وزیر مختار جواب داد که وی حاضر است این شخص را اصلا از خدمت دولت بهیه طرد کند مشروط بر آنکه‌زنش‌را فوری آزاد کنند و به میرزامستمری یا حقوق بیشتر از آنچه موجب خسارتش بود پرداخت و بعلاوه تأمین جانی اوتضمین شود. بااین ترتیب دولت ایران وسیلهٔ منصفانه‌ای در اختیار داشت که بآن موضوع جزئی خاتمه بدهد و اگر به دوام روابط دوستانه باانگلستان صمیمانه علاقه می‌داشت عمل می کرد ولی ازرفتار صدراعظم در مخالفت با اشتغال هاشم‌خان در مقامی که ابتدا خود او پیشنهاد کرده بود وسپس‌دستگیری زن و بازداشت قهری او که بیشتر بمنظور اهانت به آقای مری بوده وآنگاه نیز امتناع از موافقت با ترتیبی که به‌برکناری دائمی هاشم خان از خدمت دولت انگلیس منجر می شده انسان خواه‌ناخواه پی میبرد که قصد صدر اعظم فراهم ساختن موجبات قطع موقت روابط سیاسی بین ایران و انگلستان بوده است .

پس از مهلت مختصری که برای بررسی پیشنهاد آقای مری‌تقاضا و موافقت شده بود دولت ایران از قبول‌آن امتناع ورزید،چون‌این‌تصور را در ذهن وزیر رسوخ داده بودند که انگلستان در آن موقع بقدری گرفتاری داشته که بهیچوجه حاضر به جنگ باایران نبوده‌است، بنابراین گمان میکرد که قطع روابط سیاسی بین دوکشور خطری در بر ندارد شاید و بلکه واقعاً منظور صدراعظم ابتدا این بوده است که پس از قطع روابط با انگلیس همدست روسیه بشود ولی در اواخر سال ۱۸۵۵

اینطور بنظر میرسید که ایران رفته رفته تمایل چندانی بآن اقدام نشان نمیداده، اما صدراعظم درصدد افتاد تا وقتیکه انگلستان گرفتار جنگ است فرصت مناسبی برای تسخیر هرات خواهد بود. آقای مری را ترغیب کرده بودند که مهلت زیادتری بدولت ایران برای اتخاذ تصمیم بدهد، کار دار عثمانی داوطلب شد که نزد حکومت شاه نفوذ خود را برای رفتار منصفانه‌ای بکار بردو بنابر پیشنهاد نمایندهٔ فرانسه که بواسطهٔ اتحاد دوستی کشور او با انگلستان در وضعی بوده که ازجریان مذاکرات اطلاع حاصل نماید با مهلت مجدد موافقت شد.

صدراعظم بهیچوجه اهمیت نمیداد آقای مری که با درخواست آزادی هاشم خان وضع بغرنجی پیدا کرده بود سوءظن بیشتری حاصل نماید و آشکار اظهار داشته بود که وزیر مختار و سلف او هردو میرزا را برای خاطر زنش استخدام کردند. بااین تهمت بکلی بی‌اساس صدر اعظم امیدوار بود احساسات عمومی را برضد آقای مری تحریک کند و در این تمهید خود تاحدودی هم توفیق حاصل کرد. کاری آسان تر از آن نمیشود که داستانهایی راجع به اخلاق دیگران اختراع و ترویج کنندو برای اشخاصی که این اتهامات برضد آنها ساخته شده امکان رد کردن مؤثر آنها موجود نباشد چنانکه در نظر عده‌ای که از خصلت بی اعتنایی اکثر ایرانیان به حقیقت، اطلاعی ندارند وانمود شده بود که حرف ساختگی صدراعظم شاید تا حدودی صحت داشته و آن داستانها را در بعضی از محافل باور کردند و افرادی که این حکایتها را باور کرده بودند از لحاظ اینکه جنبهٔ منافی اخلاق داشته متهم را شایسته سرزنش میدانسته‌اند بلکه تحریک راجع به زنی بوده که با پادشاه نسبت نزدیکی داشته است و این عین مقصودی بود که صدراعظم انتظار

داشته‌و میپنداشته که اگر توانسته باشد در جامعهٔ انگلیس‌نیززمینه‌ای برای این طرز فکر فراهم کند دولت انگلستان از آقای مری طرفداری نخواهد کرد. اهانتی که متناسب با این حرف دروغ به فرد محترمی از طایفهٔ خود صدراعظم وارد می‌ساخت و بعلاوه اثرات آن به سرورش‌نیز سرایت می کرد ، از نکاتی بود که‌بهیچوجه سبب ناراحتی‌حضرت والا نمیشد .

در ضمن‌مهلتی که آقای مری برای بررسی واتخاذ تصمیم‌بدولت ایران داده بود نخست وزیر صلاح دید که نامهٔ بسیار توهین آمیزی بآن فرد محترم بفرستد و تهدید کند که اگر بیرق انگلیس را پایین بکشند صدراعظم‌ناگزیر خواهدشدپرده‌ازاسراربردارد. درواقع والاحضرت از اخلاق انگلیسی هیچ اطلاعی نداشته و شاید هم توهمی در سرش بود که امکان داشت تهدید او آقای مری را از انجام دادن تعهدی که کرده بود منصرف سازد . درانقضای مهلتی که وزیر مختار داده‌بود دوتن‌قاصدرا که یکی از آنها از ردیف شاهزادگان بود بسفارت‌انگلیس فرستاد تا استفسار کنند آیا وسیله‌ای برای رفع اختلافی که پیش آمده بود وجود داردیانه. به قاصدهای او اظهار شد برای پیش در آمد هر گونه راه حل رفع اختلاف لازم است که زن هاشم‌خان را نزدشوهرش بفرستند و صدراعظم در سفارت انگلیس حاضر شود و نامه تهدیدآمیز خود را شخصاً مسترد دارد و از آنچه نوشته بود معذرت بخواهد .

آقای بوره وزیر مختار فرانسه در دربار ایران با علاقهٔ بسیار طرفدار پیشرفت مذاکره بود زیرا تصور می کرد شکست مذاکرات‌ممکن است‌این اثر را داشته باشد که ایران را به اتحاد با روس بر ضد عثمانی وادار کند، ازینرو از آقای مری‌تقاضا کرد باو اجازه دهد تا به تلاش

مجددی بپردازد و بین او و دولت‌ایران سازشی ایجاد کندو چون‌نگران بود که صدراعظم از حضور در سفارت انگلیس برای معذرت از نامه اهانت آمیز امتناع کند از آقای مری تقاضا کرد که بخاطر اتحادفرانسه و انگلستان تنها به وصول نامهٔ‌معذرت و استردادزن میرزا که بازداشت بودا کتفا کند. آقای مری نمیتوانست بااین پیشنهاد وزیر مختارفرانسه موافقت نکند بنابراین روز بعد آقای بوره نامه‌ای مبنی بر پوزش واعادهٔ مراسله موهن صدراعظم نزد وزیر مختار انگلیس برد ولی بجای آنکه بانو را نزد شوهرش بفرستند او را بخانه مادر شوهرش انتقال دادند که آقای مری با آن عمل موافقت نکرد و بنابراین وساطت نمایندهٔ فرانسه نتیجه‌ای نداد. بعد از این جریان و قبل از آنکه وزیرمختار انگلیس تدارکات خود را برای ترك تهران تکمیل کند گویا صدراعظم خیال داشت از لجاجت دست بردارد چون اطلاع داده بود که قصد دارد به اقامتگاه وزیر مختار برود ولی پیش از آنکه این نقشه خود را اجرا کند بار دیگر باآقای بوره تماس گرفت‌لیکن قصد حضرت‌والا ازملاقات با آقای مری منتفی شد و در ۵ دسامبر ۱۸۵۵ اعضای نمایندگی انگلستان تهران را ترك گفتند و راه طولانی سرحد ترکیه را در پیش گرفتند.

پس از این جریانات صدراعظم با علاقهٔ شدید در انتظارگزارش های نمایندگان خود در اروپا بود تا معلوم شود واکنش رویه او در آنجا چه بوده است و چون هفته‌ها و ماهها گذشت بدون اینکه دولت بریتانیا درخواست عاجلی برای معذرت و غرامت کرده باشد حضرت‌والا تصور کرد که اقدامات وزیر مختار انگلیس را دولت او تأیید نکرده است. از این قبیل پیروزیهای‌شخصی بقدری مطلوب طبع خودخواه او

او بوده که کفایت میکرده اورا وادار سازد که سیاست خود را با قطع ارتباط با متحدین مجری و جنگی بر ضد ترکیه شروع کند، در این رویه دور از حزم و در آن حالت انبساط خاطر وی تصور کرده بود که میتواند آرزوی ملی را با تصرف هرات بصورت عمل در آورد .

در ماه ژانویه ۱۸۵۳ قراردادی بین وزیرمختار انگلیس در تهران و نخست وزیر ایران امضا شده بود که بموجب آن حکومت شاه تعهد کرد به هرات لشکرکشی نکند مگر در صورتیکه از جهت کابل یا قندهار یا ازکشور خارجی دیگری بآن امیرنشین حمله شود، برخلاف نص صریح این قرار دادصدراعظم به شاهزاده والی خراسان دستور فرستاد که بسمت هرات پیشروی کند و بااین ترتیب موجبات انکار ناپذیر مخاصمهٔ با انگلستان را پیش آورد .

لشکرکشی هرات را از جهتی بدان منظور شروع کردند که آرزوی ملی ایرانیان در تصرف آن محل حاصل گردد و از جهت دیگر مایهٔ امیدواری شود که پیشرفت در جبهه افغانستان امتیازاتی برای ایران فراهم سازد و بعداً با از دست دادن آن غراماتی از دولت انگلیس دریافت دارند . پس از مرگ یار محمدخان هرات بدست فرزنداوسید محمد افتاد ولی حاکم جدید هیچیک از صفات برجسته و شایستگی راکه از مختصات اخلاقی پدر او بودنداشت و طولی نکشید که اتباع او از دست زمامداری که فقط واجد صفات بارز خشونت شدید و افراط درهرزگی بود بستوه آمدند . بعضی از ایشان غیبت سیدمحمدرا ازهرات که برضد طایفهٔ هزاره لشکرکشی کرده بود مغتنم شمردند و با محمد یوسف میرزا نواده و جانشین کامران شاه که در آن موقع بوضع پناهنده درمشهدمیزیست وارد مذاکره شدند . نتیجهٔ مذاکرات این شد که محمدیوسف

میرزا عازم هرات گشت و قلعهٔ آنجا را تسخیر کرد .سید محمد را بعداً دستگیرو زندانی کردندو برطبق‌قاعدهٔ سخت‌اسلامی(ایلی)برای انتقام و خونخواهی نوادهٔ کامران مرگ اورا باقتل پسریارمحمدخان تلافی کردند .

در اوایل سال ۱۸۵۶ سلطان مراد میرزا از مشهد در راس لشکری که فرماندهی آنرا داشت عازم محاصرهٔ هرات شد،قوای ایران قلعهٔ غوریان را تصرف کردند و در نتیجه محمدیوسف را دستگیرساختند و او را روانه تهران‌نمودند که در آنجا به سرنوشت شومی گرفتار شداما عیسی‌خان نایب‌الحکومه که با شجاعت بسیار تمام حملات محاصره کنندگان را در هم شکست به دفاع از هرات ادامه داد .در طی زدو خورد هریک از دو طرف‌سعی‌در اغفال طرف دیگرنمود،ایرانیان‌اطمینان عفو وحمایت میدادند و حال آنکه شهر را در محاصره داشتند و اطراف آنرا بکلی ویران کردند،افغانها لاف وفاداری و فرمانبرداری نسبت به شاه میزدند در حالیکه آشکارا ودلیرانه جلو پیشروی لشکر ایرانی را گرفته بودند .

در ضمن صدراعظم فرصتی یافت که رویه دور از حزم خود را دنبال کند،پیشرفت محاصرهٔ هرات فکر شاه و اتباعش را مشغول‌داشته بود از سوی دیگر در هندوستان برای حمله به بوشهر سرگرم تدارکات بودند تا به ایران نشان‌بدهند که نمیتوانسته بدون‌بازخواست‌ازتعهدات عهودی خود با انگلستان شانه خالی کند .دراعلامیه‌ایکه باین‌مناسبت درکلکته در اول نوامبر ۱۸۵۶ صادر شد علت جنگی راکه در شرف وقوع بوده لشکرکشی خصومت آمیز ایران برضد هرات اعلام کردند .

# فصل پانزدهم

سیاست صدرعظم - سفارت فرخ خان در اروپا - سقوط هرات - قواعدی که باید برای جنگ نیروی انگلیسی در ایران رعایت شود - مورد بارز سبک رفتاری ایران - اعلام جهاددر تهران - سر کشیک باشی - نیروی انگلستان جزیرهٔ خارك را اشغال میکند - تسخیر بوشهر - تسلیم شدن بوشهر - سر جیمز او ترام - لشکر کشی به برازجان - عملیات جنگی درخوشاب - بمباران شدن محمره - شکست ایرانیان - لشکر کشی به اهواز - اعادهٔ صلح - مواد عهدنامهٔ پاریس - سلطان احمدخان - قتل محمد یوسف میرزا - سقوط صدر اعظم - نتیجه .

من سعی کرده‌ام نشان بدهم که قطع روابط دوستانهٔ بین ایران و انگلستان بیش از هر علت دیگر ناشی از وضع آشفتهٔ محیط سیاسی اروپا و علاقهٔ دولت ایران بدین امر بود که نقشی در صحنهٔ سیاست جهان آن‌زمان بازی کند. صدراعظم شاید قادر نبود سیاست ثابتی را در سراسر مذاکراتی که قبل از جنگ بمیان آمده بود تعقیب کند. در ایران شرط سیاستمداری اینست که انسان تاآخرین لحظه قصد خود را مکتوم بدارد و از هرفرصتی برای مکر و مهارت وهروسیلتی بمنظور تعویق کارها بر خوردارشود. چنانکه گفته‌ام به‌قبول این فکرنا گزیرشده‌ایم که صدراعظم به جهتی که تنها برخود او معلوم بوده چنان رویه موهنی نسبت به نمایندگی سیاسی انگلستان پیش گرفته بود تا وزیرمختار را مجبورسازد بجای سازش ،بیرق دولت خود را پایین بکشد و عقیدهٔ ما در بارهٔ این رویه و تصمیم میرزا آقاخان با داشتن این اطلاع که وی برای

اعادهٔ نامهٔ وهن آمیز خود بنابر تأکید آقای بوره اقدام نموده فتوری راه نیافته است . اگر وی قادر به پیروی از رویه‌ثابت صریحی‌بود و پیوسته از بدو امر تا نهایت کار در تعقیب رویه خود پایداری‌می‌کرد فردی غیر از اکثریت ایرانیان بشمار میرفت و نیک آشکار است که او چندین بار تغییر نظر داده و در رفتار و درخواستهای خود تابع رأی کسانی بوده که باآنها مشورت می‌کرده‌است. ولی موقعیکه حضرت‌والا درصدد مزاحمت واهانت آقای مری برآمد هیچ قصدوخیالی نداشته تا بدنبال قطع روابط بین‌انگلستان و ایران باعلان جنگی برضد متحد بریتانیا یعنی دولت عثمانی بپردازد،وقایعی که در اروپا اتفاق افتاداو را وادار ساخت که از چنین قصدی منصرف شود چون یگانه نتیجه‌ای که میخواست در حین قطع روابط سیاسی‌با انگلستان بدست آورد این بودکه هرات را بتصرف شاه درآورد. صلح پاریس تاحدی نقشه‌های اورا خنثی‌کرد، در تهران اروپاییانی در اطرافش بودند تا باو اطمینان بدهندکه بریتانیا از لحاظ نفرووسیله در موقعی‌که گرفتار نبرد کریمه بوده از عهدهٔ جنگی برضد ایران بر نمیآمده است ولی چون جنگ کریمه پایان یافته بود صدراعظم از اندیشهٔ عاقبت نزاع بین دوکشورکه‌خود او مسبب آن بوده جز ترس ولرز چاره‌ای نداشته است .

وضع آن دوره‌جنبه‌های مطلوبی‌نیز داشته‌است، صدراعظم باموفقیت خود را از این سؤظن که وی در رویه خود پیرو حس امتنانی نسبت به انگلیس‌ها بواسطهٔ حمایت رسمی آنها بوده مبرا ساخته بود و مقام‌او تا وقتیکه حواس شاه به محاصرهٔ هرات معطوف بود کاملاً مصون بنظر میرسید،بعلاوه نخست وزیر میپنداشته‌که اگر جنگی هم با انگلستان واقع شود تا موقعیکه جنگ دوام مییافته خدماتش مورد لزوم خواهد

بود ولی جنگ نیز بدترین چیزی بشمار می‌رفت که ممکن بود از اختلاف بین دو طرف ایجاد شود و هر موردی غیر از جنگ به‌نحوی از انحاء امکان داشت کارها را بنفع صدراعظم تمام کندودر صورتیکه دولت انگلیس سیاست آقای مری را تایید نمیکرد نخست‌وزیر ایران بزرگترین عامل آن موفقیت را شخص خود میشمرد که توانسته بود جلو ادعاهای وزیر فرنگی راسد کند و او را با خواری و خفت از مقام خود بیندازد.

جناب وزیر برای ایکه داستانهایی راکه راجع به آقای مری ساخته بود بهتر شایع سازد فرخ‌خان را بعزم سفارت به قسطنطنیه و پاریس فرستاد وی مأمور بوده در آن مراکز با سفرای انگلستان ارتباط حاصل و کوشش کند که‌آنان، داستان صدراعظم او را باورکنند وآنرا اساس اختلاف در تهران بدانند .فرخ خان‌اختیارات تام نیز داشت که راجع بموارد اختلاف بین دولت ایران و ملکهٔ انگلستان به مذاکره پردازد و قرار نهائی امضاکند ولی **لرداستراتفرددوردکلیف** انفصال صدراعظم را از مقام خود از شرطهای اساسی تجدید روابط سیاسی بین ایران و انگلستان قرارداد .سفیر تام الاختیارایران بجای قبول این‌تناضا تصمیم‌گرفت سفر خود را به پاریس‌دنبال‌کند باین امیدکه شرط های مناسبتری باوساطت دربار فرانسه تحصیل‌نماید. صدراعظم نیک آگاه بود تا موقعیکه لشگر ایران سرزمین هرات را در اشغال داشته باشد احتمال موافقت انگلستان به تجدید روابط سیاسی درمیان نخواهد بود پس تصمیم‌گرفت‌که بعد از تسخیر هرات لشکر ایران را از خاك افغانستان خارج سازد و هرات را به امیری‌که باطیب خاطر خود راتبعه شاه شناخته باشد و بنام اعلیحضرت ایران سکه ضرب‌کندواگذارنماید. برای انجام یافتن این نقشه لازم بود ابتدا آنجا را تصرف‌کرداماالشکر

ایران بفرماندهی سلطان‌مراد میرزا از عهدهٔ انجام دادن آن مهم برنیامد و برای صدراعظم هم امکان تعویق وجود نداشت ازینرو آقای بوهلررا که افسر مهندس فرانسوی در خدمت دولت ایران بود به جبههٔ هرات فرستاد و چون آن قلعه افغانی‌مانند دورهٔ پیش مدافعی‌چون الدرد پوتینگر نداشت ازینرو در نتیجه پیشروی مرتبی که یک افسر بصیر اروپایی بانی آن بود قلعه مزبور سقوط کرد .

ولی در موقع سقوط هرات صدراعظم نتوانست از عواقب‌اقدامات دور از حزمی که به انجام دادن آنها تصمیم گرفته بوداجتناب کند . در هندوستان فرمانی صادر شد که لشکری بعزم جنگ به کرانهٔ خلیج‌فارس بفرستند،در این هنگام دولت بریتانیا راه مهم عجیبی پیش گرفته بود یعنی برضد دولتی عملیات جنگی را شروع کرد که تاآن موقع سیاست انگلستان مبتنی بر حفاظت آن بوده و استقرار وضعش با وجود رویه صدراعظم هنوز هدف دولت علیاحضرت ملکه بشمار میرفته است.براه انداختن جنگی برضد ایران بی آنکه رویهمرفته متضمن خطر ویرانی آن کشور باشد کار آسانی نبود,قبیله‌های جنوبی‌ایران‌و طوایف کرانه‌خلیج فارس اگر از ناحیه فرماندهان انگلیس تحریک جزئی هم میشدندبرای برانداختن قید اطاعت شاه ایران آمادگی کافی داشتند واگر این‌طوایف به صف دشمن میپیوستند طغیان کلی در سراسر ایران از نتایج اجتناب ناپذیر آن‌بود . مقامات‌روسی گرجستان نیز شاید آرامش سرحدی خود را غنیمت شمرده ایالت آذربایجان را اشغال میکردند که‌دراین صورت نفوذ روسیه در آسیای صغیر تثبیت میگردید . بنابراین‌جنگ برضد ایران میبایستی بطرزی دوام یابد و فقط تاآن حدود لطمه وزیان وارد سازد که ایران حاضر شود شرایطی راکه برای ترک مخاصمه از او

خواستار شده بودند قبول کند.این پیش‌آمد بطرز بارزی معرف سبک رفتاری ایرانی است که قبل از رسیدن نیروی انگلستان به خلیج فارس دلیل اصلی خصومت بین صدراعظم و آقای مری رویهمرفته منتفی شده بود.چون میرزاهاشم‌خان داوطلب انصراف از خدمت دولت انگلیس و عدول از هرگونه حمایتی شدکه باو تعلق میگرفت و در نتیجه‌فوری مشمول مراحم شاه و صدراعظم گردید.زن اوکه قهرمان جنگ بودنزد شوهرش بازگشت و تمام نسبتهایی که از لحاظ اخلاقی بوی داده‌بودند بر طبق اظهار خود صدراعظم‌ننگ‌ونکوهشی‌بشمارمیرفته که‌برای منظور خاصی‌اختراع شده‌بود،مواجب متناسبی‌برای‌اوتعیین کردند و بانویی که موردبی حرمتی بسیار واقع شده بودباردیگر در زمرهٔ زنان ارجمند ایران قرارگرفت .

دراین هنگام قضیهٔ هرات موضوع عمدهٔ بین ایران و انگلستان بود.تصرف قلعه‌ایکه در زمان محمدشاه دیرزمانی استقامت نموده بود شاه جوان را سرشار از غرور و سپاس ساخت ولی این مورد خشنودی بجهتی تؤام با اندیشهٔ عامل کاری بودکه شاه مدیون آن بودوچنانکه در مورد موفقیت های قبلی پیش آمده بود این پیروزی را نیز مرهون انرژی و مهارت یکی از افراد منسوب‌خود،سلطان مراد میرزا بود . این شاهزاده را به حکومت هرات منصوب کردند و او عیسی خان‌راکه مدتی طولانی از قلعه دفاع کرد باآنکه اطمینان عفو و مرحمت باوداده بود بطرز خیانت آمیزی بقتل رسانید .

اکنون موضوعی راکه حکومت انگلیسی هندوستان میبایستی حل کند آن بودکه چگونه لشکر ایران را از هرات خارج کنند.دوست محمدخان‌امیرکابل کاملاً آماده بودکه با مقامات انگلیسی همکاری

نماید و ممکن بود هنگی انگلیسی از راه افغانستان به کمک‌اوفرستاد. خان کلات نیز آمادگی داشت که اجازه عبور به قوای انگلیس‌ازخاك خود بدهد واگر حکومت هند دربارهٔ طرز هجوم به ایران تصمیم می گرفت فرماندهٔ نامداری در قسمت سوار سند مانند ژنرال جان جاکوب داشت، افسری که بیش از هرکسی واجد صفات انجام دادن آن‌نقشه بود .راه دیگری که حکومت هندوستان میتوانست انتخاب کند پیاده کردن قوا در بندرعباس با موافقت امام مسقط بود تا از آنجا بسمت یزدبروند. این راه مشکلاتی در بر ندارد و فقط دارای یک گردنه‌سنگی است و هر روز از این طریق کاروانها در رفت و آمدند .راه بین طارم و قونه نیز وضعی داشت که ناگزیر بودند توپخانه را برای حمل بازکنند ولی با آنکه برای رسیدن به یزد دشواریهای بسیارسختی در پیش بود وضع نظامی چنین قوه‌ای که آن همه از مرکز عملیات خود دور میشد نیز خالی از مخاطره نبود ، از آنجا سراسر راه به خراسان و هرات از بیابان خشکی میگذرد .بین یزد و هرات سی منزل راه است بنابراین نفوذ انگلیس به هرات از این راه عملی بنظر نرسید .

درموردی پیش از این واقعه،استقلال هرات با اشغال جزیره‌ای در خلیج فارس بوسیلهٔ نیروی دریایی انگلیس تأمین شد و صدراعظم گمان کرده بود که ممکن است حکومت هند باز همان رویه راپیش گیرد، از اینرو دستورهایی برای استحکام ایالات جنوبی ایران صادر کرد .نوادهٔ او شجاع‌الملک فرمانده لشکر فارس بود دستور یافت که بحدود جنوب برود تا درصورت احتیاج،بیاری حاکم بوشهر بشتابد و به شاهزادهٔ والی خوزستان نیز که از شایسته‌ترین فرماندهان ایرانی

بشمار میرفته دفاع جبهه رودخانه کارون واگذار شد و جهاد یا جنگ بر ضد کفار در تهران اعلام گردید. ولی این اقدام رویهمرفته هیجانی ایجاد نکرد [1] در میان ایرانیان هیچ نوع علاقه‌ای نسبت به جنگ وجود نداشت و عقیدهٔ عمومی که جنگ فقط سبب گرفتاری و رسوایی ایران می‌باشد اکنون به گوش خود صدراعظم نیز رسیده بود . پس وی در صدد برآمد بجای نوادهٔ خودافرگارد همایونی را که با او روابط صمیمانه‌ای نداشت به فرماندهی میدان جنگ برگزیند وشاید بدش هم نمیامد که شاهد شکست جنگی او باشد . سرکشیک‌باشی [2] رئیس تیرهٔ بالای طایفه قاجار وکسی بود که با نهایت خفت شکستی راکه همه در انتظارش بودند بر عهده گرفت. برگزیدن چنین افسری برای فرماندهی شرط عقل بود اما افکار مدبرانه صدراعظم بواسطه پیشروی بسیار آهسته سرکشیک باشی قرین شکست گشت و پیش ازآنکه فرماندهٔ گرامی بحوزه سپاه جنوبی ایران برسد فاجعه‌ایکه پیش‌بینی کرده بودند اتفاق افتاد .

---

۱-در آخرین جنگی که کابینه لندن برضدایران شروع کرد حکومت تهران برای تقویت نفرات خود فرمان داد جنگی مقدس (جهاد) در تمام مساجد امپراتوری تبلیغ شود آن تصمیم مظهر این وضع اختصاص بود که فکر جهادازیك ارمنی کاتولیك پیشنهادشده بود وپیش ازآنکه مورد قبول افتد بحث وجدال قرین کنجکاوی تولید کرد. بسیاری از رجال دولت با تمام قوا با این فکر مخالف بودند ،بازرگانان عمده رضامندی نداشتند وسران نظامی وسایل کافی برای انجام دادن آن فراهم نکرده بودند ودر وضع مردم هم خبر آنچه درمیان بود هیچگونه تأثیری نبخشید .بایداعتراف کرد که درشیراز عده‌ای به جنب وجوش افتادند امانه برای جنگ با انگلیسها بلکه برای همراهی باآنها . «کتاب سه سال درآسیا تألیف کنت گوبینو صفحات ۲۹۱ـ۲۹۵ .

۲ــ این افسر در ۲ مارس ۱۸۶۵ نخست وزیر ایران شد .

درچهارم دسامبر ۱۸۵۶ قوای انگلیس جزیرهٔ خارک را درخلیج فارس اشغال کرد و تدارک فوری بعمل آمد که قوایی در بوشهرپیاده شوند. پیاده کردن نیرو درخلیج حایلهسه روز و دو شب بطول انجامید و ایرانیها مقاومت تازهای نکردند، سیصدچهار صد نفری که دور خلیج گرد آمده بودند با شلیک توپ قایق‌های انگلیسی پراکنده شدند. ایرانیان در نزدیک بوشهر سنگر گرفتند و بر چاه‌هایی که آب آن حدود را تأمین میکند تسلط یافتند ولی همینکه جبهه انگلیس‌ها تثبیت شد ایرانیها موضع خود را ترک کردند. در ۹ دسامبر ایرانیها را از قلعهٔ هلندی بوشهر بیرون راندند در آن مورد زد و خوردی کوتاه ولی‌سخت درگرفت و چهار افسر انگلیسی و چندتن از افسران فاقد فرماندهی و سربازان کشته شدند وبواسطهٔجراحتی که برداشته بودندبعداًدرگذشتند. سرتیپ استاپفرد فرمانده لشکر ٦٤ راکه در حال گشت ومسئول‌رسیدگی علت توقف عده خود بود براسبش با تیر زدند. دسته اوفوری مکث و صف آرایی نمودند و چون دیدند که فرماندهٔ آنها کشته شده جلورفتند و بحمله پرداختند. سرهنگ مالت [۱] که فرمانده سواران‌سبک بمبئی بود یکی از نفرات خود را از سر نیزه زدن بیک سرباز مجروح ایرانی منع کرداما این‌نوع پروری‌بقیمت‌جانش تمام شد چون‌همینکه رویرگردانید همان سرباز مجروح او را هدف تیر قرار داد.

شکست لشکر شاه در این مورد پاک غیرت و حرارت پادگان بوشهر را برباد داد و آن محل در ۱۰ دسامبر هدف گلوله های توپخانه

---

(۱) سرهنری لیك بعد از تسخیر بوشهر عازم هند شد و درسر راه به عده‌ای از قوای ایرانی که از بندر لنگه بودند حمله برد و آنها را از ساحل دور ساخت.

از ناوهای انگلیس بفرماندهی سر هنری لیک Leeke قـرارگرفت و چندان مقاومتی ننمود [2] حاکم و افسر فرماندهٔ قوا روز بعد از شروع جنگ در جبهه بـوشهر از شهر خارج شدنـد و شمشیر خـود را بـه سرتیپ استالگرکه فرماندهی نیروی مهاجم را داشت تسلیم کردنـد، پنجاه و نه توپ با مقدار زیادی مهمات جنگی تسلیم شد و آن عده از قوای ایرانی که پا بفرار نگذاشته بودند در جلو جبههٔ انگلیس اسلحه پایین گذاشتند. روز بعد نفرات ایرانی را سوار نظام انگلیس تامسافتی به داخل ایران تعقیب و سپس آنها را رها کردند و افسران ارشدایشان را زندانی‌نمودند و سپس به هندوستان بردند. آنگاه ژنرال استالگردر صدد برآمد که در خارج شهر بوشهر سنگر اختیارکند و در انتظار ورود نیروی امدادی بماند .

در ۲۷ ژانویه ۱۸۵۷ سرتیپ جیمز اوترام وارد شد وفرماندهی قوای اعزامی را بعهده گرفت. از پشتکار و شایستگی مشهور اوانتظارات بسیار داشتند و این‌انتظارات هم به حقیقت پیوست. پس از آنکه‌ژنرال اوترام وارد بوشهر شد باو خبر دادند که در حدود هشت‌هزار تن از قوای[1] ایرانی در شهر برازجان واقع در ۲۶ میلی موضع گرفته‌اند. تصمیم این بود که عده مزبور هسته‌مرکزی قوای عمده‌ای بشوند که نیروی انگلیسی‌را از بوشهر بیرون کنند. در ۳۱ ژانویه تیپ اول از لشکر دوم نیروی اعزامی از هند وارد شدند تا دوم فوریه نفرات وارد و درارددوگاه مستقرگردیدند، بعد ژنرال اوترام تصمیم گرفت ضربتی واردآوردوفرماندهٔ نیروی ایرانی برازجان را وادار به تخلیه آن محل کند. عصرسوم‌فوریه

---

-۱

-۲

قسمت عمدهٔ نیروی انگلیس از بوشهر حرکت کردند بی‌آنکه هیچگونه خیمه یا بارو بنه همراه برداشته باشند. هر سربازی فقط پالتو خود وپتو و خوراک پخته دو روز را همراه داشت، هیات سرپرستی عده هم سه روز غذا برداشت. مراجعت و دفاع از بوشهر و اردوگاه آنجا بعهدهٔ گروهانی تحت فرماندهی سرهنگ دوم شپرد واگذار شد و وی عده‌ای از ملوانان را نیز که از تمام کشتی‌ها جمع کرده بودند تحت فرمان‌خود داشت. قوایی که بفرماندهی ژنرال اوترام مأموریت پیشروی به داخلهٔ ایران را بر عهده داشتند عبا ت بودند از :

هنگ ٦٤ و ٧٨ وهنگ‌دوم اروپایی بمبئی که جزء‌آنها دوهزارودویست‌تن افراد انگلیسی بودندوفوجهای ٤ و ٢٠ و ٢٦ و لشکر بمبئی‌وگروهان‌بلوچ مرکب ازدوهزارتن شامل‌صدوهیجده‌تن نیزه‌دارازفوج‌سوارسبک سوم‌بمبئی‌وهنگ سوار پونه مشتمل برروی‌همرفته چهارصد وپانزده تن وگروهان سوم - توپخانه سوار بمبئی وگروهان سوم و پنجم توپخانه سبک پیاده، عده توپها جمعاً ١٨ قطعه بود. قوای مزبور پس از چهل و یک ساعت پیشروی پیاده و پیمودن چهل وشش میل که در تمام مدت گرفتار سرمای شدید و باران طوفانی بودند، بعداز ظهر ٥ فوریه به جلو سنگر قوای دشمن رسیدند و معلوم شد که‌قوای ایران‌با شتاب سنگرگاهها را تخلیه کرده‌اند چنانکه مجال بردن چادرها و تدارکات محتوی آنها را نیافته‌اند و باقیماندهٔ اردوگاه رانیزسکنهٔ دهات‌آن حدود پیش از ورود سربازان انگلیسی غارت کرده بودند. بعضی ازسواران‌ایلخانی فارس از دور دیده میشده‌اند و بین آنها و سواران انگلیسی زدو خورد خفیفی اتفاق افتاده بود ولی در هر صورت ایرانیان فرار اختیارکردند .

چون فرماندهٔ ایرانی به نفرات خود دستور عقب نشینی داده‌بود ژنرال اوترام صلاح ندید او را تا گردنه‌های مستحکمی که در طرف دیگر برازجان واقع بود تعقیب کند بنابراین پس از اینکه آن محل را دو روز در تصرف داشت و مهمات ایرانیان را که شامل چهار هزار گروانکه باروت و اسلحه سبک و مقدار زیادی فشنگ و گلوله توپ‌بود ازبین بردوبه‌بوشهربازگشت. این لشکر مقدار عمده‌ای آرد، برنج و گندم که ایرانیان جمع کرده بودند با خود همراه آورد . در شب هفتم‌فوریه پیشروی بسمت ساحل دریا آغاز شد در نیمه شب سواران ایلخانی به دسته عقب حمله‌ای کردند، دسته‌های لشکر ایران از هر طرف ستونی را که در حرکت بود هدف قرار دادند. بواسطه‌این وضع به افراد دستور توقف دادند و طوری صف‌آرایی شد که از بار و بنه حمایت شود و در مقابل افراد نامنظم ایرانی که امکان داشت حمله کنند جبهه‌ای‌ترتیب بدهند. چهار توپخانه ایران ستون دشمن را سخت گلوله باران کردند ولی به لشکر انگلیس فرمان رسید که در زیر آن گلوله تا سحرگاه بر زمین دراز بکشند وگلوله‌ها از روی سرشان گذشت بی‌آنکه صدمه‌ای بآنها برسانند. ظاهراً تکان شدیدی که از نزدیک شدن ژنرال اوترام بوضعی غافلگیر، به لشکر ایران وارد آمده بود تخفیف یافت و آرامش یافتند و در تاریخ ۷ فوریه حتی‌درصدد برآمدند که او را دراردوگاهش موردحمله قرار دهند. موقعیکه سروصدای اسلحه خود آنها عزیمت‌ژنرال را خبر داد گروه ایرانیان تلاش کردند تا بر او دست یابند و در میان نفرات او تولید وحشت کنند .

۸ فوریه هنگام طلوع آفتاب معلوم شد قوای ایرانی که بالغ بر هفت‌هزار تن بودند درسمت شمال شرقی جبهه انگلیس برای نبرد

موضع گرفته‌اند،سوار نظام و توپخانه انگلیسی فوری برای حمله به‌پیش شتافتند و دو سوم افراد پیاده هم در دو صف به حمایت پرداختند بقیه پیاده نظام برای حفاظت بارو بنه ماندند.بانگ شلیک توپها با شدت تمام بلند شد و چنین مینمود که در تزلزل وضع ایرانیان تأثیر بخشیده است.دو هنگ سوار هندی در کسب نشان پیروزی بر یکدیگر سبقت میجستند،اسواران پونه موفق شد بیرق فوج نفرات قشقایی را بدست آورد و رسد ۳ سوار سبک بمبئی استعداد نظامی درخشان‌تری‌نشان‌داد. فوج دوم تبریز ایران بواسطه حمله هنگ‌های مزبور بصورت آشفته معمولی ایرانی درآمد و راجع باین پیشرفت‌ها بعداً ژنرال جاکوب که در میدان نبرد خوشاب حاضر نبود گفت یک هنگ مرتب ایرانی که خوب تعلیم یافته و مسلح و مجهز بودند و بر طبق بهترین نمونه سرباز اروپایی نفراتی ممتاز بشمار می‌رفتند و نیک خدمت می‌کردند و در صنف خود جسور و با اعتماد آماده بودند بوسیله سرگروهبان فریزر و یک گردان از فوج‌سوم سوار سبک بمبئی‌مغلوب ویکلی پراکنده‌شدند[1]

گفته‌اند که لشکر ایران بصورت چهارگوش معمول درآمدولی این طرز صف آرایی نظامی ایران ممکن است خواننده را دچار اشتباه سازد و موجب این تصور شود که سوار نظام قادر است چنین ترتیب صف آرائی کامل را در هم‌بشکند.اگر ترکیب فوجی که در این مورد هدف حمله سوار نظام سبک سوم رسد بمبئی شده بودند همان باشد که

---

(۱)چون‌شرح عملیات خوشاب که‌در اینجابیان‌شده است تاحدی باگزارشهای منتشر شده قبلی دراین باب تفاوت دارد مؤلف یادآوری میکند که اطلاعات خود راازآن نظامیانی که در میدان جنگ مزبور شرکت داشته‌اند واز افسرانی که‌درمعیت آنها در مرحله نهایی لشکر کشی به ایران‌دردستگاه سرجیمزاوترام خدمت نموده‌اند فراهم ساخته .

در انگلستان از عنوان " یک مربع کاملا متشکل "استنباط میشود
سرگرد فریزر رهبر این عملیات هرگز به نفرات خود اجازه نمیداد که
برای نابود کردن عده‌ای که از عهدهٔ آنها ساخته نبود اقدام کنند ولی
صف آرایی ایران باندازه کافی منظم بود که در نتیجه مأموریت باموفقیت
سوار نظام حقاً موجب سرافرازی آنها و همقطاران ایشان شده است .

سرگرد فریزر نفرات خود را برای حمله آماده ساخت ومشاهده
کرد ( چنانکه فرض شده بود ) که ایرانیها در صف آرایی خود چندان
پیوستگی ندارند و بخاطرش آمد که نفرات سوار او میتوانند راهی ازمیان
صف ایشان باز کنند .در نتیجه او بجای اینکه افراد خود را برگرداند
یا متوقف سازد با جسارت تمام بآنها فرمان داد که ایرانیان را هدف
سرنیزه قرار دهند .حدت عمل سوار نظام بقدری شدید بود که صف دشمن
هیچ مانعی ایجاد نکرد هر چند فرمانده دلیر آنها این شهامت رابقیمت
برداشتن جراحت شدیدی بدست آورد .بعد از آنکه سوار نظام از میان
آنها عبور کرد ایرانیان دیگر یارای مقاومتی نداشتند و عده زیادی از
ایشان هدف شمشیر سربازان هندی شدند .یکی از افسران جوان هنگ
سوار برای نجات نفراتی که در پیرامون او قرار گرفته بودند فکری حسابی
کرد که پاداش آن دریافت نشان صلیب ویکتوریا شد و ثابت کرد که
صفات ممتاز بوسیلهٔ صلیب یا افتخار قابل خربد نیست .آجودان آن فوج
ستوان مور درخدمت افسر فرمانده خود و در پیشاپیش صف بود، اسبش
از ضربت نیزهٔ سربازی مجروح و سوار نقش بر زمین شد .در آن گیرو دار
ستوان ملکمسن بوضع خطرناک او پی برد و در میان سروصدای اسلحه
و غرش جنگ خونسردی کافی داشت و توانست یگانه وسیلهٔ نجات
برادر صنفی خود را بخاطربیاوردواسب عربی خود را نزدیک محلی برد

که ستوان مور در مقابل سر نیزه‌ایکه به سینه او هدف رفته بودند از خود دفاع میکرد، پای راست خود را از رکاب بیرون آورد و به ستوان مور گفت آنرا بچنگ بگیرد و همینکه اطمینان یافت مضروب آن کار را انجام داده مهمیزی بر اسب زد و اسب چهار نعل هر دو افسر را از منطقهٔ خطر عاجلاً دور ساخت .

آن روز سوار نظام و توپخانه تقریباً تمام بار نبرد را بر دوش داشتند، چون سقوط فرماندهٔ کل از اسب سبب شده بود که دستور نبرد پیاده نظام دچار تعویق شود و سر جیمز اوترام نیز قادر نبود پیشروی عملیات نظامی را شخصاً رهبری کند. اختیار صدوردستورها بعهده ژنرال استالگر که نفر دوم فرماندهی بود و بعهدهٔ سرهنگ ( فعلا سرادوارد ) لوگاردرئیس‌ستاد افتاد بنابر این، تصادف این شد که قسمت پیاده‌لشکر انگلیس در واقع اصلا شرکتی در عملیات نکرد و دشمن قبل از ساعت ده عصر شتابزده عقب نشینی میکرد، دو توپ ایرانی بتصرف درآمد، توپ سوم هم ممکن بود بدست انگلیسها بیفتد اگر کسانی که در صدد گرفتن آن بودند بجای توپچی اسب او را هدف قرار میدادند چون همینکه یکی از توپچی‌ها تیر خورد دیگری بجای او بر اسب سوار شد و باین ترتیب توپ را نجات داد .

در این روز در ذهن سربازان ایران راجع به سرعت حیرت‌انگیز توپخانه شگفتی فراوان پدید آمد و آنها از تأثیر دور از انتظار تفنگ های جدید نیز که تازه در قشون انگلیس معمول‌شده و در جبهه خوشاب بکار رفته بود سخت تعجب کردند . عده‌ای سوار ایرانی از مسافتی‌دور که گمان میبردند محل امنی می‌باشد صحنهٔ عملیات را تماشا میکردند یکی از افسران هنگ دوم اروپایی بمبئی که میخواست بآنها نشان‌بدهد

وضع مصونی ندارند یک تفنگ انفیلد را ازگروهبانی گرفت و به ۹۰۰ یاردی نشانه رفت و بسوی گروه سواران تیر انداخت، یکی از آنها از اسب سرنگون شد و سه تن دیگر مهمیزی بر اسب زدند و چهار نعل ازکنار میدان فرارکردند .

تدارکات توپخانه بدست نفرات انگلیس افتاد و هفتصد تن از ایرانیان در میدان جنگ کشته شدند.عده زخمی‌ها را نتوانسته بودند تخمین بزنند چون نفرات محدودی از سوار نظام ژنرال اوترام مانع تعقیب شدند و به ایرانیها مجال دادندکه مجروح شدگان را همراه ببرند.عده زیادی از قوای شاه که تا حد امکان سعی بسیار در نجات انفرادی خویش داشتند اسلحهٔ خود را در میدان نبرد انداختند.هیچ سرباز انگلیسی یا هندی را ایرانیان دستگیر نکردند و هندیها را از سوزاندن اجساد سربازان که رسم ایشان بود منع نکردند.پس ازخاتمه عملیات لشکر انگلیس در نزدیکی میدان جنگ تا پایان روز توقف نمودند و موقع شب ۲۴ میل بطرف بوشهر با وجود باران بی انقطاع شدید راه پیمودند و بعد از شش ساعت استراحت قسمت عمدهٔ پیاده‌نظام راه خود را بسمت بوشهر ادامه دادند و نیم شب ۹ فوریه بآنجا وارد شدند.سوار نظام و توپخانه هم روز بعد به اردوگاه رسیدند تلفات انگلیس‌ها درجنگ خوشاب شانزده‌تن کشته وشصت ودوتن‌مجروح بود .

نقشه سر جیمز اوترام این بودکه پس از بازگشت از عملیات برازجان بیدرنگ بر ضد قلعهٔ ایرانی محمره درکنار رودکارون قوایی بفرستد ولی بواسطه نرسیدن قوای کمکی که انتظار داشتند از هندوستان وارد شوند و در اثر هوای طوفانی خلیج فارس تا ۱۸ مارس ژنرال نتوانست از بوشهر حرکت کند.در این فاصله دو موضوع اتفاق افتاد

که نفرات لشکر انگلیسی را بسیار متأثر کرد . دسته اول نیروی انگلیس تحت فرماندهی سرلشکر استالکر بودند که بوشهر را تصرف نمودند. آب و هوای هند بواسطه اقامت طولانی وی در آنجا به سلامتی این افسر لطمه زدودرین هنگام که مسئوایت سنگینی برعهده داشت فشار بیشتری به فکر او وارد آمد، با ورود سر جیمز اوترام تمام امور سیاسی را از او بازگرفتند و بار دیگر فرماندهی مستقل پادگان بوشهرباو واگذار شد. وی نامه‌ای به ژنرال اوترام نوشت که حتی‌الامکان او را از مسئولیت فرماندهی قوای اعزامی به محمره معاف دارد ولی تصمیم عالیجناب در این باب تغییر ناپذیر بود. چیزی که در آن موقع موجب اضطراب ژنرال استالگر شد این بود که با آنکه موقع گرمای شدید نزدیک میشد چادر و پناهگاهی برای افراد فراهم نساخته بودند. در بامداد ١٤ مارس بخاطرش رسید که بمنظور اجتناب از آن مسئولیت خودکشی کند، اما گویا قصد انتحار فوری نداشته چون نام خود را در فهرست نامهایی که بنا بود آن روز در باشگاه لشکر غذا صرف کنند ثبت و یکی از افسران را هم دعوت کرده بود. به گماشته های خود گفت که هفت تیر او را آماده کنند و قبل از صرف صبحانه به آجودان خود گفت آنرا پر کنند که شاید اسلحه را بکمر ببندد. بلافاصله بعد از صبحانه وقتیکه در چادر خود تنها بود یکی از تیرها را به مغز خود خالی کرد و بزندگی خویش خاتمه داد .

گویا این واقعه باندازهٔ کافی ووافی شوم وتأثرانگیز نبود که سه روزبعد پیش آمد مشابه دیگری رخ داد کمودوراترسی[1] که جانشین سرهنری لیک

---

[1] ـ Commodore Ethersey.

فرماندهٔ نیروی دریایی شده بود رفته رفته از کاری که برعهده داشت بسیار نا راحت مینمود وچندبار دچار حمله عصبی شد. وی دریادداشت خودمی نویسد که طرح حمله دریایی به محمره را " تباه خواهد کرد " روز پس از پیش آمد مرگ سرلشگر استالکر وی با صرف مقداری تریاک امید داشت ناراحتی خود را تسکین بخشد ولی مقداری راکه خورده بود بیش از اندازه بود و او را بقدری تحریک کرد که روز بعد در صدد برآمد ازعمل غم انگیز ژنرال استالکر پیروی کند .

وضع محلی که سر جیمز اوترام از آنجا قصد داشت به ایرانیان حمله کند ایجاب میکرد که اقدامات مقدماتی بوسیلهٔ نیروی دریایی لشکر اعزامی آغاز بشود. میگویند محمره را اسکندرکبیر بنا نهاد وبرای اجتناب از رفتن به خلیج فارس بوسیلهٔ کشتی از طریق کانال قدیم کارون دستور داد مسیری جدید حفر کردند که اکنون رود کارون را به دجله ملحق میکند[1] این شهر اصلا اسکندریه نام داشته و چون بواسطه طغیان آب رودخانه خراب شده بود انتیوکوس آنجا را تجدید بنا کرد و به انتیوکیا نامیده شد بار دیگر هم سیلاب این شهر را خراب کرد و پس از تعمیر چراکس[2] Charax خوانده شد شرح راجع بوضع شهر جالب توجه خاص است چون مانند دلتایی عظیم و با سرعتی بسیار شدید به دریا میریزد[3] محل اصلی چراکس بعقیده پولینی فقط دوهزار قدم ازکرانه فاصله داشت ولی در نتیجه افزایش سریع گل و لای از طریق رودخانه بزرگ چراکس بمرور زمان پنجاه میل ازساحل دریافاصله یافت. یکی از دانشمندان جدید زمین شناسی مینویسد :

---

(۱) مسافرتهاوتحقیقات در کلده وشوش تألیف W K . Loftus

" اگر ما شرح تاریخی یونانیهای باستانی و لاتین و مؤلفان اسلامی را با هم مقایسه کنیم میزان افزایش خاک در دلتای دجله و فرات را میتوان صریحاً مشخص ساخت. از ابتدای دوره ما افزایش فوق‌العاده‌ای برابر با یک میل در ظرف هفتاد سال حاصل کرده که از توسعه هردلتای دیگر بیشتر بوده است. گفته‌اند که شهر محمره ( خرمشهر ) بواسطهٔ صدمه‌ایکه از لحاظ بندر آزاد به تجارت بصره وارد می‌ساخته چندین بار از روی غرض مورد حمله ترکها واقع شده است. بموجب عهدنامهٔ ارضروم، محمره تسلیم ایران شد که بواسطه احتمال حمله بعدی آنجا را سخت مستحکم کردند. از تاریخ قطع روابط ایران و انگلستان بر استحکامات محمره افزودند، در دهانه رودخانه در شکاف‌های سمت شمال و جنوبی ساحل کارون و شط‌العرب [1] جایی که دو رودخانه بهم میرسند توپ نصب کرده بودند. بوسیله این تدارکات و بعضی ازعلمیات ساختمانی دیگر با تجهیزاتی سنگین بر تمام عبور و مرور رودخانه‌مزبور نظارت میکردند و توپها را بقدری خوب پا برجا کرده و بآنها صورت فنی داده بودند که همهٔ رودخانه تا آخرین نقطه تیررس توپ و سرتا سر رودخانه و کرانه مقابل را میتوانستند دروکنند. در واقع گویا آنچه قواعد علمی حکم میکرد ایرانیان بکاربسته بودند تا از عبور ناوهای دشمن به محل بالای محمره جلوگیری کنند [2]

علاوه بر این اقدامات احتیاطی وضع آنها مزیت طبیعی نیزداشته چون سواحل رودخانه‌ها تا چندین میل پوشیده از درخت خرما بوده که کمینگاه مناسبی برای تیراندازان فراهم می کرده است و ساحل دیگر شط‌العرب که خاک عثمانی بود برای نصب توپخانه‌های [3] متقابل

---

(۱) کتاب مسافرتها وتحقیقات در کلده وشوش

(۲) « « « «

در اختیار نبود .ژنرال اوترام تصمیم گرفت به توپخانه دشمن باناوهای مجهز و قایق‌های جنگی حمله کند و همینکه قدرت آتش ایرانیان به تحلیل برود با قایق و کرجی سریعاً بسمت فوقانی کارون بروند و دومیل بالاتر قوا پیاده کنند و از آنجا ایرانیها را در سنگرگاه خود مورد حمله قرار دهند .

لشکر ایران در محمره تقریباً سیزده هزار تن بودند و فرماندهی آنها با شخصی بنام خانلر میرزا بود .نفرات او بیشتر مرکب از عربها بختیاریها و بلوچها بودند که توپخانه کافی داشتند قوای انگلیس شامل پنج هزار تن بود که با دوازده قطعه توپ تقویت شده بودند. این فوج مرکب بود ازگروهان‌هایی از دسته چهار سوار و سوار نظام سند ازهنگ های ٦٤ و ٧٨ تحت فرماندهی سرلشکر هاولاك وابسته به هنگ های ٢٣ و ٢٦ لشکر بومی بمبئی وگردان پیاده شامل افراد هنگ‌های مختلط و متصدیان استحکامات و نقب زن وگروهان سوم توپخانه‌سوار بمبئی و توپخانه سبک دوم صحرائی. این قوا بوسیلهٔ چهار کشتی‌جنگی و دو رزمناو تقویت و حمایت شده بود .

در ٢٤ مارس کشتیهایی که قایق‌ها را یدک میکشیدند بطرف شط‌العرب بالا رفتند و تا سه میلی کارون رسیدند ولی چون بعضی از

---

(١) الحاق دجله وفرات شط‌العرب نامیده میشود .

(٢) رجوع به گزارشهای سرجیمز اوترام شود .

(٣) من با خوشوقتی بسیار موردی‌از آداب دوستی یکی‌ازایرانیان‌را درامحمره یاد میکنم آقای مری همراه دکتردیکسن پزشك هیات روحانی او میخواست ازبصره به بوشهر برود وقتیکه از انگلیسها بوشهر را تصرف کردند وی نا چار شداز میان نرده‌های آهن قلعه دردهانه رود کارون عبور کند توپچی‌های ایرانی در پست خود حاضر بودند وقتیکه فرمانده آنها متوجه شد که هیولیندسی حامل پرچم وزیر مختار انگلیس می‌باشد اجازه داد که درست اززیر دستگاه توپ بگذرد بی آنکه گلوله‌ای شلیك کند .

کشتی‌های بزرگ به نقاط کم عمق برخوردند وتانزدیک غروب‌آفتاب به محل مقرر نرسیدند. پس‌حمله‌ایکه قرار بود بیدرنگ شروع شود تا روزبعد بتعویق‌افتاد. هنگام‌شب بوسیله قایق در صددا کتشاف‌برآمدند تا وضع خاک جزیره‌ایرا که در سمت مغرب و درست مقابل توپخانه ایران درطرف‌شمالی‌دهانه کارون‌واقع‌بود معلوم دارند چون میخواسته‌اند در آنجا دستگاه ساروجی توپخانه نصب کنند.

معلوم شد خاک جزیره مزبورگل سفتی است در نتیجه این اکتشاف ژنرال اوترام تصمیم‌گرفت‌که توپها را بر تخته شناور قرار دهدکه ساختمان آن مدتی بطول انجامید و حمله به محمره یک روز دیگر بتأخیر افتاد. درروز ۲۵ تخته شناور زیر نظر سروان رنی وابسته به نیروی دریایی هند مجهز با دو لوله توپ ۸ اینچی و ۵ اینچ ونیم آماده شدکه بفرماندهی سروان مرگان و دسته توپچی بکار افتاد و بوسیلهٔ قایق موتوری بنام‌کومت آنرا بسمت فوقانی رودخانه درست درمقابل آن جزیره بحرکت انداختند. این‌عملیات مهم موقع شب‌انجام گرفت بی‌آنکه ایرانیان متوجه بشوند و اطمینان داشتندکه از مقابل توپهای آنها هیچ نوع کشتی قدرت عبور نداشت. درهمان روزاسبها و توپها و قسمتی از دسته‌های سوار و پیاده را درکشتی‌های کوچک و قایق‌ها جا دادند و برای پیاده‌کردن روز بعد آماده شدند.

در طلوع روز۲۶ مارس‌چهار دستگاه توپ بر تختهٔ شناور نصب شده بود و بهردو توپخانه جهات شمالی وجنوبی گلوله‌ریختند. تیررس لوله‌های ۵ اینچ و نیم کافی بنظر نرسید ولی لوله‌های ۸ اینچی خوب مؤثر افتاد وکارگاههای دشمن را فوری از قسمت پائین تخته شناور

منفجر و خراب کرد و چند قطعه‌از توپهای ایران را از کار انداخت در ساعت هفت، چند کشتی جنگی در محلی که دریادار یانگ جانشین کمودوراترسی فرماندهٔ نیروی دریایی برای آنها تعیین نمود موضع گرفتند،ناو سمیرامیس که کشتی کلایورا یدک می کشید و ناواژدها از دنبال آنها در کانالی غربی برای حمایت از باتری شناور بحرکت درآمدند.ناوهای فیروزوآسا، ویکتوریا و فالکلند در ذخیره ماندند تا از قدرت آتش دو قلعهٔ ایرانی کاسته شود و آنهم بزودی میسر شد و در نتیجه کشتی‌هایی که درذخیره بودند وارد کانال شرقی رودخانه‌شدند. ناوفیروز، قلعه جنوبی ایرانی را در مسافت تیراندازی کمتر،هدف گلوله ساخت‌ودر حالیکه برای تهیه موضع در سمت روبروی قلعه شمالی جلو میرفتند،دسته های کشتی‌در کانال غربی در حمله‌نهایی بدو قلعه‌شرکت کردند.حال قدرت آتش ناوها بقدری شدید بود که در ظرف کمتر از سه ربع ساعت از شروع تیراندازی توپخانه ایران آنچنان ساکت شد که فقطمیتوانست با سه چهار توپ جواب بدهد.یک‌ربع‌به‌ساعت‌هشت ناو فیروز که مرکز فرماندهی دریادار یانگ بود پرچم علامت حرکت را برافراشت وکشتی‌ها پیشروی کردند که بصورت منظمی برگزار شد و با آنکه از جلو باتریها گذشتند بازگلوله میانداختند.بین ساعت نه و ده انفجارهای سنگین در قسمت‌های مختلف استحکامات ایرانیان رخ داد و موقعیکه گلوله‌های توپ متوقف شد تیراندازی تفنگ با شدت انجام گرفت و دسته‌های مهاجم از ناوهای‌سمیرامیس، کلایو،ویکتوریا و فالکلند در ساحل لنگر انداختند و آخرین نفرات دشمن را از جلو راندند و استحکامات و توپهای آنها را تصرف کردند .

تلفاتی که در محمره به نیروی دریایی انگلیس رسید بسیارناچیز

بود، در اثر اقدامات احتیاطی که در هر کشتی بوسیلهٔ دسته‌های کاه پوشش فراهم کرده بودند فقط پنج تن کشته و هجده تن مجروح شدند. از سربازان یک تن هم کشته نشد، با آنکه مجبور شدند از میانه آتش توپخانه و تیراندازی تفنگ عبور کنند که در نتیجه چندتن ازگماشته های هندی که روی کشتی‌ها بودند بقتل رسیدند. در ساعت یک بعد از ظهر سربازان در نقطه‌ای مسلط بر توپخانه ایرانی در ساحل شمالی کارون پیاده شدند و فوری در آنجا صف‌آرایی کردند و از میان‌درختان نخل بسمت جلگه‌ایکه بین آنها و اردوگاه ایرانیان قرار داشت‌پیشروی نمودند .

ایرانیها منتظر نزدیک شدن انگلیسها نشدند و بعد از منفجر ساختن مهمات عمدهٔ خود، بسرعت فرار کردند و چادرها و بار و بنه و اجناس شخصی و عمومی و چندین مخزن اسلحه و شانزده توپ جا گذاشتند تا این موقع فقط یک‌گروه اسواران سند توانسته بودندپیاده شوند . سروان ملکم گرین با این عده مأمور شد که دشمن را مسافتی تعقیب کند، افسر مزبور به نفرات آخری دشمن که مرتباً عقب‌نشینی میکردند رسید ولی بواسطهٔ کمی نفرات نتوانسته بود در وضع آنهاتأثیری بخشد .

تلفات ایرانیان را دویست تن سرباز تخمین زدند و هفده قطعه از توپهای آنها و مهمات و اجناس زیادی بدست انگلیس‌ها افتاد. توپخانهٔ ایران و نفراتی که در استحکامات آنها مستقر بودند بقدری که شایسته و در خور انتظار بود نیک عمل کردند، توپها را خوب اداره کرده بودند و ازکار و خطر شانه خالی ننمودند ولی فاجعهٔ آن روز موجب باز خواست کلی در بارهٔ کسانی شد که لشکر خوزستان‌راتشکیل

میدادند و چندماه بعد لشکر خلیج را به اردوگاه شاه نزدیک تهران بردند تا در ملاء عام توبیخ شوند. اما فرماندهٔ ایرانی از فرصتی که داشت خوب استفاده کرد و موفق شد با پرداخت تقدیمی کلانی مقام و جان خود را حفظ کند. همه افسران دیگری را که کم طالع بودند با عبور دادن حلقه‌ای از منخرین آنها ردیف کردند سپس آنها را کتک مفصلی زدند و بزندان انداختند.

سردار دستهٔ دیگر شخصی ارمنی بنام اصلان دوهزار ضربه شلاق خورد در صورتیکه میگفتند نفرات او در دفاع از توپخانه خود در محمره در همان محلی که فرماندهٔ آنها آقاجان خان بقتل رسید خوب نبرد کرده بودند ولی اگر در این مجازاتها ضربتی به افراد مقصرنرسید نمونه‌ای‌از رویه‌معمولی بود. برای صدراعظم ایران شاید تفاوت‌ناچیزی میکرد که فلان فرمانده نتوانسته بود با پرداخت پول از ضرب شلاق نجات یابد و اهمیت هم نمیداد که چه حالی باو دست میدهد و چه بر سر او میآید. اگر بمناسبت گرفتاری لشکر ایران درگیرودار فاجعه محمره کسی بیشتر از نفرات دیگر سزاوار نکوهش و مجازات باشدوی خانلر میرزا بود که فرماندهی قوا در خوزستان را بر عهده داشت و قبل از اینکه منتظر ورود قوای انگلیس و شکست باشد فرار را بر قرارترجیح داد و آنگاه مبلغ هشت‌هزار لیره به صدر اعظم تقدیم داشت و این مبلغ آنچنان در حضرت اشرف تأثیر بخشید که بجای آنکه خانلر میرزا سرزنش و مجازات شود وی از شاه بدریافت شمشیر و خلعت مفتخر گردید.

لشکر ایران از محمره به اهواز که تقریباً صد میل از دهانهٔ کارون فاصله دارد عقب نشینی کرد. سرجیمز اوترام در صدد بر آمد

که از راه رودخانه قوای محدودی بآنجا بفرستد تا وضع قوای دشمن و میزان آنرا تعیین و در صورت امکان مهماتی را که میگفتند در آنجا فراهم آوردند نابود کند. در ۲۹ مارس دسته‌ای از نیروی بحری شامل سه کشتی کوچک و سه کشتی دیگر حامل توپ را بفرماندهی سروان رنی به قسمت علیای کارون فرستادند، در کشتی‌ها سیصدتن سرباز از افواج ٦٤ و ۷۸ بفرماندهی سروان هنت[1] از گروهان ۷۸ هی‌لند بودند و سروان کامپبل نمایندهٔ سیاسی انگلیس در عربستان عثمانی مأمور شد که با لباس غیر نظامی همراه این عده برود .

شهر اهواز راکه میگویند همان محل قدیمی[2] اجی نیوس است مخروبه یافتند و هیچ قسم وسایل دفاعی در پیرامون آن جز دیواز سنگی قدیمی وجود نداشت. نزدیک اهواز حصار طبیعی سنگی هست که از میان رودخانه میگذرد و عبور کشتی‌ها را بقسمت بالای رودخانه که عمق آب چند پا است غیر ممکن میسازد. در واقع جریان شدید آب پیش رفتن هر نوع کشتی را بسیار دشوار میکند. رودخانهٔ کارون در این محل از صد تا چهل یارد عرض دارد وکرانه‌های رودخانه بقدری مرتفع و آب آن بقدری زیاد است که کشتی‌ها ممکن است به پهلو بیفتند . شاید لازم باشد شرح دقیق وضع رودخانه کارون را بدانیم چون سر جیمز اوترام را ملامت کرده‌اند که بیجهت و با عجله تمام، فرمان داد عده محدودی از نیروی بحری به محلی که از مرکز سپاه خیلی دور بود فرستاده شود که ممکن بود توپخانه ایران در سر هر پیچ رودخانه، آنها را هدف قرار دهند.

ولی بنظر میرسد که اگر فرماندهٔ ایران در صدد بر میآمد تا از

---

۱- Hunt . ۲- Aginius

بازگشت کشتی‌های انگلیسی جلوگیری کند وی قادر نبود در عملیات بدون مانع آنهادخالتی‌نماید چون جریان سریع آب و دو ساحل بلند برای آنها وضع مساعدی فراهم میکرد [۱] همینکه این دسته دریایی نزدیک اهواز رسیدند معلوم شد لشکر ایران تپه‌ایرا درسمت مشرق در چندصد قدمی کارون و در زاویه بلندی که رودخانه در آنجا منحرف میشوداشغال کردندپس کشتی‌ها را درحدود یک‌میل و نیم فاصله از موضع ایرانیان متوقف ساختند و به چندتن از سواران که بواسطهٔ دیدن کشتی‌ها کنجکاو شده جلو آمده بودند تیراندازی و اخطار شد که پیش نروند.افسری که‌فرماندهٔ نیروی اعزامی بود قصد کرد شهر اهواز را که ایرانیان روز قبل تخلیه کرده بودند تصرف کند و پیش از ظهر روز اول آوریل سربازان در ساحل راست رودخانه پیاده شدند [۲] و بصورت پراکنده پیشروی کردند تا بیشتر از آنچه در واقع بودند بنظر آیند.دو قایق حامل توپ در تیررس کامل توپخانه ایران موضع گرفتندواردوگاه آنها را هدف قرار دادند توپخانه ایران باین شلیک جوابی نداد ولی چندتن از تفنگداران آنها تیراندازی کردند که اثری نداشت.تا موقع ظهرگروه انگلیسی بر اهواز دست یافتند و در سمت چپ رودخانه قوای ایران در حال عقب نشینی تمام دیده میشد و بوسیلهٔ پوششی که‌سواران بختیاری فراهم کردند عقب‌نشینی آنهابوضع رضایت بخش‌انجام گشت. یک دسته انگلیسی بعد از این جریان بساحل دیگر کارون فرستاده

---

(۱) سروان سلبی از نیروی دریایی هند مأمور نظارت بر رودکارون‌وفرماندهٔ یکی از کشتی‌های اعزامی‌وراهنما بود .

(۲) نفرات درساحل‌چپ کارون‌ولی‌درطرف‌راست محلی که کشتیهای انگلیسی بودند پیاده شدند .

شدند تا مهماتی را که ایرانیان باقی گذاشته‌بودند آتش بزنند‌اما‌عربهای غارتگر سرگرم چپاول اردوگاه خالی شدند. بعد قوای اعزامی از طریق رودخانه بسمت محمره عزیمت کردند و اجناس را که ایرانیها دراهواز باقی گذاشته و نابود نکرده بودند درکشتی همراه بردند .

تا این موقع عملیات سر جیمز اوترام قرین توفیق کامل بود بوشهر و محمره را اشغال و تصرف کرد قوای ایرانی را در خوشاب شکست داد و از اهواز بیرون راند ولی اگر جنگ دوام مییافت بسیار دشوار بود وی خط مشی پیش گیرد که حائز احتمال موفقیت و بنفع دولت انگلیس باشد. ژنرال جاکوب که معاون فرماندهی کل بود و خدمات برجسته‌اش در سرحد شمالی هند انگلیس وزن خاصی به رأی او میداد معتقد بود که چون ایران را از راه دریا با نیروی کامل مورد حمله قرار داده بودند و قوای انگلیس محمره و در واقع سراسررودخانهٔ کارون را در تصرف داشتند کار بیهوده‌ای بود که آن حدود را ترک کنند و به ایران پس بدهند [1] وی عقیده داشت که نیروی انگلیس بایستی ایالت خوزستان را در تصرف داشته باشند و تحت فرماندهی بریتانیا بآسانی امکان داشت آنرا به شکوه و رونق دیرین برسانند. این ایالت بوسیلهٔ رشته‌های جبالی که حصار طبیعی کامل بشمار میرود از بقیهٔ خاك ایران جدا شده و از طوایف و مردمی که از نسل عرب اند مسکون است و رودخانه‌هایی دارد که از تپه تا دریا قابل کشتی رانی است و در التقای به جلگه فرات برمصب این رودخانه کاملاً تسلط دارد. بعلاوه ژنرال جاکوب توصیه میکرد که بندر بوشهر و جزیرهٔ خارك

---

۱ ـ نظریات وعقاید ژنرال جی.جاکوب تألیف سروان لویس‌پلی

هم باید جزء قلمرو ملکه انگلستان بشود واگر جزیرهٔ خارك در تصرف دائمی حکومت هند انگلیس باقی میماند دردست داشتن آن موقعیتی به انگلستان در خلیج فارس میبخشید که نقض عهدنامه‌های بعدی‌از ناحیهٔ تهران آسان نمی‌بود،اشغال خارك هزینه سنگینی نمیداشت چون پایگاه نیروی دریایی بریتانیا در خلیج فارس میشد و مأموری که نمایندگی حکومت هند را در نزد شیوخ عرب در منطقه خلیج میداشت ادارهٔ آنجا را بدست میگرفت.ولی تصمیم دولت بریتانیا دربارهٔ تصرف‌یا منظور دیگر راجع به اراضی فتح شده هرچه بوده بیشتر به ملاحظات مخصوص‌آینده ارتباطداشته است.رویه‌ایرا که‌در آن موقع پیروی کردند اصولاً برطبق‌احتیاجات‌زمان‌بود.لشکرکشی‌به ایران را پارلمان‌انگلیس یا جراید انگلستان با نظر خوبی استقبال نکرده بودند،بنابراین قبل از اینکه محمره تسخیر شده‌باشد قرارداد صلح بین‌دوطرف در پاریس‌امضا و لشکرکشی اهواز مرحله نهایی جنگ شد .

فرخ‌خان سفیر ایران‌در دربار فرانسه بنام پادشاه‌خود عهدنامه‌ای منعقد ساخت که لردکولی[1] در ٤ مارس ١٨٥٧ آنرا امضا کرد.خبر این واقعه را در محمره باطلاع سرجیمزاوترام رساندند وگزارش موضوع ٤ آوریل بدست او رسید.مبادلهٔ عهدنامه ماه‌بعد در بغداد اتفاق‌افتاد. بموجب این عهدنامه توافق شده بود که بعد از انجام‌یافتن چندشرط نیروی انگلیس خاك‌ایران را تخلیه کنند.عمده‌ترین شرطهای مزبوراین بود که شاه ایران در تخلیهٔ شهر هرات‌و توابع آن و نقاط‌دیگرافغانستان اقدام فوری بعمل آورد و قوای ایران و مقامات ایرانی که در این‌موقع

---

١ ـ سفیر انگلستان درپاریس .

در آن سرزمین بودند در ظرف سه ماه از تاریخ مبادله عهدنامه بیرون بروند. بعلاوه اعلیحضرت موافقت کرد از هرگونه ادعائی بر شهرواراضی هرات و قسمتهای دیگر افغانستان صرف‌نظر کند و هیچوقت از سران هرات و ایالات افغانستان آثار فرمانبرداری مانند ضرب سکه یا خواندن خطبه [1] یا باج مطالبه نکند.

ضمناً اعلیحضرت شاه ایران تعهد کرد که بعداً از هرگونه دخالتی در امور داخلی افغانستان خودداری کند و قول داد که استقلال هرات و سراسر افغانستان را بشناسد و هرگز در استقلال این کشور اخلالی نکند و در صورتیکه اختلافاتی بین دولت ایران و سرزمین هرات و افغانستان پیش آید حکومت شاه آنرا با مساعی دوستانه دولت انگلیس حل نمایدو تا نتیجه مساعی‌دوستانه مزبور معلوم نشده باشداقدام‌جنگی نشود.

دولت انگلیس متقابلاً تعهد کرد که‌نفوذ خود را همواره درنزد امیر نشین‌های‌افغانستان بکار ببرد که هریک یا تمام‌آنها موجبات‌رنجشی برای دولت ایران فراهم نسازند. دولت انگلیس تعهد کرد که درصورت پیش‌آمد اشکال و مراجعه دولت ایران تمام مساعی مقدور را بمنظور حل اختلافات بوجهی‌که با حق و حیثیت ایران سازگار باشد معمول دارد.

در صورتیکه از طرف هریک از امیر نشین های افغانستان تجاوزی بخاك ایران بشود دولت ایران حق خواهد داشت در صورت فقدان رضامندی به اقدامات جنگی برای سرکوب و مجازات متجاسران بپردازد

---

۱- خطبهٔ اعلام اطاعت درملاءعام‌نسبت به‌شاه‌بوسیلهٔ‌دعا گزاری‌در بارهٔ‌اودرمساجداست.

ولی تصریح شد که هر نوع قوای نظامی شاه که برای چنین منظوری از مرز گذشته باشد همینکه مقصود تأمین شود بداخلهٔ خاك ایران باز گردد و اجرای این حق نباید از ناحیهٔ ایران موجب اشغال دائمی ویا الحاق هیچ شهر یا قسمتی از سرزمین افغانستان بشود .

راجع به‌برقراری و شناسایی کنسولهاو محدودیت تجارتی هریک از دو طرف متعاهد در خاك طرف دیگر از حقوق دولت کاملةالوداد بهره‌مند گردد و مقرر شد که بعد از مبادلهٔ عهدنامه مزبور هیات‌سیاسی انگلستان به تهران بازگردد و بعضی از مراسم بمنظور معذرت خواهی معمول شود و قرار شد صدراعظم بنام شاه نامه‌ای به آقای مری بنویسد و از انتشار دادن نسبت‌های ناروایی که منافی با حیثیت وزیر مختار انگلستان بوده اظهار ندامت کند و درخواست نماید که نامهٔ خود او بعنوان وزیر مختار مسترد شود.دو نامه از طرف وزارت امور خارجهٔ ایران فرستاده شد که یکی از آنها حاوی دستخط شاه راجع به بهتان نسبت به آقای مری بود .

یکی دیگر از مواد عهدنامه این بود که معاهده‌ایکه بین‌ایران و انگلستان در سال ۱۸۵۱ برای لغو تجارت بردگان در خلیج فارس بسته شده بود از ماه اوت ۱۸۶۲ بمدت ده سال تمدید شود .

اینها مواد عهدنامه‌ای بود که در پاریس بین نمایندگان‌مختار انگلیس و ایران بامضا رسید.انگلستان نمیخواسته است بوسیلهٔ جنگ غنائمی تحصیل کند بنابراین بشرطی برای امضای قرارداد صلح حاضر شد که استقلال افغانستان تأمین گرددوبمناسبت اهانتی که به نمایندهٔ ملکه انگلستان در دربار ایران شده بود معذرت مناسب معمول‌شود[1] .

---

۱- رجوع شودبه‌متن عهدنامهٔصلح ایران وانگلیس در کتاب راهنمای عهود و عهد نامه‌های تاریخی ایران تألیف اینجانب صفحهٔ ۳۲۱.

شرطهایی که از دولت ایران تقاضای انجام دادن آنها شده بود بقدری آسان و سبک بود که بدون هزینهٔ سنگینی که تصرف بوشهر و محمره ایجاب کرده‌بود امکان آن در میان‌بود. شاید تسخیرو نگاهداری جزیرهٔ خارك و محاصرهٔ بوشهر برای‌رفع‌محاصره‌هرات‌از قوای شاه والزام دربار ایران به مغذرت‌خواهی از رفتاری که‌قبل از قطع روابط در تهران شده بود کافی بوده است، چون تصرف محمره و شکست لشکر شاه در خوشاب هیچگونه تأثیری در مذاکرات صلح پاریس نداشته و بمحض تصرف بوشهر صدراعظم به فرخ خان دستور فرستاد که بهر نحوی‌امکان دارد قرارداد صلح را منعقد سازد. موفقیتی که در تاریخ ۸ فوریه‌نصیب واحدهای اعزامی انگلیس در خوشاب شد تا ٤ مارس در پاریس از آن خبری نداشتند و محمره مدتی بعد از امضای عهدنامه صلح سقوط کرد. صدراعظم در موقع شنیدن مواد عهدنامه که دبیری از پاریس همراه آورده بود وقتیکه مکثی پیش‌آمد پرسید مطلب بپایان رسیده‌است و چون باواطلاع دادند که مطلب دیگری نیست باحدت تمام گفت: « الحمدالله » چون کاملاً انتظار داشت که یکی از شروط عهدنامهٔ مورد تأکید انگلستان درخواست انفصال او از صدارت باشد.

هرچند ایران در ید قدرت بریتانیا و ناگزیر بود هرگونه موادی راکه باو پیشنهاد میکردند قبول کند دیری نگذشت که دولت انگلیس از اینکه چیزی موجب‌تعویق امضای عهدنامه‌صلح نشده بوده‌خوشوقت گردید و همینکه مبادلهٔ اسناد مصوبه عهدنامه در بغداد انجام شد به سرجیمزاوترام در آن شهر خبر رسید که فتنه‌هایی در هندوستان بوجود آمده، وی با عجله به بوشهر رفت و بمحض‌ورودش به آنجاژنرال هاولوك با دوفوج نامدار « هنگ‌های ٦٤ و ٧٨ » بعزم هند راه دریا راپیش

گرفت و دیری نگذشت که جلو طغیان را در بنگال گرفت. هنگ دوم اروپایی بمبئی نیز عازم هندوستان شد و در مغرب آن سرزمین وجودش بهمان اندازه مورد لزوم بود که دوگردان دیگر در مشرق هند مورد احتیاج بودند. اسواران سوم سبک بمبئی هم از خدمت در ایران معاف شد و باگردان ١٤ وگروهی از توپخانه بمبئی که قسمتی از نیروی اعزامی به ایران بودند در جنگ‌های بعدی هند نقش عمده‌ای ایفا کردند. در این موقع خدمت هر افسر و سرباز وفاداری در هند موردنیاز بود و اگر جنگ ایران دوام یافته بود هند از خدمات افسرانی مانند سر جیمزاوترام،سرهنری هاولوك،سرجوج جاکوب کبیر، سرادواردلوگارد و دیگران که احتیاج فراوان بوجود آنها در میان بود محروم‌میگردید. تا ورود بسیار بموقع واحدهای انگلیسی ازکرانهٔ خلیج فارس‌شورشیان مدتی میدان مبارزه را بی مانع در دست داشتند واگرقوای مزبور بموقع نمیرسیدند تعیین حدود و مدت شورش و طغیان امکان نداشت.

ژنرال جاکوب بفرماندهی قوای بومی هند در بوشهر باقی‌ماند و مقرر بود آنقدر در آنجا بماند تا دولت ایران برطبق شروط عهدنامه صلح رفتارکرده باشد. چنانکه گفته شد یکی از شرایط معاهده این بود که هرات مستقل شود و مقرر بود از آن پس شاهزاده‌ای افغانی درآنجا حکومت کند و انتخاب حاکم جدید برای دربار ایران حائز اهمیت بسیار شد. بموجب ماده هشت عهدنامه صلح دولت ایران تعهد کرده بود که بمحض مبادلهٔ اسناد مصوبه آن،تمام زندانیانی راکه در مدت عملیات لشکر ایرانی در افغانستان دستگیر شده بودند بدون تنخواه و غرامت آزاد کند. در میان این اسیران‌محمد یوسف نوادهٔ کامران میرزای متوفی و ولیعهد هرات بود. محمد یوسف میرزا از هرات در مقابل‌لشکر

شاه ایران‌دفاع کرده‌بود .وی‌در بهار سال ۱۸۵۶ اسیر به تهران‌فرستاده شد و در حالی‌که طنابی برگردنش انداخته بودند او را بحضور شاه بردند و بعد از آنکه بمناسبت رویه سرکشی ویرا سرزنش بسیارکردند شاه او را بخشید و در داخلهٔ پایتخت آزادکرد .ولی قصد دولت ایران آن نبودکه این شاهزاده مستقل سدوزی را اجازهٔ مراجعت به امارت خود بدهد و از اخطاری‌که بایشان‌شده بود استفاده نموده در مواد عهدنامه‌ایکه درشرف انعقاد بود تکلیف محمدیوسف‌میرزا تعیین شد و او راکماکان دراختیارشاه قرار دادند .

در ۱۰ آوریل ۱۸۵۷ پیکی‌ازپاریس‌به تهران رسیدوگزارشهایی همراه‌آورد .درگزارشهای مزبور فرخ‌خان مواد عهدنامه‌ایراکه قراربود امضاکند باستحضار دولت‌خود میرسانید و چون نسخهٔ‌امضاشده‌عهدنامه بزودی درظرف چند روز بدست میرسید، صدراعظم مجال زیاد برای تعیین سرنوشت محمدیوسف نداشت.والاحضرت نیک میدانست‌که شاهزادهٔ افغانی درصورت بازیافتن حکومت خود آنرا مرهون تصمیمات دولت‌انگلیس احساس خواهدکرد،ازینرو درصدد برآمد فرمانروایی بر تخت هرات جادهد که‌مقام خود را مدیون خیرخواهی دولت ایران بداند.وی شخص متناسبی را برای این مقام بنام سلطان احمد خان باروکزائی پیداکردکه نواده و داماد دوست محمدخان بود .

شرایطی‌که مقرر بود سلطان احمدخان برطبق آنها از نفوذ وپول ایران برای استقرار خود برتخت‌وتاج هرات استمدادنماید از قرارذیل بود :

وی به طیب خاطر بنام شاه سکه ضرب‌کند و دستور بدهدکه بنام پادشاه ایران در مسجدهای هرات خطبه بخوانند.بااین ترتیب

هرچند قوای ایرانی در سرزمین افغانستان نمی‌بودند و باآنکه برطبق عهدنامه شاه تعهد کرده بود که از هرگونه ادعای حاکمیتی بر هرات صرف‌نظر کند سکه او همواره پول رایج آن امیر نشین میشد و هرافغانی که قدم به مسجد میگذاشت پی میبرد که فرمانروای مستقیم اوپادشاه ایران را سرور خویش میشناسد. صدراعظم بواسطهٔ سلب اختیار سلطان احمدخان ولی نه در اثر وفاداری او وسیلهٔ تضمینی برای انجام دادن مواد قرارداد از جانب او فراهم کرد. پس سلطان احمدخان بیدرنگ رهسپار شرق شد که هرچه زودتر هرات را از سلطان مراد میرزاتحویل بگیرد و بواسطهٔ اشتیاق فراوان به اینکه شخصاً موضوع را بآن سردار ابلاغ کند ازاین حقیقت غفلت ورزید که شاهزادهٔ مزبور هنوز ازمواد عهدنامه‌ایکه درتهران امضا شده بود اطلاعی ندارد و بعلاوه ازین نکته غافل بود که فرماندهٔ ایرانی و سربازانش تازه‌به چشیدن طعم‌مطلوب میوهٔ فتحی که مدتها درانتظارش بودند کامیاب شده‌اند بحدی که فکر بازگشت بوطن را از یاد بردند. وی با عجله خود را به خیمهٔ فرمانده ایران رسانید ولی باین سردارباروکزائی اطلاع دادند که حضرت‌والا خواب‌اند. وی نفرات را به کنار زد، آنها بازجلو اوراسد کردند، وی یکی از آنها را با خنجر خود مجروح ساخت. سروصدای این تصادم‌شاهزاده را از خواب بیدارکرد و چون از ماوقع اطلاع یافت دستور داد مزاحم افغانی راکه انتظار ورودش رانداشته‌تازیانه‌بزنند. ولی بااین پیش‌در-آمد ناگوار فرمانروایی، سلطان احمدخان روشی راکه تعهد کرده بود حفظ کرد و هیچوقت در صددعدول‌از شرطهایی که راجع به هرات‌قبول کرده بود برنیامد، بنام شاه سکه زد و خطبه معمولی بنام اعلیحضرت پادشاه ایران در مساجد آن شهر خواندند، مانند اینکه آن امیرنشین در

تصرف نیروی ایران می‌باشد و سلطان احمدخان به طیب خاطر خود را دست نشانده شاه وانمود کرد، تاوقتیکه در آن مقام وفات یافت. چیزی نمانده بود که پایتخت او بدست دشمنی که دیرزمانی با شهامت‌فراوان در مقابل آن از خود دفاع کرده بود بیفتد .

مرگ مدعی‌سدوزی حکومت‌هرات سهمگین‌تر و دورهٔ زندگانیش عاری از درخشندگی بود. در ۱۱ آوریل ۱۸۵۷ که روز بعد از وصول طرح عهدنامهٔ پیشنهادی پاریس بود محمدیوسفخان را دستگیر کردند و صدراعظم درصدد خونخواهی برآمد . وی با کشتن او بدورهٔ رقابت خطرناك بین‌آن شاهزاده‌افغانی وحاکم جدیدهرات خاتمه داد. کامران شاه نیز از وزیر خودیار محمدخان‌انتقام گرفت. منسوبان سیدمحمد بنوبه خود آماده بودند که محمدیوسف را از بین ببرند ولی ایشان تاوقتیکه‌او در تهران زیر حمایت شاه میزیسته جرات آن کار را نداشته‌اند امابرای خونخواهی از دشمن‌خونین پیوسته تحت‌فشار بودند تا موقعیکه یوسف تیره بخت را در جلو عمارت قصرقاجار به چاله‌ای کشیدند و در آنجابا ضربات شمشیر بستگان سیدمحمد قطعه قطعه شد. در ۱۳ آوریل نسخهٔ امضا شده عهدنامه از پاریس رسید و فوری از طرف حکومت شاه قبول و بوسیلهٔ اعلیحضرت تصویب شد .

عهدنامهٔ صلح خیلی بموقع برای تأمین‌منافع ایران امضاشد، تبریز شهر عمدهٔ قلمرو پادشاهی در آن اواخرعلناً بحالت شورش بودایالت‌های جنوبی آشفته و بواسطه حضور قوای‌انگلیس کارها فلج بود. در خراسان ترکمنها سرگرم چپاول و غارت تمام آن حدود بودند و سکنه را به اسارت میبردند. اندیشه صدراعظم این بود که جریان حقیقی وقایع را از شاه پنهان بدارد و به اعلیحضرت وانمود کند که اتباع بیشمار او

در خوشی و رفاه زندگی میکنند. اما حتی اقتدار مطلق صدراعظم مانع از آن نشد که برای همیشه افراد ناراضی وشریف نتوانند حرف خود را بعرض شاه برسانند چون شایعاتی بگوش او رسید و سرانجام اعلیحضرت تصمیم گرفت وزیر را از صدارت برکنار کند وخود زمام امور کشور را در دست بگیرد .

از اینکه جدوجهد پیوستهٔ شاه از آن پس صرف تأمین رفاه تمام طبقات از اتباع و تعمیم عدالت در سراسر قلمرو وسیع او شد انکارش دور از انصاف است در آینده بر عهدهٔ نویسندهٔ دیگری خواهد بود که به علاقه‌مندان انگلیسی داستانهای شرقی بازگوید که نام جدیدی به فهرست اسامی پادشاهان استثنایی مشرق‌زمین افزوده شده است ولی منظور من این نیست که وقایع ایران را بعد از سقوط صدراعظم اخیر شرح بدهم .

از لحاظ نتیجه، فقط اظهار میدارم هرچند تصویری که در این صفحات از وضع ایران نشان داده‌ام امیدبخش نیست ولی لااقل گفتارم مبتنی بر بیطرفی است. کار بسیار مطلوب این بوده است که راجع به آیندهٔ قرین پیروزی تمدن در سراسر آسیای مرکزی قلمفرسائی بشود ولی اگر من میتوانستم چنین آینده ظفرنمونی را به خواننده وعده بدهم مرتکب گناهی در تحقیر حقیقت میشدم که مورخ باید بانهایت مراقبت درحفظ آن کوشا باشد، چنانکه کشتی ایزدی را کاهن قدیم یهود حفظ کرد .

پایان

تهران شهریور ۱۳٤۰

**از مترجم این کتاب:**

| | |
|---|---|
| اقتصاد ملی در ایران | تألیف، سال ۱۳۱۷ شمسی |
| قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس راجع به ایران | تألیف، سال ۱۳۲۹ شمسی |
| هند یا سرزمین اشراق | تألیف، سال ۱۳۳۵ شمسی |
| سرزمین هزاران جزیره (جمهوری اندونزی) | تألیف، سال ۱۳۴۵ شمسی |
| تاریخ هرودوت (تلخیص) | ترجمه، چاپ دوم، سال ۱۳۴۳ شمسی |
| مازندران و استراباد | ترجمه، چاپ دوم، سال ۱۳۴۴ شمسی |
| تاریخ اروپا از انقلاب فرانسه تا زمان ما، | ترجمه، چاپ دانشگاه تهران سال ۱۳۴۶ شمسی |
| تاریخ ایران، دورهٔ قاجاریه | ترجمه، چاپ دوم، سال ۱۳۴۸ شمسی |
| ایران و قضیهٔ ایران ۲ جلد | ترجمه، چاپ دوم، سال ۱۳۴۹ شمسی |
| سیرت کوروش کبیر | ترجمه، سال ۱۳۵۰ شمسی |
| لشکرکشی کوروش کوچک | ترجمه، سال ۱۳۵۱ شمسی |

## امیر کبیر منتشر کرده است :

**شاهراه خوشبختی**
**برتراند راسل**
**ترجمهٔ ع . وحید مازندرانی**

راسل در این کتاب به انگیزه‌های خوشبختی و صور و اسباب آن می‌پردازد، به این منظور که دانستنیهای مبتنی بر ذوق سلیم را برجسته می‌کند و تنها در قلمرو تجربه‌هایی می‌گوید که خود در عرصهٔ زندگیش هر بار که آنها را به کار برده، احساس آرامش و خوشبختی کرده است.

راسل، اندیشمند آزادهٔ عصر ما در بخش اول کتاب علت بدبختی افراد، بدبختی بایرونی، رقابت، ملامت و هیجان، خستگی و حسادت، حس گناهکاری، جنون آزاردیدگی، ترس از افکار عمومی می‌پردازد، و در بخش دوم پیرامون مسائلی نظیر کار، شوق و نشاط، و امکان تحصیل سعادت بحث و بررسی می‌کند.

**شهریاران گمنام**
**احمد کسروی**

**شهریاران گمنام** تحقیقی‌است تاریخی در احوال شهریارانی‌که در قسمتهایی از سرزمین پهناور ایران حکم رانده‌اند وامروز تاریخ بدرستی اوضاع و احوال آنها را برما روشن نکرده‌است. کتاب شامل تاریخ خاندانهایی است که برخی از این خاندانها را نه تنها مورخان ما، بلکه شرقشناسان نیزکه در این قبیل موارد خیلی وسواس بخرج می‌دهند، نشناخته‌اند و تاریخشان را که پاک از میان رفته بود "کسروی" محقق نامدار ایرانی دوباره زنده گردانیده است. کتاب که درسه بخش وچندین گفتار تنظیم شده است با تاریخ دیلمان آغاز می‌شود و با تاریخ شدادیان آنی پایان می‌گیرد و در پایان فهرست نامها و جایها آمده است که راهنمای کاملی است برای آنان که علاقه‌مند یافتن اطلاعاتی راجع به نامهای بخصوصی هستند.

**آخرین روزهای لطفعلی‌خان زند**
**سرهارفورد جونز**
**ترجمهٔ هما ناطق ـ جان گرنی**
وقتی پای اظهارنظرتاریخی ازطرف بیگانه‌ای به میان می‌آید، اولین مسأله‌ای که مطرح می‌شود غرض‌ورزی تاریخ نگاربیگانه است واینکه نمی‌توان صددرصد گفته‌های بیگانگان را پذیرفت. اما در مورد سرهارفوردجونز، مسأله به این طریق قابل بحث نیست. او پیش ازاینکه تاریخ نویس باشدسیاستمدار است، در زمان لطفعلی‌خان به شیراز رفته و از نزدیک با وی آشنا بوده و مکاتباتی نیز داشته است. بعدها (۱۸۰۷ تا ۱۸۱۱) نیز وزیر مختار انگلیس در دربار فتحعلیشاه بوده.
**آخرین روزهای لطفعلی‌خان زند** بازگویندهٔ لحظاتی از تاریخ ماست که به نکات ظریف آن توجه شده است و دراین میان باید به صداقت مؤلف توجه فراوان داشت و بیطرفی او را در بازگویی وقایع تاریخی ستود.

**سیاحتنامهٔ شاردن**
**۱۰ جلد**
**ترجمهٔ محمد عباسی**
شوالیه ژان شاردن در دوره‌ای پا به قلمرو ایران گذاشت که صفویان بر دیار ماحکومت می‌کردند، با راه ورسمی مذهبی وپی‌گذارسبک وروالی نو در نقاشی ومعماری. شاردن را شاید بنیانگذار ایران‌شناسی در باختر خواند. اودر سفرنامه‌اش به همهٔ جزئیات، آداب و رسوم، شهروندی، شیوهٔ حکومت و سازمانهای دولتی، آموزش و پرورش، جغرافیای اقتصادی و انسانی، مذهب و ادیان، فلسفه و هنر، و باورداشتهای ایرانیان می‌پردازد و با کوشش در گردآوری یک دوره جغرافیای تاریخی ایران، وتدوین اطلس تاریخی جغرافیایی به دستیاری "گرلات" نگارگر مبرز انگلیسی یادمانی بس‌شایان وپرارج به جای می‌گذارد، وخود را به عنوان جهان‌گردی فیلسوف می‌شناساند واین درجای جای‌بافت گزارشهایش به همراه نظرهای فلسفی وتاریخی‌او، به‌چشم می‌خورد که بعدها در زیرساز وساخت تفکرتاریخی وفلسفی دیدرو، گیبون و منتسکیو به کار آمد.

**تاریخ امریکای لاتین**
**ویلگوس ودسا**
**ترجمهٔ جلال رضایی راد**

تاریخ امریکای لاتین با رویدادهایی آغاز می‌شود که با نخستین تلاش‌ها برای دست یافتن به سرزمینی تازه و یا بعبارتی دیگر منبع ثروتی جدید همراه‌است. دراین‌کتاب ابتدا با نژاد و تمدن اولیهٔ سرزمین امریکای لاتین آشنا می‌شویم و بدنبال آن پس از ذکر وقایعی متعدد، به دورانی می‌رسیم که فریادها ازهر سو برای بدست آوردن آزادی واستقلال ازحلقوم‌ها برمیخیزد و تن غالبـان را می‌لرزاند.

تاریخ امریکای‌لاتین اگرچه از روی چاپ پنجم متن اصلی به فارسی برگردانده شده ولی بخاطر دربرداشتن‌دگرگونی‌های جدید وتحولات سیاسی اخیر این قاره بخشی تحقیقی از روی "آلماناک" سال ۱۹۶۸ بدان افزوده گشته‌است. موضوعات مورد بحث دراین کتاب به اندازه‌ای جامع است که می‌توان از آن بعنوان یک کتاب درسی در دوره‌های دانشگاهی استفاده نمود. در پاره‌ای موارد نقشه‌ها وطرح‌های جغرافیایی با تأثیرات عینی خود درک بهتر وضعیت‌ها را برای خواننده تسهیل می‌نمایند.

**تاریخ نظریات سیاسی**
**تألیف جرج ساباین**
**ترجمهٔ دکتر بهاءالدین پازارگاد**

سیاست ازکی وازکجا آغاز شده؟ کاربردش درکشوری‌کهن‌که آنرا بکارگرفته‌انـد چه بوده است و نظریات سیاسی صاحب‌نظران و دست اندرکاران سیاست و یا بعبارت بهتر سیاست پیشگامان، از چه روزگاری و نزد چه ملتی شکل گرفتـه است؟

آنچه درکتاب **تاریخ نظریات سیاسی** می‌خوانید پاسخ‌هایی است به‌این سؤال که از فیلسوفانی چون افلاطون مدت‌ها قبل از وجود آنـها بحث کرده است. کتاب با فرضیهٔ دولت شهرکه شامل جزئیاتی مشروح است آغازگردیده وبه فرضیهٔ جامعهٔ جهانی که آن نیز تا زمان فرضیهٔ مصالحه درحکومت کلیسا طول می‌کشد، پایان می‌پذیرد.

**تاریخ جهان نو**
**رابرت روزول پالمر**
**ترجمهٔ ابوالقاسم طاهری**

روزول پالمر، استاد تاریخ دانشگاه پرینستون امریکا وکارشناس تاریخ فرانسه وانقلاب کبیر، با تألیف این اثر، یکی از پر ارزشترین کتابهای "فلسفهٔ تاریخ" را نوشته است. نویسنده که خود زمانی شاگرد ــ کارل بکر ــ (بزرگترین تاریخ نگار انگلیسی معاصر) بوده است. روش "تبیینی" را در تحلیل و بازآفرینی وقایع تاریخی، به تأثیر از استاد خود به کار گرفته و به خوبی در بخش مربوط به انقلاب کبیر فرانسه نمایانده است. حیطهٔ کار پالمر در این اثر، به نمودن و نگارش یک سری رویدادهای تاریخی و شمارهٔ سالهای آنها، محدود نشده، او با عمق و اصالت پژوهشی علمی و سیستماتیک، به تبیین و تحلیل تاریخ می‌پردازد که می‌تواند رهنمونی باشد از برشهای طولی رویدادهای نظامی و سیاسی دوران حاضر، و هم شناسانندهٔ درست‌بین، از پدیدارهای جهان معاصر. پالمر، با همه سونگری و موشکافی بسیار، تاریخ خود را از دوره‌های باستانی پیش از پیدایش تمدن یونان می‌آغازد و با کندوکاو عناصر برجستهٔ ادوارتاریخی به حجم بررسیها و بازبینیهای خود، در تشریح مسائل جهان نو می‌افزاید آنسان که بیشترین گفتارهای کتاب، پرداختی است در فضای تاریخی عصر نو.

**تاریخ روابط خارجی ایران**

**عبدالرضا هوشنگ مهدوی**

دیپلماسی خارجی ایران که با پیدایش حکومت صفوی سیمایی دگرگون یافت، به هیچ روی نشانهٔ تکاپوی هشیارانهٔ سیاسی صفویان درسطح جهانی نیست. چرا که این دوره همزمان است با تکوین آزمندیهای استعمارخواهانهٔ باختریان بویژه پرتغالیها، اسپانیاییها و هلندیها. پرتغالیها پس از گذر از دماغهٔ امیدنیک وگشایش برخی ازسواحل باختری هند، به خلیج فارس روی آور شدند و بنادر جنوبی ما را یکی پس از دیگری فراچنگ آوردند. از این زمان است که حکومتهای ایرانی خواه ناخواه با دولتهای امپریالیستی غرب رو دررومی شوند و در پهنهٔ سیاست خارجی، با فرستادن نمایندهٔ سیاسی و اندکی بعد سفیر، چهره‌ای جهانی می‌یابند. فرایند تحقیق در روابط خارجی ایران، تاریخ چهارصد و پنجاه سالهٔ آنرا مشخص می‌کند و این کتاب ناظر به همین نمای تاریخی است که درنه فصل، ماجراهای زمان حکومت صفویان و جنگهای خونین با دولت عثمانی را تا وقایع دورهٔ پهلوی، فرا می‌گیرد.

**تاریخ هجده‌ساله آذربایجان**

**احمد کسروی**

تاریخ هجده‌سالهٔ آذربایجان درحقیقت جلد دوم تاریخ مشروطهٔ ایران است. جلد اول با تسلیم شدن محمدعلی‌میرزا در مقابل مشروطه و مشروطه‌خواهان پایان می‌پذیرد و درکتاب **تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان** راه سالکان انقلاب آزادی بخش ایران نموده می‌شود و کار آنان که در آذربایجان گرامی، مرگ را برای پیروزی آرمانهای خود پذیرفتند و دامنهٔ خواست پاک آنان به‌همهٔ سرزمین ایران کشیده شد، بازگو می‌گردد. مؤلف در مقدمهٔ کتاب می‌نویسد:

"دربخش پیشین این تاریخ داستان توپ بستن محمدعلی‌میرزا را به مجلس شوری در تیرماه ۱۲۸۷ یاد نمودیم و سپس چون تنها شهر تبریز بود که در برابر شاه قاجار ایستادگی نشان می‌داد داستان جنگهای یازده ماههٔ آن شهر را آغاز نموده برای آنکه رشته سخن از هم نگسلد به شهرهای دیگر پرداخته پیشرفت آن جنگها را تا ماه اردیبهشت ۱۲۸۸ دنبال نمودیم."

**تاریخ مشروطه ایران**

**احمد کسروی**

در بارهٔ مشروطیت ایران تا کنون کتابهای زیادی نگاشته شده که بی‌شک باز هم کتاب حاضر درمیان کتابهای مشابه از ارزش و اعتبار بیشتری برخوردار است.

در تاریخ مشروطه ایران، کسروی که به اعتقاد همگان "مردی دانشمند، زبان‌شناس، تاریخ‌نویس، مطلع و امین" بود، از تمام جریانات بزرگترین واقعهٔ سیاسی ایران پرده برمی‌گیرد و با روشن‌نگری به داوری پیرامون انقلاب سازنده و رهانندهٔ ایران که نامداران و ناموران بسیاری را به تاریخ ایران هدیه‌کرد، می‌پردازد.

در مقدمه‌ای که شادروان کسروی بر تاریخ مشروطه نوشته، به این نکته اشاره‌کرده‌است‌که: جنبش مشروطه خواهی با پاکدلیها آغازید ولی با ناپاکدلیها به پایان رسید، و دستهایی از درون و بیرون، به میان آمد، آن را به هم زد و نا انجام گذاشت و کار به آشفتگی کشور و ناتوانی دولت و از هم گسیختن رشته‌ها انجامید و مردم ندانستند آن چگونه آمد و چگونه رفت وانگیزه نا انجام ماندنش چه بود.

مؤلف از سالهای استبداد ــ سالهایی که چنین جنبشی را ضروری ساخت ــ می‌آغازد و به همهٔ زوایای تاریک انقلاب سترگ نامداران تاریخ معاصر ایران نظر می‌اندازد.

**تاریخ عالم آرای عباسی**
**۲ جلد**
**اسکندر بیک ترکمان**
**به کوشش ایرج افشار**

اسکندربیک، مشهور به منشی، از فئودالها و درباریان بزرگ دورهٔ صفوی و دبیر ومنشی شاه‌عباس بود. او نگارش **تاریخ عالم‌آرای عباسی** را به مناسبت پایان سی‌امین سال سلطنت شاه‌عباس آغاز کرد و در سه جلد آن را به پایان رسانید. مؤلف دراین اثرپی‌جوی جنگها و پیروزیها و ایران‌داری شاه‌عباس و نمودن پیشینهٔ نسبی دودمان صفویان بوده است وچون همزمان با بسیاری از روی نمودهای تاریخی دوران خود بوده، توانسته‌است درتشریح وبازآفرینی دوران پرهیاهوی این زمان، هیجانها وتب و تابها را همانند خونی پرتحرک، جانمایهٔ بافت گزارهٔ تاریخی خود کند. اسکندربیک، کتاب را به سه‌جلد (صحیفه) نامساوی بخش کرده‌است. صحیفهٔ اول، نمودارنسب خاندان صفوی وبیان‌چگونگی‌به قدرت‌رسیدن‌سلاطین پیش ازشاه‌عباس‌است. دراین صحیفه دوازده مقاله آمده که درچاپ سنگی‌پیشین‌تنها یک مقاله ازمقالهای دوازده گانهٔ آن چاپ شده است. صحیفهٔ دوم، در بر گیرندهٔ رویدادهای سی سال اول حکومت شاه‌عباس می‌باشد، و صحیفهٔ سوم که با مرگ شاه‌عباس پایان می‌یابد، بر مبنای پدیدارهای رزمی و سیاسی نیمهٔ اول قرن یازدهم هجری نوشته شده است.

بها : ۳۲۵ ریال

شمارهٔ ثبت کتابخانهٔ ملی: ۶۵۱—۲۵۳۶/۴/۲۲

این کتاب به‌سرمایهٔ مؤسسه انتشارات امیرکبیر به‌چاپ رسیده‌است.

